

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اداره كل پڙهش و آموزش سما

مقدمه

پیامبر بزرگوار اسلام با رفتن به دیار باقی دو یادگار برجای گذاشت. نخست قرآن کریم است که بر همه آثار انبیاء گذشته مهیمن و مسیطر است و تمام علوم گذشتگان و آیندگان در آن جمع است.

یادگار دوم، اهل بیت مکرم وی است که در اعلا درجه علم الهی بودند و در مقامات معنوی تابع و هم‌رتبه رسول ﷺ هستند. پیامبر اکرم ﷺ اگرچه قالب مادی اش از دنیا پر کشید اما روح کلی حاکم بر جهان که وی حمل می‌کرد با عنوان ولایت در تاریخ بر جا ماند. با رفتن پیامبر ﷺ نبوت ختم گردید اما ولایت استمرار یافت. سیر معنوی پیامبر ﷺ از طریق امامان شیعی و عالمان ربانی تا قیامت از حق جویان دستگیری می‌کند.

کتاب حاضر شاخص‌ها و مستندات زندگی پیامبر ﷺ در آثار بزرگان تجلی پیام است. امید است این رساله در برنامه‌سازی‌ها مورد استفاده همکاران سیما واقع شود.

واحد پژوهش

اداره کل پژوهش و آموزش سیما

فهرست

- شاخص‌های مستندات پیامبر اعظم ﷺ از دیدگاه بزرگان تجلی پیام ۱۲
- عظمت پیامبر اکرم ﷺ ۱۲
- زحمات پیامبر در پایه‌ریزی امت اسلامی ۱۳
- پیامبر ﷺ الگوی زندگی ۱۴
- اهداف پیامبر ﷺ ۲۱
- نقش پیامبر ﷺ ۲۲
- پیامبر و وحدت ۲۳
- خاتمیت ۲۳
- پیامبر ﷺ و حکومت ۲۴
- دشمنان پیامبر ﷺ ۲۶
- قرآن کریم ۲۷
- صدا و سیما و طرح پیامبر اعظم ﷺ ۲۸
- مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه امام خمینی (ره) ۳۰
- سیره و صفات پیامبر ﷺ ۳۰
- خیرخواهی ۳۲
- تواضع ۳۳
- حسن خلق ۳۵
- ساده زیستی ۳۵
- شخصیت عدالت‌خواه پیامبر اسلام ﷺ ۳۶
- رفتار متواضعانه پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ با مردم ۳۷
- پیامبر اسلام ﷺ در نبرد با صاحبان قدرت ۳۹
- شیوه رفتار پیامبر ﷺ و جانشینان وی ۴۱
- منزلت اجتماعی ۴۲
- دفاع پیامبر اسلام از مستضعفین ۴۴
- رحمت بودن قرآن و پیامبر اسلام برای بشر ۴۵
- دو درس از پیامبر اکرم ﷺ ۴۸
- پیامبر اعظم ﷺ و حکومت ۴۹
- پیامبر ﷺ مهربانتر از پدر برای ملت ۵۰

۵۱ امارت
۵۵ دارالحکومه
۵۶ پیامبر اعظم ﷺ و اهداف دعوت
۵۹ اسلام دین خشونت نیست
۶۰ روش دعوت پیامبر ﷺ
۶۲ تعالیم قرآن و وحدت
۶۳ پیامبر اعظم ﷺ و دشمنان
۶۵ اهداف جنگ
۶۶ عوامل پیروزی
۶۹ مصایب جنگ
۷۰ صبر و استقامت
۷۳ مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه مقام معظم رهبری
۷۳ اهمیت و جایگاه رسول اکرم ﷺ
۷۵ زندگی پیامبر ﷺ را باید میلی متری مطالعه کرد
۷۵ پیامبر ﷺ و درس های فراموش نشدنی
۷۷ پیامبر ﷺ و درخشان ترین دوره های حکومت در طول تاریخ بشری و الگوی حاکمیت اسلام
۷۸ کارکرد شخصیت پیامبر ﷺ برای امت اسلامی
۷۸ ادراک بشری از حقیقت عظیم پیامبر ﷺ عاجز است
۸۰ معرفت نسبت به پیامبر ﷺ
۸۰ وجود خاتم الانبیاء ﷺ کانون عشق و محبت دنیای اسلام
۸۱ هدف قراردادن پیامبر ﷺ توسط جبهه استکبار
۸۲ دوران کودکی پیامبر اسلام
۸۵ سه صحنه، از زندگی پیامبر اکرم ﷺ
۸۵ صحنه اول زندگی پیامبر ﷺ صحنه دعوت و جهاد
۸۶ صحنه دوم از زندگی پیامبر ﷺ صحنه رفتار با مردم
۸۸ صحنه سوم از زندگی پیامبر ﷺ صحنه ذکر و عبادت الهی
۸۹ نظیف و معطر بودن حضرت
۹۰ پیامبر ﷺ و ترسیم خطوط جامعه
۹۱ فضای سازی پیامبر ﷺ
۹۳ توصیه پیامبر ﷺ برای ایجاد فضای سالم

- پیامبر ﷺ چگونه فضای جامعه را ارزشی می‌کرد..... ۹۵
- ممزوج کردن فضای زندگی با ارزش‌های اسلامی..... ۹۷
- شاخص‌های نظامی که پیامبر ﷺ ساخت..... ۹۸
- پیامبر ﷺ از اول ورود به مدینه، موضع‌گیری خود را مشخص کرد..... ۹۹
- ماجرای «افک»، حادثه عظیم تاریخ اسلام..... ۱۰۱
- پنج دشمن اصلی و برنامه پیامبر ﷺ در مقابله با آنان..... ۱۰۴
- اهداف اخلاق حکومتی پیامبر ﷺ..... ۱۱۰
- اهمیت و تحقق حاکمیت اسلامی در نهضت نبوی..... ۱۱۱
- خوشرفتاری حضرت با مردم..... ۱۱۳
- جوان‌گرایی..... ۱۱۴
- سادگی در لباس..... ۱۱۵
- جوانمردی و بزرگواری حضرت..... ۱۱۵
- درست‌کرداری حضرت..... ۱۱۶
- پیامبر ﷺ و زیبایی..... ۱۱۷
- ارتباط با عالم غیب..... ۱۱۷
- پیامبر ﷺ و قسط و عدل..... ۱۱۸
- سعی در ایجاد عدالت..... ۱۱۹
- اهتمام جدی به تأمین مصالح مسلمانان..... ۱۱۹
- مردمداری..... ۱۲۰
- خصوصیات برجسته و زیبای پیامبر اکرم ﷺ..... ۱۲۰
- شخصیت روحی و اخلاقی نبی مکرم اسلام ﷺ..... ۱۲۱
- پیامبر ﷺ روحیه کار و تلاش را در مردم زنده می‌کرد..... ۱۲۲
- پیامبر ﷺ و حفاظت از قانون..... ۱۲۳
- عهدنگهداری و رازداری حضرت..... ۱۲۴
- دشواری‌های پیامبر ﷺ..... ۱۲۵
- صبر و تحمل سختی‌ها..... ۱۲۶
- استقامت حضرت نظیر ندارد..... ۱۲۷
- «فاستقم کما امرت» چرا پیامبر ﷺ را پیر کرد..... ۱۲۷
- بردباری و تحمل حضرت..... ۱۲۸
- امین و امانتداری حضرت..... ۱۲۹
- پیامبر ﷺ و تدبیر هوشیارانه و عزم قاطع و محاسبه قوی..... ۱۳۰

- پیامبر و ایجاد عقد اخوت بین مسلمانان ۱۳۲
- پیامبر ﷺ نقطه اصلی و محوری اتحاد ۱۳۳
- انسان‌سازی پیامبر ﷺ ۱۳۳
- پیامبر ﷺ و عبادت ۱۳۵
- علت ورم پاهای مبارک پیامبر ۱۳۵
- استغفار راه خروج از حجاب ۱۳۶
- تضرع و ارتباط پیامبر با خدا روزبه‌روز محکمتر شد ۱۳۶
- پیامبر ﷺ در تمام صحنه‌ها از خدا استمداد می‌کرد ۱۳۹
- پیامبر اعظم ﷺ از دیدگاه استاد مطهری ۱۴۰**
- پیامبر اکرم ﷺ در میان پیامبران تاریخ کاملاً روشنی دارد ۱۴۰
- زندگی پیامبر ﷺ ۱۴۵
- دوران کودکی ۱۴۶
- تنفر از بیکاری و بطالت ۱۴۷
- امانت ۱۴۷
- مبارزه با ظلم ۱۴۷
- اخلاق خانوادگی ۱۴۸
- با بردگان ۱۴۹
- نظافت و بوی خوش ۱۴۹
- برخورد و معاشرت ۱۴۹
- نرمی در عین صلابت ۱۵۰
- عبادت ۱۵۱
- زهد و ساده‌زیستی ۱۵۱
- اراده و استقامت ۱۵۲
- رهبری و مدیریت و مشورت ۱۵۲
- نظم و انضباط ۱۵۳
- ظرفیت شنیدن انتقاد و تفسیر از مداحی و چاپلوسی ۱۵۳
- مبارزه با نقاط ضعف ۱۵۴
- واجد بودن شرایط رهبری ۱۵۴
- روش تبلیغ ۱۵۵
- تشویق به علم ۱۵۶

۱۵۶	ابلاغگر مکتب
۱۵۷	نفوذ پیامبر در میان مردم
۱۵۷	پیامبر طبیعی برای مردم
۱۵۷	رسیدن نیروی غیبی بر پیامبر
۱۵۸	نشانه‌های پیامبری
۱۵۸	أمی بودن پیامبر
۱۵۹	احتیاج به نبی
۱۵۹	همراهی فرشتگان
۱۵۹	معجزات پیغمبر اسلام
۱۷۰	قرآن معجزه پیامبر اکرم ﷺ
۱۷۱	اهتمام عظیم مسلمین نسبت به قرآن
۱۷۲	اعجاز قرآن
۱۷۳	ختم نبوت یا ختم دیانت؟
۱۷۳	راز ختم نبوت
۱۷۸	خبری از سخنان پیامبر ﷺ
۱۷۹	ماجرای هجرت
۱۸۶	جریان حدیبیه
۱۹۰	رهبری رسول اکرم ﷺ
۱۹۱	۱. ضرورت مطالعه سیره اولیاء
۱۹۲	۲. وظایف خاص رهبر
۱۹۲	رهبری جامع پیامبر ﷺ
۱۹۲	اصول مدیریت
۱۹۲	روش‌هایی که پیامبر قبول و یا رد کرد
۱۹۳	تقسیم کارهای حکومتی
۱۹۳	تلاش برای از بین بردن ناهمواری‌ها
۱۹۴	سیری در سخنان رسول اکرم ﷺ
۱۹۸	اخلاق اجتماعی پیامبر ﷺ
۱۹۹	عیکم بمکارم الاخلاق
۱۹۹	فواید آشنایی با خلق و خوی نبوی ﷺ
۱۹۹	برخورد معاشرت
۲۰۰	انسان کامل

۲۰۰	لباس فاخر یا لباس زاهدانه
۲۰۱	پیامبر در اوج زهد
۲۰۲	محبوبان پیامبر
۲۰۴	عصمت از گناه
۲۰۴	صد سخن از کلمات پیامبر ﷺ
۲۱۰	داستان‌های از قائد عظیم الشان اسلام از زبان شهید مطهری
۲۱۰	انجام دادن کارهای خود
۲۱۱	بذل و بخشش پیغمبر ﷺ
۲۱۲	استفت قلبک
۲۱۳	الله و رسول الله ﷺ
۲۱۴	شکوه از ولایت علی <small>علیه السلام</small>
۲۱۵	بی نیازی نسبت به بندگان
۲۱۶	گرفتاری و بلاء
۲۱۶	ثروتمند و مرد فقیر
۲۱۷	ارتباط دو جهان
۲۱۸	اسلام، دین رحمت
۲۱۹	روز قیامت و اعمال انسان
۲۲۰	شک بر خلقت خدا
۲۲۱	اخلاق پیامبر ﷺ
۲۲۱	مسئله رهبانیت و ریاضت در اسلام
۲۲۲	پیامبر ﷺ و کودکی اش
۲۲۲	اعتراف به گناه در اسلام
۲۲۳	ادای دین
۲۲۴	خوش خلقی پیامبر ﷺ
۲۲۵	محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان
۲۲۶	غلبه بر خشم
۲۲۷	عنایت خداوند
۲۲۷	اعتدال در عبادت
۲۲۹	دعای نادرست
۲۲۹	عفو کردن رسول اکرم ﷺ
۲۳۰	تفکر و تعمق در کارها

۲۳۰ قدرت ایستادگی در مقابل معصیت
۲۳۲ تاکتیک جنگی رسول اکرم ﷺ
۲۳۲ علامت نبوت پیامبر اکرم ﷺ
۲۳۳ وفات ابراهیم پسر پیامبر اکرم ﷺ
۲۳۴ بت پرستی، هرگز!
۲۳۵ علم مفید
۲۳۶ عیب جویی و طعنه زنی
۲۳۸ مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه علامه طباطبایی
۲۳۸ نظری به شخصیت معنوی پیغمبر اکرم ﷺ
۲۴۰ شخصیت روحی حضرت فوق العاده بود
۲۴۱ سیرت پیغمبر اکرم ﷺ
۲۴۴ چند نکته از سیرت پیغمبر اکرم ﷺ
۲۴۶ وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان
۲۴۷ رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و مسئله جانشین
۲۴۸ قرآن سند نبوت
۲۴۹ سیری کوتاه در جنگ‌های پیغمبر اسلام
۲۴۹ ۱. جنگ بدر
۲۴۹ ۲. جنگ احد
۲۵۱ ۳. جنگ خندق
۲۵۱ ۴. جنگ خیبر
۲۵۲ ۵. جنگ حنین
۲۵۲ ۶. جنگ تبوک
۲۵۳ سیره رسول اکرم ﷺ
۲۵۹ پیامبر ﷺ از زبان علی <small>رضی الله عنه</small>
۲۶۰ پیامبر ﷺ از زبان امام صادق <small>رضی الله عنه</small>
۲۶۲ شمائل پیامبر ﷺ
۲۶۶ اخلاق اجتماعی پیامبر ﷺ
۲۷۱ آداب معاشرت پیامبر ﷺ
۲۷۸ مستندات پیامبر اعظم <small>رضی الله عنه</small> از دیدگاه آیت الله جوادی آملی
۲۷۸ شناخت رسول اکرم ﷺ

۲۷۹	منزلت رسول اعظم ﷺ
۲۷۹	حوزه رسالت پیامبر ﷺ
۲۸۰	تکریم پیامبر ﷺ
۲۸۲	پیامبر ﷺ روح جوامع بشری
۲۸۴	پیامبر ﷺ محور مسایل اجتماعی
۲۸۴	فیض حضور در صحنه‌های اجتماعی
۲۸۵	تکریم پیامبر ﷺ در قرآن و سنت
۲۸۵	آیات وارده در تکریم پیامبر ﷺ
۲۸۶	روایات وارده در تکریم پیامبر ﷺ
۲۸۹	اولین صادر
۲۹۰	جز وحی نمی گوید
۲۹۱	مصونیت پیامبر در سنت و سیره
۲۹۲	آینه‌دار جمال و جلال
۲۹۳	مظهر «جواد»
۲۹۴	مظهر «مغنی»
۲۹۶	متخلق به اسماء الله
۲۹۷	مجرای فیض الهی
۲۹۸	قرآن ممثل
۲۹۸	اسوه جهانیان
۳۰۱	نرمی و صلابت در قلب رسول اکرم ﷺ
۳۰۲	صراط مستقیم
۳۰۳	حضور عینی پیامبر در مراتب قرآن
۳۰۴	ام‌الکتاب و کتاب مبین
۳۰۶	ساده بسیار نقش
۳۰۷	شناخت رسول اکرم ﷺ
۳۰۹	ترتیب در قوس نزول و صعود
۳۱۰	ارزش انسان
۳۱۰	پایگاه ارزشی رسول اکرم ﷺ
۳۱۱	احساس بی‌نیازی از علم
۳۱۲	تجلیل در خطاب
۳۱۳	عظمت در اخلاق پیامبر ﷺ

۳۱۴ دو ویژگی خاص پیامبر ﷺ
۳۱۵ رأفت و رحمت رسول اکرم ﷺ
۳۱۷ پیامبر بشیر و نذیر
۳۱۸ سیره بی همتای رسول اکرم ﷺ
۳۱۹ معرفی نبی اکرم ﷺ
۳۲۰ خاتم کمالات
۳۲۱ تأسی سیدالشهدا به رسول خاتم ﷺ
۳۲۲ رسول اکرم ﷺ اسوه سالکان
۳۲۳ جاذبه رسول اکرم ﷺ
۳۲۴ پیامبر اکرم ﷺ مظهر «محبی»
۳۲۶ برخوردار از حیات خاص
۳۲۷ حیات و اندیشه در سیره پیامبر ﷺ
۳۲۹ وظیفه موجودات در پیشگاه رسول اکرم ﷺ
۳۳۰ آیات وارده در پیروی از پیامبر ﷺ
۳۳۵ اوصاف و شئون رسول اکرم ﷺ
۳۳۷ پیامبر ﷺ نخستین مسلمان
۳۳۸ پیامبر ﷺ مظهر تام خدا
۳۴۱ سیره توحیدی پیامبر ﷺ
۳۴۲ پیامبر ﷺ، محور اطاعت الهی
۳۴۴ پیامبر ﷺ، محور محبت الهی
۳۴۷ رسول اکرم ﷺ بنده مقام اطلاق
۳۴۸ عبودیت رسول اکرم ﷺ
۳۵۰ پیامبر ﷺ راکبی بر مرکب محبت
۳۵۱ مطاع بودن رسول خدا ﷺ در همه شئون
۳۵۲ مجالای خدای سبحان
۳۵۶ ولایت حق
۳۵۷ پیامبر ﷺ و امانت‌داری
۳۵۸ خاتمیت رسول اکرم ﷺ
۳۵۹ شهادت مطلق پیامبر ﷺ
۳۶۰ وصایای پیامبر ﷺ به ابوذر
۳۶۷ وصایای پیامبر ﷺ به ابن مسعود

شاخص‌های مستندات پیامبر اعظم ﷺ از دیدگاه بزرگان تجلی پیام

عظمت پیامبر اکرم ﷺ

۱. رسول خدا ﷺ که علمش از وحی الهی ماخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یک تنه غلبه بر روحيات ميليون‌ها بشر کرد. (امام/۱۳)
۲. این طور نیست که این جنگ‌های پیغمبر مخالف با رحمه العالمين باشد. موكد رحمه للعالمين است. (امام/۲۸)
۳. پیغمبر اکرم ﷺ «نبی رحمت» است که برای رحمت آمده است. (امام/۶۶)
۴. پیامبر اعظم اسلام مجموعه فضایل همه انبیاء و اولیاء است؛ نسخه کامل و تکامل یافته همه فضایلی است که در سلسله پیامبران و اولیاء الهی در تاریخ وجود داشته است. (رهبری/۱۰۸)
۵. در پیامبر اعظم، علم همراه اخلاق است، حکومت همراه حکمت هست؛ عزت همراه با فروتنی و خاکساری هست؛ جهاد همراه با رحمت هست؛ صداقت و راستی با مردم همراه با پیچیدگی سیاسی هست؛ غرقه بودن جان در یاد خدا همراه با پرداختن به صلح و سلامت جسم هست؛ در او دنیا و آخرت همراه است. (رهبری/۱۰۸)
۶. راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا این است؛ هیچ قدرتی را در مقابل خدا به حساب نیاوردن، از او واهمه نکردن، راه خدا را به خاطر اهوای دیگران قطع نکردن. (رهبری/۱۶۵)
۷. یکی دیگر این است که در همه آن چهل سال قبل از بعثت، در آن محیط که فقط و فقط محیط بت‌پرستی بود، او هرگز بتی را سجده نکرد. (مطهری/۱۶۶)

۸. در خانه‌های اعیان و اشراف همیشه صدای تار و تنبور و بزن و بکوب و بنوش بلند بود. پیغمبر اکرم در تمام عمرش هرگز در هیچ مجلسی از این مجالس دایر مکه شرکت نکرد. (مطهری/۱۶۶)

۹. در دوران قبل از رسالت، به صداقت و امانت و عقل و فطانت معروف و مشهور بود. او را به نام «محمد امین» می‌خواندند. به صداقت و امانتش اعتماد فراوان داشتند. در بسیاری از کارها به عقل او اتکا می‌کردند. (مطهری/۱۶۶)

۱۰. مسأله دیگری که باز در دوران قبل از رسالت ایشان هست، مسأله احساس تأییدات الهی است. (مطهری/۱۶۶)

۱۱. خداوند در مورد بعضی از انبیا تعبیر برادر کرده می‌فرماید: «برای قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، «برای قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم»، «... آن هنگام که برادرشان نوح آنها را گفت ...» ولی درباره پیامبر اسلام تعبیر برادر نیامده، بلکه می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم» یا اینکه می‌فرماید «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم»: پیامبری برای شما آمده که از جانتان برخاسته، انحراف شما برای او بسیار سخت است، با حرص و شوق کوشش می‌کند تا شما مومن بشوید، او مظهر رأفت و رحمت خدا برای مومنان است. (آملی/۲۹۰)

۱۲. هر فضیلتی که مکتب‌های غیرالهی دارند محصول بهره‌گیری از تعلیمات انبیاست، با این تفاوت که آنها جهت مردمی ره‌آورد انبیا را گرفته و جهت الهی آن را وانهادند، گرچه جهات الهی آمیخته با جهات مردمی است اما مکاتب غیرالهی بین خدا و پیغمبر و بین ره‌آورد انبیاد جدایی افکندند، بعضی را پذیرفته و نسبت به بعضی دیگر کفر ورزیدند. (آملی/۲۹۰)

زحمات پیامبر در پایه‌ریزی امت اسلامی

۱۳. حضرت ختمی مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدم‌های مبارکش ورم کرد. (امام/۱)

۱۴. رسول خدا ﷺ که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. (امام/۳)
۱۵. انبیا دنبال این بودند که چرا باید این بشری که فطرتاً باید فطرت سالم داشته باشد، چرا باید اینطور باشد. رسول اکرم ﷺ برای این غصه می خورد. (امام/۱۱)
۱۶. پیغمبر اکرم ﷺ از همین جمعیت پایین بود از همین توی جمعیت پا شد و قیام کرد. اصحاب او از همین مردم پایین بودند. (امام/۲۵)
۱۷. ما وقتی تاریخ اسلام را می بینیم، و کسانی که اسلام را تبعیت کرده اند مطالعه کنیم که در صدر اسلام پیغمبر از همین طبقه پایین بوده است. (امام/۲۶)
۱۸. پیغمبر اکرم ﷺ که سیزده سال در مکه رنج کشید، حبس بود، زجر کشید، توهین شد، هزار جور بساط بود، در آنجا صبر کرد. (امام/۳۰)
۱۹. در زمان پیغمبر اکرم ﷺ چه تهمت ها و ناسزاها به ایشان می گفتند ولی ایشان از تبلیغ دین اسلام دست بر نمی داشت. (امام/۶۳)
۲۰. سلام و درود بر محمد حبیب الله که به تنهایی قیام کرد و تا آخرین ساعات زندگی با کفار ظلم پیشه به جنگ برخاست و از کمی عده و غده ننالید. (امام/۸۱)
۲۱. نمی توانید در تاریخ پیغمبر ﷺ پیدا کنید که یک ماه ایشان راحت نشسته باشد. (امام/۹۲)

پیامبر ﷺ الگوی زندگی

۲۲. وضع زندگی پیغمبر اکرم ﷺ بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذرانند، و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می باشد. (امام/۱۴)
۲۳. سران اسلام و پیغمبر اسلام و امیرالمومنین و ائمه ما زندگی شان ساده و عادی بود بلکه پایین تر از عادی. (امام/۲۰)
۲۴. صحنه اول از زندگی پیامبر، صحنه دعوت و جهاد بود. (رهبری/۱۲۱)

۲۵. صحنه دوم از زندگی پیامبر، رفتار آن حضرت با مردم بود. هرگز خلق و خوی مردمی و محبت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد. (رهبری/۱۲۲)

۲۶. پیامبر با غلامان نشست و برخاست می کرد و با آنها غذا می خورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده ای از مردمان فقیر غذا می خورد. زن بیابان نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید: یا رسول الله! تو مثل بندگان غذا می خوری؟! پیامبر تبسمی کردند و فرمودند: «ویحک ای عبد اعبد منی»؛ از من بنده تر کیست؟ (رهبری/۱۲۲)

۲۷. او لباس ساده می پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می شد، می خورد؛ غذای خاصی نمی خواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی کرد. در همه تاریخ بشریت، این خلیقات بی نظیر است. در عین معاشرت، در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود. (رهبری/۱۲۲)

۲۸. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمی شد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. (رهبری/۱۲۲)

۲۹. و بالاخره صحنه سوم از زندگی پیامبر، ذکر و عبادت الهی آن حضرت بود. پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمی شد؛ نیمه شب می گریست و دعا و استغفار می کرد. (رهبری/۱۲۳)

۳۰. این که مسلمان ها با هم کاری نداشته باشند و هر کسی برای خود، دنیای جداگانه ای باشد و کاری به کار مسلمان های دیگر نداشته باشد، در اسلام پسندیده نیست و یکی از فصول زندگی رسول اکرم این بود که این قضای بی تفاوتی را، به فضای محبت و همکاری و برادری و ایجاد یک مجموعه همکار با یکدیگر تبدیل کند. این، همان چیزی است که امروز هم در نظام خود، به او احتیاج داریم. (رهبری/۱۲۶)

۳۱. ما باید توجه کنیم که اگر بخواهیم آن ته مانده ها و پس مانده های اخلاق دوران طاغوت را- که برای رشد و تعالی ما بسیار هم مضر است- از خودمان دور کنیم و بزدایم، چاره ای نیست جز این که در زندگی خود، همین روش های رسول اکرم را با شجاعت و قاطعیت عمل کنیم. (رهبری/۱۲۷)

۳۲. سعی کنید همه را دوست بدارید. این، یک تکلیف و یک تعلیم اسلامی است. این، چیز بدی نیست. برای دشمن داشتن، نباید بهانه پیدا کرد و انسان هر کسی را به بهانه‌ای، از مجموعه و لیست محبت خود خارج کند و دور بیندازد. (رهبری/۱۲۸)

۳۳. باید روح سوءظن و بدبینی نسبت به افراد را در نظام اسلامی از بین برد. (رهبری/۱۲۸)

۳۴. در اسلام - منهای عقاید و سلايق سياسی و خط و ربط و بقيه امور - این روح وفاداری و حق‌شناسی و پاس زحمات و خدمات افراد را داشتن است که مهم می‌باشد و در سلامت جامعه بسیار مؤثر است و پیامبر عملاً روی آن زیاد تکیه می‌فرمودند. (رهبری/۱۲۹)

۳۵. پیامبر اسلام برای آن که ارزش‌ها و اخلاق اسلامی کاملاً در جامعه جا بیفتد و با روح و عقاید و زندگی مردم مخلوط و ممزوج بشود، فضای زندگی را با ارزش‌های اسلامی آغشته می‌کرد. (رهبری/۱۳۰)

۳۶. رفتارش با مردم، رفتار خوش بود؛ در جمع مردم، همیشه بشاش بود. (رهبری/۱۳۷)

۳۷. به همه سلام می‌کرد. اگر کسی او را آزرده می‌کرد، در چهره او آزرده‌گی دیده می‌شد؛ اما زبان به شکوه باز نمی‌کرد. اجازه نمی‌داد در حضور او به کسی دشنام بدهند و از کسی بدگویی کنند؛ خود او هم به هیچ‌کس دشنام نمی‌داد و از کسی بدگویی نمی‌کرد. کودکان را مورد ملاحظت قرار می‌داد؛ با زنان مهربانی می‌کرد؛ با ضعفا کمال خوشرفتاری را داشت؛ با اصحاب خود شوخی می‌کرد. (رهبری/۱۳۷)

۳۸. پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است. (رهبری/۱۳۸)

۳۹. چرا پیغمبر عمامه‌اش را مرتب می‌کرد؟ چرا محاسنش را مرتب می‌کرد؟ اهمیت این‌ها در چیست؟ اهمیتش آنجاست که درس انضباط و مرتب بودن را به ما یاد می‌دهد. (رهبری/۱۳۹)

۴۰. اشتباه این است که خیال می‌کنند ظاهر مرتب باید با اشرافیگری و با اسراف توأم باشد نه با لباس وصله‌زده و کهنه هم می‌شود منظم و تمیز بود. (رهبری/۱۴۰)

۴۱. مرد و زن بایستی به خودشان برسند. بعضی خیال می‌کنند که مثلاً مردان باید موی سرشان را بتراشند، نه در شرع، برای جوانان مستحب است که موی سر بگذارند. (رهبری/۱۴۳)

۴۲. سرو وضع مرتب، لباس خوب و گرایش به زیبایی، امر مطلوبی در شرع اسلام است. منتها آن چیزی که بد و مضر است، آن است که این وسیله‌ای برای فتنه و فساد و تبرج شود. (رهبری/۱۴۳)

۴۳. خوش سخن بود؛ تلخ زبان و گزنده گو نبود. (رهبری/۱۴۹)

۴۴. صریح بود، سخن خود را با صراحت و صدق بیان می‌کرد. (رهبری/۱۴۹)

۴۵. بسیار با ادب بود؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکرد. (رهبری/۱۴۹)

۴۶. ایشان، با روش‌های مختلف، روحیه کار و تلاش را در مردم زنده می‌کردند. (رهبری/۱۵۱)

۴۷. بیش از آنچه که حرف او بخواهد در دل‌ها اثر بگذارد، عمل و سیره و ممشای او در دل‌ها اثر گذاشت. (رهبری/۱۶۰)

۴۸. از بیکاری و بطالت متنفر بود؛ می‌گفت: «خدایا؛ از کسالت و بی‌نشاطی، از سستی و تنبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می‌برم.» (مطهری/۱۶۹)

۴۹. مسلمانان را به کارکردن تشویق می‌کرد و می‌گفت: «عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن کسب حلال است.» (مطهری/۱۶۹)

۵۰. در خانواده مهربان بود. نسبت به همسران خود هیچ‌گونه خشونت نمی‌کرد. (مطهری/۱۶۹)

۵۱. بدزبانی برخی از همسران خویش را تحمل می‌کرد تا آنجا که دیگران از اینهمه تحمل رنج می‌بردند. او به حسن معاشرت با زنان توصیه و تأکید می‌کرد. (مطهری/۱۶۹)

۵۲. او با فرزندان و با فرزندزادگان خود فوق‌العاده عطف و مهربان بود؛ به آنها محبت می‌کرد؛ آنها را روی دامن خویش می‌نشاند؛ بر دوش خویش سوار می‌کرد؛ آنها را می‌بوسید و اینها همه برخلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. (مطهری/۱۶۹)

۵۳. نسبت به فرزندان مسلمین نیز مهربانی می‌کرد. آنها را روی زانوی خویش نشانده، دست محبت بر سر آنها می‌کشید. (مطهری/۱۶۹)

۵۴. نسبت به بردگان فوق‌العاده مهربان بود. به مردم می‌گفت: اینها برادران شمایند. (مطهری/۱۶۹)

۵۵. به نظافت و بوی خوش علاقه شدید داشت؛ هم خودش رعایت می‌کرد و هم به دیگران دستور می‌داد. به یاران و پیروان خود تأکید می‌نمود که تن و خانه خویش را پاکیزه و خوشبو نگه دارند. (مطهری/۱۶۹)

۵۶. در مجالس، دایره‌وار می‌نشست تا مجلس، بالا و پایینی نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحابش تفقد می‌کرد؛ اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی‌دید سراغش را می‌گرفت، اگر مریض بود عیادت می‌کرد و اگر گرفتاری داشت کمکش می‌نمود. (مطهری/۱۶۹)

۵۷. از اینکه بنشینند و دیگران خدمت کنند تنفر داشت؛ از جا برمی‌خاست و در کارها شرکت می‌کرد. (مطهری/۱۶۹)

۵۸. می‌گفت: به اندازه طاقت عبادت کنید؛ بیش از ظرفیت خود بر خود تحمیل نکنید که اثر معکوس دارد. (مطهری/۱۶۹)

۵۹. در حال انفراد، عبادت را طول می‌داد؛ گاهی در حال تهجد ساعتها سرگرم بود؛ اما در جماعت به اختصار می‌کوشید، رعایت حال اضعف مأمومین را لازم می‌شمرد و به آن توصیه می‌کرد. (مطهری/۱۶۹)

۶۰. زهد و ساده‌زیستی از اصول زندگی او بود. (مطهری/۱۶۹)

۶۱. او هرگز به روش مستبدان رفتار نمی‌کرد؛ در کارهایی که از طرف خدا دستور نرسیده بود با اصحاب مشورت می‌کرد و نظر آنها را محترم می‌شمرد و از این راه به آنها شخصیت می‌داد. (مطهری/۱۶۹)

۶۲. نرمی و مهربانی پیغمبر، عفو و گذشتش، استغفارهایش برای اصحاب و بیتابی‌اش برای بخشش گناه امت، همچنین به حساب آوردنش اصحاب و یاران را، طرف شور قراردادن

آنها و شخصیت دادن به آنها از علل عمده نفوذ عظیم و بی نظیر او در جمع اصحابش بود. (مطهری/۱۶۹)

۶۳. نظم و انضباط بر کارهایش حکمفرما بود. (مطهری/۱۶۹)

۶۴. او گاهی با اعتراضات برخی یاران مواجه می شد اما بدون آنکه درستی کند نظرشان را به آنچه خود تصمیم گرفته بود جلب و موافق می کرد. (مطهری/۱۶۹)

۶۵. از شنیدن مداحی و چاپلوسی بیزار بود. (مطهری/۱۶۹)

۶۶. محکم کاری را دوست داشت. (مطهری/۱۶۹)

۶۷. او از نقاط ضعف مردم و جهالت‌های آنان استفاده نمی کرد، برعکس، با آن نقاط ضعف مبارزه می کرد و مردم را به جهالتشان واقف می ساخت. (مطهری/۱۶۹)

۶۸. در تبلیغ اسلام سهلگیر بود نه سختگیر؛ بیشتر بر بشارت و امید تکیه می کرد تا بر ترس و تهدید. (مطهری/۱۶۹)

۶۹. به علم و سواد تشویق می کرد. کودکان اصحابش را وادار کرد که سواد بیاموزند. برخی از یارانش را فرمان داد زبان سریانی بیاموزند. (مطهری/۱۶۹)

۷۰. روش پیغمبر روش یک طبیب معالج بود با بیماران خودش. از جمله خصوصیات طبیب معالج نسبت به بیمار، ترحم به حال بیمار است. (مطهری/۱۷۲)

۷۱. خداوند به پیامبر ﷺ سفارش کرد که تو که اکنون به منظور تبلیغ اسلام و دعوت مردم به اسلام و ترغیب و تشویق آنها به سوی اسلام به سراغ مردم می روی، بر آنها آسان بگیر، سخت نگیر، با سختگیری نمی توان کسی را رهبری کرد، دیگر اینکه به مردم بشارت بده، مزایای دنیوی و اخروی اسلام را برای مردم بگو، نویدهای اسلام را بر مردم عرضه کن، تمایل آنها را برانگیز، ترغیبشان کن، از راه تخویف و ایجاد هراس وارد مشو، کاری نکن که مردم احساس تنفر کنند. هنگام نماز با این مردم تازه مسلمان که هنوز ذائقه شان لذت عبادت را نچشیده است و به علاوه همه نوع افراد در میان مامومین هست بعضی پیرند، علیل اند، ناتوان اند، تو رعایت حال اضعف را معمول بدار، یعنی حساب کن در میان آنها از همه ناتوان تر کیست، وقتی که رکوع می کنی چهل تا «سبحان ربی العظیم و بحمده» نگو، تو نماز خود را با او تطبیق بده، کسی را در نماز خواندن ناراحت نکن. (مطهری/۱۸۷)

۷۲. رسول اکرم معیار غدر، خیانت، الغایات تبرر المبادی، توسل به هیمنه‌ها و دبدبه‌های سلاطین و امثال اینها را ملغی کرد و بعضی معیارها را به طور مطلق پذیرفت، مثلاً استقامت، عدل، پیشقدمی در کوشش‌ها و امثال اینها را به طور مطلق پذیرفت. (مطهری/۱۹۰)

۷۳. ولی بعضی از معیارها را به طور نسبی پذیرفت، یعنی برای آنها شرایط خاص زمانی و مکانی قائل شد. مثلاً معیار زور (نه ظلم) به کلی طرد نشد، بلکه برایش مورد خاص تعیین شد. همچنین است نرمی و صلابت. در جایی نرم بود در جایی صلب و با صلابت. در امور فردی نرم بود و در امور کلی و عمومی با صلابت و انعطاف ناپذیر. (مطهری/۱۹۰)

۷۴. نمی‌توان همه را به مال راضی کرد اما به حسن خلق، می‌توان. (مطهری/۲۰۳)

۷۵. مسلمان آن است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند. (مطهری/۲۰۳)

۷۶. در رفتار با زنان، از خدا بترسید و آنچه درباره آنان شاید، از نیکی دریغ ننماید. (مطهری/۲۰۳)

۷۷. بدترین مردم کسی است که گناه را نبخشد و از لغزش چشم نپوشد، و باز از او بدتر کسی است که مردم از گزند او در امان و به نیکی او امیدوار نباشند. (مطهری/۲۰۳)

۷۸. به صورت متملقین خاک پاشید. (مطهری/۲۰۳)

۷۹. دلاورترین مردم آن است که بر هوای نفس غالب آید. (مطهری/۲۰۳)

۸۰. خوشا به حال کسی که توجه به عیوب خود، او را از توجه به عیوب دیگران باز دارد. (مطهری/۲۰۳)

۸۱. با خانواده خود به سر بردن، از گوشه مسجد گرفتن، نزد خداوند پسندیده‌تر است. (مطهری/۲۰۳)

۸۲. بهترین دوست شما آن است که معایب شما را به شما بنماید. (مطهری/۲۰۳)

۸۳. تنها به عقل می‌توان به نیکی‌ها رسید. آن که عقل ندارد از دین تهی است. (مطهری/۲۰۳)

۸۴. من برای امت خود، از بی‌تدبیری بیم دارم نه از فقر. (مطهری/۲۰۳)

۸۵. خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. (مطهری/۲۰۳)

۸۶. خداوند مومن صاحب حرفه را دوست دارد. (مطهری/۲۰۳)
۸۷. بهترین خانه شما آن است که یتیمی در آن به عزت زندگی کند. (مطهری/۲۰۳)
۸۸. دوستی خود را دوست ظاهر کن تا رشته محبت محکم تر شود. (مطهری/۲۰۳)
۸۹. از جمله حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر او بگذارد و نوشتن به او بیاموزد و چون بالغ شد او را همسر انتخاب کند. (مطهری/۲۰۳)
۹۰. سنگین ترین چیزی که در ترازوی اعمال گذارده می شود، خوشرویی است. (مطهری/۲۰۳)
۹۱. نفرین باد بر کسی که بار خود را به دوش دیگران بگذارد. (مطهری/۲۰۳)
۹۲. عبادت هفت گونه است که از همه والاتر طلب روزی حلال است. (مطهری/۲۰۳)
۹۳. پس از بت پرستیدن، آنچه به من نهی کرده اند، در افتادن با مردم است. (مطهری/۲۰۳)
۹۴. از دیگران چیزی نخواهید گرچه یک چوب مسواک باشد. (مطهری/۲۰۳)
۹۵. مومن خنده رو و شوخ است، و منافق عبوس و خشمناک. (مطهری/۲۰۳)
۹۶. هر که صبح کند و به فکر اصلاح از مسلمانان نباشد، مسلمان نیست. (مطهری/۲۰۳)
۹۷. مبدا که ترس از مردم، شما را از گفتن حقیقت باز دارد! (مطهری/۲۰۳)
۹۸. پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارم مرا به انجام دادن هفت خصلت امر نموده است: (۱) دوست داشتن تهی دستان و نزدیک شدن به آنها (۲) ذکر حول و لاقوه الا بالله را بسیار گفتن (۳) صله رحم نمودن با خویشاوندان، هر چند که آنها قطع رابطه کنند (۴) به پایین تر از خود نگاه کنم و نه به بالاتر از خود (در مسائل دنیوی) (۵) در راه خدا از سرزنش دیگران دلسرد نشود (۶) حرف حق را بزنم اگر چه تلخ باشد (۷) از کسی چیزی را درخواست نکنم. (علامه/۲۴۴)
۹۹. علم، انسان را در همه مراحل حفظ می کند مشروط بر آنکه به علم احترام بگذارد، آنچه را دانست عمل کند و به صرف دانستن بسنده نکند و رسول خدا چنین بود. (آملی/۲۷۶)

اهداف پیامبر ﷺ

۱۰۰. اصل آمدن پیغمبر ﷺ برای آموزش و پرورش بوده است. (امام/۵۸)

۱۰۱. پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحه جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسانهای مخاطب خودش را فراموش نکرد. (رهبری/۱۳۵)

۱۰۲. هدفی که پیغمبر از لحظه اول به دنیا آن بوده است، عبارت است از ایجاد یک محیط سالم و صحیح برای معیشت انسان و زندگی انسانی؛ یعنی دنیایی که در آن، ظلم و دریده شدن ضعیف و وسله قوی نباشد؛ دنیایی که در آن، ناکامی مطلق برای ضعفا و قانون جنگ نباشد. (رهبری/۱۴۵)

۱۰۳. او جامعه‌ای به وجود آورد متذکر، آگاه و برخوردار از حد اعلا‌ی عدالت اجتماعی. (رهبری/۱۴۵)

نقش پیامبر ﷺ

۱۰۴. ذلت را تبدیل به عزت کرد؛ وحشیگری را تبدیل به اخوت کرد؛ عصبیت را تبدیل به مدارا و تعقل کرد؛ جهل را تبدیل به علم کرد. (رهبری/۱۱۰)

۱۰۵. من بارها گفته‌ام، بسیاری از مفاهیمی که قرن‌های بعد برای بشریت تقدس پیدا کرد؛ مثل مفهوم مساوات، برادری، عدالت و مردم‌سالاری، همه تحت تأثیر تعلیم او بود. (رهبری/۱۳۲)

۱۰۶. همه از پیغمبر و تعالیم او نفع می‌برند؛ اما آن کس که محروم‌تر است، قهرراً حق بیشتری می‌برد و باید جبران محرومیتش بشود. (رهبری/۱۳۲)

۱۰۷. یکی از کارهای رسول اکرم ﷺ این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همه مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشم حسن ظن و خوشبینی به یکدیگر نگاه کنند. امروز هم تکلیف ما همین است. (رهبری/۱۳۳)

۱۰۸. آن مردمی که هیچ نمی‌فهمیدند و از اخلاق انسانی هیچ بویی نبرده بودند. پیغمبر اینها را به انسان‌هایی تبدیل کرد که فرشتگان الهی در مقابل عظمت و نورانیت آنها احساس حقارت می‌کردند. استقامت، این است. امروز ما محتاج به استقامت داریم. (رهبری/۱۵۴)

۱۰۹. وجود مبارک رسول اکرم ﷺ دست ناپاکان را از معارف بلند آسمانی کوتاه کرد و با رفع راهزنان و موانع، شاگردان آسمانی وی، از علوم لدنی استفاده خواهند کرد. (آملی/۲۵۳)

پیامبر و وحدت

۱۱۰. پیغمبر اسلام ﷺ می خواست در تمام دنیا وحدت کلمه ایجاد کند، می خواست تمام ممالک دنیا را تحت یک کلمه توحید، در تحت کلمه توحید تمام ربع مسکون را قرار بدهد. (امام/۵۶)

۱۱۱. محور وحدت مسلمین و اتحاد عملی آنها، می تواند نام مقدس این بزرگوار و ایمان به آن حضرت و یاد آن نبی معظم باشد. (رهبری/۱۱۵)

۱۱۲. وجود مقدس نبی مکرم و رسول اعظم اسلام ﷺ، مهمترین نقطه ایجاد وحدت است. (رهبری/۱۱۶)

۱۱۳. وجود مقدس خاتم الانبیاء ﷺ کانون همه عشق و محبت های دنیای اسلام است؛ محور و مرکز اتحاد و اتفاق و هماهنگی همه مذاهب اسلامی است و جا دارد که مسلمان ها از خودشان، حمیت و غیرت و عکس العمل نشان بدهند. (رهبری/۱۱۷)

خاتمیت

۱۱۴. پیغمبر اکرم ﷺ ختم همه پیامبران است و کامل ترین دین را عرضه کرده است بر بشر. (امام/۲۸)

۱۱۵. بشر چند هزار سال پیش نسبت به حفظ مواریث علمی و دینی ناتوان بوده است و از او جز این انتظاری نمی توان داشت. آنگاه که بشر می رسد به مرحله ای از تکامل که می تواند مواریث دینی خود را دست نخورده نگهداری کند. علت عمده تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی می گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین، موجود می شود. (مطهری/۱۸۳)

۱۱۶. در حقیقت یکی از ارکان خاتمیت، بلوغ اجتماعی بشر است به حدی که می‌تواند حافظ و نگهبان موارث علمی و دینی خود باشد و خود به نشر و تبلیغ و تعلیم و تفسیر آن پردازد. (مطهری/۱۸۳)

پیامبر ﷺ و حکومت

۱۱۷. طرز حکومت اسلام طرز حکومت آدم سازی است. شما خود روسای اسلام را باید ملاحظه کنید مثل پیغمبر اکرم که رئیس اسلام است. (امام/۱۹)

۱۱۸. آن چیزی که از همه مشهودتر است حضرت رسول ﷺ است که آمد و تشکیل اداره داد، تشکیل حکومت داد. (امام/۳۳)

۱۱۹. مسلمین ملاحظه بکنند، حکومت‌های اسلامی ملاحظه بکنند، پیغمبر اسلام ﷺ با مردم چطور رفتار می‌کرد در عین حالی که با کفار، وقتی که نمی‌شد هدایتشان بکنند و توطئه‌گری می‌کردند با خشونت رفتار می‌کرد، با ملت چه طور رفتار می‌کرد یک پدر مهربان و بالاتر از یک پدر مهربان بود. (امام/۳۴)

۱۲۰. پیامبر ﷺ تشکیل یک حکومت عادلانه که پایه‌هایش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوشش‌های طاقت فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره از کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاری در راه آیین مقدس خدایی موفق به یک تشکیلات با اساسی شد. (امام/۳۵)

۱۲۱. رسول اکرم ﷺ در راس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. (امام/۳۶)

۱۲۲. رسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. (امام/۳۹)

۱۲۳. ما تابع حضرت رسول ﷺ و ائمه العلیّه هستیم که همه امور دست آنها بود، حکومت تشکیل دادند و مردم را هدایت نمودند. (امام/۴۰)

۱۲۴. پیغمبر بزرگ اسلام با یک دست قرآن را داشت و با دست دیگر شمشیر. (امام/۷۳)

۱۲۵. پیغمبر اکرم ﷺ قدرت خودشان را برای سرکوبی اشخاصی که از جهات آدمیت خارج شده‌اند، از مرز انسانیت خارج شده‌اند و مردم را دارند به تباهی می‌کشند اعمال می‌کرد. (امام/۸۵)

۱۲۶. یکی مورد و نمونه دیگر از همین تلاش فضا سازی پیامبر این بود که دشمنی‌ها و کینه‌ها را از دل‌های مردم بزداید. (رهبری/۱۲۶)

۱۲۷. نظامی که پیغمبر ساخت، شاخص‌های گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهمتر و برجسته‌تر است: شاخص اول ایمان و معرفت است. شاخص دوم، قسط و عدل است. شاخص سوم علم و معرفت است. در نظام نبوی، پایه همه چیز، دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است؛ کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمی‌دهند. شاخص چهارم، صفا و اخوت است. در نظام نبوی، درگیری‌های برخاسته از انگیزه‌های خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت‌طلبی مبعوض است و با آن مبارزه می‌شود، فضا، فضای صمیمیت و اخوت و برادری و همدلی است. شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری است. تزکیه، یکی از آن پایه‌های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد کار تربیتی و انسان‌سازی می‌کرد. شاخص ششم، اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی، توسری‌خور، وابسته، دنباله‌رو و دست‌حاجت به سوی این و آن درازکن نیست؛ عزیز و مقتدر و تصمیم‌گیر است؛ صلاح خود را که شناخت، برای تأمین آن تلاش می‌کند و کار خود را پیش می‌برد. شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفت دایمی است. (رهبری/۱۳۱)

۱۲۸. پیامبر اکرم ﷺ اول که به مدینه تشریف بردند، یک حکومت تشکیل دادند. (رهبری/۱۳۶)

۱۲۹. بلافاصله بعد از تشکیل حکومت شروع به کارهای حکومت مقتدر کرد: جنگیدن، مبارزه کردن، بعد کم‌کم نامه‌نگاری به این طرف و آن طرف، و حل و فصل امور دیگر. در مقابل این واقعیت، چه کسی می‌تواند غیر از آنچه که معنا و مفهوم صریح آن، وحدت دین و سیاست در اسلام است، مطلبی اقامه کند؟ (رهبری/۱۳۶)

۱۳۰. او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود؛ نمی‌گذاشت قانون نقض بشود؛ چه توسط خودش، و چه توسط دیگران. (رهبری/۱۵۲)

۱۳۱. وقتی که دایره اسلام وسیع تر شد و رسول اکرم مکه را هم گرفتند، مردم آن شهر را عفو کردند. (رهبری/۱۶۱)

۱۳۲. یکی از کارهایی که پیامبر شاید در همان ماه‌های اول ورود به مدینه انجام دادند، ایجاد عقد اخوت بین مسلمان‌ها بود. (رهبری/۱۶۱)

۱۳۳. در مسائل فردی و شخصی و آنچه مربوط به شخص خودش بود نرم و ملایم و باگذشت بود؛ گذشته‌های بزرگ و تاریخی‌اش یکی از علل پیشرفتش بود؛ اما در مسائل اصولی و عمومی، آنها که حریم قانون بود، سختی و صلابت نشان می‌داد و دیگر جای گذشت نمی‌دانست. (مطهری/۱۶۹)

۱۳۴. شرایط رهبری از حس تشخیص، قاطعیت، عدم تردید و دودلی، شهامت، اقدام و بیم‌ناستن از عواقب احتمالی، پیش‌بینی و دوراندیشی، ظرفیت تحمل انتقادات، شناخت افراد و توانایی‌های آنان و تفویض اختیارات درخور توانایی‌ها، نرمی در مسائل فردی و صلابت در مسائل اصولی، شخصیت‌دادن به پیروان و به حساب‌آوردن آنان و پرورش استعداد‌های عقلی و عاطفی و عملی آنها، پرهیز از استبداد و از میل به اطاعت کورکورانه، تواضع و فروتنی، سادگی و درویشی، وقار و متانت، علاقه شدید به سازمان و تشکیلات برای شکل‌دادن و انتظام‌دادن به نیروهای انسانی، همه را در حد کمال داشت. (مطهری/۱۶۹)

۱۳۵. هر جا که بدکاران حکمروا باشند و نابخردان را گرامی بدانند، باید منتظ بلایی بود. (مطهری/۲۰۳)

دشمنان پیامبر ﷺ

۱۳۶. یکی از راه‌های مبارزه با اسلام این است که چهره نبی مکرم اسلام ﷺ را مخدوش بکنند. (رهبری/۱۰۶)

۱۳۷. پیغمبر نگاه می‌کند و می‌بیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولد شده را تهدید می‌کنند: یک دشمن، کوچک و کم‌اهمیت است؛ اما در عین حال نباید از او غافل ماند؛ یک وقت ممکن است یک خطر بزرگ به وجود بیاورد. او کدام است؟ قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه. دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیت است. یک گروه اشراف متکبر

قدرتمند متنفذ باهم بر مکه حکومت می‌کردند؛ اینها با هم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. دشمن سوم، یهودی‌ها بودند. این‌ها فرهنگی بودند؛ آگاهی‌هایی داشتند؛ روی ذهن‌های مردم ضعیف‌الایمان اثر زیاد می‌گذاشتند؛ توطئه می‌کردند؛ مردم را ناامید می‌کردند و به جان هم می‌انداختند؛ اینها دشمن سازمان یافته بودند. دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند؛ مردمان پست، معاند، تنگ‌نظر و آماده همکاری با دشمن، متتها سازمان نیافته، و اما دشمن پنجم؛ دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت. (رهبری/۱۳۴)

۱۳۸. دشمنان را یک طور نمی‌دانست؛ این از نکات مهم زندگی پیامبر است. (رهبری/۱۵۳)

۱۳۹. پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آنها خطر وجود داشت، بشدت سختگیر بود. (رهبری/۱۵۳)

۱۴۰. اثرگذاری با عمل، به مراتب فراگیرتر و عمیق‌تر است از اثرگذاری با زبان. او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ وقت دو پهلو حرف نزد. البته وقتی با دشمن مواجه می‌شد، کار سیاسی دقیق می‌کرد و دشمن را به اشتباه می‌انداخت. (رهبری/۱۶۵)

قرآن کریم

۱۴۱. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اکرم است و هم مظهر اعجاز او، نقشی صدها بار بزرگتر داشت. از نقش عصای موسی و دم عیسی. (مطهری/۱۷۹)

۱۴۲. عشق و علاقه مسلمین به قرآن منشا و مبدا یک سلسله علوم ادبی و عقلی شد که اگر قرآن نمی‌بود این علوم به وجود نمی‌آمد. (مطهری/۱۸۰)

۱۴۳. از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی. (مطهری/۱۸۱)

۱۴۴. اعجاز لفظی قرآن مربوط می‌شود به مقوله زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی. (مطهری/۱۸۱)

صدا و سیما و طرح پیامبر اعظم ﷺ

۱۴۵. یک وقت به بعضی دوستان گفتم زندگی پیغمبر را میلی متری باید مطالعه کرد. هر

لحظه این زندگی یک درس است. (رهبری/۱۰۹)

۱۴۶. جوان‌های ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند

چه اتفاقی افتاده است. (رهبری/۱۰۹)

۱۴۷. توصیه ما به همه مسلمانان عالم این است که روی ابعاد شخصیت پیامبر و زندگی و

سیره و اخلاق آن حضرت و تعالیمی که از آن بزرگوار مأثور و منصوص است، کار زیادی

بشود. (رهبری/۱۱۲)

۱۴۸. ما باید به پیامبر اقتدا و تأسی کنیم؛ نه فقط در چند رکعت نماز خواندن؛ در

رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم؛ پس باید او را

بشناسیم. (رهبری/۱۵۰)

۱۴۹. همینطور که گفتار پیغمبر نیاز به تعمق و تفسیر دارد، رفتار پیغمبر هم نیاز به تعمق

و سیر دارد. ما می‌توانیم از این اظهار تاسف درباره خودمان خودداری کنیم که ما که امت

پیغمبر آخر الزمان هستیم از هر کدامان اگر پنج تا سخن از پیغمبر بخواهند حتی لفظش را

نمی‌دانیم، معنی و تفسیرش بماند. و نه از سیره و رفتار پیغمبر می‌توانیم دو سه کلمه

بگوییم. (مطهری/۱۸۴)

۱۵۰. از میان سیره‌های مختلف رسول خدا، سیره آن حضرت در لشکرکشی و سیاست،

در تبلیغ اسلام در رفتار با دشمنان، با مشرکین، با اهل کتاب و در خانواده، باید دقیقاً مطالعه

شود که هر کدام از آنها یک کتاب درس به ما می‌آموزد. (مطهری/۱۸۷)

۱۵۱. آشنایی با خلق و خوی نبوی از دو نظر مفید است: اول از نظر شناخت اسلام، دوم

از نظر الهام‌گیری و تربیت و اصلاح جامعه. (مطهری/۱۹۶)

۱۵۲. چیزهایی که رسول اکرم دوست می‌داشت:

الف. نماز (.. وقره عینی فی الصلوه)، سحرخیزی، خلوت، مناجات (برخلاف اهل غفلت و

اصحاب ماده)

ب. عطر و نظافت - الطیب (برخلاف روش مسیحیان اولیه)

ج. لذت حلال از زن - النساء

د. گرسنگی، روزه، افطار به کم (بر خلاف شکم پرستان)

ه. تواضع، ابتدا به سلام، دو زانو نشستن، تکیه نکردن، متکبرانه راه نرفتن (برخلاف افزون طلبان)

و. سادگی و خفت موونه در زندگی: کان رسول الله خفیف المونه. (برخلاف تجمل طلبان)

ز. فرزندان خود را (دوست داشتن) (برخلاف قسی القلبان و بی عاطفه‌ها)

ح. اصحاب را (برخلاف استعبادگران)

ط. تفکر را (برخلاف ضد عقل‌ها از قبیل برخی متصوفه)

ی. عدالت را (برخلاف اهل تبعیض نظیر ارسطو و غیره)

ک. کار را (برخلاف بیکاران و بیعاران)

همکاری و تعاون در خدمات را - داستان پیمان نامه ابن جدعان (بیعه الفصول)

آنچه تنفر داشت:

أ- بتها را به دلیل توحید و حق پرستی

ب- تکبر، به دلیل روحیه تواضع و ضد برتری طلبی و قدرت نمایی

ت- تبعیض و اشرافیت را، برخلاف روحیه ارسطویی

ث- تکلف و تعین و جمل، به دلیل سادگی

ج- مداحی و چاپلوسی را، به دلیل روح تواضع و روح پرهیز از حقارت دیگران

ح- سیری و پر کردن شکم، به دلیل صفای فکر و صفای قلب و پرهیز از سکر به انواعش

بیکاری و بطالت را: اللهم انی اوذ بک من الکسل و الفشل (مطهری/۲۰۱)

۱۵۳. شناخت پیامبر، بدون شناخت قرآن ممکن نیست. (آملی/۲۵۲)

اداره کل پژوهش و آموزش سما

مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه امام خمینی (ره)

سیره و صفات پیامبر ﷺ

۱. حضرت ختمی مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدم‌های مبارکش ورم کرد و از طرف ذات مقدس حق جلاله آیه نازل شد: «طه، ما انزلنا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^۱.

۲. پیغمبر اکرم ﷺ در عین حالی که یک موجود الهی بود، به او نسبت می‌دهند که فرمود: لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره همین معاشرت کردن با اشخاصی که ناباب بودند، موجب کدورت می‌شود. یک کسی که دایم الحضور باید باشد پیش محبوبش، اگر یک نفر که خیلی آدم صحیح و خوبی است، پیش او برود، و مثلاً بخواهد مساله بپرسد، لکن این باز می‌دارد او را به همین مقدار، از آن مرتبه که می‌خواهد باشد. در عین حال که این هم حضور است، این آدمی که با او صحبت می‌کند در نظر او از مظاهر است، لکن از آن مرتبه‌ای که او می‌خواهد دایم الحضور باشد در آن مرتبه، بازش می‌دارد. « لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره» یک هم چنین چیزی از پیغمبر نقل شده است، که اشتغال به این طور مسائل، حجاب است برای ما! و ما باید از این حجاب بیرون بیایم.^۲

۳. رسول خدا ﷺ که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می‌کند. پس از خلعت نبوت ختمیه، که تمام سیر دایره کمال و لبه اخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا بر پا می‌ایستد و قیام به اطاعت می‌کند تا آن که قدم‌های مبارکش ورم می‌کند

^۱ چهل حدیث، ص ۱۷۶

^۲ تفسیر سوره حمد، صص ۱۴۹-۱۴۸

و خدای تعالی بر او آیه فرو می فرستد: « طه، ما انزلنا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى » ای طاهر هادی، ما قرآن بر تو نفرستادیم که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، معذالک، عجز و قصور خود را اعلان می فرماید.^۱

۴. از بعضی از زن های رسول خدا ﷺ نقل شده که رسول خدا ﷺ با ما صحبت می کرد و ما با او صحبت می کردیم، چون وقت نماز حاضر می شد، گویی او ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم برای اشتغالی که به خدا پیدا می کرد از هر چیز.^۲

۵. در حدیث وارد است که جبرئیل کلید خزائن ارض را برای خاتم النبیین ﷺ آورد از جانب حق تعالی، و آن حضرت تواضع فرمود و قبول نکرد و فقر را فخر خود دانست.^۳

۶. مرحوم طبرسی در احتجاج سند به حضرت امیرالمومنین علیه السلام رسانده که فرمود: «ده سال رسول خدا ایستاد بر سر انگشتان خود تا قدم های آن حضرت ورم نمود و رویش زرد شد. می ایستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن، پس فرمود خدای عز و جل، طه ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به تعب افتی؛ بلکه برای آن که به سعادت و راحتی رسی به واسطه آن.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که رسول خدا در عبادات یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود تا زحمت و تبعش زیاد شود. پس خدای تعالی این آیه شریفه را فرو فرستاد. بعضی مفسرین گفتند این آیه شریفه جواب مشرکین (است) که گفتند پیغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترک دین ما، پس این آیه نازل شد.

و شیخ عارف کامل شاه آبادی دام ظلّه، می فرمودند پس از آنکه آن وجود مبارک مدتی دعوت فرمود و موثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آنکه قدم های

^۱ آداب الصلاة، ص ۱۷۷

^۲ آداب الصلاة، ص ۱۱۱.

^۳ چهل حدیث، ص ۴۴۵

مبارکش ورم کرد. آیه شریفه نازل شد: که خود را مشقت مده، تو طاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست، بلکه نقص در مردم است. «انک لا تهدي من أحببت»^۱.

۷. فرمود حضرت باقر علیه السلام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش عایشه در شب او، پس گفت: «ای رسول خدا چرا به زحمت اندازی جان خود را و حال آنکه آمرزیده است خداوند بر تو آنچه پیش بوده است از گناه تو آنچه پس از این آید؟» فرمود: «ای عایشه آیا نباشم بنده سپاسگذار» فرمود حضرت باقر علیه السلام و بود رسول خدا صلی الله علیه و آله، که می ایستاد بر سر انگشت های دو پای خود، پس فرو فرستاد خدا سبحانه و تعالی: «طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (یعنی محمد - یا این طالب حق هادی - ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به مشقت افتی).^۲

خیر خواهی

۸. در شدت شفقت و رافت آن بزرگوار بر همه عائله بشری بس است آیه شریفه اول سوره شعرا که فرماید: «لعلک باخع نفسک الا یكونوا مومنین» و در اوایل سوره کهف که فرماید: «فلعلک باخع نفسک علی آیتار هم ان لم یومنوا بهذا الحدیث اسفا» سبحان الله تاسف به حال کفار و جاخدین حق و علاقه مندی به سعادت بندگان خدا کار را چقدر به رسول خدا، صلی الله علیه و آله تنگ نموده که خدای تعالی او را تسلیت دهد و دل لطیف او را نگهداری کند که مبادا از شدت هم و حزن به حال این جاهلان بدبخت دل آن بزرگوار پاره شود و قالب تهی کند.^۳

۹. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عقده اش از همه بیشتر بود، برای اینکه آنچه او یافته بود، آنچه از قرآن در قلب او نازل شده بود برای چه کسی بیان بکند مگر آن که رسیده (باشد) به مقام ولایت تامه، شاید یکی از معانی «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» اگر وارد شده باشد از رسول الله -

^۱ چهل حدیث، صص ۳۵۲-۳۵۱

^۲ چهل حدیث، ص ۳۳۷

^۳ شرح حدیث عقل و جهل، ص ۱۶۴

این باشد که یک آدمی که آنچه را باید برساند نتواند برساند آن کسی را نباید که به او آنچه یافته بگوید، تاتر دارد. (خصوصاً) آنچه که او یافته بود فوق همه آنها بود که سایرین یافته بودند. کسی که یافته است اموری (را) و میل دارد همه بیایند، و نتواند برساند تاتر (ش) چقدر است؟) آن پدری که می خواهد بچه اش شمس را ببیند ولی بچه کور است تاترش چقدر است؟^۱

۱۰. پیغمبر اکرم ﷺ برای این مشرکینی که به جهنم خودشان را می فرستادند برای اینها تاسف می خورد، غصه می خورد برای اینها، اسلام دین رحمت است.^۲

۱۱. انبیا دنبال این بودند که چرا باید این بشری که فطرتاً باید فطرت سالم داشته باشد، چرا باید اینطور باشد. رسول اکرم ﷺ برای این غصه می خورد. در وحی هم به او گفته است که: مثل اینکه خودت را داری به کشتن می دهی که اینها ایمان نمی آوردند.^۳

۱۲. پیغمبر اسلام ﷺ برای اینکه مردم تربیت نمی شدند غصه می خورد به طوری که خدای تبارک و تعالی او را تسلیت می داد، در مشقت بود، خدای تبارک و تعالی به او خطاب می کند که ما قرآن را نفرستادیم که تو در مشقت باشی. و برای ملت‌ها از پدر برای اولادش، از پدر مهربان برای اولادش، بر ملت‌های عالم او بیشتر غصه می خورد و کافر‌ها را وقتی که می دید که اینها به مجرای طبیعی انسانی نمی آمدند برای آنها متاسف بود.^۴

تواضع

۱۳. رسول خدا ﷺ که علمش از وحی الهی ماخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یک تنه غلبه بر روحيات میلیون‌ها بشر کرد، تمام عادات جاهلیت و ادیان باطله را زیر پا گذاشت و نسخ جمیع کتب کرد و ختم دایره هبوت به وجود شریفش شد، سلطان دنیا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود - باذن الله - تواضعش با بندگان خدا از همه کس

^۱ تفسیر سوره حمد ص ۱۴۱

^۲ صحیفه امام، ج ۱۴، صص ۳۴۲-۳۴۳

^۳ صحیفه امام، ج، ص ۲۹۲

^۴ صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۹۲

بیشتر بود. کراهت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند. وقتی وارد مجلس شد پایین می‌نشست. روی زمین طعام میل می‌فرمود و روی زمین می‌نشست و می‌فرمود: «من بنده‌ای هستم، می‌خورم مثل خوردن بنده و می‌نشینم مثل نشستن بنده» از حضرت صادق علیه السلام نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست داشت، بر الاغ بی‌پالان سوار شود و با بندگان خدا در جایگاه پست طعام میل فرماید، و به فقرا به دو دست خود عطا فرماید. آن بزرگوار سوار الاغ می‌شد و در ردیف خود بنده خود یا غیر آن را می‌نشاند. در سیره آن سرور است که با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می‌فرمود، و به دست مبارک گوسفندان را می‌دوشید، و جامه و کفش خود را می‌دوخت، و با خادم خود آسیا می‌کرد و خمیر می‌نمود و بضاعت خود را به دست مبارک می‌برد و مجالست با فقرا و مساکین می‌کرد و هم غذا می‌شد اینها و بالاتر از اینها سیره آن سرور است و تواضع آن بزرگوار است. در صورتی که علاوه بر مقامات معنوی، ریاست و سلطنت ظاهری آن بزرگوار نیز به کمال بود.^۱

۱۴. وضع زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذرانند، و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می‌باشد. خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد.^۲

۱۵. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که شخص اول بود و بینانگذار اسلام و بنیانگذار هدایت مردم، سیره‌اش را بروید ببینید چه جور بوده. آیا هیچ وقت سلطه جو بوده؟ وقتی با همین اشخاصی که رفقایش بودند، دوستانش بودند، دیگر سیاه و سفید و اینها مطرح نبود، نشسته بودند همه با هم، دور هم می‌نشستند؛ یکی آنجا بنشیند یک پهلویش، بالا و پایین باشد، این هم نبوده.^۳

^۱ چهل حدیث، صص ۹۶-۹۵

^۲ ولایت فقیه، ص ۹۲

^۳ صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۵۰۹

حسن خلق

۱۶. از طریق عامه منقول است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی غضب می فرمود، اگر ایستاده بود می نشست، و اگر نشسته بود به پشت می خوابید، غضبش ساکن می شد.^۱

۱۷. در باب اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد است که یاری نجست برای خود و هیچ مظلومه تا آنکه هتک محارم الهیه می شد. پس غضب می نمود برای خدای تبارک تعالی.^۲

ساده زیستی

۱۸. پیغمبر را هر کس که سیره نوشته است از رسول اکرم، (نقل کرده که) وضعش در زندگی کمتر بوده است از این مردم عادی که آن وقت در مدینه زندگی می کردند. اطاق گلی اینها داشتند، توی مسجد یک اطاق گلی داشتند. سوار الاغ می شده، یک کسی هم دنبالش، پشت سرش می نشسته و می رفته. آن وقت هم برای او مساله می گفته؛ او را تربیت می کرده، شما بیاورید یک حاکمی، یک رئیس عرض می کنم کلانتری، یک کدخدای یک شهری، یک دهی بیاورید که این طوری باشد. سلوکش با ملت این باشد وقتی توی مسجد، مسجد محل اداره حکومت، می آمدند آنجا، وقتی که پیغمبر توی مسجد نشستند و عرض می کنم که چند نفر هم همراهشان هستند، با هم نشسته اند و دارند صحبت می کنند، اشخاصی که نمی شناختند از خارج می آمدند نقل شده است که نمی شناختند اینها کدام یکی، عرض می کنم که حاکم است و کدام یک محکوم کدام یک پیغمبر است، کدام یک مردم دیگر. یک زندگی اشرافی و یک زندگی عرض می کنم، چیزی نداشته. در عین حال که خودش اینطور بوده، آنقدر به این فقرا رسیدگی می کرده و به این ضعفا رسیدگی می کرده است که مردم همه از ذکرش فرض کنید، عاجزند.^۳

^۱ چهل حدیث ص ۱۴۱

^۲ شرح حدیث عقل و جهل، ص ۱۷۱

^۳ صحیفه امام، ج ۴، صص ۲۲۰-۲۱۹

۱۹. آن طرز حکومت اسلام طرز حکومت آدم سازی است. شما خود روسای اسلام را باید ملاحظه کنید مثل پیغمبر اکرم که رئیس اسلام است، امیرالمومنین که بعد از او رئیس اسلام بود. شما خود آنها را ببینید که وضعشان چه جوری بوده. دیکتاتوری بوده است؟ پیغمبری که با مردم دیگر وقتی می نشست معلوم نبود آقا کدام است و کدام نوکر است و عرض می کنم که - اصحاب کدامند و خود پیغمبر کدام است. پیغمبری که با مردم همان جور می نشست و با هم همان طور جلسه می کردند، و همان طور جلسه شان جلسه بندها و فقرا بود، و زندگی اش زندگی فقرا بود، و بیت المال مردم بود. و هیچ تصرف نمی کرد، مثلی یکی از فقرا زندگی می کرد و با مردم وقتی که معاشرت می کرد، وقتی که اعلام می کرد و اعلام کرد به اینکه هر کس حقی دارد به من بگوید یکی پیدا نشد غیر یک نفر آدمی که اشتباه گفت برای یک غرضی که بگوید تو دهشاهی از ما برداشتی که بگوید یک ظلمی تو به من کردی. این آخر عمر فرمود هر که حقی دارد به من بگوید. هیچ کس پیدا نشد که بگوید تو به ما ظلم کردی، یک بدی گفتمی - عرض می کنم که - به این ملت که - نعوذبالله - خیانتی کردی. فقط یکی در بین اینها باشد گفت شما یک شلاق به من زدی! گفت به او بیا عوض آن را (بزن) گفت به اینجای من - گفت - بیا عوض آن را بزن. گفت: نه، برهنه بودم. برهنه (شد) بعد رفت بوسید آنجا را، گفت که من این را گفتم که اینجا را بیوسم. یعنی دروغ گفتم، نه، نگرده بودی.^۱

۲۰. سران اسلام و پیغمبر اسلام و امیرالمومنین و ائمه ما زندگی شان ساده و عادی بود بلکه پایین تر از عادی.^۲

شخصیت عدالت خواه پیامبر اسلام ﷺ

۲۱. حضرت رسول الله ﷺ در اواخر عمرشان رفتند منبر فرمودند که هر کس به من حقی دارد بگوید. خوب کسی حقی نداشته بود. یک عرب پا شد گفت من یک حقی دارم. چی

^۱ صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۹۶-۳۹۵

^۲ صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۱۸

هست؟ شما در جنگ کذا که می رفتید یک شلاقی به من زدید، به کجا زدم؟ به اینجا. بیا عوضش را بزن. گفت نه، من آن وقت شانه‌ام باز بوده، شما هم شانه‌تان باز کنید. بسیار خوب، شانه را باز کرد. عرب رفت بوسید! گفت من خواستم ببوسم بدن رسول الله را ولی مسئله این بوده و مطلب این است که یک رئیس مطلق حجاز آن وقت بوده است و بعضی جاهای دیگر، او بیاید بالای منبر و بگوید هر کس حقی دارد بگوید یک نفر نیاید بگوید به اینکه تو دهشاهی از من برداشتی! حالا اگر چنانچه هر یک از این ممالک دموکراسی را بیاورید، یک برود بالای منبر بگوید که هر که حقی دارد بگوید، اولاً می گوید این را؟ حق می دهد به ملت که اگر شلاقی زده باشد، بیا شلاقش را بزن؟ این حق را کدام دموکراسی، کدام سلطان، کدام رئیس جمهور، کدام عرض می کنم سلطان عادل و رئیس جمهور عادل و دموکراسی یک همچو کاری می کند؟ این اسلامی است که می گوید استبداد است و این دموکراسی های دیگر! ما می گوییم که دموکراسی نیست ممالک شما. استبداد با صورت های مختلف، رئیس جمهوری‌هایتان هم مستبدند به صورت‌های مختلف، متها اسم‌ها خیلی زیاد است الفاظ خیلی زیاد است! محتوا ندارد.^۱

رفتار متواضعانه پیامبر ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام با مردم

۲۲. یکی از فرق‌های بین حکومت اسلام با سایر حکومت‌ها این است که در حکومت اسلام جو، جو محبت است. بین شخص اول مملکت مثل رسول خدا که شخص اول بود و در زمان خلافت امیرالمومنین شخص اول امیرالمومنین بود با الدنی فردی که به حسب نظر مردم ادنی حساب می شدند فرق اساسی مربوط به دنیا نبود. اینطور نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حالا که در راس واقع شده و رئیس امت است مثل سایر حکومت‌ها ریاست بکند. در مسجد می آمدند می نشستند اصحابشان و اتباعشان هم توی مسجد بود؛ کسی، از خارج که می آمد نمی دانست کدام از آنها پیغمبر است. می پرسید کدامتان پیغمبر هستید؟ در نشستن

^۱ صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۲۷-۳۲۶

اینطور نبود که یکی در بالای تخت بنشیند و مابقی مقابلش بایستند و سلام نظامی بکنند حضرت امیر هم همین طور بود. صدر اسلام وضع اینطور بود، اینطور نبود که امرای لشکر - امرای لشکر خیلی مهم هم داشتند - با مردم دیگر فاصله بگیرند، جو محبت بود. آنها در یک محیط دوستی و رفاقت و محبت زندگی می کردند. بین خودشان «رحماء» بودند؛ یعنی همه با هم دوست و رفیق، با رحمت رفتار می کردند. وقتی که مقابل کفار واقع می شدند آنجا «اشداء» بودند. همین آدمی که، همین حضرت امیری که توی مسجد وقتی که می آمد با سایرین پهلوی هم می نشستند و صحبت می کردند وقتی رفته بود توی آن مزرعه آن رعیتی که آنجا بود یک غذایی داشت. حضرت فرمود: غذا داری؟ گفت: چیزی که لایق شما باشد ندارم، (حضرت) گفت: چیه؟ بیاور. پیه را آورد. کدو را با پیه سرخ کرده بود و خیال می کرد حضرت امیر منزلش بساطی هست و حالا این کم است؟ در صورتی که حضرت امیر شاید در تمام عمرش هم یک همچو غذای دلچسبی شاید - شاید - نخورده بود! بیا، با هم نشستند، آن رعیت مزرعه، و این هم رئیس همه. با هم نشستند و خوردند. بعد هم پاشد حضرت، لب آن آبی که داشت عبور می کرد دست هایش را با شن شست و با مشتش آبش را خورد و شکر کرد.

همین آدمی که این است و همین آدمی که دور خانه ها می گردد و طعام تقسیم می کند، بدون اینکه بشناسندش، و وقتی که در خانه یک نفر می رود و بچه هایش گرسنه اند. یک مقدار نان به آنها می دهد، دهنشان می گذارد و بعد هم برای اینکه بچه ها را دلجویی کند با آنها بازی می کند و صدایی مثل شتر می کند که بچه ها خوششان بیاید! همین آدم که رئیس قوم است و آن کار را دارد می کند اینطور ملایم، اینطور رئوف، وقتی مقابل دشمن می ایست، شمشیر را می کشد به فرق می زند، دو تا می کند از این ور می زند دو تا می کند.^۱

پیامبر اسلام ﷺ در نبرد با صاحبان قدرت

۲۳. کسی که یک مقداری آشنا باشد به منطق، قرآن می بیند که این قرآن است که وادار کرد پیغمبر اسلام را به اینکه با این سرمایه دارها دائماً در جنگ باشد. با این کسانی که در حجاز و در طائف و در مکه و اینها سرمایه دار بودند و صاحب قدرت و اشخاص قلدری بودند که قدرتمند بودند. قرآن بود که پیغمبر اکرم ﷺ را وادار کرد به اینکه با این مردمی که ملیت مردم با منافع توده های مردم، مخالف هستند و استثمار می کنند اینها را، با اینها باید جنگ بکنید و تعدیلی حاصل بشود.

جنگ هایی که پیغمبر ﷺ در زمان حیاتشان فرموده اند، بعد از اینکه اسباب جنگ فراهم شد برایشان، این جنگ ها همیشه با زورمندها بوده است، با آنها مثل ابوسفیان و امثال آنها که قدرتمند بودند، و اینها منافع ملت ها را، ملت خودشان راف می خواستند برای خودشان (غارت) بکنند، و ظلم و ستمکاری و بی عدالتی رایج بوده است؛ و جنگ هایی که واقع شده، بین مستضعفین بوده و این مردم طبقه سه، این فقرا با این زورمندها و اینهایی که می خواستند حق فقرا را بخورند؛ و لسان قرآن و آیاتی که در باب جنگ - جنگ با این مشرکینی که آن وقت دارای قدرت بودند آیاتی که در باب جنگ - جنگ با این مشرکینی که آن وقت دارای قدرت بودند آیاتی که وارد شده است، یک و دو تا نیست، بسیار آیات در باب جنگ هست و در جدال با اینها و در تمام قرآن اگر پیدا بکنید یک آیه ای که مردم را بگوید با اینها ملایمت کنید و بروید توی خانه تان بخوابید تا اینها هر کاری (می) خواهند بکنند، بکنند. اگر این جور پیدا شد، آن وقت حق دارد کسی بگوید که این قرآن آمده است و دین آمده است، افیون است، افیون معنایش این است که مثل تریاک، این مواد مخدره که استعمال می کنند و انسان بعد از استعمالش به چرت می رود، قرآن آمده است که مردم را به چرت وادار کند!

این تبلیغی بوده است که بر ضد قرآن شده است و نکته این تبلیغ هم این بوده است که مسلمین را از قرآن جدا کنند و منطق قرآن را بشکنند در بین مسلمین، تا اینکه این

شرقی‌ها، که مسلمین هستند و دارای مخازن هستند، این دیگر پشتوانه‌ای نداشته باشند که مقاومت کنند. اگر قرآن و روحانیت قرآن نباشد، این مردم و توده‌ها، اینها مقاومت نمی‌کنند، اینها هستند که ممکن است (با آنها مخالفت کنند) اینطور مطالعات به آنجا رسیده که ... سد از برای راه استفاده غرب، آن عبارت از قرآن است و عبارت از ان کسانی که درس قرآن خوانده‌اند، آنها ممکن است یک چیزی جلوگیری بکنند از منافع (غرب) پس باید این دو تا سد را شکست تا راه باز شود. قرآن را با این منطق، به قول خودشان شکستند، یا خیال شکستنش را داشتند، که اصلاً دین، نه دین اسلام، اصلاً دین از اول که بوده است یک مخدري بوده. این برای این است که نه اینکه اطلاع نداشتند، آنها اطلاعاتشان صحیح بوده، داشتند اطلاعات آنها، فریبکاری می‌کردند ماها اطلاع نداشتیم که فریب می‌خوریم آنها فریب می‌دادند و مقصد داشتند، مقصد سیاسی داشتند که منافعشان به خودشان برسد، ولیکن مسلمین فریب خوردند، پس این منطق که اسلام یا سایر ادیان از مخدرات است، این منطق اجانب است که می‌خواهند مال شما را بخورند می‌خواهند ما را از قرآن منفصل کنند تا اینکه پشتوانه‌ای نداشته باشیم، مثل قدرت قرآنی پشت سر ما نباشد و ما متفرق بشویم و هر کسی یک چیزی بگوید و تبلیغات آنها اثر بکند و جوان‌های ما را منحرف کند و اسباب این بشود که آنها مشغول کارشان بشوند.

وقتی می‌آیم سراغ آنهایی که دین را تبلیغ می‌کردند مثل خود پیغمبر حضرت امیر، سلام الله علیه، خلفای پیغمبر؛ یعنی خلفای صورت پیغمبر تا آن وقتی که باب خلافت توی کار بود و به سلطنت نرسیده بود. بعد از آن علمای اسلام، شما اگر تاریخ را ملاحظه کنید، همیشه جنگ مابین این طایفه و قلدرها بوده؛ هیچ وقت همچون نبوده است که اینها ساکت بنشینند منتها به مقدار قدرت و به مقداری که عرض می‌کنم، توانایی داشتند و کم بوده است توانایی شان؛ آن هم البته عللی داشته است که نقصی، نقیصه‌های در کار بوده.^۱

شیوه رفتار پیامبر ﷺ و جانشینان وی

۲۴. می‌گویند که ما می‌خواهیم که یک مملکتی باشد دموکراسی باشد. شما حساب بکنید، که ببینید که اسلام - ما حساب صدر اسلام را می‌خواهیم بکنیم که متن اسلام است... اسلام و متن اسلام است ببینیم که آیا این حکومت اسلام و این رژیم اسلام یک رژیم دموکراسی بوده یا یک رژیم قلدری و استبداد بوده؟ ما این قصه‌های را که تاریخ نقل کرده است «این قصه‌ها که تاریخ نقل کرده، شبیه آن را در یکی از ممالک که در درجه اول از دموکراسی را دارد بیاورید. بعد بگویید که این بهتر از آن است. یک قصه مال رسول خدا ﷺ «قصه‌هاست منتها حالا من یکی اش را می‌گویم» یک قصه مال حضرت امیرالمؤمنین ﷺ یک قصه مال عمر. وقتی که عمر می‌خواست برود به مصر برای (اینکه) فتح کرده بودند مصر را و قدرتمند شده بود اسلام، همه جا را گرفته بودند می‌خواست وارد بشود به مصر، یک شتر بود، خودش بود و یکی هم همراهش. یک شان سوار این شتر می‌شده آن یکی جلویش را می‌گرفت و می‌برد، آنکه خسته می‌شد قسمت کرده بودند این سوار می‌شد. آن وقتی که وارد به حسب تاریخ مصر شدند، نوبت بان غلام بود که سوار باشد و آقای خلیفه جلو (شترش) را گرفته بود و داشت می‌بردش که مردم مصر آمده بودند به استقبال خلیفه عبارت از این بود. ما عمر را قبول نداریم اما این عمل اسلامی آن وقت بوده؛ یعنی نقش اسلام بوده است ولو خودش یک آدمی بوده که ما نپذیرفتیم او را اما عملی که کرده است عملی بوده که نقش اسلام این بوده، یعنی پیغمبر هم این صورت بوده، یعنی پیغمبر هم سوار یک الاغی می‌شده، یک کسی هم پشتش می‌نشسته و مسئله برایش می‌گفته آن را تعلیمش می‌کرده، آنکه پشتش می‌نشسته و مسئله برایش می‌گفته آن را تعلیمش می‌کرده آنکه پشت سرش نشسته بوده تعلیمش می‌کرده، شما در تمام این دموکراسی‌ها بیاورید که این جوری باشد که سلطان وقت؛ که سلطنتش چند مقابل ایران بوده، چند مقابل فرانسه بود، شما بیاورید یک سلطان دموکراتی که با غلام خودش این جوری رفتار بکند که او سوار بشود، یک شتر باشد و چیزی بیشتر از این نه آن جمال و جلال هیچ نباشد در کار، هر سلطان دموکراتی را که بیاورد اگر بخواهد وارد یک مملکت شکست خورده بشود،

ببینید چه جویری وارد می شود ببینیم چه جویری وارد می شود، این هم وارد شده در یک مملکتی که فتح شده است، سوار شتر غلام است حالا نوبت اوست خودش دستش را جلو گرفته و افسار شتر را دارد می کشد. آمدند اشراف مصر آنجا... همه هم تعظیم کردند به او. این تعلیم اسلام بوده. خود پیغمبر اکرم وقتی که در یک جمعیتی بودند و نشسته بودند و می خواستند مثلاً مساله بگویند و صحبت بکنند و قضاوت بکنند و همه کارها، وضع جویری بوده است که کسی وارد می شد از خارج، نمی شناخت، نمی دانست کدام یک آقاست عرض می کنم که سلطان به اصطلاح هست و کدام یک رعیت است. اینها دور هم نشسته بودند با هم گعده کرده بودند صحبت می کردند هیچ معلوم نبود که پیغمبر این است یا اوست ... نشسته بودند. این مسند هم که برای من شما برای من درست کردید، این هم نبوده؛ روی زمین می نشستند. همین روی زمین می نشستند. همان روی زمین ناهارشان را می خوردند آن هم آن ناهار! شما خیال کردید یک ناهاری درست می کردند سفره می انداختند یک بساطی بوده؟ همان آدمی که، همین حضرت امیری که، سلطنتش بیشتر از چند مقابل ایران بوده، سفره اش چی بوده؟ یک ظرفی بوده که توی آن نام های جو بوده و سرش را هم مهر می کرده که مبادا دخترش مثلاً یا پسرش ترحم کنند و توی این یک چیزی بریزند: یک چربی، یک روغنی که یک خرده نرم بشود. سرش را مهر می کرده که دست به آن نزدند. این نان خشک خوراک این امپراطور بوده که از مملکت ایران بیشتر تحت امپراتوری اش بوده؛ آن (هم) سلوکش که گفتم.^۱

منزلت اجتماعی

۲۵. تاریخ اسلام واضح است، همه می دانید، شماها، کسانی که اهل مطالعه اند، می دانید که پیغمبر اسلام هم از همین توده بود. از همین توده ای که وقتی که ظهور پیدا کرد و دعوت کرد، همین قریش با او مخالفت کردند؛ که آن وقت گردن کلفت ها همین ها بودند، قلدرها

^۱ صحیفه امام، ج ۴، صص ۳۲۶-۳۲۵

همین‌ها بودند، سرمایه‌دارها همین‌ها بودند و ایشان نمی‌توانست در آنجا (مکه) اظهاری بکند. در کوه، در آن غار حرا مدت‌ها همان‌جا بود و نمی‌توانست بیرون برود؛ محبوس بود. کانه بعد هم از آنجا که رفت به مدینه، در مدینه هم همین اشخاصی که طبقه سوم بودند جمع شدند دور ایشان. ایشان وقتی مسجد را درست کرد - آن هم نه یک مسجد مجلل، یک مسجد خیلی محقر درست کرد- روی صفا ان مسجد که یک صفا ای بود که هیچی هم نداشت، آنجا بسیاری از اصحاب حضرت، از آنهایی که یاران او بودند، آنجا می‌خوابیدند چون منزل نداشتند.^۱

پیغمبر اکرم ﷺ از همین جمعیت پایین بود از همین توی جمعیت پا شد و قیام کرد. اصحاب او از همین مردم پایین بودند، از این طبقه سوم بودند. آن طبقه بالا بالا مخالفین پیغمبر اکرم بودند. از همین توده پیدا شده است و برای همین جمعیت، همین ملت قیام کرده است و به نفع همین ملت احکام آورده است.^۲

۲۶. ما وقتی تاریخ اسلام را می‌بینیم و بعد از زمان پیغمبر ﷺ تا حالا درست اسلام را و کسانی که اسلام را تبعیت کرده‌اند مطالعه کنیم، می‌بینیم که در صدر اسلام پیغمبر از همین طبقه پایین بوده است. و لَقَدْ شَدَّ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ إِنْ خِذُوا مِنْ سِوَاهِ هَؤُلَاءِ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَمِنَ الْكٰفِرِينَ. و لَقَدْ شَدَّ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ إِنْ خِذُوا مِنْ سِوَاهِ هَؤُلَاءِ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّهُمْ لَمِنَ الْكٰفِرِينَ. از خود این طایفه پایین؛ نه اینکه انسان بوده، این طایفه پایین، مومنین خدا به اینها چیز داد که از خود اینها یک کسی را که هم مشرب باشند و بیایند با هم بنشینند و با هم بیاشامند اینها و همان طوری که پیغمبر در مسجد زندگی می‌کرد و در همان مسجد با مردم معاشرت می‌کرد و از همان مسجد هم تجهیز می‌کرد جیوش را برای کوبیدن قدرت‌ها، از همین جمعیت پیغمبر را انتخاب فرمود بر ضد آنهایی که می‌خواستند چه بکنند.^۳

^۱ صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۳۷

^۲ صحیفه امام، ج ۶، صص ۳۱۴-۳۱۳

^۳ صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۷۱

دفاع پیامبر اسلام از مستضعفین

۲۷. تاریخ اسلام نزدیک به ماست. زندگی پیغمبر اکرم ﷺ معلوم است برای همه که چه جور بوده است معارض‌های او و جنگ‌های او، معلوم است با کی جنگ کرده، پیغمبر اکرم در مکه مکرمه از همین طبقه مردم البته از اشراف بود به آن معنا که «سادات» آن وقت بودند نه اشراف به آن معنا که سرمایه‌دار بودند؛ به آن معنا که سادات بودند، از آنها بود؛ لکن فقیر بود، از طبقه فقرا بودند اینها. تا آخر هم با همین فقر زندگی کردند و مع ذلک این کارها را انجام دادند. از همین طبقه در مکه پیدا شد، و اشراف مکه و سرمایه‌دارها و قافله‌دارها و اینها با او مخالفت کردند، به اندازه‌ای که نمی‌توانست دیگر آفتابی بشود، توی غار رفت، تقریباً در غار محبوس بود آنجا تقریباً تا لارهای تبلیغات زیر زمینی را اینجا کرد؛ یک عده‌ای را با خودش همراه کرد و بعد دید اینجا زورش به اینها نمی‌رسد، با مردم مدینه بست و بند کرد. و تشریف بردند مدینه. در مدینه هم که رفتند، وارد نشدند به یک طایفه چیزدار، به همین فقرا به همین مردم ضعیف. مسجد پیغمبر اکرم هم مثل این مسجدهای شما نبوده است. مسجد اعظم، یک جای کوچکی، یک سقفی با این لیف‌های خرما یک چیزی درست کرده بودند. یک دیوار این قدری هم برای اینکه مثلاً حیوانات وارد نشوند. با یک چیزی یا - گلی از همین جا درست کرده بودند. اما سرنوشت اسلام را یک همچو مسجدی درست می‌کردند مسجد بود، همچو نبود که قیه و بارگاه باشد بعد میان تهی از آن تشریفات خالی بود، لکن از همان جا روم و ایران را شکست دادند، هر چه هم بخواهند اینها گریه کنند. پیغمبر اکرم از همین طبقه پایین (بود) به طوری که وقتی هم مدینه تشریف بردند، باز اصحابی ایشان داشتند که خانه نداشتند، هیچ خانه نداشتند و در مسجد می‌خوابیدند. یک صفا‌ای بود که «اصحاب صفا» می‌گفتند، عده‌ای آنجا پهلوی هم همان جا می‌خوابیدند؛ زندگیشان همان بود، زندگی نداشتند. وقتی هم می‌خواستند جنگ بروند، هر چند نفرشان یک شتر، هر چند نفرشان یک شمشیر، این جوری بود وضعشان، هیچ خبری نبود در کار، از این طبقه بودند، مقابل کی؟ جنگ‌های پیغمبر با کی بوده؟ آیا پیغمبر آمده این طبقه مستضعف را خواب کند که آنها را بکنندش؟ یا آمد و طبقه ضعیف را، این

مستضعفین را برانگیخت؟ جنگ‌های پیغمبر همه‌اش با همین اشراف بود و با همین باغدارها و با همین سرمایه‌دارها و همین‌ها، و بعد هم با سلاطین و با کسان دیگر. کاغذهای پیغمبر به سلطان ایران، به سلطان روم، به سلطان قبطه، به کجا، کاغذهایشان همه معروف است. دیگر دعوت کرده آن سلاطین را که بیایند آدم بشوید، نه اینکه خواسته است که مردم را لالایی بگوید خواب کند! افیون باشد هر که قرآن را بخواند آخر بی‌انصافی این است که قرآنی که تو خانه همه مسلمان‌ها هست، همه دارند این قرآن را می‌بینند قرآنی که هر صفحه‌اش را که باز کنی یا مثلاً هر جزئی‌اش را که ببیند، راجع به قتال و راجع به کشتار اشخاص طاغوت و برانگیختن مستضعفین در مقابل مستکبرین است، این بی‌انصافی‌ها قرآن را که در دسترس همه هست نادیده گرفتند، آن وقت می‌گویند که اسلام آمده است که مردم را مستضعفین را خواب کند و مستکبرین را بر آنها غلبه بدهد! این قرآنی که قتال در آن هست عرض می‌کنم که، جنگ مستضعف بر مستکبر هست، سر تا ته آن راجع به فرعون راجع به اشخاص دیگر و راجع به مستکبرینی که در آن عصر بودند هست، و مردم را وادار کرده بر ضد آنها.^۱

رحمت بودن قرآن و پیامبر اسلام برای بشر

۲۸. پیغمبر اکرم ﷺ ختم همه پیامبران است و کامل‌ترین دین را عرضه کرده است بر بشر، قرآن را که به وسیله وحی بر او نازل شده است عرضه کرده است. قرآن یک کتابی است که نمی‌شود در اطراف او با این زبان‌های الکن صحبت کرد. قرآن یک سفره گسترده‌ای است از ازل تا ابد که از او همه قشرهای بشر استفاده می‌کنند و می‌توانند استفاده کنند. منتها هر قشری که یک مسلک خاصی دارد، روی آن مسلک خاص تکیه می‌کند، فلاسفه روی مسائل فلسفی اسلام، عرفا روی مسائل عرفانی اسلام، فقها روی مسائل فقهی اسلام، سیاسیون روی مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام تکیه می‌کنند، لکن اسلام همه چیز است و

^۱ صحیفه امام، ج ۹، صص ۳۹۸-۳۹۷

قرآن همه چیز. قرآن یک رحمتی است برای همه بشر و پیغمبر اسلام یک رحمتی است برای عالمین که در همه امور رحمت است.

جنگ‌های رسول اکرم ﷺ، رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. اینهایی که گمان می‌کنند که اسلام نگفته است «جنگ، جنگ تا پیروزی» اگر مقصودشان این است که در قرآن این عبارت نیست، درست می‌گویند و اگر مقصودشان این است که بالاتر از این با زبان خدا نیست اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: «قاتلوهم حتی لا تکون فتنه» همه بشر را دعوت می‌کند به مقاله برای رفع فتنه، یعنی «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در عالم» این غیر از آنی است که ما می‌گوییم ما یک جز کوچکش را گرفته‌ایم، برای اینکه خوب! ما یک دایره خیلی کوچکی از این دایره عظیم واقع هستیم و می‌گوییم که: «جنگ تا پیروزی» مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است یا پیروزی بر، فرض کنید بالاتر از آنها. آنچه قرآن می‌گوید این نیست، او می‌گوید: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم» یعنی، باید کسانی که تبعیت از قرآن می‌کنند در نظر داشته باشند که باید تا آنجای که قدرت دارند ادامه به نبردشان بدهند تا این که فتنه از عالم برداشته بشود. این، یک رحمتی است برای عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی، در آن محیطی که هست. رحمت بودن جنگ‌های پیامبر ﷺ برای عالم جنگ‌های پیغمبر، رحمت بوده است بر عالم و رحمت بوده است حتی بر کفاری که با آنها جنگ می‌کرده است. رحمت بر عالم است. برای اینکه، فتنه در عالم اگر نباشد، همه عالم در آسایش‌اند. اگر چنانچه آنهایی که مستکبر هستند، با جنگ سر جای خودشان بنشینند. این رحمت است بر آن امتی که آن مستکبر بر او غلبه کرده است. بر خود مستکبر رحمت است، برای این که اساس عذاب الهی بر اعمال ماست.

هر عملی که از ما صادر می‌شود در آن عالم یک صورت دارد، رد بر انسان می‌شود. این طور نیست که عذاب آخرت شبیه عذاب‌های دنیایی باشد که مامورین بیابند. بکشندش و ببرندش و از باطن خود ذات انسان آتش طلوع کند. اساس جهنم، انسان است. و هر عملی که از انسان صادر می‌شود بر شدت و مدت عمل، بر شدت و مدت عذاب می‌افزاید. اگر یک کفاری را سر خود بگذارند تا آخر عمر فساد بکنند آن شدت آن عذابی که برای او پیدا

می‌کند، بسیار بالاتر است از آن کسی که جلویش را بگیرند و همین حال بکشند. اگر یک نفر فاسد که مشغول فساد است بگیرند و بکشند به صلاح خودش است، برای این که این اگر زنده بماند فساد زیادتر می‌کند و فساد که زیادتر کرد، عمل چون ریشه عذاب است، عذابش در آنجا زیادتر می‌شود. این یک جراحی است برای اصلاح. حتی اصلاح آن کسی که کشته می‌شود، یک کسی که دارد یک زهر کشنده را به خیال این که یک شربت است. می‌خواهد بخورد. اگر چنانچه جلویش را بگیرد و با فشار و زور و کتک از دستش بگیرد. ی رحمتی بر او کردید ولو او خیال می‌کند که طعمه او را از دستش گرفتید و یک زحمتی برایش ایجاد کردید؛ لکن خیر، این جور نیست. اگر امروز، این سران استکباری بمیرند، برای خودشان بهتر است از این که ده سال دیگر بمیرند. اگر امروز، یک کسی که فساد در ارض می‌کند کشته بشود. برای خودش رحمتی است، به خیال این که به صورت یک تادیب، نه این است که این یک چیزی باشد که برخلاف رحمت باشد. پیغمبر، رحمه العالمین است و تمام جنگ‌هایی که او کرده است. دعوت‌هایی که او کرده است، همه‌اش رحمت است. این که می‌فرماید که: قاتلوه‌م حتی لاتکون فتنه بزرگترین رحمت است و بودن در دنیا و خوردن و خوابیدن حیوانی رحمت است، آنها می‌گویند که اسلام چون رحمت است، نباید حدود داشته باشد، نباید قصاص داشته باشد، نباید آدمکشی بکند. آنهایی که ریشه عذاب را می‌دانند، آنهایی که معرفت دارند که مسائل عذاب آخرت وضعش چی است. آنها می‌دانند که حتی برای این آدمی که دستش را می‌برند برای این کاری که کرده است. این یک رحمتی است رحمتش در آن طرف ظاهر می‌شود. برای آن کسی که فساد کن است، اگر او را از بین ببرند، یک رحمتی است بر او. این طور نیست که این جنگ‌های پیغمبر مخالف با رحمه العالمین باشد. موکد رحمه للعالمین است. الجنه تحت ظلال السیوف. ممکن است یک معنایش هم این باشد که اشخاصی که در این جنگ‌ها هم کشته می‌شوند، باز هم به آن مرتبه از عذابی که باید برسند نمی‌رسند، و ممکن است که یک مرتبه رحمتی برای آنها باشد....

قرآن و کتاب الهی یک سفره گسترده‌ای است که همه از آن استفاده می‌کنند، منتها هر کس به وضعی استفاده می‌کند و عمده نظر کتاب الهی و انبیای عظام بر توسعه معرفت است. تمام کارهایی که آنها می‌کردند برای این که معرفت الله را به معنای واقعی توسعه بدهند. جنگ‌ها برای این است، صلح‌ها برای این است، عدالت اجتماعی، غایتش برای این است. این طور نیست که دنیا تحت نظر آنها بوده است که می‌خواستند فقط دنیا اصلاح بشود. همه را می‌خواهند اصلاح بکنند. آن مذهبی که جنگ درش نیست، ناقص است اگر باشد. من گمانم این است که حضرت عیسی سلام الله علیه اگر به او مهلت می‌دادند، ان هم همین ترتیبی که حضرت موسی علیه السلام عمل می‌کرد، آن هم با کفار آن طور عمل می‌کرد. این اشخاص که گمان می‌کنند که حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته است و فقط یک ناصح بوده، اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد می‌کنند اگر این طور باشد، معلوم می‌شود که یک واعظی بوده، نه یک نبی‌ای بوده است واعظ غیر نبی است. نبی، همه چیز دارد؛ شمشیر دارد، نبی جنگ دارد، نبی صلح دارد، یعنی، جنگ اساسش نیست، برای اینکه اصلاح را در دنیا توسعه بدهد، برای این که مردم را نجات بدهد جنگ می‌کند. برای این که مردم را از شر خودشان نجات بدهد، حدود را، تعزیرات را وضع کرده است. برای این که هم تربیت بشود این آدم و هم راحت بشود امت.^۱

دو درس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۲۹. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از اینکه فتح حنین کردند، دو مطلب است که آموزنده است برای اشخاص که بخواهند چیز بفهمند؛ دو کار ایشان کردند از قراری که در تاریخ است یکی اینکه یکی از سران این کفار فرار کرد و رفت و به جده که توی کشتی بنشیند و فرار کند. پیغمبر اکرم جبه مبارکشان را بر حسب این نقل دادند به کسی که ببر به او بده؛ من از او گذشتم، بیاورش. این ابوسفیان که تا آخر عمرش هم اسلام نیاورد همین صورت بود. آن

^۱ صحیفه امام، ج ۱۹، صص ۱۱۵-۱۱۲

اولادش هم همین طور. آن ابوسفیان با این همه چیز و آن کفار قریش با آن همه کذا. غنایم را وقتی که آوردند غنایم حنین را جنگ حنین را، وقتی که آوردند حضرت به اینها داد: صد شتر به این، صد شتر سیصد شتر به این، چقدر شتر به این، چقدر چیز به اینها داد، با اینکه خوب حضرت می دانست که اینها کافرند، حضرت که می دانست اینها مشرکند. مقدسین ایستادند تکه آقا آخر ما چی داریم؟ اینها طماعند. حضرت فرمود که اینها شتر بردند. من همراه شما هستم. شما میل ندارید رسول الله به جای شتر همراه شما بیاید؟ شما ببینید چه بزرگی بود. چه آدم بزرگی بوده است این مرد. با قطع نظر از باب نبوت، مغز چند مغز عالی است. از آن طرف کفار قریش را آن طور استمالت می کند که اینها لااقل اگر در باطن خبیث هستند ظاهرشان ظاهر مسلم شود و بیایند به چسبند به اسلام. از این طرف هم آنهایی که اشکال می کنند، به آن طور نرم و خوب و قشنگ جواب می دهد و قانعشان می کند.^۱

پیامبر اعظم ﷺ و حکومت

۳۰. پیغمبر اکرم ﷺ که سیزده سال در مکه رنج کشید، حبس بود، زجر کشید، توهین شد، هزار جور بساط بود، در آنجا صبر کرد؛ صبر کرد و دعوت کرد اشخاصی را بعد هم که ملاحظه فرمود که نمی شود در اینجا کار را پیش برد، هجرت کردن به مدینه. در آنجا خوب، اشخاصی به آنها منضم شدند. ده سال هم که در آنجا بودند تمام همشان در این بود که با این قلدرها جنگ بکنند و اینهایی که ظالم بودند، اینهایی که می خواستند مردم را بخورند، اینهایی که منافع ملت ها را می خواستند بخورند. با اینها جنگ کرد تا اینها را آن مقداری که شد ساقط کرد؛ ولی صبر می کرد.^۲

۳۱. پیغمبر اسلام در مکه بودند از همین مردم مستضعف و طبقه با اصطلاح آنها صفر، و تجار قریش و ثروتمندان آن وقت همه با او مخالف بودند. نه اینکه قدرتمندان او را آورده

^۱ صحیفه امام، ج ۳، صص ۲۴۹-۲۴۸

^۲ صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۶۶-۱۶۵

بودند که مردم را خواب بکنند. ایشان بود که تا مکه بود نمی توانست اظهار وجود بکنند. زیرزمینی مشغول فعالیت بود و گروه‌هایی ترتیب می داد برای خودش، وقتی که دیدند آنجا نمی شود از آنجا هجرت فرمودند به مدینه، در مدینه هم که آمدند وارد شدند به یک نفر از همین مردم طبقه سه به اصطلاح آنها. اشخاصی هم که جمع شدند دور ایشان عبارت از همین فقرا بودند. جنگ‌های پیغمبر همه‌اش با اغنیا بود و با گردن کلفت‌ها بود و با ثروتمندها بود.^۱

۳۲. هیچ کس به قدر رسول اکرم ﷺ در آن سیزده سالی که در مکه تشریف داشتند، و در آن ده سالی که در مدینه، اگر کسی درست توجه کند به زندگی حضرت مولا رسول الله، می بیند که شاید آدم بتواند بگوید یک روز ایشان، یک حالی که به حسب نظر ما استراحت است، ایشان نداشتند. آن وقتی که در مکه بودند. آنقدر فشار داشتند و آنقدر اذیت به ایشان می کردند و آنقدر ایشان را در تنگنای مه طور و همه جانبه می گذاشتند که بالاخره مجبور شدند که بروند در یک غاری و در آنجا هم تحت نظر اینها بودند، و زندگی ایشان آنطور گذشت. یک روز برای ایشان استراحت نبود. و بعد از اینکه دیدند نمی شود در مکه ماند و تبلیغاتشان در مکه آنقدر تاثیر ندارد و یک عده معدودی، چند نفری به ایشان ایمان آوردند، ایشان هجرت کردند.^۲

۳۳. آن چیزی که از همه مشهودتر است حضرت رسول ﷺ است که آمد و تشکیل اداره داد، تشکیل حکومت داد.^۳

پیامبر ﷺ مهربانتر از پدر برای ملت

۳۴. مسلمین ملاحظه بکنند، حکومت‌های اسلامی ملاحظه بکنند، حکومت صدر اسلام را (که) صدر اسلام وضع حکومت چه طور بود. پیغمبر اسلام ﷺ با مردم چطور رفتار می کرد

^۱ صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۸۹

^۲ صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۷۸

^۳ صحیفه امام، ج ۲۰، صص ۴۱۱-۴۱۲

در عین حالی که با کفار، وقتی که نمی‌شد هدایتشان بکنند و توطئه‌گری می‌کردند با خشونت رفتار می‌کرد، با ملت چه طور رفتار می‌کرد یک پدر مهربان و بالاتر از یک پدر مهربان بود. امیرالمومنین چطور در زمان خلافت، که یک خلافتی بود که سرتاسر ممالک اسلامی، که در آن وقت از حجاز و مصر و ایران و عراق و سوریه و یمن و همه اینها از اروپا هم یک مقداری بود، این مرد بزرگ در عین حالی که سیطره بر همه این ممالک داشت. با مردم چطور رفتار می‌کرد؛ با ضعفا، با مستضعفین، چه جور رفتار می‌کرد، زندگی خودش چطور بود. البته او یک مردی بود که معجزه بود، کسی نمی‌تواند مثل او باشد، لکن حکومت‌ها می‌توانند عبرت بگیرند که تعدیل کن کار خودشان را، آنطور حکومت می‌کرد، ملت هم با او آن طور بودند. الان مشهود است این در ایران؛ حکومت از خود مردم است، به مردم تعدی نمی‌کند خیر مردم را می‌خواهد، مردم هم خیر او را می‌خواهند؛ پشتیبانش هستند. اگر همه حکومت‌ها مردم هم خیر او را می‌خواهند پشتیبانش هستند. اگر همه حکومت‌ها سیره خودشان را تغییر بدهند و با مردم اینطور باشند، این حل یک مشکل می‌شود و آن حل مشکل حکومت‌هاست.^۱

امارت

۳۵. پیامبر ﷺ تشکیل یک حکومت عادلانه که پایه‌هایش بر قوانین آسمانی استوار بود داد و پس از بیست و چند سال کوشش‌های طاقت فرسا با گفتارهای منطقی الهی و سیره از کردار عادلانه و اخلاق بزرگ جالب قلوب و نیروهای شگرف آسمانی و زمینی و جانبازی فداکاری در راه آیین مقدس خدایی موفق به یک تشکیلات با اساسی شد که پایه‌اش با عدالت و توحید برقرار بود و پیغمبر اسلام ﷺ چنانچه می‌دانید و در تواریخ جهان خواندید تا آخرین روز زندگانش از کوشش در راه انداختن چرخ‌های توحید خدا و توحید کلمه و

^۱ صحیفه امام، ج ۹، صص ۳۳۰-۳۲۹

توحید آرا و عقاید خودداری نکرد تا پایه دین و آیین و نظام مدینه فاضله استوار و برقرار شد.^۱

۳۶. رسول اکرم ﷺ در راس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی‌کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می‌پرداخت: دست می‌برید؛ حد می‌زد و رجم می‌کرد.^۲

۳۷. پیغمبر اسلام در سیاست دخالت نمی‌کرد؟ می‌توانید بگویید پیغمبر هم یک عامل سیاسی بوده، پس کنار؟ در امور سیاست وارد نمی‌شد؟ تمام عمرش در امور سیاسی بود؛ تمام عمرش را صرف کرد در سیاست اسلامی و حکومت اسلامی تشکیل داد.^۳

۳۸. اینها از اول وارد سیاست بودند؟ مدتی که مکه بود، حضرت رسول ﷺ نمی‌توانست یک حکومتی تشکیل بدهد، لکن مشغول جمع‌آوری افراد بود، مشغول یک سیاست زیرزمینی بود. بعد که کار را درست دید و آمدند به مدینه، آنجا دیگر حکومتی بود، تشکیل دادند و فرستادند. همان آخری هم که در رختخواب رحلت خوابیده بودند، جیش اسامه بیرون شهر مهیا بودند برای رفتن و حضرت رسول گفت: «خدا لعنت کند کسی را که تخلف کند» - به حسب روایت - از جیش اسامه. قضیه، بعد از مرگشان هم می‌خواستند درست بکنند - کردند درست. آن همه شمشیری که حضرت امیر زد، به ما حالی کرده بودند که یکی از خلاف مروت‌ها پوشیدن لباس جندی است. این خلاف است، این با عدالت نمی‌سازد حضرت امیر هم مگر عادل نبود؟ سید الشهداء مگر عادل نبود؟ خلاف مروت بود آن کاری که سید الشهداء می‌کرد؟ آن کاری که حضرت امیر می‌کرد؟^۴

^۱ کشف الاسرار، ص ۱۰۶

^۲ ولایت فقیه، ص ۱۷

^۳ صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۱

^۴ صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۲

۳۹. رسول الله پایه سیاست را در دیانت گذاشته است. رسول الله ﷺ تشکیل حکومت داده است؛ تشکیل مراکز سیاست داده است. سایر خلفای اسلام تا آنجایی که به انحراف کشیده نشده بود در صدر اسلام، باید همه آنها را نفی کنند. باید آنها را این آخوندهای درباری و این سلاطین نوکر مآب، باید پیغمبر اکرم و خلفای اسلام را طرد کنند، و بگویند که آنها مسلم نبودند. برای اینکه آنها دخالت در سیاست می کردند. سیاستی که در صدر اسلام بود یک سیاست جهانی بود. پیغمبر اسلام دستش دراز کرد بود در اطراف عالم و عالم را داشت دعوت می کرد به اسلام؛ و دعوت می کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد، و خلفای بعد حکومت تشکیل دادند. از صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند.^۱

۴۰. ما تابع حضرت رسول ﷺ و ائمه السلفاء هستیم که همه امور دست آنها بود، حکومت تشکیل دادند و مردم را هدایت نمودند.^۲

۴۱. اصولاً اساس اسلام از سیاست است. به وسیله پیغمبر اسلام و پس از آن تا مدت‌ها حکومت تشکیل داده می شد، و آنها تمام امور سیاسی را در دست می گرفتند.^۳

۴۲. پیغمبر اکرم ﷺ در عین حالی که وظایف شخصی خودش را به جا آورد و خلوت‌ها با خدای تبارک و تعالی داشت، تشکیل حکومت داد و به انحاء عالم برای دعوت آدم فرستاد و مردم را دعوت کرد به دیانت و دعوت کردند بعد به اجتماع. این طور نبود که بنای او این باشد که بنشیند توی خانه و ذکر بگوید. ذکر می گفت لکن همان ذکر هم خودسازی بود. دعا می کرد، ولی همان دعا هم، خود سازی و هم مردم‌سازی بود و مردم را تجهیز می کرد برای مقاومت. تمام ادعیه‌ای که در لسان او و ائمه مسلمین واقع شده است، تمام این ادعیه، در عین حالی که دعوت به معنویات است، از راه دعوت معنویات، تمام مسائل مسلمین اصلاح می شود.^۴

^۱ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۰۴

^۲ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۵۲

^۳ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۷۲

^۴ صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۲۲

۴۳. آن وقت هم که مدینه تشریف آوردند و تشکیل حکومت دادند، باز هم منتظر این نشدند که قدرت زیاد پیدا بکنند. باز هم دعوت خودشان را به طور گسترده‌تری به جا آوردند و مردم را به وظایف شخصی و اجتماعی، سیاسی دعوت کردند.^۱

۴۴. پیغمبر اکرم ﷺ کدام روز نشست همین طوری فقط مسئله بگوید، کاری به کار جامعه نداشته باشد؟ اینهایی که می‌گویند «آخوند چه کار دارد به امور سیاسی» پیغمبر اکرم کدام روزش از مسائل سیاسی خارج بود؟ دولت تشکیل می‌داد، با اشخاصی که به ضد سلام، ستمگر بر مردم بودند، با آنها مبارزه می‌کرد، جنگ می‌کرد.^۲

۴۵. رسول خدا ﷺ که در راس همه است، هیچ وقت یک مطلبی، یک حکمی، یک قانونی نداشته است در مقابل قانون خدا، مجری قانون خدا بوده است.^۳

۴۶. اگر پیغمبر ﷺ آمده بود و فقط تو مسجد مدینه نشسته بود و قرآن را ذکر کرده بود و دیگر کاری هم نداشت، ما هم می‌رفتیم همین کار را می‌کردیم؛ ما تاسی می‌کردیم. اما کسی که آمده است، از همان اول که آمده است در مکه مشغول مبارزه بوده است - یک نحوی غیر از آن نحوی که در مدینه دیگر مسلحانه بود - تا وقتی آمد مدینه، در مدینه که آمد حکومت تشکیل داد. فرستاد؛ مبلغ فرستاد؛ حکومت فرستاد در همه جا؛ آن جایی که دستش می‌رسید. مژده داد ایشان به مردم که ما می‌گیریم دنیا را، همه را از بین می‌بریم، روم را از بین می‌بریم، ایران را از بین می‌بریم یعنی، از آن وضعی که آنها دارند که بت پرستی می‌کنند یا آتش پرستی می‌کنند، این را از بین می‌برند. والا احیا کردند همین مدت کوتاهی که پیغمبر اکرم زندگی کرد؛ احیا کرد بشر را.

۴۷. مسلمین باید تاسی کنند به او که چه کرد، ما هم باید آن کار را بکنیم؛ او حکومت تشکیل داد، ما هم باید حکومت تشکیل بدهیم، او جنگ کرد، ما هم باید جنگ بکنیم؛ او دفاع کرد و ما هم باید دفاع بکنیم.^۴

^۱ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۲۱

^۲ صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۴

^۳ صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۴۹

^۴ صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۱۲

۴۸. پیغمبر اسلام ﷺ تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومت‌های جهان لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی..^۱

۴۹. حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داود و پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می کردند از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است. چنانچه سیاست سالم که در این حکومت‌ها بوده از امور لازمه است.^۲

دارالحکومه

۵۰. مسجد مسلمین در زمان رسول خدا ﷺ و در زمان خلفای که بودند- هر جور بودند- مسجد مرکز سیاست اسلام بوده است. در روز جمعه با خطبه مطالب سیاسی است- مطالب مربوط به جنگ‌ها، مربوط به سیاست مدن، اینها همه در مسجد درست می‌شده است شالوده‌اش در مسجد ریخته می‌شده است در زمان رسول خدا و در زمان دیگران و در زمان حضرت امیرالمؤمنین^۳.

۱. مسجدها در صدر اسلام، به این صورتی که بعدش به توسط اشخاصی منحرف به این صورت های مبتذل درآمد، در صدر اسلام اینطور نبوده. مسجدها محلی بوده است که از همان مسجد ارتش راه می‌افتاد برای جنگ با کفار و قلندرها! از همان توی مسجد. آنجا خطبه خوانده می‌شد، دعوت می‌شدند مردم به اینکه فلان - مثلاً - آدم‌های متعددی در فلان جا قیام کرده بر ضد مسلمین یا مال را چپاول می‌کند، قلدری می‌کند، انحرافات دارد، و از همان مسجد راه می‌افتادند و می‌رفتند طرف دشمن. از همان جا قراردادهای حاصل می‌شد.^۴

^۱ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۶

^۲ صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۷

^۳ صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲

^۴ صحیفه امام، ج ۴، ص ۴۷۷

۵۲. مسجد و منبر در صدر اسلام مرکز فعالیت‌های سیاسی بوده. جنگ‌هایی که در اسلام می‌شده است بسیاری از آن مسجد طرحش ریخته می‌شد یا از منبر حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} به حسب بعضی خطبه‌های که در نهج البلاغه جمع شده است، خطیب بزرگ و فخر خطباست، با آن خطبه‌های بزرگ مردم را تجهیز می‌کردند برای دفاع از اسلام. و همینطور دستورهای اخلاقی، دستورهای عقیدتی، و همه چیز در این کتاب مقدس هست. مسجد جایی بوده است که از آنجا شروع می‌شده است و به فعالیت‌های سیاسی. منبر هم جایی بوده است که محل خطبه‌ها بوده است، خطبه‌ای سازنده و سیاسی.^۱

۵۳. صدر اسلام مرکز سیاست بوده مساجد. مساجد مثل اینها نبوده است که فقط مرکز چه باشد. خطبه نماز جمعه خطبه سیاسی بوده همیشه. مساجد مرکز بسیج قشون بوده؛ مرکز تبلیغات اسلام بوده است.^۲

۵۴. مسجد مرکز تبلیغ است. در صدر اسلام از همین مسجدها جیش‌ها، ارتش‌ها، راه می‌افتاده، مرکز تبلیغ احکام سیاسی اسلام بوده مسجد. هر وقت یک گرفتاری پیدا می‌شد. صدا می‌کردند که «اصلوٰه بالجماعه» اجتماع می‌کردند؛ آن گرفتاری را طرح می‌کردند، این صحبت‌ها را می‌کردند. مسجد، مرکز اجتماع سیاسی است.^۳

پیامبر اعظم^{صلی الله علیه و آله} و اهداف دعوت

۵۵. ما بیچاره‌ها مثل اطفالی که از حکم عقلا سر پیچند، بلکه عقلا را تخطئه می‌کنند، همیشه با آنها در مقام ستیزه و جنگ و جدال برآمدم، و آن نفوس زکیه مطمئنه و ارواح طیبه طاهره به واسطه شفقت و رحمتی که بر بندگان خدا داشتند هیچ گاه از دعوت خویش به واسطه نادانی ما کوتاهی نفرمودند و با زور و زر ما را به سوی بهشت و سعادت کشیدند، بدون اینکه اجر و مزدی از ما بخواهند. آن وقت هم که رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} منحصر می

^۱ صحیفه امام، ج ۸، ص ۱۸۴

^۲ صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۰۰

^۳ صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۱۶-۱۷

کنند اجر خود را به «مودت ذول القربی» صورت این مودت و محبت در عالم دیگر برای ما شاید از همه صور نورانی تر باشد. آن هم برای خود ماست و رسیدن ما به سعادت و رحمت. پس مزد رسالت عاید خود ما باشد و ما از ما بهره‌مند گردیدم.^۱

۵۶. پیغمبر اسلام ﷺ می‌خواست در تمام دنیا وحدت کلمه ایجاد کند، می‌خواست تمام ممالک دنیا را تحت یک کلمه توحید، در تحت کلمه توحید تمام ربع مسکون را قرار بدهد.^۲

۵۷. پیغمبر هم از اولی که مبعوث شد تا آخر، وقتی که از دنیا تشریف بردند در صدد این بود که آدم درست کند.^۳

۵۸. اصل آمدن پیغمبر ﷺ برای آموزش و پرورش بوده است. آیات را تلاوت کند، آیات را، علمی که از آن علوم به همه (چیز) به طور آیه نظر بشود. آیات را تلاوت کند بر ایشان و تزکیه کند آنها را. آنها را تطهیر کند. نفوس را تطهیر کند، بعد از اینکه تطهیر کرد يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. پرورش قبل از آموزش است. اگر هم قبل نباشد، همراه باید باشند و رتبه او مقدم است.^۴

۵۹. یک صغیر یتیم چوپان زاده یا چوپان از حجاز پا می‌شود همه دولت‌ها را دعوت می‌کند که بیاید آدم بشوید.^۵

۶۰. این صراط مستقیمی را که انبیا جلو راه بشر گذاشتند و نبی اکرم آخرین انبیا و اشرف همه، آن راه جلو مردم گذاشتند، و مردم را دعوت به این صراط مستقیم کردند و هدایت کردند به راه انسانیت و خروج از همه انحای کفر و الحاد و خروج از همه ظلمات به نور مطلق، باید شما جوان‌ها همان راه را ادامه دهید.^۶

^۱ چهل حدیث، صص ۴۴-۴۳

^۲ صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲

^۳ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۲۵

^۴ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۹۲

^۵ صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۳۶-۳۵

^۶ صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱

۶۱. اول آیه‌ای که به رسول اکرم، به حسب روایات و تواریخ، وارد شده است، آیه اقرا باسم ربک است. این آیه اولین آیه‌ای است که، به حسب نقل جبرئیل بر رسول اکرم خوانده است و از اول به «قرائت» و به تعلم دعوت شده است.^۱

۶۲. پیغمبر در زمان خودش غریبتر و مظلومتر بود از حالا؛ اطاعتش را نمی‌کردند نزدیکانشان هم اطاعتش را نمی‌کردند.^۲

۶۳. در زمان پیغمبر اکرم ﷺ چه تهمت‌ها و ناسزاها به ایشان می‌گفتند ولی ایشان از تبلیغ دین اسلام دست برنمی‌داشت.^۳

۶۴. اولیای خدا سلام الله علیه در همه مراحل، در همه مصیبت‌ها، در همه مشکلات صبر می‌کردند.

آن قدر مشکل برای رسول خدا ﷺ پیش آمد در زمان تشریف فرماشان در مکه و بعد هم در مدینه، آن قدر که برای ایشان از همه طرف مشکلات بود؛ محاصره اقتصادی بود و حمله نظامی، برای ما آن طور پیش نیامده است. آن چند سالی که رسول اکرم به واسطه فشارهایی که بر او وارد شد در مکه، مجبور شد که در یک کوهی و در یک غاری پناه بگیرد، و مشرکین و منافقین و سایر قشرهای فاسد، او را در حصر اقتصادی گذاشتند که حتی برای ارزاق یومیه‌شان معطل بودند و با زحمت تهیه می‌کردند، و بعد هم که از مکه هجرت فرمودند و به مدینه تشریف آوردند، آن طور هجوم‌های نظام بر اینها شد و آنطور حجم‌های مشرکین و قدرت‌های آن زمان بر حضرت رسول ﷺ و یاورانشان شد.^۴

۶۵. آن روز پیغمبر اکرم عده‌ای از همراهانش نبود، خودش بود و خودش با همه دشمن‌ها، حتی عشیره خودش دشمنش بودند. لکن اتکال به خدا، توجه به او، فنای در او، کار را پیش برد.^۵

^۱ صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۸۹

^۲ صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۱۳۸

^۳ ج ۱۷، ص ۳۵

^۴ صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۶۸

^۵ ج ۱۷، ص ۲۱۰

اسلام دین خشونت نیست

۶۶. پیغمبر اکرم ﷺ «نبی رحمت» است که برای رحمت آمده است. آنجایی هم که آن منحرف‌های غیر قابل اصلاح را امر به قتل می‌کرد، مثل یک غده سرطانی که در یک بدن باشد، برای اصلاح بدن آن غده را باید بیرون آورد. چاره نیست. این غده‌های سرطانی گاهی یک جامعه را فاسد می‌کنند. این هم رحمت بر جامعه است. اینهایی که اسلام را اصلاً نمی‌دانند چیست، نمی‌فهمند اصل اسلام چه است. خیال می‌کنند این غربی‌ها و اینهایی که این احکام اسلام خشونت دارد، اینها اصلاً نمی‌دانند که این احکام چه چیز هست؛ برای چه هست؛ این مثل این است که به یک طیبی که کارد را برداشته و شکم را پاره می‌کند و غده سرطانی را بیرون می‌آورد بگویند این خشونت دارد می‌کند این رحمت است یا خشونت؟ آن طیبی که می‌برد دست را. برای اینکه این دست فاسد می‌کند انسان را، کارد را درآورده می‌برد دست را. این طیب یا خشونت دارد رفتار می‌کند؟ و باید فریاد برآورد که این طیب خشن است! یا این طیب، طیب رحمت است، با رحمت دارد رفتار می‌کند، یک انسان را برای یک عضو نجات می‌دهد. این جامعه مثل یک انسان می‌ماند: گاهی وقت‌ها برای اصلاح جامعه یک کسی را تادیب می‌کنند. آن هم تادیبی که گاهی وقت‌ها منتهی به کشتن می‌شود. یک نفر آدمی که یک مملکت را می‌خواهد فاسد بکند، یک کشور را، یک گروه را، فاسد می‌خواهد بکند، و قابل اصلاح نیست، این را باید برای تهذیب جامعه، برای حفظ جامعه، این غده سرطانی را باید از این جامعه دور کرد. دور کردنش هم به این است که اعدامش کنند. اعدام اسلامی این طوری است؛ نه مثل اعدام‌هایی غربی می‌ماند. آنها می‌ریزند می‌کشند می‌برند از بین؛ و همه آن برای این است که جا برای خودشان باز کنند. اعدام‌هایی که در اسلام است اعدام‌هایی رحمت است. یک طیبی است که چاقو را برداشته و این جامعه را از یک موجودی که اگر باشد فاسد می‌کند جامعه را. از شر این نجات می‌دهد جامعه را. یک حد از حدود الهی وقتی که واقع بشود، یک جامعه اصلاح می‌شود. اگر چهار تا آدمی که به فحشا مبتلاست آن را شلاق بزنند. در جامعه فحشا از بین می‌رود. این غده سرطانی است که طیب برای حفظ یک انسان ناچار

است که این غده را بیرون بیاورد. گاهی چاقو بر می دارد چشم آدم را بیرون می آورد. رحمت است این؛ حفظ است.

انبیا آمدند این جامعه را حفظ کنند از فسادها. این حقوقدانها نمی فهمند اصلش! اصل اسلام را نمی شناسند چیست. این غربی‌های که دور هم جمع شدند برای منافع ابرقدرت‌ها، اینها از انسانیت اصلاً اطلاعی ندارند. اینها فقط این حیوان یک سر و دو گوش را می بینند، و این طبیعت و این سطح طبیعت، نه عمق طبیعت. ای سطح طبیعت را می بینند اینها می خواهند حقوق بشر تو چه می دانی بشر چه هست تا حق بشر چه باش! تو انسان را می شناسی تا حق انسان را بشناسی؟ تو جامعه را می شناسی که حق جامعه را بشناسی؟ همه آنها همین طورند. همه این حرف‌ها که می شنوید در آن طرف‌ها هست، و این طرف‌ها هم از آنها تقلید می کنند، همه برای این است که بچاپند این جامعه را برای چاپیدن است؛ برای اصلاح نیست.^۱

روش دعوت پیامبر ﷺ

۶۷. آقایان می دانند که پیغمبر اسلام ﷺ تنها قیام فرمود و در یک محیطی که همه با او مخالف بودند قیام فرمود و زحمت‌های زیاد، مشقت‌های زیاد، رنج‌های فراوان برد تا اینکه اسلام را به مردم ابلاغ فرمود. دعوت کرد مردم را به هدایت دعوت کرد به توحید. آنقدر مشقت ایشان تحمل فرمود که گمان ندارم کسی طاقت آن را داشته باشد.^۲

۶۸. پیغمبر اکرم در عین حالی که وظایف شخصی خودش را به جا آورد و خلوت‌ها با خدای تبارک و تعالی داشت، تشکیل حکومت داد و به انحاء عالم برای دعوت آدم فرستاد و مردم را دعوت کرد به دیانت و دعوت کردند بعد به اجتماع. این طور نبود که بنای او این باشد که بنشیند توی خانه و ذکر بگوید. ذکر می گفت لکن همان ذکر هم خودسازی بود. دعا می کرد، ولی همان دعا هم، خود سازی و هم مردم سازی بود و مردم را تجهیز می کرد

^۱ صحیفه امام، ج ۸، صص ۳۳۱-۳۳۲

^۲ صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۹

برای مقاومت. تمام ادعیه‌ای که در لسان او و ائمه مسلمین واقع شده است. تمام این ادعیه، در عین حالی که دعوت به معنویات است، از راه دعوت معنویات، تمام مسائل مسلمین اصلاح می‌شود.^۱

۶۹. پیغمبر هم و سایر کسانی که لسان وحی بودند، آنها هم این دو رویه را داشتند. خود پیغمبر هم عملش اینطور بود، تا آن روزی که حکومت تشکیل نداده بود، معنویات را تقویت می‌کرد. به مجرد اینکه توانست حکومت تشکیل بدهد علاوه بر معنویات اقامه عدل کرد. حکومت تشکیل داد و این مستمندان را از زیر بار ستمگران تا آنقدر که اقتضا داشت وقت، نجات داد.^۲

۷۰. پیغمبر اکرم جلب نظر مردم را می‌کرد دنبال این بود که مردم را جلب کند، دنبال این بود که مردم را توجه بدهد به حق.^۳

۷۱. پیغمبر اسلام ﷺ همان طوری که برای مومنین رحمت و دلسوز بود برای کفار هم بود. دلسوز بود برای کفار؛ یعنی متاثر می‌شد که این کفار به کفر خودشان باقی باشند. و منتهی به آتش جهنم بشوند. برای آنها دلسوزی می‌کرد. دعوتش برای این بود که نجات بدهد این اشخاص کافر را، آن اشخاص عاصی را. خدای تبارک و تعالی خطاب می‌فرماید که «مثل اینکه می‌خواهی خودت را بکشی برای اینها که اینها ایمان نیاورده‌اند» همچو متاثر بود که اینها چرا ایمان نمی‌آوردند اینها چرا نجات پیدا نمی‌کنند اینها چرا؟ وقتی که یک دسته‌ای را در یک جنگی در ... تاریخ هست که بسته بودندشان و می‌آوردند از کفار، می‌فرمود که ما اینها را باید با زنجیر وارد بهشت کنیم! حالا باید اینطور بیاوریم و هدایتشان بکنیم. نور هدایت بود. همان طوری که با مومنین سر صلح و صفا داشت، با دیگران هم داشت، مگر آنهایی که یک غده سرطانی بودند که باید کنده بشوند. از جامعه باید کنار بروند.^۴

^۱ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۲۲

^۲ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۲۸

^۳ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۵۱

^۴ صحیفه امام، ج ۸، صص ۳۷۹-۳۸۰

۷۲. رسول اکرم ﷺ سیره‌اش این بود که از اول مقاتله می‌کرد با این اشخاصی که می‌خواستند مردم را استثمار کنند، می‌خواستند مردم را استخدام کنند، بر (ضد) اینها قیام کرد.^۱

۷۳. پیغمبر بزرگ اسلام با یک دست قرآن را داشت و با دست دیگر شمشیر، شمشیر برای سرکوبی خیانتکاران و قرآن برای هدایت، آنها که قابل هدایت بودند، قرآن راهنمای آنها بود، آنهایی که هدایت نم‌سند و توطئه‌گر بودند، شمشیر بر سر آنها.^۲

تعالیم قرآن و وحدت

۷۴. از مراجعه به تواریخ، خصوصاً تاریخ جنگ‌های اسلام و فتوحات عظیمه آن مطلب خوب روشن می‌شود که در اوایل طلوع این قانون الهی، چون شمه‌ای از این اتحاد و وحدت بین مسلمین بوده و مساعی آنها، مشفوع به تخلیص نیت نوعاً بوده، در مدت کمی چه فتوحات بزرگی کردند، و در اندک زمانی به سلطنت‌های بزرگ آن زمان، که عمده آن ایران و روم بوده، غلبه کردند و با عده کم بر لشکرهای گران و جمعیت‌های بی‌پایان غالب شدند. و پیغمبر اسلام عقد اخوت بین مسلمین در صدر اول اجرا فرمود و به نص «انما المومنون اخوه» اخوت بین تمام مومنین برقرار شد.^۳

۷۵. قرآن انسان ساخت، یک انسان الهی ساخت که با آن قدرت الهی پیشبرد کرد، و کمتر از نیم قرن بر امپراتوری‌ها غلبه کرد.^۴

۷۶. همان طور که سربازهای صدر اسلام در عین حالی که سربازی می‌کردند، وظایف صوریه اسلام را هم به تمام معنا به جا می‌آوردند، همان طوری که شمشیر می‌کشیدند و می‌کشتند دشمن‌های اسلام را، با خودشان به طور رافت، به طور دوستی، برادری رفتار می‌کردند. همین دستور قرآن کریم است که از اوصاف مومنین صدر اسلام و اینها نقل

^۱ صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۵۹

^۲ صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۴۰

^۳ چهل حدیث، ص ۳۱۰

^۴ صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۰۳

می‌فرماید که اینها رحیم هستند بین خودشان: رخماء بینهم خودشان با هم با رحمت رفتار می‌کنند؛ اشداء علی الکفار وقتی به کفار می‌رسند، شدت.^۱

پیامبر اعظم ﷺ و دشمنان

۷۷. پیغمبر اسلام ﷺ می‌خواست در تمام دنیا وحدت کلمه ایجاد کند می‌خواست تمام ممالک دنیا را تحت یک کلمه توحید، تمام ربع مسکون را قرار بدهد، منتها اغراض سلاطین آن وقت از یک طرف و اغراض علمای نصارا و یهود و امثال ذلک از طرف دیگر سد شد، مانع شد از اینکه ایشان بتوانند آن کار را انجام بدهند.^۲

۷۸. این پیغمبر اکرم ﷺ آن وقتی که اجتماعات را درست کرد و توانست قیام بکند بر ضد شرک و کفر و بی‌عدالتی‌ها با چه مصیبتی گرفتار بود، چه جنگ‌هایی کرد و چه کشته‌هایی داد و خودش چه زحماتی کشید و چه جراحاتی برداشت. اسلام اول وقتی زاییده شده است، آن روزی که اعلام شد به اینکه حالا دیگر باید قیام کرد در مقابل (طاغوت) از آن برنامه‌هایش این بود که بزند و بکشد و کشته شود برای اصلاح حال جامعه، برای اینکه این دزدها و این خیانتکاران را قطع ایادیشان را بکند، قطع حیاتشان را بکند؛ اینها مضر به جامعه هستند. این باغدارها و این کاراندازهای قریش مضر به جامعه هستند، اینها باید از بین بروند، اصلاً اول اسلام وضعش این بوده.^۳

۷۹. کسی که یک مقداری آشنا باشد به منطق قرآن، می‌بیند که این قرآن است که وادار کرد پیغمبر اسلام ﷺ را به اینکه با این سرمایه دارها دائماً در جنگ باشد. با این کسانی که در حجاز و در طائف و در مکه و اینها، سرمایه‌دار بودند و صاحب قدرت و اشخاص قلدری بودند که قدرتمند بودند. قرآن بود که پیغمبر اکرم را وادار کرد به اینکه با این مردمی که با

^۱ صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۸۵

^۲ صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲

^۳ صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۹۳

ملیت مردم با منافع توده‌های مردم، مخالف هستند و استثمار می‌کنند اینها را، با اینها باید جنگ بکنید و تعدیلی حاصل بشود.

جنگ‌هایی که پیغمبر ﷺ در زمان حیاتشان فرموده‌اند، بعد از اینکه اسباب جنگ فراهم شد برایشان، این جنگ‌ها همیشه با زورمندها بوده است؛ با آنها مثل ابوسفیان و امثال آنها که قدرتمندها بودند، و اینها منافع را، ملت خودشان را، می‌خواستند برای خودشان (غارت) بکنند، و ظلم و ستمکاری و بی‌عدالتی رایج بوده است، و جنگ‌هایی که واقع شده، بین مستضعفین بوده و این مردم طبقه سه، این فقرا با این زورمندها و اینهایی که می‌خواستند حق فقرا را بخورند.^۱

۸۰. اسلام که نزدیک ماست، تاریخ پیغمبر اسلام در دسترس همه است، ملاحظه کنند ببینید که آیا اسلام آمده است که مردم را تخدیر کند؟ خواب کند؟ یا اینکه قرآن یک کتاب سلحشوری است، قرآن یک کتاب جنگجویی است در مقابل مشرکین مشرکینی که قدرتمند بودند. اینکه می‌فرماید: قاتلوا مشرکین کافه مشرکین در آن وقت همان قدرتمندها بودند، مشرکین قریش، همه قدرت دست آنها بود. آیا پیغمبر را مشرکین، قدرتمندها بسیج کردند؟ درست کردند که مردم را خواب کند و مشرکین بچپاند مردم را یا پیغمبر اسلام مردم را بسیج کرد؟ همین سر و پا برهنه‌ها را بسیج کرد بر ضد مشرکین، قتال کرد و جنگ‌ها کرد تا مشرکین را دماغشان را به خاک مالید، و عدالت اجتماعی را ایجاد کرد.^۲

۸۱. سلام و درود بر محمد حبیب الله که به تنهایی قیام کرد و تا آخرین ساعات زندگی با کفار ظلم پیشه به جنگ برخاست و از کمی عده و عُده ننالید.^۳

^۱ صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۱۴

^۲ صحیفه امام، ج ۸، ص ۲۹۲

^۳ صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۸۶

اهداف جنگ

۸۲. رسول اکرم ﷺ مقصدشان این نبود که مشرکین مکه را از بین ببرند، مشرکین جزیره العرب را از بین ببرند، مقصد این بود که دین اسلام را منتشر کرد، و حکومت، حکومت قرآن باشد حکومت اسلام باشد. آنها چون مانع بودند از اینکه این حکومت اسلامی تحقق پیدا بکند منتهی به جنگ می شد و معارضه، آنها معارضه می کردند با حکومت اسلامی، اینها مقابله می کردند، جنگ های زیادی که پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است همه برای این معنا بوده است که موانع را از سر این مقصد الهی، مقصد اعلی که دارند، و آن تحکیم حکومت اسلامی، حکومت الله، حکومت قرآن همه برای این بود. به طوری که اگر معارض با این نبودند. معلوم نبود که جنگی پیش بیاید. معارضه داشتند و نمی گذاشتند که این حکومت تحقق پیدا بکند، چنگ پیش آمد.^۱

۸۳. شما وقتی ملاحظه کنید از زمان پیغمبر اکرم ﷺ و زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ های زیادی شده است، و جنگ ها هم همه جنگ های اسلامی، برای تربیت جامعه بودند. یک جنگ ما، در اسلام نداریم که از این مطلب که برای ساختن جامعه باشد و جلوگیری کردن از کسانی که نمی خواهند بگذارند جامعه ترقی بکند، در اسلام نداریم همچو جنگی. پیغمبر اسلام جنگ های متعددی کردند و در بعضی از جنگ ها شکست خوردند، در عین حالی که شکست خوردند، مکتبشان شکست نخورد، مکتب محفوظ بود.^۲ پیغمبر اکرم ﷺ چقدر جنگ در زمان او واقع شد! برای اینکه اصلاح کند جامعه را، برای اینکه دست ستمکارها را کوتاه کند دست این سرمایه دار چپاولگر را کوتاه کند، دست آن جبارهای ظالم را کوتاه کند، تمام عمرش مشغول این بود در مکه به آنطور نمی توانست، به بینات و به میزان و به موعظه عمل می کرد تا وقتی که در صدد بود. نه اینکه نشسته بود

^۱ صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۱

^۲ صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۰۶

همین طور در صدد بود، آدم جمع می کرد تا وقتی که مدینه مهیا شد و ایشان هم آمدند مدینه. دیگر همه اش مسائل، مسائل جنگ بود و مسائل سیاست بود و اینها.^۱

۸۴. پیغمبر اکرم ﷺ قدرت خودشان را برای سرکوبی اشخاصی که از جهات آدمیت خارج شده اند، از مرز انسانیت خارج شده اند و مردم را دارند به تباهی می کشند اعمال می کرد.^۲

۸۵. تمام جنگ های در اسلام واقع شده برای این بوده است که این جنگ ها و وحشی ها را وارد کنند در حصار ایمان، قدرت طلبی تو کار نبوده و لهذا، در سیره نبی اکرم و سایر انبیا و اولیای بزرگ، حضرت امیر - سلام الله علیه - اولیای بزرگ، سیره آنها می بینم که اصل قضیه قدرت طلبی در کار نبوده و اگر برای ادای وظیفه نبود و برای ساختن این انسان ها نبود، حتی این خلافت ظاهری را هم قبول نمی کردند، می رفتند.^۳

عوامل پیروزی

۸۶. در یکی از جنگ ها یکی از صاحب منصب ها گفت که در آن طلایه جنگ، که پیشقدم هایشان بودند؛ پیشقراول ها بودند، سی هزار بودند آنها، شصت هزار نفر بودند، گفت که ما سی نفر بشویم، یکی من، بیست و نه نفر دیگر با من همراهی کنید تا برویم سراغ اینها! ما این شصت هزار را، سی نفری این شصت هزار را بزنیم تا بفهمد! هشتصد هزار نفر هم اصل اردوی روم بود. گفتند آخر با سی نفر نمی شود. بالاخره با او چک و چک کردند تا حاضرش کردند که شصت نفر باشند. برای هر نفر یک نفر رفتند و شکستند، شبیخون زدند و شکستند برای اینکه قوه داشتند، یک قوه ای بود در آنها قوه اعتقاد به خدا.^۴

۸۷. آن هم که در صدر اول است و بالاتر از همه به حسب نظامش هست با سایرین در یک طبقه نشسته اند، با هم دوست اند، رفیق اند، صحبت می کنند و تفاهم دارند با هم. و لهذا یک لشکر و یک ارتش، آن وقتی که اسمش را هم نمی شد ارتش بگذارید - یک عده عرب

^۱ صحیفه امام، ج ۱۵، صص ۲۱۸-۲۱۷

^۲ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۱۰

^۳ صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۲۵

^۴ صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۶۶

بودند که اینها چند تاشان یک شمشیر داشتند، چند تاشان یک اسب داشتند- اینها غلبه کردند بر این امپراتوری بزرگ که امپراتوری روم بود و ایران- که بزرگترین امپراتوری‌های آن وقت اینها بودند. این یک مثنی عرب از باب اینکه قوی بودند، ایمان داشتند و از ملت بودند و اینطور نبود که بخواهند برای استفاده یک کاری بکنند. اینها می‌خواستند خدمت بکنند اینها در مقابل آنها ایستادند. و از آن طرف با اینکه عدد زیاد بود و تجهیزات زیاد بود، - و عرض بکنم که - اسب‌ها کذا و زین اسب‌ها طلا و اینها، لکن روحیه نداشتند اینها را در یکی از جنگ‌ها می‌بستندشان! در «ذوالسلاسل» می‌بستند اینها را که مبادا فرار کنند! با زنجیر می‌آورند که جنگ بکنند. عرب‌ها شمشیر را کشیده بودند و ریختند همه اینها را از بین بردند. یک عدد کمی با تجهیزات ناقص، یعنی ناقص که اصلاً «تجهیزات» اسم آن را نمی‌شد بگذاری، یک چند شمشیر و چند تا اسب و یک چند شتر. و اینها برای اینکه روحیه اینها روحیه مادی بود و ضعیف، روحیه آنها روحیه معنوی بود و قوی.^۱

۸۸. پیغمبر ﷺ با دست خالی، با یک عده معدود، بی ساز و برگ، هیچ چیز نداشتند- منزل هم نداشتند یک عده‌ای بودند که توی مسجد- آنهایی که - «اصحاب صفه» یک دسته‌ای بودند که از باب اینکه هیچ منزلی نداشتند، هیچ چیز نداشتند آمده بودند همه با هم توی مسجد، یک گوشه‌ای از مسجد را منزل قرار داده بودند. «اصحاب صفه» به ایشان می‌گفتند. در جنگ‌ها وقتی که اینها می‌رفتند هر چند نفرشان یک دانه شمشیر. آن هم چه شمشیری! یک شمشیری که مناسب آن وقت بود با لیف خرما آن را آویزان کرده بودند به خودشان. هر چند نفرشان هم یک اسب و یک شتر داشتند- لکن حق بودند، و حق پیروز است. همین عده معدود بر امپراتوری روم و ایران، که آن وقت تمام عالم تقریباً معموره، تحت نفوذ این دو امپراتوری بود، غلبه کردند، شکست شان دادند. عده معدود، کم، لکن حق بودند و ایمان داشتند، با ایمان پیش بردند.^۲

^۱ صحیفه امام، ج ۹، صص ۲۱۸-۲۱۹

^۲ صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۰۳

۸۹. صلوات و سلام خداوند بر رسول خدا پیامبر اعظم الشان که یک تنه قیام فرمود در مقابل بت پرستان و مستکبرین، و پرچم توحید را به نفع مستضعفین به اهتزاز در آورد، و از قلت عده و عده نهرا سید، و با عده قلیل بدون ساز و برگ جنگی کافی و با نیروی ایمان و قوت تصمیم بر سرکشان و ستمکاران تاخت، و ندای توحید را در کمتر از نیم قرن بر بزرگترین معموره جهان به گوش جهانیان رساند.^۱

۹۰. یک قدری تاریخ اسلام و قضایای که در صدر اسلام واقع شده شما ببینید در یک جنگی که واقع شده است. وقتی که یک قلعه‌ای را بسته بودند و کفار در آن نشسته بودند و خوب، آن وقت هم که وسایلی نبود که بروند بالا و بمباران کنند، باید این قلعه فتح بشود، خوب، دیوارهای بلند و کذا. یکی از سردارهای اسلام گفت که نیزه‌ها را زیر سپر بگذارید من می‌نشینم روی سپر، من را بالا کنید تا بروم به دیوار برسم، می‌روم آنجا با آنها در داخل جنگ می‌کنم، در را باز کنم. یک نفر برای جمعیتی که یک قلعه را داشتند همین کار را کردند. این نیزه‌ها را زیر سپر گذاشتند او نشست روی سپر با این در را باز کرد. این اسلام است که اینکار را می‌کند، این ایمان است که این کار را می‌کند.^۲

۹۱. پیغمبر اکرم ﷺ تجهیزاتی نداشتند اینها عددشان کم، تجهیزاتشان کم و آن طرف دارای ثروت‌های زیاد، تجهیزات زیاد. مع ذلک چون خدا می‌خواست، چون اتکالشان به خدا بود. از این جهت غلبه کردند. افراد کم بر افراد زیاد غلبه کردند. و افرادی که هیچ تجهیزاتی صحیحی نداشتند، بر افرادی که قشرهای مختلفی که از اطراف جزیره العرب جمع شده بودند که نگذارند اسلام محقق بشود، افراد کم و تجهیزاتی کم، بر افراد زیاد و تجهیزاتی زیاد غلبه کردند. برای اینکه، اتکالشان به خدا بود. یک نفر از اینهایی که با اراده تابع اراده تابع اراده خدا می‌رفت. عده‌ای از آنها را از؟ می‌برد.^۳

^۱ صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۳۸

^۲ صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۰

^۳ صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۶۱

مصایب جنگ

۹۲. پیغمبر اکرم ﷺ تمام عمرش در زحمت بود، تمام عمرش نمی‌توانید در تاریخ پیغمبر ﷺ پیدا کنید که یک ماه ایشان راحت نشسته باشد، تمامش زحمت بود. الان دینش دست شماست و می‌خواهند ببرند، بر ماست که باید نگه داریم. ذخایر اسلام را دارند می‌برند، بر ماست که باید حفظش کنیم. نترسید، قوی باشید، صبور باشید، از پیغمبر اسلام یاد بگیرید. سیزده سال آنقدر معذب بود در مکه و باقی‌اش هم همه‌اش به جنگ و جدال و به دفع اشخاص ظالم مشغول بود.^۱

۹۳. ما از رسول خدا ﷺ تبعیت می‌کنیم، آنها هم تحمل مشاق زیاد کردند. مشق‌هایی که برای ما شاید ممکن نیست که تحمل کنیم. آن قدری که پیغمبر خدا تحمل مشقت برای خدا کرد. ماها نمی‌توانیم. لکن ما هم قطره‌ای هستیم از این دریای بی‌پایان به اندازه‌ای که یک قطره، یک ذره می‌تواند فداکاری کند، باید فداکاری کنیم.^۲

۹۴. جهاد برای خدای تبارک و تعالی مشکلات دارد. بیشتر از این مشکلات، مشکلاتی بود که پیغمبر اکرم در صدر اسلام داشت و مسلمین داشتند، لکن چون قدرت ایمان داشتند توانستند که اسلام را قبل از گذشت نیم قرن، در تقریباً تمام کره که آن وقت معموره بود مستقر کنند.^۳

۹۵. رسول خدا ﷺ آنقدر تحمل کرد در مکه و ده سال آنقدر رنج کشید، تازه وقتی که تشریف آوردند به مدینه، که رنج‌های مکه تمام شد، رنج‌های جنگ‌های پیغمبر، آن همه جنگ در مدت ده سالی که در مدینه تشریف داشتند و آن همه رنج که اصحاب ایشان بردند آن همه رنج که لشکر ایشان برد. این حال برای ما این قدرها تا حالا حاصل نشده است. آن رنج‌های که برای رسول خدا حاصل شد که در محاصره، سه سال در یک

^۱ صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۶۶

^۲ صحیفه امام، ج ۱۱، صص ۵۱۱-۵۱۲

^۳ صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۲۸۶-۲۸۵

محاصره، به همه معنا بود که حتی برای خوراک چیزی پیدا نمی‌کردند، آبشان همه چیزشان، باید از خارج با یک زحمت‌هایی بیاید.^۱

۹۶. اولیای اسلام که در راس آنها رسول خداست، آنقدر زحمت کشیدند، تمام مدت عمرش را پیغمبر در زحمت و تعب بوده است و بعد از او هم ائمه ما همین طور بوده‌اند که یک روز خوش - به اصطلاح مادیین - نداشتند، گرچه همه خوش بودند به یک راه - به اصطلاح عرفا و اسلام شناس‌ها - در هر صورت، این یک شیوه‌ای بوده است که از اول اولیای اسلام داشتند و در راه هدف خودشان حبس رفته‌اند و کشته شده‌اند و زجر کشیده‌اند.^۲

صبر و استقامت

۹۷. استقامت - که لازمه رهبری انبیای گرام است - به طور کامل در رسول اکرم ﷺ بود: و استقم کما امرت، نهضت کن و استقامت کن. این دو خاصیت در پیشبرد مقاصد بزرگ پیغمبر اسلام دخالت داشت: قیام و استقامت، این استقامت موجب شد که با اینکه هیچ در دست نداشت و تمام قوای قدرتمندان برخلاف او بود - به طوری که در مکه نمی‌توانست به طور علن دعوت کند لکن مایوس نمی‌شد از اینکه نمی‌تواند علناً مردم را دعوت کند. مایوس نبود. دعوت زیرزمینی بود. یکی یکی‌ها را به خود جذب کرد، تا وقتی که تشریف بردند، به مدینه. مامور شدند که مردم را دعوت کنند به قیام: قل انما اعظمکم بواحدہ ان تقوموالله. در اینجا دعوت به قیام است. دعوت جمع به قیام جمع است؛ و مهم قیام الله برای خدا.^۳

۹۸. در این بیست و چند سال که پیغمبر اکرم در بین این مردم بود چه مصیبت‌های از همین مردم دید، و چه مصیبت‌هایی را پیش بینی کرد و توجه به اینکه او ولی امر این ملت

^۱ صحیفه امام، ج ۱۴، صص ۳۱۴-۳۱۵

^۲ صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۱۷۶۷-۱۶۶

^۳ صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۲۴۴

است و استقامت این ملت هم از او خواسته شده است. و فاسقم کما امرت و من تاب معک. این است که موجب نگرانی رسول خداست.^۱

۹۹. به اندازه‌ای که برای پیغمبر اکرم ﷺ گرفتاری پیش آمد برای هیچ کس پیش نیامد، ولی ایشان تا آخر ایستادند و به تکلیفشان عمل کردند.^۲

۱۰۰. رسول خدا ﷺ به حسب روایاتی که وارد شده است فرموده است: که این آیه شریفه‌ای که وارد شده است که: فاسقم کما امرت و من تاب معک یعنی به آن چیزهایی که امر به تو شده است، دستور داده است استقامت کن و کسانی هم که همراه تو هستند، مومنین به تو هستند، آنها هم استقامت کنند در روایت است که پیغمبر فرمود: «شبیبتنی سوره هود» برای این آیه - سوره هود مرا پیر کرد. برای این آیه‌ای که وارد شده است که استقامت کن و هر کس هم همراهت است استقامت کنند.^۳

۱۰۱. پیغمبر که فرمود که من ریشم سفید شد برای این، پیر شدم برای این. خود ایشان که استقامت داشت، برای اینکه «و من تاب معک» پهلوش است یعنی پیغمبر مامور شده است که اشخاصی هم که همراه او هستند، اشخاصی هم که ایمان به او آوردند، آنها هم استقامت کنند و آن شما هستید.^۴

۱۰۲. این هیاهوها و بساطی که مخالفین اسلام در صدر اسلام راه می‌انداختند در زمان خود پیغمبر اکرم و بعدها همیشه بوده است. لکن خداوند امر فرموده است که ما مستقیم باشیم، استقامت کنیم.^۵

۱۰۳. پیغمبر اکرم ﷺ قیام کردند، زحمت‌ها را متحمل شدند، در مکه با آن همه زحمت مواجه شده و در محاصره «شعب» آن همه رنج کشیدند، و بعد در مدینه تمام ایام

^۱ صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۴۹۱-۴۹۲

^۲ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۷۵

^۳ ج ۱۸، ص ۴۳۵

^۴ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۳۷

^۵ صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۳۹

زندگی‌شان را با رنج رو زحمت تمام کردند. و حضرت حتی در بستر بیماری به جیش اسامه دستور حرکت دادند.^۱

۱۰۴. شما پیروان رسول الله هستید که در راه خدا چه رنج‌های طاقت‌فرسا کشیده و چه زحمت‌ها متحمل گردیده‌اند. در مکه با آن همه جنگ‌ها و دفاع‌های خرد کننده. ولی آن حضرت و یاران وفادارش چون کوهی استوار ایستاده و برای اسلام و مسلمانان خدمت می‌کردند. شیعه امیرالمومنین و فرزندان آن بزرگوار هستید که در راه خداوند هر رنج و تعب را استقبال کردند.^۲

۱۰۵. پیغمبر هم تمام عمرش صرف این شد دیگر، صرف مجاهده شد. آن وقت که در مکه بود آن جور مجاهدت می‌کرد و آن جور خون دل می‌خورد. وقتی هم به مدینه آمد جنگ‌ها، آن همه جنگ، بگویند همه جنگ‌ها دفاعی بوده، و حال آنکه بعضی‌اش که نبوده، حالا همه دفاعی.^۳

مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه مقام معظم رهبری

۱۰۶. باید از دوران قرون وسطی که در دنیای مغرب زمین و مسیحیت، تهاجم تبلیغاتی وسیعی نسبت به شخصیت رسول اکرم ﷺ انجام گرفت و دشمنان سوگند خورده اسلام فهمیدند که یکی از راه‌های مبارزه با اسلام این است که چهره نبی مکرم اسلام ﷺ را مخدوش بکنند و کارهای زیادی هم در این زمینه انجام گرفت، تا امروز که دشمن به نحو مستمر با شیوه‌های مختلف، روی امحای شخصیت پیامبر ﷺ از ذهن‌های آزادگان عالم کار کرده است، مردم بسیاری در دنیا هستند که اگر پیامبر اسلام را به همان اندازه‌ای که مسلمان‌ها می‌شناسند یا حتی کمتر از آن بشناسند، یعنی حقیقتاً فقط شبیحی از آن چهره منور بر دل‌های آنها آشکار بشود، عقیده و گرایش آنها نسبت به اسلام و معنویت اسلامی تضمین خواهد شد. ما باید روی این مسأله کار کنیم.^۱

اهمیت و جایگاه رسول اکرم ﷺ

۱۰۷. نبی اکرم ﷺ از لحاظ شخصیت در اوج قلّه عالم آفرینش است، چه در آن ابعادی که برای بشر قابل فهم است، مثل همین معیارهای عالی انسانی - عقل، تدبیر، هوشمندی، کرم، رحمت، عفو قاطعیت و از این قبیل چیزها - چه در آن ابعادی که از مرتبه ذهن انسان بالاتر است - ابعاد نشان‌دهنده تجلی اسم اعظم حق در وجود پیغمبر اکرم ﷺ و مقام قرب به خدای متعال - که ما از این‌ها فقط نامی صورتی می‌شنویم و می‌دانیم و حقیقت آن را خدای بزرگ و اولیاء بزرگش می‌دانند و هم پیام آن بزرگوار یک پیام بالاترین و بهترین برای سعادت انسان است؛ پیام توحید، پیام ارتقاء مرتبه انسان و پیام تکامل وجود بشر.^۲

۱۰۸. پیامبر اعظم اسلام مجموعه فضایل همه انبیاء و اولیاء است؛ نسخه کامل و تکامل یافته همه فضایلی است که در سلسله پیامبران و اولیاء الهی در تاریخ وجود داشته است.

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

وقتی نام پیامبر اعظم را می‌آوریم، کانه شخصیت ابراهیم، شخصیت نوح، شخصیت موسی، شخصیت عیسی، شخصیت لقمان و شخصیت‌های همه بندگان صالح و برجسته و شخصیت امیرمؤمنان و ائمه هدی علیهم‌السلام در این وجود مقدس، متبلور و مجسم است، پیامبر اعظم را می‌توان به درخشان‌ترین ستاره در کائنات عالم وجود تشبیه کرد و از آن وجود بزرگ و مقدس با این عنوان تعبیر کرد. چرا می‌گوییم ستاره درخشان، نمی‌گوییم خورشید؟ چون خورشید یک جسم و جرم مشخص و معین است، نورانی است و با عظمت است؛ اما یک جرم و یک کره زمین است. لکن در این ستاره‌هایی که شما می‌بینید، ستاره‌هایی هستند که یک کهکشان‌اند و از این کهکشان یعنی: آن مجموعه‌ای که هزاران منظومه و هزاران خورشید در آن هست. پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک وجود کهکشان‌وار است و در او هزاران نقطه درخشانده فضیلت وجود دارد. در پیامبر اعظم، علم همراه اخلاق است، حکومت همراه حکمت هست؛ عزت همراه با فروتنی و خاکساری هست؛ جهاد همراه با رحمت هست؛ صداقت و راستی با مردم همراه با پیچیدگی سیاسی هست؛ غرقه بودن جان در یاد خدا همراه با پرداختن به صلح و سلامت جسم هست؛ در او دنیا و آخرت همراه است؛ هدف‌های والای الهی با اهداف جذاب بشری همراه است. او نمونه کاملی است که خداوند در عالم وجود، موجودی کامل‌تر از او نیافریده است؛ او مبشر است، بشارت دهنده است؛ منذر است؛ بیم‌دهنده است؛ بر همه بشریت و بر همه تاریخ شاهد و ناظر است؛ فراخواننده همه بشریت به سوی خداست و چراغ نورافشان راه انسان‌هاست. «انا ارسلناک شاهدا مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله بأذنه و سراجا منیرا».^۱

زندگی پیامبرﷺ را باید میلی‌متری مطالعه کرد

۱۰۹. من یک وقت به بعضی دوستان گفتم زندگی پیغمبر را میلی‌متری باید مطالعه کرد. هر لحظه این زندگی یک درس است؛ یک جلوه عظیم انسانی است؛ تمام این بیست و سه سال همینجور است. جوان‌های ما بروند تاریخ زندگی پیغمبر را از منابع محکم و مستند بخوانند و ببینند چه اتفاقی افتاده است. اگر شما می‌بینید امتی به این عظمت به وجود آمد- که امروز هم بهترین حرف‌ها، بهترین راه‌ها، بزرگ‌ترین درس‌ها، شفاف‌بخش‌ترین داروها برای بشریت توی همین مجموعه امت اسلامی است- این جور به وجود آمد، گسترش پیدا کرد و ریشه‌دار شد. والا صرف این که حق با ما باشد، ما پیش نمی‌رویم؛ حق همراه با ایستادگی. امیرالمؤمنین- بارها من این جمله را از آن بزرگوار نقل کردم- در جنگ صفین فرمود: «لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر». این پرچم را کسانی می‌توانند بلند کنند که اولاً بصیرت داشته باشند، بفهمند قضیه چیست، هدف چیست؛ ثانیاً صبر داشته باشند. صبر یعنی همین استقامت، ایستادگی، پابرجایی.^۱

پیامبرﷺ و درس‌های فراموش نشدنی

۱۱۰. پیغمبرﷺ پیامبر علم بود، در آن جامعه علم نبود؛ پیامبر عدل بود، در آن جامعه رایحه‌ای از عدالت به مشام نمی‌رسید و قدرتمندان، زورمندان، رؤسای زورگو بر جان و مال مردم مسلط بودند. پیامبر اخلاق و مدارا و گذشت و انصاف و محبت بود، در آن جامعه این چیزها به تمام معنا قحط بود؛ یک جامعه خشن، زورگو و زور شنو، دور از اخلاق و معنویت، دور از علم، دلبسته به هواهای نفسانی، به عصبیت‌های جاهلی، به غرورهای بی‌مورد و بیجا.

در یک چنین فضای متحجر و دشواری، در یک چنین سنگستان بی‌آب و علفی این نهال روئید، سیزده سال در این شرایط سخت رشد کرد و این سیزده سال منتهی شد به ایجاد

یک حکومت؛ تشکیل یک جامعه بر مبنای علم و عدل و توحید و معنویت و اخلاق و کرامت. ذلت را تبدیل به عزت کرد؛ وحشیگری را تبدیل به اخوت کرد؛ عصیت را تبدیل به مدارا و تعقل کرد؛ جهل را تبدیل به علم کرد؛ یک قاعده مستحکمی، یک شالوده متینی به وجود آورد که بر اساس آن شالوده محکم، قرن‌ها مسلمانان توانستند بر قله مدنیت عالم مسلط شوند و قله‌هایی را خودشان به وجود بیاورند که در تاریخ بشریت سابقه نداشت.

ده سال هم دوران این حکومت بیشتر طول نکشید. شما ببینید سیزده سال به اضافه ده سال در عمر ملت‌ها چقدر هست؛ مثل یک لحظه است، مثل یک ساعت گذراست. در یک چنین فاصله کوتاهی یک حرکت عظیمی به وجود آمد که می‌شود گفت تاریخ را به دو قسم منقسم کرد: قسم قبل از اسلام و قسم بعد از اسلام. انسانیت را به پیش برد، پایه‌های اخلاق را مستحکم کرد، درس‌های فراموش نشدنی را برای بشر به یادگار گذاشت؛ عظمت بعثت را از این دیدگاه شما نگاه کنید.

آنچه که این موفقیت‌ها را تضمین کرد، البته عناصر در هم تنیده بسیاری است؛ اما در درجه اول آن عنصر مستحکم باثباتی که سرشتر بود از معنویت، از صفا و از معرفت به پروردگار و اتکاء به خدا، وجود خود پغمبر است. پیغمبر اکرم ﷺ داناترین و خردمندترین مردم مکه بود، قبل از این که به نبوت برسد؛ کریم‌ترین و شریف‌ترین و بااخلاق‌ترین مردم آن منطقه بود، قبل از این که به نبوت برسد.

در میان آن مردم این انسان برجسته مورد لطف الهی قرار گرفت و این بار بر دوش او نهاده شد؛ چون خدا او را آزموده بود. خدا بنده خود را می‌شناخت و می‌دانست که این بار را بر دوش چه کسی می‌گذارد، و پیغمبر ایستاد. این ایستادگی، این استقامت همراه با معرفت عمیق به آن حرکت می‌کند و آن راهی که آن را می‌پیماید، پشتوانه همه پیشرفت‌های پیغمبر و پشتوانه شکوفایی این حرکت عظیم شد. بله، حق پیروز است، اما به شرط‌ها؛ شرط پیروزی حق، دفاع از حق است. شرط پیروزی حق، ایستادگی در راه حق است.^۱

پیامبر ﷺ و درخشان‌ترین دوره‌های حکومت در طول تاریخ بشری و الگوی

حاکمیت اسلام

۱۱۱. این روزها با رحلت پیامبر عظیم‌الشان اسلام - که برگزیده همه بشریت در طول تاریخ و پدر معنوی مسلمان‌ها و همه انسان‌هایی است که به ارتقاء و رشد انسانیت عقیده دارند - مصادف است. در سالگرد رحلت آن بزرگوار، یکی از وظایف ما این است که در دل و زبان، از زحمات و مجاهدات بی‌نظیر و خستگی‌ناپذیر این زبده عالم و آدم، سپاسگزار باشیم. همچنین این ایام با سالگرد شهادت سبط اکبر پیغمبر، حضرت امام حسن مجتبی و همچنین امام هشتم ما، حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه السلام مصادف است.

خطبه اول را به شرح مختصری از سیره نبی اکرم در دوران ده ساله حاکمیت اسلام در مدینه اختصاص داده‌ام که یکی از درخشان‌ترین - و گزافه نیست اگر بگوییم درخشان‌ترین - دوره‌های حکومت در طول تاریخ بشری است. باید این دوره کوتاه و پرکار و فوق‌العاده تأثیرگذار در تاریخ بشر را شناخت. البته به همه برادران و خواهران - بخصوص به جوانان - توصیه می‌کنم که به تاریخ زندگی پیغمبر مراجعه کنند و آن را بخوانند و فراگیرند.

دوره مدینه، فصل دوم دوران بیست و سه ساله رسالت پیغمبر است؛ سیزده سال در مکه، فصل اول بود - که مقدمه فصل دوم محسوب می‌شود - و تقریباً ده سال هم دوران مدینه پیغمبر است، که دوران شالوده‌ریزی نظام اسلامی و ساختن یک الگو و نمونه از حاکمیت اسلام برای همه زمان‌ها و دوران‌های تاریخ انسان و همه مکانهاست. البته این الگو، یک الگوی کامل است؛ مثل آن را دیگر در هیچ دورانی سراغ نداریم؛ لیکن با نگاه به این الگوی کامل، می‌شود شاخص‌ها را شناخت. این شاخص‌ها برای افراد بشر و مسلمان‌ها علامت‌هایی است که باید به وسیله آنها نسبت به نظام‌ها و انسان‌ها قضاوت کنند. هدف پیغمبر از هجرت به مدینه این بود که با محیط ظالمانه و طاغوتی و فاسد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی‌ای که آن روز در سرتاسر دنیا حاکم بود، مبارزه کند و هدف، فقط مبارزه با کفار مکه نبود؛ مسأله، مسأله جهانی بود. پیامبر اکرم این هدف را دنبال می‌کرد که

هرجا زمینه مساعد بود، بذر اندیشه و عقیده را بپاشد؛ با این امید که در زمان مساعد، این بذر سبز خواهد شد. هدف این بود که پیام آزادی و بیداری و خوشبختی انسان به همه دل‌ها برسد؛ این جز با ایجاد یک نظام نمونه و الگو امکان‌پذیر نبود؛ لذا پیغمبر به مدینه آمدند تا این نظام نمونه را به وجود آورند؛ این که چقدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدی‌ها چه قدر بتوانند آن را ادامه دهند و بعدی‌ها چه قدر بتوانند خودشان را به آن نزدیک کنند، بسته با همت آنهاست. پیغمبر نمونه را می‌سازند و به همه بشریت و تاریخ ارائه می‌کند.^۱

کارکرد شخصیت پیامبر ﷺ برای امت اسلامی

۱۱۲. ابعاد شخصیت نبی اکرم ﷺ را هیچ انسانی قادر نیست به نحو کامل بیان کند و تصویر نزدیک به واقعی از شخصیت آن بزرگوار ارایه نماید. آنچه ما از برگزیده پروردگار عالم و سرور پیامبران سراسر تاریخ شناخته و دانسته‌ایم، سایه و شبحی از وجود معنوی و باطنی و حقیقی آن بزرگوار است؛ اما همین مقدار معرفت برای مسلمانان کافی است تا اولاً، حرکت آنها را به سمت کمال تضمین کند و قله انسانیت و اوج تکامل بشری را در مقابل چشم آنان قراد بدهد و ثانیاً آنها را به وحدت اسلامی و تجمع حول آن محور تشویق کند. بنابراین، توصیه ما به همه مسلمانان عالم این است که روی ابعاد شخصیت پیامبر و زندگی و سیره و اخلاق آن حضرت و تعالیمی که از آن بزرگوار مأثور و منصوص است، کار زیادی بشود.^۲

ادراک بشری از حقیقت عظیم پیامبر ﷺ عاجز است

۱۱۳. حقیقتاً فهم و ادراک بشری کوچک‌تر از آن است که بتواند آن حقیقت عظیم و آن روح والا و بزرگ را، با آن نورانیت، بدرستی درک کند. آنچه بر زبان امثال ما جاری می‌شود، مربوط به همین جنبه‌های ظواهر قضیه است که:

«فان النبیین فی خلق و فی خلق

و لم یدانوه فی علم و لاکرم

و کلهم من رسول الله ملتمس

غرفا من البحر او رشفوا من الدیم».

این چیزهایی است که عقل بشر و ادراک بشری می‌تواند در وجود نبی اعظم از دور مشاهده کند و در برکات احکام و قوانین و کلمات آن بزرگواران خود غوطه‌ور سازد.

ما امروز به عنوان مسلمان و به عنوان انسان، محتاج پیامبریم؛ حتی به عنوان مردمانی او نوع بشر، چون پیغمبر اکرم رحمه للعالمین بود؛ نه فقط رحمه للمسلمین. همه بشریت مرهون برکات و رحمت پیامبر اعظم‌اند. آنچه که به عنوان رسالت الهی، آن بزرگوار به بشریت عطا کرده است - که جامع همه مهمات و کلیات آن، «قرآن کریم» است - امروز در اختیار ماست و می‌توانیم از آن بهره ببریم.

پیغمبر اکرم راه نجات را بر روی بشر باز کرد؛ راه صلاح را به روی بشر گشود؛ بشریت را در جاده‌ای تشویق به حرکت کرد که حرکت در این جاده می‌تواند مشکلات بشر را از بین ببرد؛ دردها را درمان کند. بشریت دردهای دیرین دارد که مربوط به یک دوره و یک زمان نیست؛ بشریت محتاج عدالت است، محتاج هدایت است، محتاج اخلاق و الای انسانی است، محتاج دستگیری و رهنمایی است؛ عقل بشر، محتاج کمک مبعوثان الهی است. این راه را به روی بشر، پیامبر اعظم با همه سعه و ظرفیت هدایت الهی باز کرد. آنچه که موجب شد و پس از این هم موجب می‌شود که بشر از برکات این هدایت و این اعانت الهی برخوردار نشود، مربوط به خود انسان‌هاست؛ مربوط به جهل ماست؛ مربوط به کوتاهی و کاهلی و تنبلی ماست؛ مربوط به هوی پرستی و نفس پرستی ماست. بشر اگر چشم را باز کند، عقل را به کار بیندازد، همت بگمارد، حرکت بکند، راه باز است برای این که همه این مشکلات و دردهای دیرین و زخم‌های کهنه بشری درمان شود.^۱

معرفت نسبت به پیامبر ﷺ

۱۱۴. معرفت شفاف و بی‌ابهام، معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الآن عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند.^۱

وجود خاتم الانبیاء ﷺ کانون عشق و محبت دنیای اسلام

۱۱۵. نام مقدس پیامبر ﷺ یکی از پرجاذبه‌ترین پدیده‌های اسلامی برای کلیه مسلمانان عالم است؛ چون مسأله، مسأله عاطفه و ایمان با هم است. لذا قوت عملکرد این یاد و این نام برای صحنه‌های مربوط به مسلمین، از بسیاری از پدیده‌های دیگر اسلامی که فقط بر ایمان متکی است و عواطف در آن نقشی ندارد، بیشتر است. به همین خاطر، بعضی از متفکران بزرگ عالم اسلام، در دوره قبل از ما گفته‌اند که محور وحدت مسلمین و اتحاد عملی آنها، می‌تواند نام مقدس این بزرگوار و ایمان به آن حضرت و یاد آن نبی معظم باشد. این، حرف درستی است.^۲

۱۱۶. وجود مقدس نبی مکرم و رسول اعظم اسلام ﷺ، مهمترین نقطه ایجاد وحدت است. قبلاً هم این را عرض کردیم که دنیای اسلامی می‌تواند در این نقطه به هم پیوند بخورد؛ اینجا، جایی است که عواطف همه مسلمانان در آنجا متمرکز می‌شود؛ این، کانون عشق و محبت و دنیای اسلام است. حالا شما ببینید قلم‌های پول گرفته از صیهونیست‌ها، همین کانون را مورد توجه قرار می‌دهند و به آن اهانت می‌کنند؛ برای این که اهمیت اهانت به امت اسلامی و تحقیر دنیای اسلام، کم‌کم از بین برود. این، نقطه اصلی است؛ سیاستمداران،

نخبگان علمی و فرهنگی، نویسندگان، شعرا هنرمندان ما روی این نقطه تکیه کنند و همه مسلمان‌ها با این شعار به هم نزدیک شوند. موارد مورد اختلاف را در نظر نگیرند، یکدیگر را متهم نکنند، یکدیگر را تکفیر نکنند و یکدیگر را از حوزه دین خارج نکنند. دل‌ها در سراسر امت اسلامی، به یاد پیامبر و به عشق پیغمبر طراوت پیدا می‌کند؛ همه ما دلباخته و عاشق آن بزرگواریم.^۱

۱۱۷. وجود مقدس خاتم‌الانبیاء ﷺ کانون همه عشق و محبت‌های دنیای اسلام است؛ محور و مرکز اتحاد و اتفاق و هماهنگی همه مذاهب اسلامی است و جا دارد که مسلمان‌ها از خودشان، حمیت و غیرت و عکس‌العمل نشان بدهند؛ اما همه بدانند که این تظاهرات، این خشم به جا و مقدسی که مسلمان‌ها دارند، علیه مسیحیان دنیا نیست، بلکه علیه دست‌های پنهان و خبیث صیہونیست‌هاست، که سیاستمداران دنیای سلطه را بازیچه خود دارند و مطبوعات و رسانه‌های فراوانی هم در اختیار آن‌هاست؛ همان‌هایی که امروز بر دولت کنونی امریکا به کلی حاکمند و در اروپا هم فعالیت می‌کنند. آن‌ها وقتی در فلسطین ضربه خوردند و پیروزی حماس بر آن‌ها سخت‌ترین شوک را وار کرد، می‌خواهند آن را شکست را این طوری علیه مسلمان‌ها جبران کنند، تا بلکه بتوانند آبروی ریخته در فلسطین را طور دیگری جبران کنند.^۲

هدف قرارداددن پیامبر ﷺ توسط جبهه استکبار

۱۱۸. خاطره‌های تاریخی برای امت اسلام بزرگ و ارزشمند است. امروز هم در دنیای به اصطلاح مدرن، با ترتیباتی که در میان ملت‌ها وجود دارد و سابقه نداشته است، همچنان امت اسلامی و مردم مسلمان در سراسر جهان از این خاطره‌ها الهام می‌گیرند؛ درس می‌گیرند. در هر نقطه از دنیا که مسلمانی زندگی می‌کند که گوینده «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» است. عشق به نبی مکرم اسلام در دل یکایک مسلمان‌هاست؛ لذاست که شما

^۱ ۸۵/۱/۲۷
^۲ ۶۸/۷/۲۴

می‌بینید امروز که جبهه استکبار اجانب در صدد تضعیف اسلام است، وجود مبارک پیامبر را هدف قرار می‌دهد. صهیونیست‌ها و دولت‌هایی که زیر نفوذ صهیونیسم هستند، دستگاه استکبار و در رأس آنها آمریکای جنایتکار، وقتی می‌خواهند با امت اسلامی در بیفتند و با اسلام معارضه کنند، آماج حمله خودشان را نبی معظم و مکرم اسلام قرار می‌دهند. این به چه معناست؟ این به خاطر این است که یاد آن بزرگوار، نام آن بزرگوار، ولادت آن بزرگوار، حکومت ده ساله آن بزرگوار در مدینه و یکایک اقدام و تعلیم و آموزش آن بزرگوار، امروز برای مسلمان‌ها، اگر تدبیر بکنند و تأمل بکنند، یک درس است؛ گشایش یک در بازی به سوی زندگی است. پیغمبر الهام‌بخش است برای امت اسلامی. چون این را می‌دانند؛ چون از بیداری امت اسلامی می‌ترسند؛ چون از قدرت جامعه یک میلیارد و پانصد میلیونی مسلمان در سرتاسر عالم وحشت دارند، در مقابل پیغمبر صف‌آرایی می‌کنند. رحمه للعالمین را، منشأ عظیم‌ترین خیرات و برکات برای بشریت را در مطبوعاتشان، در زبان سیاستمداران‌شان، در کتاب‌نوشته‌هایشان، به وسیله مزدوران‌شان مورد اهانت قرار می‌دهند، این باید ما مسلمان‌ها را بیدار کند؛ بفهمیم که در وجود پیامبر، در شخصیت پیامبر، در خاطرات زندگی پیامبر، در هجرت پیغمبر، در جهاد پیغمبر، در سیره پیغمبر، در درس‌های قولی و عملی پیغمبر، چرخ گنجینه عظیمی برای مسلمان‌ها نهفته است. ما از این گنجینه اگر استفاده کنیم، امت اسلامی به آنچنان موقعیتی خواهد رسید که نتواند دیگر به او زور بگویند؛ نتواند او را زیر فشار قرار بدهند؛ نتواند او را تهدید کنند؛ این درس است برای ما.^۱

دوران کودکی پیامبر اسلام

۱۱۹. خدای متعال شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را بر دوش حمل کند. یک نگاه اجمالی به زندگی پیامبر اکرم ﷺ بیندازیم. پدر آن بزرگوار، بنابر روایتی قبل از ولادتش، و بنا بر روایتی دیگر چند ماه بعد از ولادتش از دنیا می‌رود و آن حضرت پدر را نمی‌بیند. به رسم خاندان‌های

شریف و اصیل ان روز عربستان که فرزندان خودشان را به زنان پاکدامن و دارای اصالت و نجابت می‌سپردند تا آنها را در صحرا و در میان قبایل عربی پرورش بدهند، این کودک عزیز چراغ خانواده را به یک زن اصیل نجیب به نام حلیمه سعديه- که از قبیله بنی سعد بود- سپردند؛ او هم پیامبر را در میان قبیله خود برد و در حدود شش سال این کودک عزیز و این درّ گرنها را نگهداشت و به او شیر داد و او را تربیت کرد؛ لذا پیامبر در صحرا پرورش پیدا کرد. گاهی اینکودک را نزد مادرش- جناب آمنه- می‌آورد و ایشان او را می‌دید و سپس باز برمی‌گرداند. بعد از شش سال که این کودک از لحاظ جسمی و روحی پرورش بسیار ممتازی پیدا کرده بود- جسماً قوی، زیبا، چالاک، کارآمد؛ از لحاظ روحی هم متین، صبور، خوش اخلاق، خوش رفتار و با دید باز، که لازمه زندگی در همان شرایط است- به مادر و به خانواده برگردانده شد. مادر این کودک را برداشت و با خود به یثرب برد؛ برای این که قبر جناب عبدالله را- که در آن جا از دنیا رفت و در همان جا هم دفن شد- زیارت کنند. بعدها که پیامبر به مدینه تشریف آوردند و از آنجا که عبور کردند، فرمودند قبر پدر من در این خانه است و من یادم است که برای زیارت قبر پدرم، با مادرم به این جا آمدم. در برگشتن، در محلی به نام ابواء، مادر هم از دنیا رفت و این کودک از پدر و مادر - هر دو- یتیم شد. به این ترتیب، ظرفیت روحی این کودک که در آینده باید دنیایی را در ظرفیت وجودی و اخلاقی خود تربیت کند و پیش ببرد، روزبه روز افزایش پیدا می‌کند.

امایمن او را به مدینه آورد و به دست عبدالمطلب داد. عبدالمطلب مثل جان شیرین از این کودک پذیرایی و پرستاری می‌کرد. در شعری عبدالمطلب می‌گوید که من برای او مثل مادرم. این پیرمرد حدود صدساله- که رئیس قریش و بسیار شریف و عزیز بود- آن چنان این کودک را مورد مهر و محبت قرار داد که عقده کم محبتی در این کودک مطلقاً به وجود نیاید و نیامد. شگفت‌آور این است که این نوجوان، سختی‌های دوری از پدر و مادر را تحمل می‌کند، برای آن که ظرفیت و آمادگی او افزایش پیدا کند؛ اما یک سرسوزن حقارتی که احتمالاً ممکن است برای بعضی از کودکان این طوری پیش بیاید، برای او به وجود

نمی‌آید. عبدالمطلب آن چنان او را عزیز و گرامی می‌داشت که مایهٔ تعجب همه می‌شد. در کتاب‌های تاریخ و حدیث آمده است که در کنار کعبه برای عبدالمطلب فرش و مسندی پهن می‌کردند و او آن جا می‌نشست و پسران او و جوانان بنی‌هاشم با عزت و احترام دور او جمع می‌شدند. وقتی که می‌نشست؛ عبدالمطلب که می‌آمد، جوانان بنی‌هاشم به این کودک می‌گفتند که بلند شو، جای پدر است؛ خودش کنار می‌نشست و این کودک عزیز و شریف و گرامی را در آن محل نگاه می‌داشت. هشت ساله بود که عبدالمطلب هم از دنیا رفت. روایت دارد که دم مرگ، عبدالمطلب از ابی‌طالب - پسر بسیار شریف و بزرگوار خودش - بیعت گرفت و گفت که این کودک را به تو می‌سپارم؛ باید مثل من از او حمایت کنی؛ ابوطالب هم قبول کرد و او را به خانهٔ خودش برد و مثل جان گرامی او را مورد پذیرایی قرار داد. ابوطالب و همسرش - شیرزن عرب؛ یعنی فاطمه بنت‌اسد؛ مادر امیرالمؤمنین - تقریباً چهل سال مثل پدر و مادر، این انسان والا را مورد حمایت و کمک خود قرار دادند. نبی‌اکرم در چنین شرایطی دوران کودکی و نوجوانی خود را گذراند.

خصال اخلاقی والا، شخصیت انسانی عزیز، صبر و تحمل فراوان، آشنا با دردها و رنج‌هایی یک انسان در کودکی پیش بیاید، شخصیت در هم تنیدهٔ عظیم و عمیقی را در این کودک زمینه‌سازی کرد. در همان دوران کودکی، به اختیار و انتهای خود، شبانی گوسفندان ابوطالب را به عهده گرفت و مشغول شبانی شد؛ اینها عوامل مکمل شخصیت است. به انتخاب خود او، در همان دوران کودکی با جناب ابی‌طالب به سفر تجارت رفت. به تدریج این سفرهای تجارت تکرار شد، تا به دورهٔ جوانی و دورهٔ ازدواج با جناب خدیجه و به دوران چهل سالگی - که دوران پیامبری است - رسید.

تمام خصوصیات مثبت یک انسان والا در او جمع بود.^۱

سه صحنه، از زندگی پیامبر اکرم ﷺ

۱۲۰. خدای متعال به ما مسلمانان دستور داده است که از پیامبر تبعیت کنیم. این تبعیت، در همه چیز زندگی است. آن بزرگوار، نه فقط در گفتار خود، بلکه در رفتار خود، در هیأت زندگی خود، در چگونگی معاشرت خود با مردم و با خانواده، در برخوردش با دوستان، در معامله‌اش با دشمنان و بیگانگان، در رفتارش با ضعفا و با اقویا، در همه چیز اسوه و الگوست. جامعه اسلامی ما آن وقتی به معنای واقعی کلمه جامعه اسلامی کامل است، که خود را بر رفتار پیامبر منطبق کند. اگر به طور صددرصد مثل رفتار آن حضرت عملی نیست - که نیست - لااقل شباهت به آن بزرگوار باشد؛ عکس جریان زندگی نبی اکرم بر زندگی ما حاکم نباشد؛ در آن خط حرکت بکنیم.^۱

صحنه اول زندگی پیامبر ﷺ صحنه دعوت و جهاد

۱۲۱. در سه صحنه از صحنه‌های مهم زندگی، جملات مختصری از آن بزرگوار عرض می‌کنم. البته در این باب کتاب‌های مفصل نوشته شده است و سخن، طولانی‌تر و مبسوط‌تر از آن است که در گفتارهایی از این قبیل بشود حق آن را ادا کرد. از هر خرمن گلی، خوشه‌ای باید چید؛ برای این که در ذهن ما یاد آن بزرگوار همیشه زنده باشد.

صحنه اول از زندگی پیامبر، صحنه دعوت و جهاد بود. کار مهم پیامبر خدا، دعوت به حق و حقیقت، و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنایع قریش و گردنکشان، با اخلاق‌های خشن و با دست‌های قدرتمند قرار گرفته بودند، و یا عامه مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد؛ سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانت‌ها را تحمل کرد، سختی‌ها و رنج‌ها را به جان خرید، تا توانست جمع کثیری را

مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند، چه گروه‌های مسلح عرب- وحشی‌هایی که در بیابان‌های حجاز و یمامه، همه جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح می‌کرد و آنها مقاومت می‌کردند- و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز- دو ابرقدرت آن روز عالم؛ یعنی ایران و امپراتوری روم- که پیامبر نامه‌ها نوشت، مجادله‌ها کرد، سخن‌ها گفت، لشکرکشی‌ها کرد، سختی‌ها کشید، در محاصره اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز، نان برای خوردن پیدا نمی‌کردند. تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران می‌شدند، بعضی متزلزل می‌شدند، بعضی نق می‌زدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند؛ اما پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و فطدردت رساند؛ و همان نظام و جامعه بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدان‌های نبرد و دعوت، در سال‌های بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود.^۱

صحنه دوم از زندگی پیامبر ﷺ صحنه رفتار با مردم

۱۲۲. صحنه دوم از زندگی پیامبر، رفتار آن حضرت با مردم بود. هرگز خلق و خوی مردمی و محبت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد؛ با آنها نشست و برخاست کرد؛ با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد؛ با آنها غذا می‌خورد؛ با آنها می‌نشست؛ با آنها محبت و مدارا می‌کرد؛ قدرت، او را عوض نکرد؛ ثروت ملی، او را تغییر نداد؛ رفتار او در دوران سختی و در دورانی که سختی برطرف شده بود، فرقی نکرد؛ در همه حال با مردم و ار مردم بود؛ رفق به مردم می‌کرد و برای مردم عدالت می‌خواست.

در جنگ خندق، وقتی که مسلمین در مدینه از همه طرف تقریباً محاصره بودند و غذا به مدینه نمی‌آمد و آذوقهٔ مردم تمام شده بود، به طوری که گاهی دو روز، سه روز کسی غذا گیرش نمی‌آمد که بخورد، در همان حال پیامبر اکرم خودش و خندق کندن در برابر دشمن، با مردم مشارکت می‌کرد و مانند مردم گرسنگی می‌کشید.

در روایت دارد، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که برای حسن و حسین - که کودکان خردسالی بودند - مقداری آرد دست و پا کرده بود و نان مختصری پخته بود، دلش نیامد که پدر خود را گرسنه بگذارد. تکیه‌ای از آن نانی که برای بچه‌ها پخته بود، برای پدرش برد. پیامبر فرمود: دخترم! از کجا آورده‌ای؟ گفت: مال بچه‌هاست. پیامبر لقمه‌ای در دهانشان گذاشتند و خوردند. طبق روایت - که گمان می‌کنم سند روایت هم سند معتبری است - پیامبر فرمود: من سه روز است که هیچ چیز نخورده‌ام! بنابراین، او مثل خود مردم و در کنار مردم بود و با آنها رفق و مدارا می‌کرد؛ چه در این حالت، و چه در دورانی که سختی‌ها برطرف شده بود، مکه فتح شده بود، دشمنان منکوب شده بودند و همه سر جای خود نشسته بودند.

بعد از فتح طائف، غنایم زیادی به دست پیامبر رسید و او آنها را بین مسلمین تقسیم می‌کرد. عده‌ای از مسلمانان ایمان‌های راسخ داشتند، که آنها کنار بودند؛ عده‌ای هم از این تازه‌مسلمانان و قبایل اطراف مکه و طائف بودند، که بر سر پیامبر ریختند و غنیمت خواستند؛ پیامبر را اذیت کردند، محاصره کردند؛ پیامبر می‌داد، می‌گرفتند؛ اما باز می‌خواستند! کار به جایی رسید که عبای روی دوش پیامبر هم به دست این عرب‌های تازه مسلمان ناهموار و خشن افتاد! این جا هم که در اوج عزت و قدرت و بد، پیامبر باز با مردم با همان رفق، با همان مدارا و با همان خوشرویی رفتار کرد؛ با خوش اخلاقی و خوش خلقی صدایش را بلند کرد و گفت: «ایها الناس ردّوا علیّ بردی»؛ ای مردم! عبایم را به من برگردانید! این، وضع معاشرت پیامبر با مردم بود.

پیامبر با غلامان نشست و برخاست می‌کرد و با آنها غذا می‌خورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده‌ای از مردمان فقیر غذا می‌خورد. زن بیابان‌نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید:

یا رسول الله! تو مثل بندگان غذا می خوری؟! پیامبر تبسمی کردند و فرمودند: «ویحک ای عبد اعد منی»؛ از من بنده تر کیست؟

او لباس ساده می پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می شد، می خورد؛ غذای خاصی نمی خواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی کرد. در همه تاریخ بشریت، این خلیقات بی نظیر است. در عین معاشرت، در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبدالله بن عمر گفت: «ما رأیت احدا اجود و لانجد و لاشجع و لا اوضاً من رسول الله»؛ از او بخشنده تر و یاری کننده تر و شجاع تر و درخشان تر کسی را ندیدم. این، رفتار پیامبر با مردم بود؛ معاشرت انسانی، معاشرت حسن، معاشرت مانند خود مردم، بدون تکبر، بدون جبروت. با این که پیامبر هیبت الهی و طبیعی داشت و در حضور او مردم دست و پای خودشان را گم می کردند، اما او با مردم ملاطفت و خوش اخلاقی می کرد. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمی شد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. مدیریت اجتماعی و نظامی او در حد اعلی بود و به همه کار سر می کشید. البته جامعه، جامعه کوچکی بود؛ مدینه بود و اطراف مدینه، و بعد هم مکه و یکی، دو شهر دیگر؛ اما به کار مردم اهتمام داشت و منظم و مرتب بود. در آن جامعه بدوی، مدیریت و دفتر و حساب و محاسبه و تشویق و تنبیه را در میان مردم باب کرد. این هم زندگی معاشرتی پیامبر بود، که باید برای همه ما - هم برای مسئولان کشور، هم برای آحاد مردم - اسوه و الگو باشد.^۱

صحنه سوم از زندگی پیامبر ﷺ صحنه ذکر و عبادت الهی

۱۲۳. و بالاخره صحنه سوم از زندگی پیامبر، ذکر و عبادت الهی آن حضرت بود. پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمی شد؛ نیمه شب می گریست و دعا و استغفار می کرد. ام سلمه یک شب دید پیامبر نیست؛ رفت دید مشغول دعا کردن است و اشک می ریزد و استغفار می کند و عرض می کند: «اللهم و لاتکلنی الی نفسی طرفه عین». ام سلمه گریه اش گرفت. پیامبر از گریه او برگشت و گفت: این جا چه می کنی؟ عرض کرد:

یا رسول‌الله! تو که خدای متعال این قدر عزیزت می‌دارد و گناہانت را آمرزیده است- «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»- چرا گریه می‌کنی و می‌گویی خدایا ما را به خودمان وانگذار؟ فرمود: «و ما یؤمننی»؛ اگر از خدا غافل بشوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟ این برای ما درس است. در روز عزت، در روز ذلت، در روز سختی، در روز راحتی، در روزی که دشمن انسان را محاصره کرده است، در روزی که دشمن با همه عظمت، خودش را بر چشم و وجود انسان تحمیل می‌کند، و در همه حالات خدا را به یاد داشتن، خدا را فراموش نکردن، به خدا تکیه کردن، از خدا خواستن، این آن درس بزرگ پیامبر به ماست.^۱

نظیف و معطر بودن حضرت

۱۲۴. از دوران کودکی، موجود نظیفی بود. برخلاف بچه‌های مکه، برخلاف بچه‌های قبایل عرب، نظیف و تمیز و مرتب بود. در دوران نوجوانی، سرشانه کرده؛ بعد در دوران جوانی، محاسن و سرشانه کرده؛ بعد از اسلام، در دورانی که از جوانی هم گذشته بود و مرد مسنی بود- پنجاه، شصت سال سن او بود- کاملاً مقید به نظافت بود. گیسوان عزیزش که تا بناگوشش می‌رسید، تمیز؛ محاسن زیبایش تمیز و معطر. در روایتی دیدم که در خانه خود خم آبی داشت- آن وقت چون آینه خیلی مرسوم و رایج نبود- «کان یسوی عمامته و لحیته اذا اراد ان یخرج الی الصحابه»؛ وقتی می‌خواست نزد مسلمانان و رفقا و دوستانش بیاید، حتماً عمامه و محاسن را مرتب و تمیز می‌کرد، بعد بیرون می‌آمد. همیشه با عطر، خود را معطر و خوشبو می‌کرد. در سفرها با وجود زندگی زاهدانه- که حالا خواهم گفت زندگی پیامبر بشدت زاهدانه بود- با خودش شانه و عطر می‌برد؛ سرمه‌دان برمی‌داشت، برای این که چشم‌هایش را سرمه بکشد؛ که آن روز معمول بود مردها چشم‌هایشان را سرمه می‌کشیدند. هر روز چند مرتبه مسواک می‌کرد. دیگران را هم به همین نظافت، به همین مسواک، به همین ظاهر مرتب دستور می‌داد. اشتباه بعضی این است که خیال می‌کنند ظاهر

مرتب باید با اشراف‌گیری و با اسراف توأم باشد؛ نه، با لباس وصله‌زده و کهنه هم می‌شود منظم و تمیز بود. لباس پیامبر وصله زده و کهنه بود؛ اما لباس و سر و رویش تمیز بود. اینها در معاشرت، در رفتارها، در وضع خارجی و در بهداشت خیلی مؤثر است. این چیزهای به ظاهر کوچک، در باطن خیلی مؤثر است.^۱

پیامبر ﷺ و ترسیم خطوط جامعه

۱۲۴. پیامبر ﷺ در بالاترین نقطهٔ تعالی وجودی انسان است؛ این بدون کمک الهی که ممکن نیست، بدون زمینه دادن خدا که ممکن نیست؛ اما خدا این امتیاز را در مقابل یک شرط می‌دهد: «الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه و زخفها و زبرجها فشر طوالک ذلک» قبول کردم و عمل کردم. لذا عنصری مثل پیامبر و امیرالمؤمنین به وجود می‌آید؛ پولادین، خسته نشو، تمام نشود. باری را بر دوش می‌گیرند که این بار، فقط مخصوص زمان خودشان نیست؛ حرکتی را به وجود می‌آورند که با پایان عمر خودشان پایان نمی‌پذیرد.^۲

۱۲۵. پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسان‌ها کار تدریجی است. کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال برای این که بتواند مردمی را که درست بر ضد این خصوصیات بار آمدند، متحول کند، زمان خیلی کمی است.

مردم پی در پی مسلمان شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسألهٔ وصایتی که شیعه به آن معتقد است، در اینجا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سر منشأش اینجاست؛ برای تداوم آن تربیت است؛ والا معلوم است که این وصایت، از قبیل این است که بعد از پیامبر برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند.^۳

۱. ۷۹/۲/۲۳

۲. ۷۸/۸/۱۵

۳. ۷۷/۲/۱۸

فضای سازی پیامبر ﷺ

۱۲۶. یکی مورد و نمونه دیگر از همین تلاش فضا سازی پیامبر این بود که دشمنی‌ها و کینه‌ها را از دل‌های مردم بزداید. در مورد قبلی، ایجاد حسن ظن و فضای سالم بود؛ ولی در این مورد، مسأله بالاتر از این است. یعنی باید مسلمانان در جامعه اسلامی، از حالت بی تفاوتی نسبت به یکدیگر خارج بشوند. این که مسلمان‌ها با هم کاری نداشته باشند و هر کسی برای خود، دنیای جداگانه‌ای باشد و کاری به کار مسلمان‌های دیگر نداشته باشد، در اسلام پسندیده نیست و یکی از فصول زندگی رسول اکرم این بود که این فضای بی تفاوتی را، به فضای محبت و همکاری و برادری و ایجاد یک مجموعه همکار با یکدیگر تبدیل کند. این، همان چیزی است که امروز هم در نظام خود، به او احتیاج داریم.

مسلمان‌ها نسبت به یکدیگر، باید با علاقه و دلسوزی و بدون ذره‌ای بی تفاوتی، سروکار داشته باشند. این طور نیست که اگر شما دیدید مسلمانی مورد ابتلا به حادثه‌ای قرار گرفته است، از کنار او بی تفاوت بگذرید. نه، همکاری و همدردی و دلسوزی و محبت متقابل بین مسلمان‌ها، یکی از کارهای بزرگ رسول اکرم ﷺ بود. آن بزرگوار، تا آن جا که حضور داشت و در سعه و جودش بود، نمی گذاشت که در جامعه اسلامی، مسلمان‌ها- حتی در یک مورد- نسبت به کسی بغض و کینه و عداوت داشته باشند. یعنی پیامبر با حکمت و حلم خود، حقیقتاً یک محیط شیرین و سالم و فضای آغشته به محبت را به وجود می آورد.

نقل کرده اند که عرب بیابانگردی- که از تمدن و شهرنشینی و آداب معاشرت و اخلاق معمولی زندگی چیزی نمی دانست- با همان خشونت صحراگردی خود، به مدینه آمد و خدمت پیامبر رسید. آن حضرت، در میان اصحاب خود- حالا یا در مسجد و یا در گذرگاهی- بودند. او، از ایشان چیزی خواست که پیامبر هم به او کمکی کردند و مثلاً پول و غذا و لباسی به او دادند. بعد که این را به او بخشیدند، به او گفتند: حالا خوب شد؟ من به تو نیکی کردم؟ راضی هستی؟ آن مرد، به خاطر همان خشونت صحراگردی خود و صراحت و بی تعارفی‌ای هم که این گونه افراد دارند، به خاطر آن که ظاهراً این محبت‌ها

کمش بوده است، گفت: نه، هیچ کاری انجام ندادی و هیچ محبتی نکردی و اصلاً این چیزی نبود که تو به من دادی!

طبعاً این گونه برخورد خشن نسبت به پیامبر، در دل اصحاب یک چیز ناخوشایند سنگینی بود. همه عصبانی شدند. چند نفری که اطراف پیامبر بودند، خواستند با عصبانیت و خشم، به این عرب چیزی بگویند و عکس‌العملی نشان بدهند؛ اما پیامبر فرمود: نه، شما به او کاری نداشته باشید، من با او مسأله را حل خواهم کرد. از جمع خارج شدند و این اعرابی را هم با خودشان به منزل بردند. معلوم می‌شود که پیامبر در آن جا چیزی نداشتند که به بدهند؛ والا بیشتر هم به او می‌دادند. او را به منزل بردند و باز چیزهای اضافه‌ای - مثلاً غذا یا لباس یا پول - به او دادند. بعد به او گفتند: حالا راضی شدی؟ گفت: بله. مرد، در مقابل احسان و حلم پیامبر شدمنده شد و اظهار رضایت کرد.

پیامبر ﷺ به او فرمودند: تو چند لحظه پیش، در مقابل اصحاب من حرف‌هایی زدی که آنها دلشان نسبت به تو چرکین شد. دوست داری برویم همین حرف‌هایی که به من گفتی و اظهار رضایت کردی، در مقابل آنها بگویی؟ گفت: بله، حاضرم. بعد پیامبر ﷺ شب همان روز با فردای آن روز، این عرب را برداشتند و در میان اصحابشان آوردند و گفتند: این برادر اعرابیمان خیال می‌کند که از ما راضی است؛ اگر راضی هستی، بگو. او هم بنا به ستایش پیامبر ﷺ کرد و گفت: بله، من خوشحال و راضیم و مثلاً - از رسول اکرم خیلی متشکرم؛ چون ایشان به من محبت کردند. این سخنان را گفت و رفت.

بعد که او رفت، رسول اکرم ﷺ رو به اصحابشان کردند و فرمودند: مثل این اعرابی، مثل آن ناقه‌ای است که از گله‌ای که چوپانی آن را می‌چراند، رمیده و جدا شده باشد و سرگذاشته، به بیابان می‌دود. شما دوستان من، برای این که این شتر را بگیرید و او را به من برگردانید، حمله می‌کنید و از اطراف، دنبال او می‌دوید. این حرکت شما، رمیدگی او را بیشتر و وحشتش را زیاده‌تر می‌کند و دستیابی به او را دشوارتر خواهد کرد. من نگذاشتم شما او را

اداره کل پژوهش‌های آموزشی

بیشتر از آنچه که رمیده بود، از جمع ما برمانید. با محبت و نوازش، دنبال او رفتم و به گله و جمع خودمان برگرداندم. این، روش پیامبر ﷺ است.^۱

توصیه پیامبر ﷺ برای ایجاد فضای سالم

۱۲۷. ما باید توجه کنیم که اگر بخواهیم آن ته‌مانده‌ها و پس‌مانده‌های اخلاق دوران طاغوت را- که برای رشد و تعالی ما بسیار هم مضر است- از خودمان دور کنیم و بزدااییم، چاره‌ای نیست جز این که در زندگی خود، همین روش‌های رسول اکرم را با شجاعت و قاطعیت عمل کنیم.

یک مثال، به ایجاد فضای سالم و دور از تعصب‌های جاهلانه در محیط زندگی مردم مربوط است. می‌دانید که همه ملت‌ها همین‌طور هستند و جز افرادی که از لحاظ معرفت، به سطح خیلی بالایی رسیده باشند؛ وضعشان این گونه است که در موارد زیادی تعصبات و غرض‌ها و مرض‌ها و حقد‌ها و امثال آن، بر زندگی آنها حکومت می‌کند و مردم را از رفتار عادلانه و حق باز می‌دارد و فضا را فضای ناسالم می‌کند.

باید این فضا را سالم کرد. برای ایجاد فضای سالم و ایجاد خوشبینی میان مردم، رسول اکرم ﷺ غیر از توصیه‌هایی که داشتند، روش‌هایی را هم اعمال می‌کردند. بخصوص در آن دوران که این مسأله بسیار مهم بود؛ چون اعراب جاهلی بین خودشان و نسبت به هم، حقد‌ها و سوءظن‌های زیاد و تعصبات قبیله‌ای و فامیلی بسیاری داشتند و پیامبر اکرم ﷺ باید اینها را از دل‌های مؤمنین بیرون می‌کشید و دل‌های آنها را نسبت به یکدیگر پاک و صاف و روشن می‌کرد.

روایتی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: «لایبلغنی احد منکم عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر». پیش پیامبر می‌آمدند و از یکدیگر بدگویی می‌کردند و چیزهایی را درباره یکدیگر می‌گفتند؛ گاهی راست و گاهی هم خلاف واقع. پیامبر اکرم ﷺ به مردم فرمودند: هیچ‌کس درباره اصحابم به من چیزی نگوید. دایماً نزد من

نیاید و از همدیگر بدگویی کنید. من مایلم وقتی که میان مردم ظاهر می‌شوم و به میان اصحاب خود می‌روم، «سلیم الصدر» باشم؛ یعنی با سینه صاف و پاک و بدون هیچ‌گونه سابقه و بدبینی به میان مسلمانان بروم.

این، سخنی از پیامبر و دستوری درباره مسلمانان نسبت به شخص آن حضرت است. ببینید چه قدر این رفتار رسول اکرم ﷺ کمک می‌کند به این که مسلمانان احساس کنند که در جامعه و محیط اسلامی، باید بدون سوءظن و باخوشبینی با افراد برخورد کرد. در روایات داریم که وقتی حاکمیت با شر و فساد است، به هر چیزی سوءظن داشته باشید؛ اما وقتی حاکمیت با خیر و صلاح در جامعه است، سوءظن‌ها را رها کنید، به یکدیگر حسن ظن داشته باشید، حرف‌های هم را با چشم قبول بنگرید و گوش کنید، بدیهای یکدیگر را نبینید و خوبی‌های هم را مشاهده کنید.

بین مسلمانان رسم بود که نزد پیامبر می‌آمدند و درگوش آن حضرت حرف‌هایی می‌زدند و به صورت نجوا، حدیث مخفی و محرمانه‌ای را می‌گفتند که آیه شریفه نازل شد و مردم را از نجوا و درگوشی با پیامبر نهی کرد؛ چون در دیگر مسلمانان ایجاد سوءظن می‌کرد.^۱

۱۲۸. همه آحاد مردم وظیفه دارند که فضا را فضای سالم قرار بدهند؛ فضایی که در آن، محبت بر خصومت فایق و غالب باشد. این، در اسلام بسیار مهم است. انسان، ترکیبی از دوست داشتن و دشمن داشتن است. هم احساس محبت و هم احساس بغض و عداوت، در وجودتان هست. این، طبیعی هر انسان است که یک روح دوست داشتن و یک روح دشمن داشتن و کینه ورزیدن، در او وجود دارد. اسلام، تکلیف اینها را معین کرده و گفته است روح خصومت و دشمنی شما، مخصوص به دشمنان خدا و نظام اسلامی و مردم است. ببینید آن کسانی که با خدا و رسولش و جامعه اسلامی و ملت مسلمان دشمنند، چه کسانی هستند؛ دشمنی را متوجه آنها کنید تا مابقی وجود شما، دوستی و محبت نسبت به آحاد جامعه باشد.

سعی کنید همه را دوست بدارید. این، یک تکلیف و یک تعلیم اسلامی است. این، چیز بدی نیست. برای دشمن داشتن، نباید بهانه پیدا کرد و انسان هر کسی را به بهانه‌ای، از مجموعه و لیست محبت خود خارج کند و دور بیندازد. نه، فضای جامعه اسلامی، فضای صمیمت است؛ ولو کسی را که نمی‌شناسید.

همین طور، باید روح سوءظن و بدبینی نسبت به افراد را در نظام اسلامی از بین برد. سوءظن، متعلق به نظام غیراسلامی است. وقتی شر و ظلم، غالب و حاکم است؛ وقتی در جامعه، غیر خدا زمام امور را به دست دارد؛ روایت داریم که حسن ظن، ساده‌لوحی است و به هر پدیده‌ای، باید با چشم تردید و سوءظن نگاه کرد. اما آن وقتی که غلبه با حق است، حکومت متعلق به خدا و بندگان اوست و راه، راه صراط مستقیم دین است، در این جا باید سوءظن‌ها را کنار گذاشت و حسن ظن داشت؛ مگر آن که برای انسان چیزی ثابت بشود. این، آن تکلیف اسلامی است.

فضای اسلامی و جامعه اسلامی، باید از این خصوصیات پر باشد و این، آن کاری است که نبی مکرم اسلام ﷺ با روش‌ها و تعلیمات و حضور خود در میان قشرهای مردم و ابتکارهای جالبی در هر مورد - همچنان که نمونه‌های مختصری مطرح شد - انجام می‌داد.^۱

پیامبر ﷺ چگونه فضای جامعه را ارزشی می‌کرد

۱۲۹. یک مثال دیگر می‌زنم تا نشان بدهم که پیامبر ﷺ چگونه فضای جامعه را با ارزش‌های اسلامی می‌آغشت. در اسلام - منهای عقاید و سلايق سیاسی و خط و ربط و بقیه امور - این روح وفاداری و حق‌شناسی و پاس زحمات و خدمات افراد را داشتن است که مهم می‌باشد و در سلامت جامعه بسیار مؤثر است و پیامبر عملاً روی آن زیاد تکیه می‌فرمودند. ایشان، صرفاً به زبان اکتفا نمی‌کردند و مثلاً بفرمایند پاس عهد و پیمان و حق‌شناسی نسبت به یکدیگر را داشته باشید؛ بلکه در عمل هم این فضا را به وجود می‌آوردند.

در حدیثی دیدم که هیأتی از سوی نجاشی - پادشاه حبشه - نزد رسول اکرم در مدینه آمدند که لابد پیامی بیاورند؛ همچنان که بین دولت‌ها معمول و متداول است. نجاشی در کشور حبشه پادشاه بود و هم مثل خیلی دیگر از سلاطین و امرایی که در آن روز در اطراف دنیا بودند، مسیحی و غیرمسلمان بود؛ اما وقتی که هیأت حبشی آمدند، دیدند خود پیامبر ﷺ از جا بلند شدند و برای این هیأت مشغول پذیرایی شدند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! ما که هستیم، اجازه بدهید ما پذیرایی کنیم. فرمود: نه، آن وقتی که مسلمان‌ها به حبشه هجرت کردند، پادشاه اینها نسبت به مسلمان‌ها احترام و تکریم زیادی کرد؛ من می‌خواهم جبران کنم. این، حق‌شناسی است.

لذا شما می‌بینید که پیامبر اکرم در زمان حیات خود، هرچند با کفار قریش جنگ‌های زیادی داشتند و چند جنگ هم علیه امپراتور روم شرقی - که منطقه شامات و فلسطین در آن دوران متعلق به او بود - به راه انداختند و در جنگ‌های یرموک و موته و تبوک شرکت کردند و تا آن نقاط مشغول جهاد و فتوحات و کشورگشایی بودند؛ اما هیچ لشکرکشی‌ای به طرف حبشه نکردند و به آن طرف نرفتند.

این طور نبود که هر پادشاهی که ایمان اسلامی را قبول نمی‌کرد، پیامبر با او جنگ داشته باشد. نه، عهدشناسی و حق‌شناسی و پاس محبت‌های نجاشی، تا دوران حکومت اسلامی و آن وقتی که پیامبر رئیس نظام اسلامی هم می‌شود، همچنان باقی است. از این قبیل، در زندگی رسول اکرم ﷺ زیاد است که اگر بخواهیم هر کدام از این موارد را ذکر کنیم، طولانی می‌شود.

یک مورد دیگر را هم مطرح کنم: در دوران حکومت اسلامی، زنی در مدینه به دیدن پیامبر آمد. اصحاب دیدند که رسول اکرم ﷺ نسبت به این زن خیلی اظهار محبت کرد و احوال خود و خانواده‌اش را پرسید و با کمال صمیمیت و محبت با او رفتار کرد. بعد که زن رفت، پیامبر برای رفع تعجب اصحاب فرمودند که این زن در زمان خدیجه (دوران اختناق و شدت در مکه) به منزل ما رفت و آمد می‌کرد. لابد در زمانی که همه، یاران پیامبر را محاصره کرده بودند و خدمت حضرت خدیجه (سلام الله علیها) - همسر مکرم پیامبر -

نمی‌آمدند، این خانم آن وقت با خدیجه رفت و آمد می‌کرده است. در این روایت هم ندارد که این زن، مسلمان شده بود. نه، احتمالاً این زن هنوز هم مسلمان نبود، اما به صرف این که در گذشته چنین خصوصیتی داشته و چنان صمیمیت و محبتی را ابزار می‌کرده است، پیامبر اکرم سال‌ها بعد از آن، این حق‌شناسی را رعایت می‌کردند.^۱

ممزوج کردن فضای زندگی با ارزش‌های اسلامی

۱۳۰. نکته‌ای که امروز در بحث زندگی رسول اکرم ﷺ مورد نظر من می‌باشد، عبارت از این مطلب است که پیامبر اسلام برای آن که ارزش‌ها و اخلاق اسلامی کاملاً در جامعه جا بیفتد و با روح و عقاید و زندگی مردم مخلوط و ممزوج بشود، فضای زندگی را با ارزش‌های اسلامی آغشته می‌کرد.

یک وقت کسی دستور می‌دهد یا توصیه می‌کند که مثلاً مردم حسن خلق و گذشت و صبر و استقامت در راه خدا داشته باشند و ظلم نکنند و دنبال اقامه عدل و داد باشند؛ یعنی توصیه و دستور دادن و تعلیم دادن مطرح است - که البته کار لازمی است و پیامبر اسلام هم تعلیم می‌داد یعلمهم و درس معرفت و زندگی به مردم می‌آموخت - اما یک وقت مطلب از یاد دادن بالاتر است؛ یعنی معلم کاری می‌کند و رفتاری در پیش می‌گیرد که این اخلاق و وظیفه اسلامی، در جامعه به شکل رنگ ثابت درمی‌آید؛ با عقاید غلط مردم به مقابله برمی‌خیزد، با احساسات جاهلی و ته‌مانده‌های رسوب کرده اخلاق غیراسلامی مبارزه می‌کند و مقابل می‌شود؛ به جامعه و مردم شوک وارد می‌کند و در مقاطع مناسب و با روش‌های مناسب، کاری می‌کند که فضای جامعه و محیط زندگی مردم، با این صفت و اخلاق و روش خوب کاملاً ممزوج می‌شود.

اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه قرآن که «یزکیهم» پس از «یعلمهم» یا قبل از آن بیان شده است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر

کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی‌گوید این کار را بکن و این کار را نکن، بلکه او را در محل مخصوصی قرار می‌دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می‌دهد و می‌خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می‌گیرد. پیامبر اکرم ﷺ، چنین وضعیت و روشی را در طول بیست و سه سال نبوت دنبال می‌کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می‌کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.^۱

شاخص‌های نظامی که پیامبر ﷺ ساخت

۱۳۱. نظامی که پیغمبر ساخت، شاخص‌های گوناگونی دارد که در بین آنها هفت شاخص از همه مهمتر و برجسته‌تر است:

شاخص اول، ایمان و معرفت است. انگیزه و موتور پیشبرنده حقیقی در نظام نبوی، ایمانی است که از سرچشمه دل و فکر مردم می‌جوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت درمی‌آورد. پس شاخص اول، دمیدن و تقویت روح ایمان و معنویت و دادن اعتقاد و اندیشه درست به افراد است، که پیغمبر این را از مکه شروع کرد و در مدینه پرچمش را با قدرت بالا برد.

شاخص دوم، قسط و عدل است. اساس کار بر عدالت و قسط و رساندن هر حقی به حق‌دار - بدون هیچ ملاحظه - است.

شاخص سوم علم و معرفت است. در نظام نبوی، پایه همه چیز، دانستن و شناختن و آگاهی و بیداری است؛ کسی را کورکورانه به سمتی حرکت نمی‌دهند؛ مردم را با آگاهی و معرفت و قدرت تشخیص، به نیروی فعال - نه نیروی منفعل - بدل می‌کنند.

شاخص چهارم، صفا و اخوت است. در نظام نبوی، درگیری‌های برخاسته از انگیزه‌های خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت‌طلبی مبعوض است و با آن مبارزه می‌شود؛ فضا، فضای صمیمیت و اخوت و برادری و همدلی است.

شاخص پنجم، صلاح اخلاقی و رفتاری است. انسان‌ها را تزکیه و از مفسد و رذایل اخلاقی، پیراسته و پاک می‌کند؛ انسان با اخلاق و مزکی می‌سازد؛ «و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه». تزکیه، یکی از آن پایه‌های اصلی است؛ یعنی پیغمبر روی یکایک افراد کار تربیتی و انسان‌سازی می‌کرد.

شاخص ششم، اقتدار و عزت است. جامعه و نظام نبوی، توسری‌خور، وابسته، دنباله‌رو و دست حاجت به سوی این و آن درازکن نیست؛ عزیز و مقتدر و تصمیم‌گیر است؛ صلاح خود را که شناخت، برای تأمین آن تلاش می‌کند و کار خود را پیش می‌برد.

شاخص هفتم، کار و حرکت و پیشرفت دایمی است. توقف در نظام نبوی وجود ندارد؛ به طور مرتب، حرکت، کار و پیشرفت است. اتفاق نمی‌افتد که یک زمان بگویند: دیگر تمام شد؛ حالا بنشینیم استراحت کنیم! این وجود ندارد. البته این کار، کار لذت‌آور و شادی‌بخشی است؛ کار خستگی‌آور و کسل‌کننده و ملول‌کننده و به تعجب‌آورنده‌ای نیست؛ کاری است که به انسان نشاط و نیرو و شوق می‌دهد.^۱

پیامبر ﷺ از اول ورود به مدینه، موضع‌گیری خود را مشخص کرد

۱۳۲. پیغمبر ﷺ به مجرد این که وارد مدینه شد، کار را شروع کرد. از جمله شگفتی‌های زندگی آن حضرت این است که در طول این ده سال، یک لحظه را هدر نداد؛ دیده نشد که پیغمبر از فشاندن نور معنویت و هدایت و تعلیم و تربیت لحظه‌ای بازماند. بیداری او، خواب او، مسجد او، خانه او، میدان جنگ او، در کوچه و بازار رفتن او، معاشرت خانوادگی او، وجود او- هر جا که بود- درس بود. عجب برکتی در چنین عمری وجود دارد! کسی که همه تاریخ را مسخر فکر خود کرد و روی آن اثر گذاشت- که من بارها گفته‌ام، بسیاری از مفاهیمی که قرن‌های بعد برای بشریت تقدس پیدا کرد؛ مثل مفهوم مساوات، برادری، عدالت و مردم‌سالاری، همه تحت تأثیر تعلیم او بود؛ در تعالیم سایر ادیان چنین چیزهایی وجود نداشت و یا لااقل به منصفه ظهور نرسیده بود- فقط ده سال کار

حکومتی و سیاسی و جمعی کرده بود. چه عمر بابرکتی! از اول ورود، موضعگیری خود را مشخص کرد.

ناقه‌ای که پیغمبر ﷺ سوار آن بود، وارد شهر یثرب شد و مردم دور آن را گرفتند. در آن موقع، شهر مدینه، محله محله بود؛ هر محله‌ای هم برای خودش خانه‌ها، کوچه‌ها و حصار و بزرگانی داشت و متعلق به قبیله‌ای بود: قبایل وابسته به اوس و قبایل وابسته به خزرج. وقتی شتر پیغمبر وارد شهر یثرب شد، جلوی هرکدام از قلعه‌های قبایل رسید، بزرگان بیرون آمدند و جلوی شتر را گرفتند: یا رسول الله! بیا این جا؛ خانه، زندگی، ثروت و راحتی ما در اختیار تو. پیغمبر فرمود: جلوی این شتر را باز کنید؛ «انها مأوره»؛ دنبال دستور دارد حرکت می‌کند؛ بگذارید برود. جلوی شتر را باز کردند تا به محله بعدی رسید. باز بزرگان، اشراف، پیرمردها، شخصیت‌ها و جوان‌ها آمدند جلوی ناقه پیغمبر را گرفتند: یا رسول الله!

این جا فرود بیا؛ این جا خانه توست؛ هرچه بخواهی، در اختیار می‌گذاریم؛ همه ما در خدمت هستیم. فرمود: کنار بروید؛ بگذارید شتر به راهش ادامه دهد؛ «انها مأوره». همین طور محله به محله شتر راه می‌رفت تا به محله بنی النجار - که مادر پیغمبر جزو این خانواده است - رسید. آنها دایی‌های پیغمبر محسوب می‌شدند؛ لذا جلو آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما خویشاوند تویم؛ هستی ما در اختیار توست؛ در منزل ما فرود بیا. فرمود: نه، «انها مأوره» کنار بروید. راه را باز کردند. شتر به فقیرنشین‌ترین محلات مدینه آمد و در جایی نشست. همه نگاه کردند بیند خانه کیست؛ دیدند خانه ابی ایوب انصاری است؛ فقیرترین یا یکی از فقیرترین آدم‌های مدینه. خودش و خانواده مستمند و فقیرش آمدند و اثاث پیغمبر را برداشتند و داخل خانه بردند؛ پیغمبر هم به عنوان میهمان، وارد خانه آنها شد و به اعیان و اشراف و متنفذان و صاحبان قبیله و امثال اینها دست زد؛ یعنی موضع اجتماعی خودش را مشخص کرد؛ معلوم شد که این شخص، وابسته به پول و حیثیت قبیله‌ای و شرف ریاست فلان قبیله و وابسته به قوم و خویش و فامیل و آدم‌های پررو و پشت هم انداز و امثال اینها نیست و نخواهد شد. از همان ساعت و لحظه اول مشخص کرد که در

برخورد و تعامل اجتماعی، طرف کدام گروه و طرفدار کدام جمعیت است و وجود او برای چه کسانی بیشتر نافع خواهد بود. همه از پیغمبر و تعالیم او نفع می‌برند؛ اما آن کس که محروم‌تر است، قهراً حق بیشتری می‌برد و باید جبران محرومیتش بشود. جلوی خانه‌ی ابی‌ایوب انصاری زمین افتاده‌ای بود؛ فرمود این زمین مال کیست؟ گفتند متعلق به دو بچه‌ی یتیم است. پول از کیسه‌ی خود داد و آن زمین را خرید. بعد فرمود در این زمین مسجد می‌سازیم؛ یعنی یک مرکز سیاسی، عبادی، اجتماعی و حکومتی؛ یعنی مرکز تجمع مردم. جایی به عنوان مرکزیت لازم بود؛ لذا شروع به ساختن مسجد کردند. زمین مسجد را از کسی نخواست و طلب بخشیدگی نکرد؛ آن را با پول خود خرید. با این که آن دو بچه، پدر و مدافع نداشتند؛ اما پیغمبر مثل پدر و مدافع آنها، حقشان را تمام و کمال رعایت کرد. وقتی بنا شد مسجد بسازند، خود پیغمبر جزو اولین کسان یا اولین کسی بود که آمد بیل را به دست گرفت و شروع به کندن پی مسجد کرد؛ نه به عنوان یک کار تشریفاتی، بلکه واقعاً شروع به کار کرد و عرق ریخت. طوری کار کرد که بعضی از کسانی که کناری نشسته بودند، گفتند ما بنشینیم و پیغمبر این طور کار کند؛ پس ما هم می‌رویم کار می‌کنیم؛ لذا آمدند و مسجد را در مدت کوتاهی ساختند. پیغمبر - این رهبر والا و مقتدر - نشان داد که هیچ حق اختصاصی برای خودش قائل نیست؛ اگر بناست کاری انجام بگیرد، او هم باید در آن سهمی داشته باشد.^۱

ماجرای «افک»، حادثه‌ی عظیم تاریخ اسلام

۱۳۳. در این ردیف، آن خاطره و حادثه‌ی ای که خیلی مهم است و من بارها آن را در ذهن خود مرور کردم و به آیات این حادثه در قرآن مراجعه کردم، حادثه‌ی «افک» است. در سوره‌ی مبارکه‌ی نور، چند آیه مربوط به همین حادثه می‌شود. حادثه‌ی «افک» به طور خلاصه این است که یکی از همسران پیامبر، در یکی از جنگ‌ها از قافله عقب افتاده بود. پیامبر، آن همسرشان را به میدان جنگ برده بودند، وقتی که برمی‌گشتند و می‌آمدند، او را ندیدند.

حالا به هر جهتی، یا آن مخدره خواب مانده بود و یا به دنبال حاجتی رفته بود. مسلمان‌ها آمدند، یک وقت دیدند که همسر پیامبر در میان آنها نیست. مردی از مسلمان‌ها پیدا شد و همسر پیامبر را به مدینه آورد.

حالا آن زن، کدام یک از همسران پیامبر بوده، بین اهل سنت و شیعه اختلاف است. شیعه در روایاتشان می‌گویند «ماریه قبطیه» بوده و اهل سنت می‌گویند «عایشه» بوده است. این، تعیین بحث انحرافی در روزگار ماست که بگوییم کدامیک از زنان پیامبر بوده است. اصلاً قضیه این نیست که ما بخواهیم ببینیم کدام زن پیامبر بوده که این آیات دربارهٔ تهمت به او نازل شده است. مسأله، مسأله دیگری است؛ یک دستور اخلاقی اجتماعی بسیار مهم است. بعد از آن که این مخدره به مدینه برگشت، بعضی از افراد هرزه‌گو و یاوه‌گو، زمزمه‌ای را میان مردم انداختند که این خانم کجا بود و چرا عقب ماند و این شخصی که او را آورد، چه کسی بود؟! بدون این که تصریح کنند و تهمت مشخصی را متوجه بکنند، زمزمه و شایعه‌ای را در میان مردم پخش کردند.

مسأله این نیست که آن مخدره، زن پیامبر است و باید او را احترام کرد؛ در آیات قرآن، مسأله چیز دیگری است. آیات سورهٔ نور دربارهٔ «افک» - یعنی همین سخن دروغی که منافقان و بدخواهان و افراد ناسالم در جامعه پخش و شایع می‌کردند - به شدت حساسیت نشان می‌دهد و چند آیهٔ پی‌درپی، با لحن بسیار تنیدی خطاب به مسلمان‌ها ذکر می‌شود که چرا وقتی شما این شایعه را شنیدید، نسبت به گویندهٔ آن شدت عمل بخرج نداید - مستفاد از آیات این است - و چرا این شایعه را قاطعاً رد نکردید.

در این آیه، دو جا جمله با «لولا» شروع می‌شود. اهل ادبیات عرب توجه دارند که «لولا» ی تحذیریه وقتی به کار می‌رود که انسان می‌خواهد با کمال شدت و توییح کامل، به مخاطب خود بگوید: چرا این کار را نکردید؟ «لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قالوا خدا افک مبین»؛ چرا وقتی که شما مسلمان‌ها (مؤمنین و مؤمنات) این شایعه را شنیدید، به یکدیگر حسن ظن نشان ندادید و به طور قاطع نگفتید که این دروغ است؟ یک جای دیگر می‌فرماید: «ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یكون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان

عظیم)؛ چرا وقتی که این شایعه را شنیدید، نگفتید که ما حق نداریم این شایعه را تکرار کنیم؟ این، یک بهتان بزرگ است.

بعد در آخر این آیات هم می‌فرماید: «يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدًا ان كنتم مؤمنين». یعنی خدا به شما موعظه و نصیحت می‌کند که هرگز دیگر گرد چنین شایعه‌هایی نگردید و دیگر چنین حادثه‌ای میان جامعه اسلامی به وجود نیاید؛ اگر مؤمن هستید. یعنی شرط ایمان این است.

همان طور که اشاره کردم، مسأله این نیست که این شخص، همسر پیامبر بود. اگر همسر پیامبر هم نبود، همین عتاب و خطاب و همین تکلیف برای مؤمنین وجود داشت. لذا در اسلام این گونه است که اگر کسی، کس دیگری را به بعضی از تهمت‌های خاص متهم کند، اگر نتواند آن را با چهار شاهد عادل ثابت کند، خود تهمت زننده محکوم است که بر او حد جاری بشود. این طور نیست که شما حرفی را همین طور وسط فضا بیندازید و ذهن‌ها را مشوب و دل‌ها را نگران و ناراحت کنید و اگر نتوانستید ثابت کنید که ثابت کرده‌اید و اگر هم نتوانستید، سرتان را بگیرید و به راه خود بروید! نه، اگر نتوانستید برخی از تهمت‌هایی را که برطبق آنها حد به مجرم زده می‌شود، ثابت کنید، خودش ما بایستی به خاطر زدن این تهمت، حد بخورید و مجازات بشوید.

به نظر من، این حادثه عظیمی در تاریخ اسلام و زمان پیامبر است که به این وسیله در محیط اسلامی، ریشه شایعه پراکنی در مسایل شخصی افراد- که موجب سوءظن و بدبینی نسبت به یکدیگر می‌شود و محیط و فضا را ناسالم می‌کند- کنده شد. اسلام، این گونه است. پس، یکی از کارهای رسول اکرم ﷺ این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همه مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشم حسن ظن و خوشبینی به یکدیگر نگاه کنند. امروز هم تکلیف ما همین است.^۱

پنج دشمن اصلی و برنامه پیامبر ﷺ در مقابله با آنان

۱۳۴. برای آن که این کار به سامان برسد، سه مرحله وجود داشت: مرحله اول، شالوده‌ریزی نظام بود که با این کارها انجام گرفت. مرحله دوم، حراست از این نظام بود. مرحلۀ زنده‌رو به رشد و نموی که همه صاحبان قدرت اگر او را بشناسد، از او احساس خطر می‌کنند، قهراً دشمن دارد. اگر پیغمبر نتواند در مقابل دشمن، هوشیارانه از این مولود طبیعی مبارک حراست کند، این نظام از بین خواهد رفت و همه زحماتش بی‌حاصل خواهد بود؛ لذا باید حراست کند. مرحله سوم، عبارت از تکمیل و سازندگی بناست. شالوده‌ریزی کافی نیست؛ شالوده‌ریزی، قدم اول است. این سه کار در عرض هم انجام می‌گیرد. شالوده‌ریزی در درجه اول است؛ اما در همین شالوده‌ریزی هم ملاحظه دشمنان شده است و بعد از این هم حراست ادامه پیدا خواهد کرد. در همین شالوده‌ریزی، به بنای اشخاص و بنیان‌های اجتماعی نیز توجه شده است و بعد از این هم ادامه پیدا خواهد کرد. پیغمبر نگاه می‌کند و می‌بیند پنج دشمن اصلی، این جامعه تازه متولد شده را تهدید می‌کنند:

یک دشمن، کوچک و کم‌اهمیت است؛ اما در عین حال نباید از او غافل ماند؛ یک وقت ممکن است یک خطر بزرگ به وجود بیاورد. او کدام است؟ قبایل نیمه وحشی اطراف مدینه. به فاصله ده فرسخ، پانزده فرسخ، بیست فرسخ از مدینه، قبایل نیمه وحشی‌ای موجود دارد که تمام زندگی آنها عبارت از جنگ و خونریزی و غارت و به جان هم افتادن و از همدیگر قاپیدن است. پیغمبر اگر بخواهد در مدینه نظام اجتماعی سالم و مطمئن و آرامی به وجود آورد، باید حساب اینها را بکند. پیغمبر فکر اینها را کرد. با آنها پیمان بست؛ در هر کدام از آنها اگر نشانه صلاح و هدایت بود، با آنها پیمان بست؛ اول هم نگفت که حتماً بیایید مسلمان شوید؛ نه، کافر و مشرک هم بودند؛ اما با اینها پیمان بست تا تعرض نکنند. پیغمبر بر عهد و پیمان خودش خیلی پافشاری می‌کرد و پایدار بود؛ که این را هم عرض خواهم کرد. آنهایی که شریر بودند و قابل اعتماد نبودند، پیغمبر آنها را علاج کرد و خودش سراغ آنها رفت. این سریه‌هایی که شنیده‌اید پیغمبر پنجاه نفر را سراغ فلان قبیله

فرستاد، بیست نفر را سراغ فلان قبیله، مربوط به اینهاست؛ آن کسانی که خوی و طبیعت آنها آرام‌پذیر و هدایت‌پذیر و صلاح‌پذیر نیست و جز با خونریزی و استفاده از قدرت نمی‌توانند زندگی کنند. لذا پیغمبر سراغ آنها رفت و منکوب کرد و سر جای خودشان نشانند. دشمن دوم، مکه است که یک مرکزیت است. درست است که در مکه حکومت به معنای رایج وجود نداشت؛ اما یک گروه اشراف متکبر قدرتمند متنفذ باهم بر مکه حکومت می‌کردند؛ اینها با هم اختلاف داشتند، اما در مقابل این مولود جدید، با یکدیگر همدست بودند. پیغمبر می‌دانست خطر عمده از ناحیه آنهاست؛ همین طور هم در عمل اتفاق افتاد. پیغمبر احساس کرد اگر بنشیند تا آنها سراغش بیایند، یقیناً آنها فرصت خواهند یافت؛ لذا پیغمبر سراغ آنها رفت؛ منتها به طرف مکه حرکت نکرد. راه کاروانی آنها از نزدیکی مدینه عبور می‌کرد؛ پیغمبر تعرض خودش را به آنها شروع کرد؛ که جنگ بدر، مهمترین این تعرض‌ها در اول کار بود. پیغمبر تعرض را شروع کرد؛ آنها هم با تعصب و پیگیری و لجاجت به جنگ آن حضرت آمدند. تقریباً چهار، پنج سال وضع این طوری بود؛ یعنی پیغمبر آنها را به حال خودشان رها نمی‌کرد؛ آنها هم امیدوار بودند که بتوانند این مولود جدید - یعنی نظام اسلامی - را که از آن احساس خطر می‌کردند، ریشه کن می‌کنند. جنگ احد و جنگ‌های متعدد دیگری که اتفاق افتاد، در همین زمینه بود.

آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند، جنگ خندق - یکی از آن جنگ‌های بسیار مهم - بود. همه نیرویشان را جمع کردند و از دیگران هم کمک گرفتند و می‌رویم پیغمبر و دویست نفر، سیصد نفر، پانصد نفر از یاران نزدیک او را قتل عام می‌کنیم؛ مدینه را هم غارت می‌کنیم و آسوده برمی‌گردیم؛ دیگر هیچ اثری از اینها نخواهد ماند. قبل از آن که اینها به مدینه برسند، پیغمبر اکرم از قضایا مطلع شد و آن خندق معروف را کند. یک طرف مدینه قابل نفوذ بود؛ لذا در آن جا خندقی تقریباً به عرض چهل متر کنند. ماه رمضان بود. طبق بعضی از روایات، هوا خیلی سرد بود؛ آن سال بارندگی هم نشده بود و مردم در آمدی نداشتند؛ لذا مشکلات فراوانی وجود داشت. سخت‌تر از همه، پیغمبر کار کرد. در کندن خندق، هر جا دید کسی خسته شده و گیر کرده و نمی‌تواند پیش برود، پیغمبر می‌رفت

کلنگ را از او می‌گرفت و بنا می‌کرد به کار کردن؛ یعنی فقط با دستور حضور نداشت؛ با تن خود در وسط جمعیت حضور داشت. کنار مقابل خندق آمدند، اما دیدند نمی‌توانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند. پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله قریش مکه به ماست؛ از حالا دیگر نوبت ماست؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها می‌رویم.

سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما می‌خواهیم به زیارت عمره بیاییم. ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست - در این زمان اتفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد؛ آنها دیدند در ماه حرام - که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر دارد به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت، چه کار خواهند کرد و چه طور می‌توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با پیغمبر قرارداد امضاء کردند تا پیغمبر برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره بجا آورد؛ و در سرتاسر منطقه، برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «انا فتحنا لک فتحا مبینا»؛ ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی به مراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه بکنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیه چه قدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفتند و علی‌رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزبه‌روز زیاد شد. سال بعدش - یعنی سال هشتم - که کفار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفتند و مکه را فتح کردند، که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار پیغمبر بود. بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزبه‌روز و لحظه به لحظه به طرف جلو پیش رفت.

دشمن سوم، یهودی‌ها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئن که علی‌العجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند، اما دست از مودیگری و اخلا لگری و تخریب بر نمی‌داشتند. اگر نگاه

کنید، بخش مهمی از سوره بقره و بعضی از سوره‌های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه فرهنگی پیغمبر با یهود است؛ چون گفتیم این‌ها فرهنگی بودند؛ آگاهی‌هایی داشتند؛ روی ذهن‌های مردم ضعیف‌الایمان اثر زیاد می‌گذاشتند؛ توطئه می‌کردند؛ مردم را ناامید می‌کردند و به جان هم می‌انداختند؛ اینها دشمن سازمان یافته بودند. پیغمبر تا آنجایی که می‌توانست، با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند؛ اینها را مجازات کرد. پیغمبر، بیخود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت؛ هرکدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر برطبق آن عمل، آنها را مجازات کرد. اول، بنی‌قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغ آنها رفت و فرمود باید از آن‌جا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمان‌ها ماند. دسته دوم، بنی‌نضیر بودند؛ آنها هم خیانت کردند- که داستان خیانت‌های اینها مهم است- لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ آنها هم مجبور شدند و رفتند. دسته سوم بنی‌قریظه بودند که پیغمبر به آنها امان و اجازه داد تا بمانند؛ آنها را بیرون نکرد؛ با آنها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلات آنها وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند! یعنی نه فقط به پیمانشان با پیغمبر پایدار نماندند، بلکه در آن حالی که پیغمبر یک قسمت مدینه را- که قابل نفوذ بود- خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید آنها مانع از این می‌شدند که دشمن از آنجا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها- مشترکاً- از آنجا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند. پیغمبر در اثنای توطئه اینها، ماجرا را فهمید. محاصره مدینه، قریب یک ماه طور کشیده بود؛ در اواسط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردند. پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته‌اند. با یک تدبیر بسیار هوشیارانه، کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد- که ماجرایش را در تاریخ نوشته‌اند- کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سلب شد. یکی از آن حیل‌های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی‌العجاله متوقفشان کرد تا نتوانند لطمه بزنند بعد که قریش و همپیمانانشان شکست خوردند و از

خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتند، پیغمبر به مدینه برگشت؛ همان روزی که برگشت، نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلوی قلعه‌های بنی قریظه می‌خوانیم؛ راه بیفتیم به انجا برویم؛ یعنی حتی یک شب هم معطل نکرد، رفت و آنها را محاصره کرد؛ بیست و پنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد پیغمبر همه مردانجنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانت اینها بزرگ‌تر بود و قابل اصلاح نبودند، پیغمبر با این‌ها این‌گونه برخورد کرد یعنی دشمنی یهود را- عمدتاً در قضیه بنی قریظه، قبلش در قضیه بنی نضیر، بعدش در قضیه یهودیان خیبر- این‌گونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمان‌ها رفع کرد. در هیچکدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتی دشمنان اسلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند.

دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند؛ مردمان پست، معاند، تنگ‌نظر و آماده همکاری با دشمن، منتها سازمان‌یافته؛ فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان‌یافته‌ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند، مثل برخورد با یهود رفتار می‌کند و به آنها امان نمی‌دهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجت‌ها و دشمنی‌ها و خیانت‌های فردی دارند و بی‌ایمانند، تحمل می‌کند. عبدالله بن ابی، یکی از دشمن‌ترین دشمنان پیغمبر بود؛ تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر این شخص زنده بود؛ پیغمبر با او رفتار بدی نکرد؛ در عین حال که همه می‌دانستند او منافق است؛ ولی با او مماشات کرد؛ مثل بقیه مسلمان‌ها با او رفتار کرد؛ سهمش را از بیت‌المال داد، امنیتش را حفظ کرد، حرمتش را رعایت کرد؛ با این‌که آنها این همه بدجنسی و خیانت می‌کردند؛ که باز در سوره بقره، فصلی مربوط به همین منافقین است. آن وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان‌یافته کردند، پیغمبر به سراغ آنها رفت. در قضیه مسجد ضرار، اینها رفتند مرکزی درست کردند؛ با خارج از نظام اسلامی- یعنی با کسی که در منطقه روم بود؛ مثل ابوعامر راهب- ارتباط برقرار کردند و مقدمه‌سازی کردند تا از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند؛ در این جا پیغمبر به سراغ آنها رفت

و مسجدی را که ساخته بودند؛ ویران کرد و سوزاند؛ فرمود این مسجد، مسجد نیست؛ این جا محل توطئه علیه مسجد و علیه نام خدا و علیه مردم است. یا آنجایی که یک دسته از همین منافقین، کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند؛ پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند، به سراغشان می‌رویم و با آنها می‌جنگیم؛ با این که منافقین در داخل مدینه هم بودند و پیغمبر با آنها کاری نداشت. بنابراین با دسته سوم، برخورد سازمان یافته قاطع؛ اما با دسته چهارم، برخورد همراه با ملامت داشت؛ چون اینها سازمان یافته نبودند و خطرشان، خطر فردی بود. پیغمبر با رفتار خود، غالباً هم این‌ها را شرمند می‌کرد.

و اما دشمن پنجم؛ دشمن پنجم عبارت بود از دشمنی که در درون هر یک از افراد مسلمان و مؤمن وجود داشت؛ خطرناک‌تر از همه دشمن‌ها هم همین است؛ این دشمن در درون ما هم وجود دارد تمایلات نفسانی، خودخواهی‌ها، میل به انحراف، میل به گمراهی و لغزش‌هایی که زمینه آن را خود انسان فراهم می‌کند. پیغمبر با این دشمن هم سخت مبارزه کرد. منتها مبارزه با این دشمن، به وسیله شمشیر نیست؛ به وسیله تربیت و تزکیه و تعلیم و هشدار دادن است. لذا وقتی که مردم با آن همه زحمت و از جنگ برگشتند، پیغمبر فرمود شما از جهاد کوچک‌تر برگشتید، حالا مشغول جهاد بزرگ‌تر بشوید. عجب یا رسول‌الله! جهاد بزرگ‌تر چیست؟ ما این جهاد با این عظمت و با این زحمت را انجام دادیم؛ مگر بزرگ‌تر از این هم جهاد وجود دارد؟ فرمود بله، جهاد با نفس خودتان. اگر قرآن می‌فرماید: «الذین فی قلوبهم مرض»، اینها منافقین نیستند، البته عده‌ای از منافقین هم جزو «الذین فی قلوبهم مرض» اند، اما هرکسی که «الذین فی قلوبهم مرض» است - یعنی در دل، بیماری دارد - جزو منافقین نیست؛ گاهی مؤمن است، اما در دلش مرض هست. این مرض یعنی چه؟ یعنی ضعف‌های اخلاقی، شخصیتی، هوسرانی و میل به خودخواهی‌های گوناگون؛ که اگر جلویش را نگیری و خودت با آنها مبارزه نکنی، ایمان را از تو خواهد گرفت و تو را از درون پوک خواهد کرد. وقتی ایمان را از تو گرفت، دل تویی ایمان و ظاهر تو با ایمان است؛ آن وقت اسم چنین کسی منافق است. اگر خدای نکرده دل من و شما از ایمان تهی

شد، در حالی که ظاهرمان، ظاهر ایمانی است؛ پابندی‌ها و دلبستگی‌های اعتقادی و ایمانی را از دست دادیم، اما زبان ما همچنان همان حرف‌های ایمانی را می‌زند که قبلاً می‌زد؛ این مس‌شود نفاق؛ این هم خطرناک است. قرآن می‌فرماید: «ثم كان عاقبه الذين اساءوا السواءى ان كذبوا بايات الله»؛ آن کسانی که کار بد کردند، بدترین نصیبشان خواهد شد. آن بدترین چیست؟ تکذیب آیات الهی. در جای دیگر می‌فرماید: آن کسانی که به این وظیفه بزرگ- انفاق در راه خدا- عمل نکردند، «فاعقبهم نفاقا فى قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه»؛ چون با خدا خلف وعده کردند، در دلشان نفاق به وجود آمد. خطر بزرگ برای جامعه اسلامی اسن است؛ هر جا هم که شما در تاریخ می‌بینید جامعه اسلامی منحرف شده، از این جا منحرف شده است. ممکن است دشمن خارجی بیاید، سرکوب کند، شکست بدهد و تارو مار کند؛ اما نمی‌تواند نابود بکند؛ بالاخره ایمان می‌ماند و در جایی سربلند می‌کند و سبز می‌شود. اما آن‌جایی که این لشکر دشمن درونی به انسان حمله کرد و درون انسان را تهی و خالی کرد، راه منحرف خواهد شد. هر جا انحراف وجود دارد، منشأش این است. پیغمبر با این دشمن هم مبارزه کرد.^۱

اهداف اخلاق حکومتی پیامبر ﷺ

۱۳۵. از جمله این کارها، بنای حکومت اسلامی است این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه‌گون‌ترین کارهاست. اما این مسأله نباید تشکیل هویت انسانی افراد را- فرد فرد انسان‌هایی را که با آنها سروکار داریم- از یاد ما ببرد، این، خیلی مهم است. نبی مکرم اسلام انسانها را اول ساخت؛ اول این پایه‌ها را تراشید، تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال- که بیش از صد سال کار در این ده سال متراکم شده است- پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحه جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسانهای مخاطب خودش را فراموش نکرد. پیغمبر در غوغای جنگهای خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم

انسان‌سازی می‌کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید! «انسان‌سازی» هدف این تبلیغ است و این یکی از بزرگ‌ترین کارهاست.^۱

اهمیت و تحقق حاکمیت اسلامی در نهضت نبوی

۱۳۶. پیامبر اکرم اول که به مدینه تشریف بردند، یک حکومت تشکیل دادند. حکومت یعنی چه؟ نرفتند گوشه‌ای بنشینند و بگویند هرکس خواست مسأله بپرسد- چون کفار قریش نیستند که ایجاد مزاحمت کنند- بیاید پیش ما آزادانه بپرسد! یا مثلاً هر که خواست نماز یاد بگیرد، برود از فلانی یاد بگیرد یا از خودمان بیاموزد. اول، یک حکومت و یک ریاست تشکیل دادند؛ کار اول اسلام این است. بعد هم بلافاصله این حکومت شروع به کارهای حکومت مقتدر کرد: جنگیدن، مبارزه کردن، بعد کم‌کم نامه‌نگاری به این طرف و آن طرف، و حل و فصل امور دیگر. در مقابل این واقعیت، چه کسی می‌تواند غیر از آنچه که معنا و مفهوم صریح آن، وحدت دین و سیاست در اسلام است، مطلبی اقامه کند؟

پیغمبران خدا نیامدند، «الا لیطاع باذن الله». پیغمبر آمد که مردم از او اطاعت کنند. پیغمبر نیامد که به عنوان یک مسأله گو بنشیند و چهار تا مسأله بگوید، عده‌ای گوش کنند و یک عده دیگر هم گوش نکنند. در راه تحکیم همین فکر الهی، کار به جنگ هم کشید؛ «و کأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر». چند تن از پیغمبران را می‌شناسید که «قاتل معه ربیون کثیر» هستند؟ بوده‌اند. متها ما نمی‌شناسیم و خبر نداریم. نبی مکرم اسلام ﷺ از اول ورود به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، یکی از اولین مطالبی که در برنامه خود قرارداد اظهار قدرت حکومتی بود، یعنی پیغمبر وقتی وارد شد، حاکماً وارد شد؛ با این که مردم او را برای حاکمیت دعوت نکرده بودند، دعوت کرده بودند تا دین او را بپذیرند. پشتوانه‌ای حکومتی که پیغمبر می‌خواست محبت و عقیده و ایمان است. چنین حکومتی، بالاترین و قدرتمندترین حکومتهاست. پیغمبر به اتکای این مردم، حصار امنیت را دور مدینه به وجود آورد. می‌دانید که آن روزها آدم‌کشی و غارت کردن، برای قبایل عرب، جزو کارهای آسان

بود. پیغمبر از سال اول شروع کرد؛ اول سریه‌ها، بعد هم غزوات کذایی، و ملامت کردن کسانی را که نسبت به حرکت، از خود بی‌تفاوتی یا ترس نشان دادند؛ «الم تر الی الذین قبل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلاه و اتوا الزکوه فلما کتب علیهم اقتال». روزی به اینها گفته‌اند که شما دست از پا خطا نکنید. در کجا؟ در مکه. آن روز، روز «کفوا ایدیکم» بود. اما امروز که به مدینه آمدید و حکومت تشکیل شد، روزی است که بایستی همه نیروهای شما، از جمله قدرت بازوی شما، قدرت نبرد و فداکاری‌های شما، برای قدرت دادن به حاکمیت اسلام جزو معارف عالیه اسلامی است.

یک عده‌ای اسلام را فقط مسأله فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند. این چیزی است که امروز در بسیاری از جوامع اسلامی و در معارف دنیای مهاجم مستکبر مستعمر غربی، ترویج می‌شود که: اسلام از سیاست جداست! سیاست را از اسلام گرفتند؛ در حالی که نبی مکرم اسلام در آغاز هجرت، در اولی که توانست خود را از دشواری‌های مکه نجات دهد، اولین کاری که کرد، سیاست بود. بنای جامعه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی، تشکیل قشون اسلامی، نامه به سیاستمداران بزرگ عالم، ورود در عرصه سیاست عظیم بشری آن روز، سیاست است. چطور می‌شود اسلام را از سیاست جدا کرد؟ چطور می‌شود سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت اسلام، معنا و تفسیر کرد و شکل داد؟ ثروت جمع کردن‌ها، به خزائن خود پرداختن‌ها را وارد کردند و به این چیزها سرگرم شدند. زمینه‌های انحطاط دنیای اسلام فراهم شد. با این که حرکت نبی مکرم اسلام و اصحاب بزرگوار او و یاران مجاهد و مبارز او، اسلام را با سرعت و با شتاب به پیش می‌برد- که همان ضرب دست پیغمبر بود که تا قرنهای چهارم و پنجم، حرکت سیاسی و علمی اسلام را روبه پیشرفت می‌برد- در همان حال در دربارها، در خاندانهای حکومت‌کننده، بذرهاى ضعف و انحطاط و فساد و نفاق پاشیده می‌شد. همان بذرها بود که روید و امت اسلامی را زمین‌گیر کرد و ما نتایجش را بعد از چند قرن با پوست و گوشت و استخوان خودمان حس کردیم.^۱

خوشرفتاری حضرت با مردم

۱۳۷. رفتارش با مردم، رفتار خوش بود؛ در جمع مردم، همیشه بشاش بود؛ تنها که می شد، آن وقت که غمها و حزنها و همومی که داشت، آنجا ظاهر می شد. هموم و غمهای خودش را در چهره خودش جلوی مردم آشکار نمی کرد؛ بشاش بود. به همه سلام می کرد. اگر کسی او را آزرده می کرد، در چهره او آزرده گی دیده می شد؛ اما زبان به شکوه باز نمی کرد. اجازه نمی داد در حضور او به کسی دشنام بدهند و از کسی بدگویی کنند؛ خود او هم به هیچ کس دشنام نمی داد و از کسی بدگویی نمی کرد. کودکان را مورد ملامت قرار می داد؛ با زنان مهربانی می کرد؛ با ضعفا کمال خوشرفتاری را داشت؛ با اصحاب خود شوخی می کرد و با آنها مسابقه اسب سواری می گذاشت. زیرا اندازش یک حصیر بود؛ بالش او از چرمی بود که از لیف خرما پر شده بود؛ قوت غالب او نان جو و خرما بود. نوشته اند که هرگز سه روز پشت سر هم از نان گندم - نه غذاهای رنگارنگ - شکم خود را سیر نکرد. ام المؤمنین عایشه می گوید که گاهی یک ماه از مطبخ خانه ما دود بلند نمی شد. سوار مرکب بی زین و برگ می شد. آن روزی که اسبهای قیمتی را با زین و برگهای مجهز سوار می شدند و تفاخر می کردند، آن بزرگوار در بسیاری از جاها سوار بر دراز گوش می شد. حالت تواضع به خود می گرفت. با دست خود، کفش خود را وصله می زد؛ این همان چیزی است که شاگرد برجسته این مکتب - امیر المؤمنین علیه السلام - بارها انجام داد و در روایات راجع به او، این را خیلی شنیده اید. در حالی که تحصیل مال از راه حلال را جایز می دانست و می فرمود: «نعم العون علی تقوی الله الغنا»؛ بروید از طریق حلال - نه از راه حرام، نه با تقلب، نه با دروغ و کلک - کسب مال بکنید؛ اما در عین حال خود او اگر مالی هم از طریقی به دستش می رسید، صرف فقرا می کرد. عبادت او آنچنان عبادتی بود که پاهای او از ایستادن در محراب عبادت ورم می کرد. بخش عمده یی از شبها را به بیداری و عبادت و تضرع و گریه و استغفار و دعا می گذرانید. با خدای متعال راز و نیاز و استغفار می کرد. غیر از ماه رمضان، در ماه شعبان و ماه رجب و در بقیه اوقات سال هم - آنطوری که شنیدم - در آن هوای گرم روز در میان روزه می گرفت. اصحاب او به او عرض کردند: یا رسول الله! تو که گناهی

نداری؛ «غفرالله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر»- که در سوره فتح هم آمده: «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر»- این همه دعا و عبادت و استغفار چرا؟! می فرمود: «افلا اکون عبدا شکورا»؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم که این همه به من نعمت داده است؟!

جوان گرایی

۱۳۸. نظر اسلام درباره جوانان، دقیقاً منطبق بر همان امری است که امروز پیشنهاد و نیاز ما از نسل جوان و برای نسل جوان است. پیامبر اکرم درباره جوانان توصیه کرده است، با جوانان انس گرفته است و از نیروی جوانان برای کارهای بزرگ استفاده کرده است. شما امیرالمؤمنین را فقط به عنوان یک چهره دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. درخشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه جوانان می توانند آن را سرمشق خود قرار دهند... پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است.

پیامبر اکرم در یکی از حساس‌ترین لحظات عمر خود، مسئولیت بزرگی را به یک جوان هجده ساله داد. در جنگ‌ها خود پیامبر اکرم فرماندهی را عهده‌دار می‌شد؛ اما آن وقت که در آخرین هفته‌های زندگی خود احساس کرد از این عالم خواهد رفت و لشکرکشی به سرزمین امپراتوری روم به وسیله خود او امکان ندارد- چون کار بسیار بزرگ و دشواری بود؛ لازم بود نیرویی برای این کار برگزیده شود که هیچ مانعی نتواند جلوی آن را بگیرد- این مسئولیت را به یک جوان هجده ساله داد. پیامبر می‌توانست یک نفر از اصحاب پنجاه ساله، شصت ساله و دارای سابقه جنگ و جبهه را فرمانده بگذارد؛ اما یک جوان هجده ساله را گذاشت و او «اسامه بن زید» بود. پیامبر از ایمان و از سابقه فرزند شهید بودن او هم استفاده کرد. آن نقطه‌ای که اسامه را فرستاد، همان نقطه‌ای بود که پدر اسامه بن زید- یعنی زید بن حارثه- در دو سال قبل از آن در آن نقطه به شهادت رسیده بود. پیامبر فرماندهی سپاهی بزرگ و گران را به آن جوان هجده ساله داد که همه اصحاب بزرگ و پیرمرد و

سرداران ساقه‌دار پیامبر در آن سپاه عضو بودند. پیامبر به او گفت تا آن محلی که پدرت در آنجا شهید شد، می‌روی - یعنی در «موته» که محلی در امپراتوری روم آن روز در کشور شام امروز بود - و آنجا را اردوگاه می‌کنی. بعد دستورات جنگی را به او داد. از نظر پیامبر، نیروی جوان اینقدر حائز اهمیت است.^۱

سادگی در لباس

۱۳۹. روایت دارد که در اتاق قدیمی و کهنه و تاریک پیغمبر، یک آینه طبیعی و خم آب نهاده شده بود که «کان یسوی عمامته و لحيته اذا اراد ان يخرج الي اصحبه»؛ هر وقت آن حضرت می‌خواست نزد دوستان و اصحابش برود، در آینه نگاه می‌کرد؛ به مرتب کردن عمامه‌اش می‌پرداخت و محاسنش را شانه می‌زد. چرا پیغمبر عمامه‌اش را مرتب می‌کرد؟ چرا محاسنش را مرتب می‌کرد؟ چرا این قدر روایت دارد که موی سر و محاسن آن را مرتب کنید و شانه بزنید؟ علت چیست؟ روایت دارد که پیغمبر عمامه می‌بست و تحت‌الحنک آن را هم می‌آویخت. اهمیت این‌ها در چیست؟ اهمیتش آنجاست که درس انضباط و مرتب بودن را به ما یاد می‌دهد.^۲

۱۴۰. اشتباه این است که خیال می‌کنند ظاهر مرتب باید با اشرافیگری و با اسراف توأم باشد نه با لباس وصله‌زده و کهنه هم می‌شود منظم و تمیز بود. لباس پیامبر وصله‌زده و کهنه بود؛ اما لباس و سرو رویش تمیز بود. اینها در معاشرت، در رفتارها، در وضع خارجی در بهداشت، بسیار مؤثر است. این چیزها به ظاهر کوچک، در باطن بسیار مؤثر است.^۳

جوانمردی و بزرگواری حضرت

۱۴۱. جوانمردی او طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می‌داد. اگر در جایی ستم‌دیده‌ای بود، تا وقتی به کمک او نمی‌شتافت، دست برنمی‌داشت.

۱ ۷۹/۲/۱
۲ ۷۷/۲/۷
۳ ۷۳/۲/۴۳

در جاهلیت، پیمانی به نام «حلف الفضول»- پیمان زیادی؛ غیر از پیمان‌هایی که مردم مکه بین خودشان داشتند- وجود داشت که پیامبر در آن شریک بود. یک نفر غریب وارد مکه شد و جنسش را فروخت. کسی که جنس را خریده بود، «عاص بن وائل» بود؛ او مرد گردن کلفت قلدری از اشراف مکه بود. جنس را که خرید، پولش را نداد. آن مرد غریب به هرکس هم که مراجعه کرد، نتوانست کمکی دریافت کند؛ لذا بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد زد: ای اولاد فھر! به من ظلم شده است. پیامبر و عمویش زبیر بن عبدالمطلب آن فریاد را شنیدند؛ لذا دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که از حق او دفاع کنند؛ بلند شدند پیش «عاص بن وائل» رفتند و گفتند پولش را بده؛ او هم ترسید و مجبور شد پولش را بدهد. این پیمان بین اینها برقرار ماند و تصمیم گرفتند که هر بیگانه‌ای که وارد مکه شد که مکی‌ها به او ظلم کردند- که غالباً هم به بیگانه‌ها و غیرمکی‌ها ظلم می‌کردند- اینها از او رفاع کنند. بعد از اسلام سال‌ها گذشته بود، پیامبر می‌فرمود که من هنوز هم خود را به آن پیمان متعهد می‌دانم. بارها با دشمنان مغلوی خود رفتاری کرد که برای آنها قابل فهم نبود. در سال هشتم هجری، وقتی که پیامبر مکه را با آن عظمت و شکوه فتح کرد، گفت: «الیوم یوم المرحمه»؛ امروز، روز گذشت و بخشش است؛ لذا انتقام نگرفت؛ این، جوانمردی آن بزرگوار بود.^۱

درست‌کرداری حضرت

۱۴۲. او درست‌کردار بود. در دوران جاهلیت- همان‌طور که گفتیم- تجارت می‌کرد؛ به شام و یمن می‌رفت؛ در کاروانهای تجارتي سهم می‌شد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیت او بعدها می‌گفت که او بهترین شریکان بود؛ نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت، نه با مشتری بدرفتاری می‌کرد، نه به او زیادی می‌فروخت، نه به او دروغ می‌گفت؛ درست‌کردار بود. همین درست‌کرداری او بود که

جناب خدیجه را شیفته او کرد. خود خدیجه هم بانوی اول مکه و از لحاظ حسب و نسب و ثروت، شخصیت برجسته‌ای بود.^۱

پیامبر ﷺ و زیبایی

۱۴۳. در اسلام به مسأله زیبایی اهمیت داده شده است. زیاد شنیده‌ایم که: «ان الله جمیل و یحب الجمال» خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. در خصوص رسیدن به سرو وضع، روایات زیادی در کتب حدیثی ما هست.

در کتاب «نکاح» مفصل بحث می‌شود که مرد و زن بایستی به خودشان برسند. بعضی خیال می‌کنند که مثلاً مردان باید موی سرشان را بتراشند، نه در شرع، برای جوانان مستحب است که موی سر بگذارند. در روایت هست که «الشعر الحسن من کرامه الله فأکرموه»، موی زیبا، جزو کرامت‌های الهی است؛ آن را گرامی بدارید. یا مثلاً روایت دارد که پیامبر اکرم وقتی می‌خواستند نزد دوستانشان بروند، به ظرف آب نگاه می‌کردند و سر و وضع خود را مرتب می‌کردند. آن زمان که آینه به این شکلی که حالا هست و فراوان هم هست، نبود؛ جامعه مدینه هم که فقیر بود. پیامبر ظرف آبی داشتند، که وقتی می‌خواستند نزد دوستانشان بروند، از آن به جای آینه استفاده می‌کردند. این، نشان دهنده آن است که سرو وضع مرتب، لباس خوب و گرایش به زیبایی، امر مطلوبی در شرع اسلام است. منتها آن چیزی که بد و مضر است، آن است که این وسیله‌ای برای فتنه و فساد و تبرج شود.^۲

ارتباط با عالم غیب

۱۴۴. سرچشمه بعثت که در قلب مقدس نبی اکرم جوشید و جاری شد، مسیر مهمی دارد؛ یعنی مسأله به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند که از طرف پروردگار، حقیقت و نوری در قلب یک انسان ممتاز، برجسته و استثنایی درخشید؛ این قدم اول و اول کار است. البته مهمترین

^۱ ۷۹/۲/۲۳
^۲ ۷۷/۲/۷

بخش قضیه هم همین است. درخشیدن این نور در قلب مقدس و مبارک پیغمبر و تحمل مسئولیت وحی از طرف آن بزرگوار، همان قسمتی است که به طور صریح، عالم خلقت، عالم وجود انسان و دنیای مادی را در معدن غیب وصل می‌کند. حلقه وصل، اینجاست. اگر چه همیشه برکات الهی در طول این روندی که عرض خواهیم کرد، نسبت به بشر و نسبت به این راه وجود دارد، لیکن حلقه وصل در همان لحظه بعثت است که از عالم غیب، سرچشمه حقایق الهی و سرچشمه بعثت - که خود این یک کلمه کافی است - به روح مقدس پیغمبر سرازیر و جاری می‌شود و بر قلب مقدس پیغمبر می‌جوشد. پس قدم اول، تحقق این بعثت است.^۱

پیامبر ﷺ و قسط و عدل

۱۴۵. هدفی که پیغمبر از لحظه اول به دنیا آن بوده است، عبارت است از ایجاد یک محیط سالم و صحیح برای معیشت انسان و زندگی انسانی؛ یعنی دنیایی که در آن، ظلم و دریده شدن ضعیف و وسله قوی نباشد؛ دنیایی که در آن، ناکامی مطلق برای ضعفا و قانون جنگ نباشد؛ یعنی همان چیزی که در اصطلاحات قرآن، حدیث، و اصطلاحات دینی، به آن «قسط و عدل» گفته می‌شود؛ یعنی بزرگ‌ترین آرزوی بشر.

او جامعه‌ای به وجود آورد متذکر، آگاه و برخوردار از حد اعلای عدالت اجتماعی. ممکن بودن در گوشه‌ای از آن جامعه، کسی به کسی ظلم نکند، اما این، ملاک فقدان عدالت اجتماعی نیست. ملاک وجود و عدم عدالت اجتماعی، استقرار حاکمانه عدالت اجتماعی است. در جامعه‌ای که قانون و حکمروایی عادلانه است، حکمران عدل است و نیت، نیت عدالت است، حرکت عمومی به سمت عدالت اجتماعی است. ممکن است دیر یا زود این راه طی شود و مدتی طول بکشد، اما بالاخره به وجود آورد. کمترین بی‌عدالتی را آن بزرگوار بر نتافت و نپذیرفت. الگو نشان داد که البته ما پس از حیات مبارک نبی اکرم، آثار

آن تربیت را تا مدت‌ها در جوامع اسلامی دیدیم و باز در دوران امیرالمؤمنین، همان عدالت مطلق را در شخص حاکم مطهر و بزرگوار دنیای اسلام در آن زمان، مشاهده کردیم.^۱

سعی در ایجاد عدالت

۱۴۶. یک نکته دیگر در دعوت اسلامی، عبارت است از استقرار عدل در بین انسان‌ها. خصوصیت جاهلیت نظام ظالمانه بود. ستمگری، عرف رایج بود. اسلام نقطه مقابل آن را آورد؛ استقرار عدل را آورد؛ «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان». این یکی از خصوصیات جامعه اسلامی است. عدل فقط هم شعار نیست. جامعه اسلامی باید دنبال عدالت هم برود و اگر عدالت نیست، آن را تأمین کند. اگر در دنیا دو نقطه وجود دارد که یکی نقطه عدل و یکی نقطه ظلم است و هر دو هم غیر اسلامی‌اند، اسلام به آن نقطه عدل، ولو غیر اسلامی، توجه موافق دارد. پیغمبر اکرم خودش مهاجرین را به حبشه فرستاد. یعنی آن‌ها را در پناه یک پادشاه کافر، به خاطر عدل قرار داد. به تعبیر دیگر، مردم را از محل زندگی و محیط ریستشان به خاطر ظلمی که به آنها می‌شد، دور کرد. این هم یک نقطه است.^۲

اهتمام جدی به تأمین مصالح مسلمانان

۱۴۷. اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است؛ در مقابل وسوسه‌های دشمن، هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی‌تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه‌ای از شخصیت آن بزرگوار است.

«ما من شیء یقربکم من الجنه و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عنه و امرتکم به». پیغمبر اکرم همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و

جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا شد و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر قطار در این خط نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند.^۱

مردمداری

۱۴۸. مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند؛ به خانه‌اش رفتند و او به خانه‌شان آمد، در مسجد باهم بودند، در راه باهم می‌رفتند، با هم مسافرت کردند، باهم خوابیدند و با هم گرسنگی کشیدند، با هم شادی کردند ...

آن مردمی که ده سال با او زندگی کردند، روز به روز محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دل‌هایشان عمیق‌تر شد. وقتی در فتح مکه، ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عباس - عموی پیغمبر - به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر وضو می‌گیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده‌اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان می‌چکد، از یکدیگر بربایند! گفت: من کسری و قیصر - این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا - را دیده‌ام؛ اما چنین عزتی را در آنها ندیده‌ام.^۲

خصوصیات برجسته و زیبای پیامبر اکرم ﷺ

۱۴۹. به طور خلاصه اخلاق پیامبر را به «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» تقسیم می‌کنیم؛ سبب عنوان یک انسان، خلیقات او؛ و به عنوان یک حاکم، خصوصیات و خلیقات و رفتار او. البته این‌ها گوشه‌ای از آن چیزهایی است که در وجود آن بزرگوار بود؛ چندین برابر این خصوصیات برجسته و زیبا در او وجود داشت که من حالا بعضی از آنها را عرض می‌کنم. آن بزرگوار، امین، راستگو، صبور و بردبار بود. جوانمرد بود؛ از ستم‌دیدگان در همه شرایط دفاع می‌کرد. درست‌کردار بود؛ رفتار او با مردم، بر مبنای صدق و صفا و

^۱. ۷۴/۳/۱۹

^۲. ۸۰/۳/۲۸

درستی بود. خوش سخن بود؛ تلخ زبان و گزنده گو نبود. پاکدامن بود؛ در آن محیط فاسد اخلاقی عربستان قبل از اسلام، در دوره جوانی، آن بزرگوار، معروف به عفت و حیا بود و پاکدامنی او را همه قبول داشتند؛ آلوده نشد. اهل نظافت و تمیزی ظاهر بود؛ لباس، نظافت، سروصورت، نظیف؛ رفتار، رفتار با نظافت. شجاع بود و هیچ جبهه عظیمی از دشمن، او را متزلزل و ترسان نمی کرد. صریح بود؛ سخن خود را با صراحت و صدق بیان می کرد. در زندگی، زهد و پارسایی پیشه او بود. بخشنده بود؛ هم بخشنده مال، هم بخشنده انتقام؛ یعنی انتقام نمی گرفت؛ گذشت و اغماض می کرد. بسیار با ادب بود؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکرد؛ هرگز به کسی اهانت نکرد. بسیار با حیا بود. وقتی کسی او را بر چیزی که او بجا می دانست، ملامت می کرد- که در تاریخ نمونه هایی وجود دارد- از شرم و حیا سرش را به زیر می انداخت. بسیار مهربان و پرگذشت و فروتن و اهل عبادت بود. در تمام زندگی آن بزرگوار، از دوران نوجوانی تا هنگام وفات در شصت و سه سالگی، این خصوصیات را در وجود آن حضرت می شد دید.^۱

شخصیت روحی و اخلاقی نبی مکرم اسلام ﷺ

۱۵۰. نبی مکرم اسلام جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتصال به غیب و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها هم حتی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده، طراز اول و بی نظیر است. شما درباره امیرالمؤمنین مطالب زیادی شنیده اید؛ همین قدر کافی است عرض شود که هنر بزرگ امیرالمؤمنین این بود که شاگرد و دنباله رو پیامبر بود. یک شخصیت عظیم، باظرفیت بی نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی نظیر، در صدر سلسله انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظف شده ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم؛ که فرمود: «ولکم فی رسول الله اسوه حسنه». ما باید به

پیامبر اقتدا و تأسی کنیم؛ نه فقط در چند رکعت نماز خواندن؛ در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم؛ پس باید او را بشناسیم.^۱

پیامبر ﷺ روحیه کار و تلاش را در مردم زنده می‌کرد

۱۵۱. یک نمونه دیگر هم، همین مسأله ایجاد فضای کار و تلاش در جامعه است که پیامبر اکرم به این که دستور بدهند مردم باید کار و تلاش کنند، اکتفا نمی‌کردند. ایشان، با روش‌های مختلف، روحیه کار و تلاش را در مردم زنده می‌کردند و گاهی اگر جوانی را مشاهده می‌کردند که بی‌کار است، می‌فرمودند: «ان الله لایحب الشاب الفارغ»: خدا از جوانی که عمر خود را تلف می‌کند و به بی‌کاری می‌گذراند، خشنود نیست.

در روایتی دارد که رسول اکرم ﷺ وقتی جوانی را می‌دیدند که «کان یعجبه» و از اندام و سلامت و جوانی او خوششان می‌آمد، از او دو سؤال می‌کردند و می‌پرسیدند: ازدواج کردی و آیا شغلی داری یا نه؟ اگر آن جوان می‌گفت ازدواج نکردم و شغلی ندارم، پیامبر می‌فرمود: «سقط من عینی»: این جوان از چشمم افتاد. او، با این طور روش‌ها و برخوردها، مردم را به اهمیت کار و تلاش متوجه می‌کرد.

یک وقت، چند نفر خدمت رسول اکرم آمدند و از شخصی تعریف کردند و گفتند: یا رسول‌الله! ما با این مرد همسفر بودیم و او مرد بسیار خوب و پاک و باخدایی بود، دائماً عبادت می‌کرد، در هر منزلی که فرود می‌آمدیم، از لحظه فرود تا وقتی که مجدداً سوار می‌شدیم، او مشغول نماز و ذکر و قرآن و اینها می‌شد. وقتی که این تعریف‌ها را کردند، پیامبر ﷺ با تعجب از آنها سؤال کردند: پس چه کسی کارهایش را می‌کرد؟ کسی که وقتی از مرکب پیامده می‌شود، دایم مشغول نماز و قرآن است، چه کسی غذای او را می‌پخت؟ چه کسی وسایل او را فرود می‌آورد و سوار می‌کرد؟ چه کسی کارهایش را انجام می‌داد؟ اینها در جواب گفتند: یا رسول‌الله! ما با کمال میل، همه کارهای او را انجام می‌دادیم، پیامبر فرمود: «کلکم خیر منه»: همه شما از او به‌ترید. این که او کار خودش را انجام نمی‌داد و به

دوش شما می‌انداخت و خود مشغول عبادت می‌شد، موجب نمی‌شود که او مرد خوبی باشدف مرد خوب، شما هستید که کار و تلاش می‌کنید و حتی کار دیگری را هم شما به عهده می‌گیرید.^۱

پیامبرﷺ و حفاظت از قانون

۱۵۲. او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود؛ نمی‌گذاشت قانون نقض بشود؛ چه توسط خودش، و چه توسط دیگران. خودش هم محکوم قوانین بود؛ آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. بر طبق همان قوانینی که مردم باید عمل می‌کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و بشدت برطبق آن قوانین عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد تخلفی بشود. وقتی که در جنگ بنی قریظه مردهای آن طرف را گرفتند و خائنهاشان را به قتل رساندند و بقیه را اسیر کردند و اموال و ثروت بنی قریظه را آوردند، چند نفر از امتهات مؤمنین - که یکی همان جناب ام‌المؤمنین زینب بنت جحش است، یکی ام‌المؤمنین عایشه است، یکی ام‌المومنین حفصه است - به پیامبر عرض کردند که یا رسول‌الله! یان همه طلا و این همه ثروت از یهود آمده، یک مقدار هم به ما بده؛ اما پیامبر اکرم با این که زن‌ها مورد علاقه‌اش بودند و به آنها محبت داشت و نسبت به آنها بسیار خوشرفتار بود، ولی حاضر نشد به خواسته آنها عمل کند. اگر پیامبر می‌خواست از آن ثروت‌ها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند؛ لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر با آنها حالت کناره‌گیری به خود گرفت؛ یک ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقعی کردند. بعد آیات شریفه سوره احزاب نازل شد: «یا نساء النبی لستن كأحد من النساء»، «یا ایها النبی قل لآزواجک ان کتنن تردن الحیاه الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جملا. و ان کتنن تردن الله و رسوله والدار الاخره فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما». پیامبر

فرمود: اگر می خواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است و تخطی از قانون ممکن نیست.^۱

عهدنگهداری و رازداری حضرت

۱۵۳. از دیگر خلیات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهدشکنی نکرد. قریش با او عهدشکنی کردند، اما او نکرد؛ یهود بارها عهدشکنی کردند، او نکرد. او همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت می کرد، هیچ کس نفهمید پیامبر کجا می خواهد برود. همه لشکر را بسیج کرد و گفت بیرون برویم؛ گفتند کجا، گفت بعد معلوم خواهد شد. به هیچ کس اجازه نداد که بفهمد او دارد به سمت مکه می رود، کاری کرد که تا نزدیک مکه، قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر دارد به مکه می آید!

دشمنان را یک طور نمی دانست؛ این از نکات مهم زندگی پیامبر است. بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنی شان عمیق بود؛ اما پیامبر اگر می دید که اینها خطر عمده ای ندارند، با اینها کاری نداشت و نسبت به آنها آسانگیر بود. بعضی ها هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آنها را مراقبت می کرد و زیر نظر داشت؛ مثل عبدالله بن ابی. عبدالله بن ابی - منافق درجه یک - علیه پیامبر توطئه هم می کرد، لیکن پیامبر چون او را زیر نظر داشت، کاری به کار او نداشت و تا اواخر عمر پیامبر هم بود. اندکی قبل از وفات پیامبر، عبدالله بن ابی از دنیا رفت؛ اما پیامبر او را تحمل می کرد. اینها دشمن هایی بودند که از ناحیه آنها حکومت و نظام اسلامی و جامعه اسلامی مورد تهدید جدی واقع نمی شد؛ اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آنها خطر وجود داشت، بشدت سختگیر بود. همان آدم مهربان، همان آدم دلرحم، همان آدم پرگذشت و بااعماض، دستور داد که خائنان بنی قریظه را - که چند صد نفر می شدند - در یک روز به قتل رساندند و بنی نظیر و بنی قینقاع را بیرون کردند و خیبر را فتح کردند؛ چون اینها دشمنان خطرناکی بودند، پیامبر با آنها اول ورود به مکه کمال مهربانی را بخرج داده بود؛ اما اینها در مقابل خیانت کردند و از پشت خنجر زدند و

توطئه و تهدید کردند. پیامبر عبدالله بن ابی را تحمل کرد؛ یهودی داخل مدینه را تحمل می‌کرد؛ قرشی پناه‌آورنده به او یا بی‌آزار را تحمل می‌کرد؛ وقتی رفت مکه را فتح کرد، چون دیگر خطری از ناحیه آنها نبود، حتی امثال ابی سفیان و بعضی از بزرگان دیگر را نوازش هم کرد؛ اما این دشمن قدار خطرناک غیرقابل اطمینان را بشدت سرکوب کرد؛ اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است. در مقابل وسوسه‌های دشمن؛ هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی‌تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه‌ای از شخصیت آن بزرگوار است.^۱

دشواری‌های پیامبر ﷺ

۱۵۴. می‌دانید نبی اعظم اسلام مسلمان‌ها را - چه در دوران مکه (سیزده سال) و چه در دوران تشکیل حکومت در مدینه - از چه گذرگاه‌های لغزنده و دشواری عبور داد و به آن قله‌ها رساند؟ یک چنین حرکت عظیمی، کار هیچ انسانی نبود. آن مردمی که هیچ نمی‌فهمیدند و از اخلاق انسانی هیچ بویی نبرده بودند. پیغمبر اینها را به انسان‌هایی تبدیل کرد که فرشتگان الهی در مقابل عظمت و نورانیت آنها احساس حقارت می‌کردند. استقامت، این است. امروز ما محتاج به استقامت داریم. ما هم از یک طرف، جاذبه‌های زندگی رنگارنگ، دل‌ها و هوس‌های ما را برمی‌انگیزد. ما در دوران انقلاب، چقدر آدم‌ها دیدیم که دل‌ها و اعتقادهای خوبی داشتند؛ اما در مقابل راحت‌طلبی، شهوات، قدرت و مقام، تعریف این و آن، و تهدید دشمن طاقت نیاوردند، به یک طرف لغزیدند و به معارضان و احیاناً معاندان راه خدا تبدیل شدند. بنابراین ایستادگی لازم است. در مقابل دشمن هم ایستادگی لازم است. دشمن تهدید می‌کند، وعید و وعده می‌دهد، دائم عظمت خود را به رخ جامعه اسلامی و پیشرو می‌کشد، با زبان زور صحبت می‌کند و احیاناً زبان زور را با برخی شرینی‌های وعده‌های فریبنده در هم می‌آمیزد تا این که دل‌ها را گمراه کند. استقامت کردن در مقابل فریب‌ها و تهدیدهای دشمن، هنر بزرگی است که اگر یک ملت این هنر را داشته

باشد، آن وقت به قله می‌رسد؛ به جایی که دیگر دشمن فایده‌ای در تهدید نمی‌بیند و مجبور است با او بسازد یا در مقابل او تسلیم شود.

ملت ما این بخش از قضیه را از اول انقلاب تا امروز، خوب عمل کرده‌اند و ایستادگی کرده‌اند. شما بسیجی‌ها یکی از نمونه‌های برجسته این استقامتید، یک وقتی در دوران دفاع مقدس، شرق و غرب دنیا با هم علیه ملت ما همدست شدند؛ ملت ایستاد؛ امام مثل کوه استواری ایستاد و ملت هم به او لبیک گفتند. این استقامت، ما را در این جنگ طولانی و دشوار- هشت سال- موفق کرد و پیروز شدیم، و دشمن خوار و خفیف شد. همه آن نیروهای جهنمی که پشت سر رژیم بعثی بودند، مجبور شدند به قدرت و عظمت ملت ایران اعتراف کنند. بعدها هم به شکل‌هایی دیگر و امروز هم به شکل دیگر.^۱

صبر و تحمل سختی‌ها

۱۵۵. در اینجا بود که پیامبر عظیم‌الشان با یاران مخلص خود، سیزده سال همه سختی‌ها را به جان خریدند و مرارت‌ها را تحمل کردند تا نهال اسلام ریشه دواند. در اینجا بود که پس از سال‌های مصیبت‌بار زندگی در شعب ابی‌طالب، پس از شکنجه یارانی چون بلال و عمار و یاسر و سمیه و عبدالله بن مسعود و دیگران، پس از راهپیمایی طولانی و پرمشقت و بی‌حاصل رسول خدا در میان قبایل مکه و طائف، بیعت عقبه با اهل یثرب واقع شد و هجرت پربرکت به مدینه الرسول پیش آمد و دولت اسلامی تشکیل شد.

تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران می‌شدند، بعضی متزلزل می‌شدند، بعضی نقل می‌زدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند؛ اما پیامبر در این صحنه دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه اسلامی را پیش برد تا به اوج عزت و قدرت رساند. همان نظام و جامعه بود که به

برکت ایستادگی پیامبر در میدان‌های نبرد و دعوت، در سال‌های بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود.^۱

استقامت حضرت نظیر ندارد

۱۵۶. استقامت او استقامتی بود در تاریخ بشری نظیر او را نمی‌شود نشان داد. آن چنان استقامتی بخرج داد که توانست این بنای مستحکم خدایی را که ابدی است، پایه‌گذاری کند. مگر بدون استقامت، ممکن بود؟ با استقامت او ممکن شد. با استقامت او، یاران آن چنانی تربیت شدند. با استقامت او، در آن‌جایی که هیچ ذهنی گمان نمی‌برد، خیمهٔ مدنیت ماندگار بشری در وسط صحراهای بی‌آب و علف عربستان برافراشته شد؛ «فلذلک فادع و استقم كما امرت». اینها اخلاق شخصی پیامبر است.

اخلاق حکومتی پیامبر این‌ها بود: عادل و با تدبیر بود. کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند- آن جنگ‌های قبیله‌ای، آن حمله کردن‌ها، آن کشاندن دشمن از مکه به وسط بیابانها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود- انسان آن چنان تدبیر قوی و حکمت‌آمیز و همه‌جانبه‌ای در خلال این تاریخ مشاهده می‌کند که حیرت‌آور است و مجال نیست که من حالا بخواهم آن را بیان کنم.^۲

«فاستقم كما امرت» چرا پیامبر ﷺ را پیر کرد

۱۵۷. در سورهٔ «هود» خدای متعال به پیغمبر می‌فرماید: «فاستقم كما امرت و من تاب معك ولا تطغوا». یک روایتی از پیغمبر هست که فرمود: «شبیبتنی سوره هود»؛ یعنی سورهٔ «هود» من را پیر کرد؛ از بس بار این سوره سنگین بود. کجای سورهٔ هود؟ نقل شده است که مراد، همین آیهٔ «فاستقم كما امرت» است. چرا پیغمبر را پیر کند؟ چون در این آیه می‌فرماید: همچنانی که به تو دستور دادیم، در این راه ایستادگی کن، استقامت کن و صبر نشان بده.

خود این ایستادگی کار دشواری است. این «صراط» است؛ پل صراطی که مظهر آن را در روز قیامت برای ما تصویر کرده‌اند. باطن عمل و راه ما در اینجا، همان پل صراط است؛ ما الان داریم روی پل صراط حرکت می‌کنیم؛ باید دقت کنیم. اگر انسان بخواهد این دقت را در همه رفتار خود به کار بگیرد، او را پیر می‌کند. لیکن از این مهمتر به گمان من، آن جمله بعد است: «ومن تاب معک». پیغمبر فقط مأمور نیست که خودش ایستادگی کند؛ باید خیل عظیم مؤمنان را هم در همین راه به ایستادگی وادار کند. انسان‌هایی که از یک طرف در معرض هجوم بلایا و مشکلات زندگی هستند- دشمنان، توطئه‌گران، برخوانان و قدرت‌های مسلط- و از طرف دیگر، مورد تهاجم هواهای نفسانی خودشان هستند- خواهش‌های نفسانی و دل‌بی‌طاقت انسان که از زر و زیور دنیا مجذوب می‌شود و به سمت آنها کشیده می‌شود- از این صراط مستقیم، به چپ یا راست انحراف پیدا می‌کنند. محبت طلا و نقره، محبت پول، محبت شهوات جنسی، محبت مقام و اینها، چیزهایی است که هر کدان، یک کمندی بر گردن دل انسان می‌اندازند و آن را به سمت خودش می‌کشاند. مقاومت و ایستادگی در مقابل اینها که انسان پایش نلغزد: «و من تاب معک»؛ مؤمنین را در بین این دو جاذبه قوی- جاذبه فشار دشمن و جاذبه فشار درونی دل هوسران- و این دو مغناطیس، در خط مستقیم نگه داشتن و هدایت کردن، به گمان زیاد، این، آن کاری است که پیغمبر را پیر کرد.^۱

بردباری و تحمل حضرت

۱۵۸. بردباری او به این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی‌تاب می‌شدند، در آن بزرگوار بی‌تابی به وجود نمی‌آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با او می‌کردند که وقتی جناب ابی‌طالب در یک مورد شنید، به قدری خشمگین شد که شمشیرش را کشید و با خدمتکار خود به آن جا رفت و آن حسارتی که آنها با پیامبر کرده بودند، همان را به یکایک آنها انجام داد؛ گفت هر کدام اعتراض کنید، گردنتان را می‌زنم؛ اما

پیامبر همین منظره را با بردباری تحمل کرده بود. در یک مورد دیگر با ابی جهل گفتگو شد؛ ابی جهل اهانت سختی به پیامبر کرد؛ اما آن حضرت سکوت کرد و بردباری نشان داد. یک نفر رفت به حمزه خبر داد که ابی جهل این طور با برادرزاده تو رفتار کرد؛ حمزه بی تاب شد و رفت با کمان بر سر ابی جهل زد و سر او را خونین کرد؛ بعد هم آمد تحت تأثیر این حادثه، اسلام آورد. بعد از اسلام، گاهی مسلمانان سر قضیه‌ای، از روی غفلت و یا جهالت، جمله اهانت‌آمیزی به پیامبر می‌گفتند؛ حتی یک وقت یک نفر از همسران پیامبر - جناب زینب بنت جحش که یکی از امهات مؤمنین است - به پیامبر عرض کرد که تو پیامبری، اما عدالت نمی‌کنی! پیامبر لبخندی زدند و سکوت کردند. او توقع زنانه‌ای داشت که پیامبر آن را برآورده نکرده بود؛ که بعداً ممکن است به آن اشاره کنم. گاهی بعضی‌ها به مسجد می‌آمدند و پاهای خودشان را دراز می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند که ناخن‌های ما را بگیر! - چون ناخن گرفتن وارد شده بود - پیامبر هم با بردباری تمام، این جسارت و بی‌ادبی را تحمل می‌کرد.^۱

امین و امانتداری حضرت

۱۵۹. من بعضی از این خصوصیات را مقداری باز می‌کنم:

امین بودن و امانتداری او آنچنان بود که در دوران جاهلیت او را به «امین» نامگذاری کرده بودند و مردم هر امانتی که برایش خیلی اهمیت قایل بودند، دست او می‌سپردند و خاطر جمع بودند که این امانت به آنها سالم برخواهد گشت. حتی بعد از آن که دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی و نقار با قریش بالا گرفت، در همان احوال هم باز همان دشمن‌ها اگر می‌خواستند چیزی را در جایی امانت بگذارند، می‌آمدند و به پیامبر می‌دادند! لذا شما شنیده‌اید حکه وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کردند، امیرالمؤمنین را در مکه گذاشتند تا امانت‌های مردم را به آنها برگرداند. معلوم می‌شود که در همان اوقات هم مبالغی

امانت پیش آن بزرگوار بوده است؛ نه امانت مسلمانان، بلکه امانت کفار و همان کسانی که با او دشمنی می‌کردند!^۱

پیامبر ﷺ و تدبیر هوشیارانه و عزم قاطع و محاسبه قوی

۱۶۰. پیامبر ﷺ تدبیر و سیاست اراده آن نظام را طراحی کرد. وقتی انسان نگاه می‌کند و می‌بیند قدم به قدم، مدبرانه و هوشیارانه پیش رفته است، می‌فهمد که پشت سر آن عزم و تصمیم قوی و قاطع، چه اندیشه و فکر و محاسبه دقیقی قرار گرفته است؛ که علی‌الظاهر جز با وحی الهی ممکن نیست. امروز هم کسانی که بخواهند اوضاع آن ده سال را قدم به قدم دنبال کنند؛ چیزی نمی‌فهمند. اگر انسان هر واقعه‌ای را جداگانه حساب کند، چیزی ملتفت نمی‌شود؛ نگاه کند و ببیند ترتیب کار چگونه است؛ چه طور همه این کارها مدبرانه، هوشیارانه و با محاسبه صحیح انجام گرفته است.

اول، ایجاد وحدت است. همه مردم مدینه که مسلمان نشدند؛ اکثراً مسلمان شدند؛ تعداد خیلی کمی هم نامسلمان ماندند. علاوه بر این‌ها، سه قبیله مهم یهودی در مدینه ساکن بودند؛ یعنی در قلعه‌های اختصاصی خودشان که تقریباً به مدینه چسبیده بود: قبیله بنی‌قینقاع، قبیله بنی‌انصیر و قبیله بنی‌قریظه. آمدن اینها به مدینه از صد سال، دویست سال قبل از آن، و این که چرا آمدند، خودش داستان طولانی و مفصلی است. در زمانی که پیغمبر اکرم وارد مدینه شدند، خصوصیت این یهودی‌ها در دو، سه چیز بود: یکی این بود که ثروت اصلی مدینه، بهترین مزارع کشاورزی، بهترین تجارت‌های سوده ده و سودبخش‌ترین صنایع - که ساخت طلاآلات و امثال این چیزها بود - که در اختیار اینها بود. بیشتر مردم مدینه در موارد نیاز به این‌ها مراجعه می‌کردند و از اینها پول قرض می‌کردند و به اینها ربا می‌پرداختند؛ یعنی از لحاظ مالی، ریش همه در دست اینها بود. دوم این که بر مردم مدینه برتری فرهنگی داشتند. آنها اهل کتاب بودند و با معارف گوناگون، معارف دینی و مسائلی که از ذهن نیمه‌وحشی‌های مدینه خیلی دور بود، آشنا بودند؛ لذا تسلط فکری

داشتند. درواقع اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم، اینها در مدینه یک طبقه روشنفکر محسوب می‌شدند؛ لذا مردم آن جا را تحمیق و تحقیر و مسخره می‌کردند. البته آن جایی هم که خطری متوجه می‌شد و لازم بود، کوچکی هم می‌کردند؛ لیکن به طور طبیعی اینها برتر بودند. خصوصیت سوم این بود که با جاهای دوردست هم ارتباط داشتند؛ یعنی محدود به فضای مدینه نبودند. اینها واقعتی در مدینه بودند؛ بنابراین پیغمبر باید حساب اینها را بکند. پیغمبر اکرم یک میثاق دسته‌جمعی عمومی ایجاد کرد. وقتی پیغمبر وارد مدینه شدند، بدون این که هیچ قراردادی باشد، بدون این که پیغمبر چیزی از مردم بخواهد، بدون این که مردم در این باره مذاکره‌ای کرده باشند، روشن شد که رهبری این جامعه متعلق به این مرد است؛ یعنی شخصیت و عظمت او به طور طبیعی همه را در مقابل او خاضع کرد؛ معلوم شد که او رهبر است و آنچه که می‌گوید، باید همه بر محور او حرکت و اقدام کنند. پیغمبر میثاقی نوشت که مورد قبول همه قرار گرفت. این میثاق دربارهٔ تعامل اجتماعی، معاملات، منازعات، دیه، روابط پیغمبر با مخالفان، با یهودیها با غیر مسلمانها بود؛ همهٔ اینها نوشته و ثبت شد؛ مفصل هم هست؛ شاید دو سه صفحهٔ کتابهای بزرگ تواریخ قدیمی را گرفته است.

اقدام بعدی بسیار مهم، ایجاد اخوت بود. اشرافیگری و تعصب‌های خرافی و غرور قبیله‌ای و جدایی قشرهای گوناگون مردم از یکدیگر، مهمترین بالای ج.امع متعصب و جاهلی آن روز عرب بود. پیغمبر با ایجاد اخوت، اینها را زیر پای خودش له کرد. بین فلان رئیس قبیله با فلان آدم بسیار پایین و متوسط، اخوت ایجاد کرد؛ گفت شما دو نفر با هم بردارید؛ آنها هم با کمال میل این برادری را قبول کردند. اشراف و بزرگان را در کنار بردگان مسلمان شده و آزادی یافته قرار داد. با این کار، همهٔ موانع وحدت اجتماعی را از بین برد. وقتی می‌خواستند برای مسجد مؤذن انتخاب کنند، خوش صداها و خوش قیافه‌ها زیاد بودند، معاریف و شخصیت‌های برجسته متعدد بودند؛ اما از میان همهٔ اینها بلال حبشی را انتخاب کرد. نه زیبایی، نه صوت، نه شرف خانوادگی و پدر و مادری مطرح بود؛ فقط اسلام و ایمان، مجاهدت در راه خدا و نشان دادن فداکاری در این راه ملاک بود ببینید

چطور ارزش‌ها را در عمل مشخص کرد. بیش از آنچه که حرف او بخواهد در دل‌ها اثر بگذارد، عمل و سیره و ممشای او در دل‌ها اثر گذاشت.^۱

پیامبر و ایجاد عقد اخوت بین مسلمانان

۱۶۱. رسول اکرم، به هیچ عنوان نمی‌خواهد که در فضای زندگی جامعه اسلامی و در میان مسلمان‌ها، اندکی کینه و حقد و دشمنی باشد. او، در ایجاد محبت و صمیمیت بین مردم سعی داشت. حتی آن وقتی که دایره اسلام وسیع‌تر شد و رسول اکرم مکه را هم گرفتند، مردم آن شهر را عفو کردند. مردم مکه همان کسانی بودند که پیامبر را از شهر خود بیرون کرده بودند. پیامبر، از همان اهالی مکه، سیزده سال ناراحتی تحمل کرده بود و زجر کشیده بود. بعد هم چندین جنگ با ایشان کرده بودند و چه قدر از مسلمان‌ها را کشته بودند و متقابلاً مسلمان‌ها هم از آنها کشته بدهند. اگر قرار بود که اینها با همان وضعیت، میزبان لشکر فاتح رسول خدا می‌شدند، تا سال‌های متمادی امکان این که بین اینها آشتی برقرار بشود، وجود نداشت. لذا به مجرد این که پیامبر وارد مکه شد، اعلام عمومی کرد که: «اتم الطلقاء»، یعنی من همه شما را آزاد و عفو‌تان کردم. او، قریش را عفو کرد و تمام شد.

یکی از کارهایی که پیامبر شاید در همان ماه‌های اول ورود به مدینه انجام دادند، ایجاد عقد اخوت بین مسلمان‌ها بود، یعنی مسلمان‌ها را با هم برادر کردند. این که می‌گوییم با هم برادر هستیم، در اسلام یک تعارف نیست؛ یعنی حقیقتاً مسلمین نسبت به یکدیگر، دارای حق برادری هستند و نسبت به هم طلبکارند؛ همچنان که برادران نسبت به هم، مدیون یکدیگر هستند و باید نسبت به هم، حقوق متقابلی را عمل کنند. پیامبر، این را عملی کرد.

او، مسلمان‌ها را دو به دو با هم برادر کرد و طبقات و خانواده‌های اینها و اشرافیگری اشراف مدینه و قریش را رعایت نکرد. غلام سیاهی را با یک شخص بزرگ و آزادشده‌ای را با یک آقازاده معروف بنی‌هاشم یا قریش برادر کرد. به هر حال این برادری ابعاد مختلفی

داشت که یکی از مهمترین ابعاد آن، همین بود که مسلمان‌ها نسبت به هم احساس برادری بکنند.^۱

پیامبر ﷺ نقطه اصلی و محوری اتحاد

۱۶۲. شخص شخیص نبی مکرم اسلام ﷺ یک نقطه اصلی و محوری برای اتحاد همه گروه‌های اسلامی است. دل‌های همه لبالب از محبت پیغمبر است. همه آحاد امت اسلامی، عاشق و دل‌باخته این بنده برگزیده خدا و این انسان والای سراسر تاریخند؛ این را وسیله وحدت و محور اتحاد امت اسلامی قرار بدهند و امت اسلامی به هم نزدیک بشوند.^۲

انسان‌سازی پیامبر ﷺ

۱۶۳. پیغمبر وارد مدینه شد تا این نظام را سرپا و کامل کند و آن را برای ابد در تاریخ، به عنوان نمونه نگهدارد؛ تا هرکسی در هر جای تاریخ- از بعد از زمان خودش تا قیامت- توانست، مثل آن را به وجود آورد و در دل‌ها شوق ایجاد کند تا انسان‌ها به سوی چنان جامعه‌ای بروند. البته ایجاد چنین نظامی، به پایه‌های اعتقادی و انسانی احتیاج دارد. اول باید عقاید و اندیشه‌های صحیحی وجود داشته باشد تا این نظام بر پایه آن افکار بنا بشود؛ پیغمبر این اندیشه‌ها و افکار را در قالب کلمه توحید و عزت انسان و بقیه معارف اسلامی در دوران سیزده ساله مکه تبیین کرده بود؛ بعد هم در مدینه و در تمام آنات و لحظات تا دم مرگ، دائماً این افکار و این معارف بلند را- که پایه‌های این نظامند- به این و آن تفهیم کرد و تعلیم داد. دوم، پایه‌ها و ستون‌های انسانی لازم است تا این بنا بر دوش آنها قرار گیرد- چون نظام اسلامی قائم به فرد نیست- پیغمبر بسیاری از این ستون‌ها را هم در مکه به وجود آورده و آماده کرده بود. یک عده، صحابه بزرگوار پیغمبر بودند- با اختلاف مرتبه‌ای که داشتند- اینها معلول و محصول تلاش و مجاهدت دوران سخت سیزده ساله

مکه بودند؛ یک عده هم کسانی بودند که قبل از آن که پیغمبر بیاید، در یثرب با پیام پیغمبر به وجود آمده بودند؛ از قبیل سعدبن معاذها و ابی ایوب‌ها و دیگران. بعد هم که پیغمبر آمدند، از لحظه ورود، انسان‌سازان را شروع کردند و روزبه‌روز مدیران لایق، انسان‌ها بزرگ، شجاع، با گذشت، با ایمان، قوی و با معرفت به عنوان ستون‌های مستحکم این بنای شامخ و رفیع وارد مدینه شدند. هجرت پیغمبر به مدینه - که قبل از ورود پیامبر به این شهر، یثرب نامیده می‌شود و بعد از آمدن آن حضرت، مدینه‌النبی نام گرفت - مثل نسیم خوش بهاری بود که در فضای این شهر پیچید و همه احساس کردند کأنه گشایشی به وجود آمده است؛ لذا دل‌ها متوجه و بیدار شد. وقتی که مردم شنیدند پیغمبر وارد قبا شده است - قبا نزدیک مدینه است و آن حضرت پانزده روز در آن جا ماندند - شوق دیدن ایشان روزبه روز در دل مردم مدینه بیشتر می‌شد. بعضی از مردم به قبا می‌رفتند و پیغمبر را زیارت می‌کردند و برمی‌گشتند؛ عده‌ای هم در مدینه منتظر بودند تا ایشان بیایند. بعد که پیغمبر وارد مدینه شدند، این شوق و این نسیم لطیف و ملایم، به طوفانی در دل‌های مردم تبدیل شد و دل‌ها را عوض کرد؛ ناگهان احساس کردند که عقاید و عواطف و وابستگی‌های قبایلی و تعصبات آنها، در چهره و رفتار و سخن این مرد محو شده است و با دروازه جدیدی به سوی حقایق عالم آفرینش و معارف اخلاقی آشنا شده‌اند. همین طوفان بود که اول در دل‌ها انقلاب ایجاد کرد؛ بعد به اطراف مدینه گسترش پیدا کرد؛ سپس دژ طبیعی مکه را تسخیر کرد؛ و سرانجام به راه‌های دور قدم گذاشت و تا اعماق دو امپراتوری و کشور بزرگ آن روز پیش رفت؛ و هر جا رفت، دل‌ها را تکان داد و در درون انسان‌ها انقلاب به وجود آورد. مسلمانان در صدر اسلام، ایران و روم را با نیروی ایمان فتاح کردند. ملت‌های مورد هجوم هم به مجردی که اینها را می‌دیدند، در دل آنها نیز این ایمان به وجود می‌آمد. شمشیر برای این بود که مانع‌ها و سرکرده‌های زر و زورمدار را از سر راه بردارد؛ والا توده مردم، همه جا همان طوفان را دریافت کرده بودند؛ و دو امپراتوری عظیم در آن روزگار - یعنی روم و ایران - تا اعماق خودشان جزو نظام و کشور

اسلامی شده بودند. همهٔ اینها چهل سال طول کشید؛ ده سالش در زمان پیغمبر بود؛ سی سال هم بعد از پیغمبر.^۱

پیامبر ﷺ و عبادت

۱۶۴. پدر فاطمه هم - که مبدأ و سرچشمه فضائل همه معصومین، اوست و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا قطره‌هایی هستند از دریای وجود پیغمبر - ارزشش پیش خدا به خاطر عبودیت است. «اشهد ان محمد عبده و رسوله» اول، عبودیت اوست، بعد رسالت او. اصلاً رسالت - این منصب والا - به او داده شد به خاطر عبودیت.

در همین صلواتی که در مفاتیح مقرر است: «الذی کان رسول الله صلی الله علیه و آله یداب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و ایامه بخوعاً لک فی اکرامه و اعظامه الی محل حمامه؟»؛ پیغمبر تا دم مرگ، تا آخر عمر، ماه شعبان را بزرگ می‌داشت و در مقابل ماه شعبان خضوع می‌کرد و خودش را به صیام و قیام در ماه شعبان عادت داده بود. در دنباله این صلوات هست که: «اللهم فاعنا علی الاستئان بستته فیه»؛ از خدا می‌خواهیم که ما را هم موفق بدارد تا همان سنت پیغمبر را در ماه شعبان رعایت کنیم.

علت ورم پاهای مبارک پیامبر

شیخ عارف کامل شاه‌آبادی، دام‌ظله، می‌فرمودند: پس از آنکه آن وجود مبارک [پیامبر خدا] مدتی دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آنکه قدمهای مبارکش ورم کرد. آیه شریفه نازل شد که خود را مشقت مده؛ تو طاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست، بلکه نقص در مردم است. «إنک لاتهدی من أحببت».

استغفار راه خروج از حجاب

پیغمبر اکرم در عین حالی که یک موجود الهی بود، به او نسبت می‌دهند که می‌فرمود: «لیغان علی قلبی و إنی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره». همین معاشرت کردن با اشخاصی که ناباب بودند، موجب کدورت می‌شود. یک کسی که دائم‌الحضور باید باشد پیش محبوبش، اگر یک نفر که خیلی آدم صحیح و خوبی است، پیش او برود و مثلاً بخواهد مسئله پرسد، لکن این باز می‌دارد او را به همین مقدار، از آن مرتبه‌ای که می‌خواهد باشد. در عین حال که این هم حضور است، این آدمی که با او صحبت می‌کند در نظر او از مظاهر است؛ لکن از آن مرتبه‌ای که او می‌خواهد دائم‌الحضور باشد در آن مرتبه، باز می‌دارد. «لیغان علی قلبی و إنی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره» یک چنین چیزی از پیغمبر نقل شده است، که اشتغال به این طور مسائل حجاب است برای ما؛ و ما باید از این حجاب بیرون بیاییم.^۱

تضرع و ارتباط پیامبر با خدا روزبه‌روز محکمتر شد

۱۶۵. پیغمبر در رفتار خود مدبرانه عمل کرد و سرعت عمل داشت؛ نگذاشت در هیچ قضیه‌یی وقت بگذرد. قناعت و طهارت شخصی داشت و هیچ نقطه ضعفی در وجود مبارکش نبود. او معصوم و پاکیزه بود؛ این خودش مهمترین عامل در اثرگذاری است. ما باید یاد بگیریم؛ مقدار زیادی از این حرفها را باید به بنده بگویند؛ من باید یاد بگیرم؛ مسئولان باید یاد بگیرند. اثرگذاری با عمل، به مراتب فراگیرتر و عمیق‌تر است از اثرگذاری با زبان. او قاطعیت و صراحت داشت. پیغمبر هیچ وقت دو پهلو حرف نزد. البته وقتی با دشمن مواجه می‌شد، کار سیاسی دقیق می‌کرد و دشمن را به اشتباه می‌انداخت. در موارد فراوانی، پیغمبر دشمن را غافلگیر کرده است؛ چه از لحاظ نظامی، چه از لحاظ سیاسی؛ اما با مؤمنین و مردم خود، همیشه صریح، شفاف و روشن حرف می‌زد و سیاسی‌کاری نمی‌کرد

^۱ تفسیر حمد، ص ۱۴۸

و در موارد لازم نرمش نشان می‌داد؛ مثل قضیه عبدالله بن ابی که ماجراهای مفصلی دارد. او هرگز عهد و پیمان خودش را با مردم و با گروههایی که با آنها عهد و پیمان بسته بود- حتی با دشمنانش، حتی با کفار مکه- نشکست. پیغمبر پاسخ قاطع داد. هرگز پیمان خودش را با کسی نقض نکرد؛ لذا همه می‌دانستند که وقتی با این شخص قرارداد بستند، به قرارداد او می‌شود اعتماد کرد. از سوی دیگر، پیغمبر تضرع خودش را از دست نداد و ارتباط خود را با خدا روزبه‌روز محکمتر کرد. در وسط میدان جنگ، همان وقتی که نیروهای خودش را مرتب می‌کرد، تشویق و تحریص می‌کرد، خودش دست به سلاح می‌برد و فرماندهی قاطع می‌کرد، یا آنها را تعلیم می‌داد که چه کار کنند، روی زانو می‌افتاد و دستش را پیش خدای متعال بلند می‌کرد و جلوی مردم بنا می‌کرد به اشک ریختن و با خدا حرف‌زدن: پروردگارا! تو به ما کمک کن؛ پروردگارا! تو از ما پشتیبانی کن؛ پروردگارا! تو خودت دشمنانت را دفع کن. نه دعای او موجب می‌شد که نیرویش را به کار نگیرد؛ نه به‌کارگرفتن نیرو، موجب می‌شد که از توسل و تضرع و ارتباط با خدا غافل بماند؛ به هر دو توجه داشت. او هرگز در مقابل دشمن عنود دچار تردید و ترس نشد. امیرالمؤمنین - که مظهر شجاعت است - می‌گوید هر وقت در جنگها شرایط سخت می‌شد و - به تعبیر امروز ما - کم می‌آوردیم، به پیغمبر پناه می‌بردیم؛ هر وقت کسی در جاهای سخت، احساس ضعف می‌کرد، به پیغمبر پناه می‌برد. او ده سال حکومت کرد؛ اما اگر بخواهیم عملی را که در این ده سال انجام گرفته، به یک مجموعه پرکار بدهیم تا آن را انجام دهند، در طی صد سال هم نمی‌توانند آن همه کار و تلاش و خدمت را انجام دهند. اگر ما کارهای امروزمان را با آنچه که پیغمبر انجام داد، مقایسه کنیم، آنگاه می‌فهمیم که پیغمبر چه کرده است. خود اداره آن حکومت و ایجاد آن جامعه و ایجاد آن الگو، یکی از معجزات پیامبر است. مردم ده سال با او شب و روز زندگی کردند؛ به خانه‌اش رفتند و او به خانه‌شان آمد؛ در مسجد باهم بودند؛ در راه باهم رفتند؛ باهم مسافرت کردند؛ باهم خوابیدند؛ باهم گرسنگی کشیدند؛ باهم شادی کردند؛ - محیط زندگی پیغمبر، محیط شادی هم بود؛ با افراد شوخی می‌کرد - مسابقه می‌گذاشت و خودش هم در آن شرکت می‌کرد. آن مردمی که ده سال به او زندگی کردند،

روزبه‌روز محبت پیغمبر و اعتقاد به او در دل‌های آنها عمیق‌تر شد. وقتی در فتح مکه، ابوسفیان مخفیانه و با حمایت عباس - عموی پیغمبر - به اردوگاه آن حضرت آمد تا امان بگیرد، صبح دید که پیغمبر دارد وضو می‌گیرد و مردم اطراف آن حضرت جمع شده‌اند تا قطرات آبی را که از صورت و دست ایشان می‌چکد، از یکدیگر بربایند! گفت: من کسری و قیصر - این پادشاهان بزرگ و مقتدر دنیا - را دیده‌ام؛ اما چنین عزتی را در آنها ندیده‌ام. بله، عزت معنوی، عزت واقعی است؛ «والله العزه و لرسوله وللمؤمنین»؛ مؤمنین هم اگر آن راه را بروند، عزت دارند. در مثل چنین روزهایی - روز بیست و هشتم صفر - این نور آسمانی، این انسان والا و این پدر مهربان از میان مردم رفت و آنها را غمگین و داغدار کرد. روز رحلت پیغمبر و روزهای بیماری آن حضرت، روزهای سختی برای مدینه بود؛ بخصوص با آن خصوصیتی که اندکی قبل از رحلت پیغمبر پیش آمد. پیغمبر به مسجد آمدند و روی منبر نشستند و فرمودند که هر کس به گردن من حقی دارد، آن حق را از من بگیرد. مردم شروع به گریه کردند و گفتند یا رسول‌الله ما به گردن تو حق داشته باشیم؟! فرمود رسوایی پیش خدا سخت‌تر از رسوایی پیش شماست؛ اگر به گردن من حقی دارید، اگر از من طلبی دارید، بیایید و بگیرید تا به روز قیامت نیفتد. ببینید چه اخلاقی! کیست که دارد این حرف را می‌زند؟ آن انسان والایی که جبرئیل به مصاحبت با او افتخار می‌کند؛ اما در عین حال با مردم شوخی نمی‌کند؛ جدی می‌گوید تا مبادا در جایی به وسیله او، ندانسته حقی از کسی ضایع شده باشد. پیغمبر این مطلب را دو بار، سه بار تکرار کرد. البته در تاریخ ماجراهایی را آورده‌اند که من خیلی نمی‌دانم کدامش و چه قدرش دقیق است؛ اما آن مطلبی که غالباً نقل کرده‌اند، این است که یک نفر بلند شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! من به گردن تو حقی دارم؛ تو یک وقت با ناقه از پهلوی من عبور می‌کردی؛ من هم سوار بودم، تو هم سوار بودی؛ ناقه من نزدیک تو آمد و تو با عصا، می‌کردی؛ ولی عصا به شکم من خورد من این را از تو طلبکارم. پیغمبر پیرهنش را بالا زد و گفت همین حالا بیا قصاص کن؛ نگذار به قیمت بیفتد. مردم حیرت‌زده نگاه می‌کردند و می‌گفتند آیا این مردم واقعاً می‌خواهد قصاص کند؟ آیا دلش خواهد آمد؟ دیدند پیغمبر کسی را فرستاد تا از

خانه، همان چوبدستی را بیاورند. بعد فرمود: بیا بگیر و با همین چوب به شکم من بزن. آن مرد جلو آمد. مردم، همه مبهوت، متحر و شرمنده از این که نکند این مرد بخواهد این کار را بکند؛ اما یک وقت دیدند او روی پای پیغمبر افتاد و بنا کرد شکم پیغمبر را بوسیدن. گفت: یا رسول الله! من با مس بدن تو خودم را از آتش دوزخ نجات می‌دهم! پروردگارا! به محمد و آل محمد، به عزت و جلالت، برترین درووها و الطاف و تفضلات خود را، امروز تا ابد، بر روح مطهر پیغمبر عزیز ما بفرست. پروردگارا! او را از اسلام و مسلمین و از بشریت جزای خیر عنایت کن؛ ما را امت او قرار بده؛ ما را رونده راه و صراط مستقیم او قرار بده؛ جامعه ما را شبیه جامعه او کن؛ همت پیروی از او را به همه ما عنایت کن.

پیامبر ﷺ در تمام صحنه‌ها از خدا استمداد می‌کرد

خدای متعال در همه صحنه‌ها به یاد پیامبر بود، و رسول اکرم ﷺ در همه صحنه‌ها از خدا استمداد کرد، از خدا خواست و از غیر خدا نترسید و نه‌راسید. راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا این است؛ هیچ قدرتی را در مقابل خدا به حساب نیاوردن، از او واهمه نکردن، راه خدا را به خاطر اهوای دیگران قطع نکردن. جامعه ما با درس گرفتن از این اخلاق نبوی، باید به یک جامعه اسلامی منقلب شود.

انقلاب برای این نیست که کسانی بروند و کسان دیگری بیایند؛ انقلاب برای این است که ارزشها در جامعه تغییر کند؛ اعتبار و ارزش انسان به عبودیت خدا باشد؛ انسان بنده خدا باشد، برای خدا کار کند، از خدا بترسد، از غیر خدا نترسد، از خدا بخواهد، در راه خدا کار و تلاش کند، در آیات خدا تدبر کند، عالم را درست بشناسد، کمر به اصلاح مقاصد جهانی و بشری ببندد و از خود شروع کند؛ هر کدام ما از خودمان شروع کنیم.^۱

پیامبر اعظم ﷺ از دیدگاه استاد مطهری

پیامبر اکرم ﷺ در میان پیامبران تاریخ کاملاً روشنی دارد

۱۶۶. سوابق قبل از رسالت پیغمبر اکرم چه بوده است؟ در میان همه پیغمبران جهان، پیغمبر اکرم یگانه پیغمبری است که تاریخ کاملاً مشخصی دارد. یکی از سوابق بسیار مشخص پیغمبر اکرم این است که اُمی بود، یعنی مکتب نرفته و درس نخوانده بود که در قرآن هم از این نکته یاد شده است. اکثر مردم آن منطقه در آن زمان اُمی بودند. یکی دیگر این است که در همه آن چهل سال قبل از بعثت، در آن محیط که فقط و فقط محیط بت پرستی بود، او هرگز بتی را سجده نکرد. البته عده قلیلی - معروف به «حنفاء» - که آنها هم از سجده کردن بتها احتراز داشته‌اند ولی نه از اول تا آخر عمرشان، بلکه بعداً این فکر برایشان پیدا شد که این کار، کار غلطی است و از سجده کردن بتها اعتراض کردند و بعضی از آنها مسیحی شدند. اما پیغمبر اکرم در همه عمرش، از اول کودکی تا آخر، هرگز اعتنایی به بت و سجده بت نکرد. این، یکی از مشخصات ایشان است و اگر یک بار کوچکترین توافعی در مقابل بتی کرده بود، در دوره‌ای که با بتها مبارزه می‌کرد به او می‌گفتند: تو خودت بودی که یک روز آمدی اینجا مقابل لات و هُبَل تواضع کردی. نه تنها بتی را سجده نکرد، بلکه در تمام دوران کودکی و جوانی، در مکه که شهر لهو و لعب بود، به این امور آلوده نشد. مکه دو خصوصیت داشت: یکی اینکه مرکز بت پرستی عربستان بود و دیگر اینکه مرکز تجارت و بازرگانی بود و سرمایه‌داران عرب در مکه خفته بودند و برده‌داران عرب در مکه بودند. اینها برده‌ها و کنیزها را خرید و فروش می‌کردند. در نتیجه مرکز عیش و نوش اعیان و اشراف هم همین شهر بود. انواع لهو و لعب‌ها، شرابخواریها، نواختن‌ها و رقاصیها [دایر بود] به طوری که می‌رفتند کنیزهای سپید و زیبا را از روم (همین

شام و سوریه) می خریدند و می آمدند در مکه به اصطلاح عشر تکده درست می کردند و از این عشر تکده‌ها استفاده مالی می کردند که یکی از چیزهایی که قرآن به خاطر آن سخت به اینها می تازد همین است، می فرماید: «وَلَا تُكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا.» آن بیچاره‌های بدبخت (کنیزها) می خواستند عفاف خودشان را حفظ کنند، ولی اینها به اجبار این بیچاره‌ها را وادار به زنا می کردند و در مقابل پولی می گرفتند. خانه‌های مکه در دو قسمت بود، در بالا و پایین شهر. بالاها را اعیان و اشراف می نشستند و پایینها را غیراعیان و اشراف. در خانه‌های اعیان و اشراف همیشه صدای تار و تنبور و بزن و بکوب و بنوش بلند بود. پیغمبر اکرم در تمام عمرش هرگز در هیچ مجلسی از این مجالس دایر مکه شرکت نکرد.

در دوران قبل از رسالت، به صداقت و امانت و عقل و فطانت معروف و مشهور بود. او را به نام «محمد امین» می خواندند. به صداقت و امانتش اعتماد فراوان داشتند. در بسیاری از کارها به عقل او اتکا می کردند. عقل و صداقت و امانت از صفاتی بود که پیغمبر اکرم سخت به آنها مشهور بود، به طوری که در زمان رسالت وقتی که فرمود: آیا شما تاکنون از من سخن خلافی شنیده‌اید، همه گفتند: ابد، ما تو را به صدق و امانت می شناسیم. یکی از جریانهایی که نشان‌دهنده عقل و فطانت ایشان است این است که وقتی خانه خدا را خراب کردند (دیوارهای آن را برداشتند) تا دو مرتبه بسازند، حجرالاسود را نیز برداشتند. هنگامی که می خواستند دوباره آن را نصب کنند، این قبیله می گفت من باید من باید نصب کنم، آن قبیله می گفت من باید نصب کنم، و عن قریب بود که زد و خورد شدیدی روی دهد. پیغمبر اکرم آمد قضیه را به شکل خیلی ساده‌ای حل کرد. قضیه، معروف است، دیگر نمی خواهم وقت شما را بگیرم.

مسئله دیگری که باز در دوران قبل از رسالت ایشان هست، مسئله احساس تأییدات الهی است. پیغمبر اکرم بعدها در دوره رسالت، از کودکی خودش فرمود. از جمله فرمود: من در کارهای اینها شرکت نمی کردند... گاهی هم احساس می کردم که گویی یک نیروی غیبی مرا تأیید می کند. می کند. من هفت سالم بیشتر نبود. عبدالله بن جدعان که یکی از

اشراف مکه بود، عمارتی می ساخت. بچه های مکه به عنوان کار ذوقی و کمک دادن به او می رفتند از نقطه ای به نقطه دیگر سنگ حمل می کردند. من هم می رفتم همین کار را می کردم. آنها سنگها را در دامنشان می ریختند، دامنشان را بالا می زدند و چون شلوار نداشتند کشف عورت می شد. من یک دفعه تا رفتم سنگ را در دامنم گذاشتم، مثل اینکه احساس کردم که دستی آمد و زد دامن را از دستم انداخت. حس کردم که من نباید این کار را کنم، با اینکه کودکی هفت ساله بودم. اما باقر علیه السلام در روایاتی، و نیز امیرالمؤمنین در نهج البلاغه این مطلب را کاملاً تأیید می کنند:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْثَرَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْأَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: بودند فرشتگانی الهی که از کودکی او را همراهی می کردند. پیامبر می فرمود: من گاهی سلام می شنیدم، یک کسی به من می گفت السلام علیک یا محمد! نگاه می کردم، کسی را نمی دیدم. گاهی با خودم فکر می کردم شاید این سنگ یا درخت است که دارد به من سلام می دهد، بعد فهمیدم فرشته الهی بوده که به من سلام می داده است.

از جمله قضایای قبل از رسالت ایشان، به اصطلاح متکلمین «ارهاصات» است که همین داستان ملک هم جزء ارهاصات به شمار می آید. رؤیاهای فوق العاده عجیبی بوده که پیغمبر اکرم مخصوصاً در ایام نزدیک به رسالتش می دیده است. می گوید: من خوابهایی می دیدم که «يَأْتِي مِثْلُ فَلَقِ الصُّبْحِ» مَثَرِ فَجْرِ، مثل صبح صادق، صادق و مطابق بود؛ اینچنین خوابهای روشن می دیدم. بعضی از رؤیاهای همان نوع وحی و الهام است، نه هر رؤیایی، نه رؤیایی که از معده انسان برمی خیزد، نه رؤیایی که محصول عقده ها، خیالات و توهمات پیشین است. جزء اولین مراحل که پیغمبر اکرم برای الهام و وحی الهی در دوران قبل از رسالت طی می کرد، دیدن رؤیاهایی بود که به تعبیر خودشان مانند صبح صادق ظهور می کرد. گاهی خود خواب برای انسان روشن نیست، پراکنده است، و گاهی خواب روشن است ولی تعبیرش صادق نیست. اما گاه خواب در نهایت روشنی است، هیچ ابهام و تاریکی و به اصطلاح آشفتنگی ندارد، و بعد هم تعبیرش در نهایت وضوح و روشنی است.

از سوابق دیگر قبل از رسالت رسول اکرم یعنی در فاصله ولادت تا بعثت، این است که -
عرض کردیم - تا سن بیست و پنج سالگی دوبار به خارج عربستان مسافرت کرد.
پیغمبر فقیر بود، از خودش نداشت یعنی به اصطلاح یک سرمایه‌دار نبود. هم یتیم بود، هم
فقیر و هم تنها. یتیم بود، خوب معلوم است، بلکه به قول نصاب لطیم هم بود یعنی پدر و
مادر هر دو از سرش رفته بودند. فقیر بود، برای اینکه یک شخص سرمایه‌داری نبود،
خودش شخصاً کار می‌کرد و زندگی می‌نمود و تنها بود. وقتی انسان روحی پیدا می‌کند و
به مرحله‌ای از فکر و افق فکری و احساسات روحی و معنویات می‌رسد که خواه‌ناخواه
دیگر با مردم زمانش تجانس ندارد، تنها می‌ماند. تنهایی روحی از تنهایی جسم صد درجه
بدتر است. اگرچه این مثال خیلی رسا نیست، ولی مطلب را روشن می‌کند: شما یک عالم
بسیار عالم و بسیار باایمانی را در میان مردمی جاهل و بی‌ایمان قرار بدهید. ولو آن افراد
پدر و مادر و برادران و اقوام نزدیکش باشند، او تنهاست؛ یعنی پیوند جسمانی نمی‌تواند او
را با اینها پیوند بدهد. او از نظر روحی در یک افق زندگی می‌کند و اینها در افق دیگری
گفت: «چندان که نادان را از دانا وحشت است، دانا را صد چندان از نادان نفرت است.
پیغمبر اکرم در میان قوم خودش تنها بود، همفکر نداشت. بعد از سی سالگی در حالی که
خودش با خدیجه زندگی و عائله تشکیل داده است، کودکی را در دو سالگی از پدرش
می‌گیرد و به خانه خودش می‌آورد. کودک، علی بن ابیطالب است. تا وقتی که به رسالت
مبعوث می‌شود و تنهایی‌اش با مصاحبت و حلّی الهی تقریباً از بین می‌رود (یعنی تا حدود
دوازده سالگی این کودک) مصاحب و همراهش فقط این کودک است؛ یعنی در میان همه
مردم مکه کسی که لیاقت همفکری و همروحو و همافقی او را داشته باشد، غیر از این
کودک نیست. خود علی علیه السلام نقل می‌کند که من بچه بودم، پیغمبر وقتی به صحرا می‌رفت
مرا روی دوش خود سوار می‌کرد و می‌برد.

در بیست و پنج سالگی، معنأً خدیجه از او خواستگاری می‌کند. البته مرد باید خواستگاری
کند ولی این زن شیفته خلق و خوی و معنویت و زیبایی و همه چیز حضرت رسول است؛
خودش افرادی را تحریک می‌کند که این جوان را وادار کنید که بیاید از من خواستگاری

کند. می آیند، می فرماید: آخر من چیزی ندارم. خلاصه به او می گویند تو غصه این چیزها را نخور و به او می فهمانند که خدیجه ای که تو می گویی اشراف و اعیان و رجال و شخصیتها از او خواستگاری کرده اند و حاضر نشده است، خودش می خواهد. تا بالآخره داستان خواستگاری و ازدواج رخ می دهد. عجیب این است: حالا که همسر یک زن بازرگان و ثروتمند شده است، دیگر دنبال کار بازرگانی نمی رود. تازه دوره وحدت یعنی دوره انزوا، دوره خلوت، دوره تحنف و دوره عبادتش شروع می شود. آن حالت تنهایی یعنی آن فاصله روحی ای که او با قوم خودش پیدا کرده است، روزبه روز زیادتر می شود. دیگر این مکه و اجتماع مکه، گویی روحش را می خورد. حرکت می کند تنها در کوههای اطراف مکه راه می رود، تفکر و تدبر می کند. خدا می داند که چه عالمی دارد، ما که نمی توانیم بفهمیم. در همین وقت است که غیر از آن کودک یعنی علی علیه السلام کس دیگر همراه و مصاحب او نیست.

ماه رمضان که می شود، در یکی از همین کوههای اطراف مکه - که در شمال شرقی این شهر است و از سلسله کوههای مکه مجزا و مخروطی شکل است - به نام کوه «حرا» که بعد از آن دوره آن را جبل النور (کوه نور) نامیدند، خلوت می گزینند. شاید خیلی از شما که به حج مشرف شده اید این توفیق را پیدا کرده اید که به کوه حرا و غار حرا بروید، و من دو بار این توفیق نصیب شده است و جزء آرزوهایم این است که مکرر در مکرر این توفیق نصیب بشود. برای یک آدم متوسط حداقل یک ساعت طول می کشد که از پایین دامنه این کوه به قله آن برسد، و حدود سه ربع هم طول می کشد تا پایین بیاید.

ماه رمضان که می شود اصلاً بکلی مکه را رها می کند و حتی از خدیجه هم دوری می گزیند. یک توشه خیلی مختصر، آبی، نانی با خودش برمی دارد و به کوه حرا می رود و ظاهراً خدیجه هر چند روز یک مرتبه کسی را می فرستاد تا مقداری آب و نان برایش ببرد. تمام این ماه را به تنهایی در خلوت می گذرانند. البته گاهی فقط علی علیه السلام در آنجا حضور داشته و شاید همیشه علی علیه السلام بوده است. این را من الان نمی دانم. قدر مسلم این است که گاهی علی علیه السلام بوده است، چون می فرماید:

وَلَقَدْ جَاوَزَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِجِرَاهِ حِينَ نُزُولِ الْوَحْيِ.
آن ساعتی که وحی نازل می‌شد، او آنجا حاضر است. پیغمبر یک عالم دیگری را دارد طی می‌کند. هزارها مثل ما اگر در آنجا می‌بودند، چیزی را در اطراف خود احساس نمی‌کردند ولی علی علیه السلام یک دگرگونیهایی را احساس می‌کند. قسمتهای زیادی از عوالم پیغمبر را درک می‌کرده است، چون می‌گوید:

و لقد سمعت رنه الشيطان حين نطول الوحي.
من صدای ناله شیطان را در هنگام نزول وحی شنیدم.
مثل شاگرد معنوی که حالات روحی خودش را به استادش عرضه می‌دارد، به پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله! آن ساعتی که وحی داشت بر شما نازل می‌شد، من صدای ناله این ملعون را شنیدم. فرمود: بلی علی جان! «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری إلا انک لست بنبی» شاگرد من! تو آنها که من می‌شنوم می‌شنوی و آنها که من می‌بینم می‌بینی ولی تو پیغمبر نیست.^۱

زندگی پیامبر ﷺ

۱۶۷. پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله علیه السلام که نبوت به او پایان یافت، در سال ۵۷۰ بعد از میلاد متولد شد؛ در چهل سالگی به نبوت مبعوث گشت؛ سیزده سال در مکه مردم را به اسلام دعوت کرد و سختیها و مشکلات فراوان متحمل شد و در این مدت گروهی زبده تربیت کرد و پس از آن به مدینه مهاجرت نمود و آنجا را مرکز قرار داد. ده سال در مدینه آزادانه دعوت و تبلیغ نمود و با سرکشان عرب نبرد کرد و همه را مقهور ساخت. پس از ده

^۱ م.ا، ج ۱۶، صص ۲۰۱-۱۹۶

سال همه جزیره‌العرب مسلمان شدند. آیات کریمه قرآن تدریجاً در مدت بیست و سه سال بر آن حضرت نازل شد. مسلمین شیفتگی عجیبی نسبت به قرآن و هم نسبت به شخصیت رسول اکرم نشان می‌دادند. رسول اکرم در سال یازدهم هجری، یعنی یازدهمین سال هجرت از مکه به مدینه، که بیست و سومین سال پیامبری او و شصت و سومین سال از عمرش بود درگذشت در حالی که جامعه‌ای نو بنیاد و مملو از نشاط روحی و مؤمن به یک ایدئولوژی سازنده که احساس مسؤولیت جهانی می‌کرد تأسیس کرده و باقی گذاشته بود. آنچه به این جامعه نو بنیاد، روح و وحدت و نشاط داده بود دو چیز بود: قرآن کریم که همواره تلاوت می‌شد و الهام می‌بخشید، و دیگر شخصیت عظیم و نافذ رسول اکرم که خاطرها را به خود مشغول و شیفته نگه می‌داشت.^۱

دوران کودکی

۱۶۸. هنوز در رحم مادر بود که پدرش در سفر بازرگانی شام در مدینه درگذشت. جدش عبدالمطلب کفالت او را برعهده گرفت. از کودکی آثار عظمت و فوق‌العادگی از چهره و رفتار و گفتارش پیدا بود. عبدالمطلب به فراست دریافته بود نوه‌اش آینده‌ای درخشان دارد. هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب درگذشت و طبق وصیت او ابوطالب عموی بزرگش عهده‌دار کفالت او شد. ابوطالب نیز از رفتار عجیب این کودک که با سایر کودکان شباهت نداشت در شگفت می‌ماند.

هرگز دیده نشد مانند کودکان همسالش نسبت به غذا حرص و علاقه نشان بدهد؛ به غذای اندک اکتفا می‌کرد و از زیاده‌روی امتناع می‌ورزید. برخلاف کودکان همسالش و برخلاف عادت و تربیت آن روز، موهای خویش را مرتب می‌کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می‌داشت.

ابوطالب روزی از او خواست که در حضور او جامه‌هایش را بکند و به بستر رود. او این دستور را را کراهت تلقی کرد و چون نمی‌خواست از دستور عموی خویش تمرد کند به

عمو گفت: روی خویش را برگردان تا بتوانم جامه‌ام را بکنم. ابوطالب از این سخن کودک در شگفت شد، زیرا در عرب آن روز حتی مردان بزرگ از عریان کردن همه قسمت‌های بدن خود احتراز نداشتند. ابوطالب می‌گوید: «من هرگز از او دروغ نشنیدم، کار ناشایسته و خنده بیجا ندیدم، به بازیهای بچه‌ها رغبت نمی‌کرد، تنهایی و خلوت را دوست می‌داشت و در همه حال متواضع بود.»^۱

تنفر از بیکاری و بطالت

۱۶۹. از بیکاری و بطالت متنفر بود؛ می‌گفت: «خدایا! از کسالت و بی‌نشاطی، از سستی و تبلی و از عجز و زبونی به تو پناه می‌برم.»
مسلمانان را به کارکردن تشویق می‌کرد و می‌گفت: «عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن کسب حلال است.»

امانت

پیش از بعثت برای خدیجه - که بعد به همسری‌اش درآمد - یک سفر تجارتي به شام انجام داد. در آن سفر پیش از پیش لیاقت و استعداد و امانت و درستکاری‌اش روشن شد. او در میان مردم آنچنان به درستی شهره شده بود که لقب «محمد امین» یافته بود. امانتها را به او می‌سپردند. پس از بعثت نیز قریش با همه دشمنی‌ای که با او پیدا کردند، باز هم امانتهای خود را به او می‌سپردند؛ از همین رو پس از هجرت به مدینه، علی علیه السلام را چند روزی بعد از خود باقی گذاشت که امانتها را به صاحبان اصلی برساند.

مبارزه با ظلم

در دوران جاهلیت با گروهی که آنها نیز از ظلم و ستم رنج می‌بردند برای دفاع از مظلومان و مقاومت در برابر ستمگران همپیمان شد. این پیمان در خانه عبدالله بن جدعان از شخصیت‌های مهم مکه بسته شد و به نام «حلف الفضول» نامیده شد. او بعدها در دوره

^۱ م.ا، ج ۲، ص ۲۵۲

رسالت از آن پیمان یاد می‌کرد و می‌گفت: حاضر نیستم آن پیمان بشکنم و اکنون نیز حاضرم در چنین پیمانی شرکت کنم.

اخلاق خانوادگی

در خانواده مهربان بود. نسبت به همسران خود هیچ‌گونه خشونت نمی‌کرد و این برخلاف خلق و خوی مکیان بود. بدزبانی برخی از همسران خویش را تحمل می‌کرد تا آنجا که دیگران از اینهمه تحمل رنج می‌بردند. او به حسن معاشرت با زنان توصیه و تأکید می‌کرد و می‌گفت: همه مردم دارای خصلتهای نیک و بد هستند؛ مرد نباید تنها جنبه‌های ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و همسر خود را ترک کند؛ چه، هرگاه از یک خصلت او ناراحت شود خلعت دیگرش مایه خشنودی اوست و ایندو را باید باهم به حساب آورد.

او با فرزندان و با فرزندزادگان خود فوق‌العاده عطف و مهربان بود؛ به آنها محبت می‌کرد؛ آنها را روی دامن خویش می‌نشاند؛ بر دوش خویش سوار می‌کرد؛ آنها را می‌بوسید و اینها همه برخلاف خلق و خوی رایج آن زمان بود. روزی در حضور یکی از اشراف، یکی از فرزندزادگان خویش - حضرت مجتبی‌الکلیله - را می‌بوسید؛ آن مرد گفت: من دو پسر دارم و هنوز حتی یک بار هیچ کدام از آنها را نبوسیده‌ام. فرمود:

من لایرحم لایرحم.

کسی که مهربانی نکند رحمت خدا شامل حالش نمی‌شود.

نسبت به فرزندان مسلمین نیز مهربانی می‌کرد. آنها را روی زانوی خویش نشانده، دست محبت بر سر آنها می‌کشید. گاه مادران، کودکان خردسال خویش را به او می‌دادند که برای آنها دعا کند. اتفاق می‌افتاد که احیاناً آن کودکان روی جامه‌اش ادرار می‌کردند. مادران ناراحت شده و شرمنده می‌شدند و می‌خواستند مانع ادامه ادرار بچه شوند. او آنها را از این کار به شدت منع می‌کرد و می‌گفت: مانع ادامه ادرار کودک نشوید؛ اینکه جامه من نجس بشود اهمیت ندارد، تطهیر می‌کنم.

با بردگان

نسبت به بردگان فوق‌العاده مهربان بود. به مردم می‌گفت: اینها برادران شما هستند؛ از هر غذا که می‌خورید به آنها بخورانید و از هر نوع جامه که می‌پوشید آنها را بپوشانید؛ کار طاقت‌فرسا به آنها تحمیل نکنید؛ خودتان در کارها به آنها کمک کنید. می‌گفت: آنها را به عنوان «بنده» و یا کنیز (که مملوکیت را می‌رساند) خطاب نکنید، زیرا همه مملوک خداییم و مالک حقیقی خداست، بلکه آنها را به عنوان «فتی» (جوانمرد) یا «فتاه» (جوانزن) خطاب کنید.

در شریعت اسلام تمام تسهیلات ممکن برای آزادی بردگان که منتهی به آزادی کلی آنها می‌شد فراهم شد. او شغل «نخاسی» یعنی برده‌فروشی را بدترین شغلها می‌دانست و می‌گفت: «بدترین مردم نزد خدا آدم‌فروشان‌اند.»

نظافت و بوی خوش

به نظافت و بوی خوش علاقه شدید داشت؛ هم خودش رعایت می‌کرد و هم به دیگران دستور می‌داد. به یاران و پیروان خود تأکید می‌نمود که تن و خانه خویش را پاکیزه و خوشبو نگه دارند. بخصوص روزهای جمعه و ادارشان می‌کرد غسل کنند و خود را معطر سازند که بوی بد از آنها استشمام نشود، آنگاه در نماز جمعه حضور یابند.

برخورد و معاشرت

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده‌رو بود. در سلام به همه حتی کودکان و بردگان پیشی می‌گرفت. پای خود را جلو هیچ‌کس دراز نمی‌کرد و در حضور کسی تکیه نمی‌نمود. غالباً دو زانو می‌نشست. در مجالس، دایره‌وار می‌نشست تا مجلس، بالا و پایینی نداشته باشد و همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحابش تفقد می‌کرد؛ اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی‌دید سراغش را می‌گرفت، اگر مریض بود عیادت می‌کرد و اگر گرفتاری داشت کمکش می‌نمود. در مجالس، تنها به یک فرد نگاه نمی‌کرد و یک فرد را طرف خطاب قرار نمی‌داد،

بلکه نگاههای خود را در میان جمع تقسیم می‌کرد. از اینکه بنشیند و دیگران خدمت کنند تنفر داشت؛ از جا برمی‌خاست و در کارها شرکت می‌کرد. می‌گفت: «خداوند کراهت دارد که بنده را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده است.»

نرمی در عین صلابت

در مسائل فردی و شخصی و آنچه مربوط به شخص خودش بود نرم و ملایم و باگذشت بود؛ گذشته‌های بزرگ و تاریخی‌اش یکی از علل پیشرفتش بود؛ اما در مسائل اصولی و عمومی، آنها که حریم قانون بود، سختی و صلابت نشان می‌داد و دیگر جای گذشت نمی‌دانست. پس از فتح مکه و پیروزی بر قریش، تمام بدیهایی که قریش در طول بیست سال نسبت به خود او مرتکب شده بود نادیده گرفت و همه را یکجا بخشید؛ توبه قاتل عمومی محبوبش حمزه را پذیرفت؛ اما در همان فتح مکه، زنی از بنی مخزوم مرتکب سرقت شده بود و جرمش محرز گردید؛ خاندان آن زن که از اشراف قریش بودند و اجرای حد سرقت را توهینی به خود تلقی می‌کردند سخت به تکاپو افتادند که رسول خدا از اجرای حد صرف‌نظر کند؛ بعضی از محترمین صحابه را به شفاعت برانگیختند؛ ولی رنگ رسول خدا از خشم برافروخته شد و گفت: چه جای شفاعت است؟! مگر قانون خدا را می‌توان به خاطر افراد تعطیل کرد؟ هنگام عصر آن روز در میان جمع سخنرانی کرد و گفت: «اقوام و ملل پیشین از آن جهت سقوط کردند و منقرض شدند که در اجرای قانون خدا تبعیض می‌کردند؛ هرگاه یکی از اقویا و زبردستان مرتکب جرم می‌شد معاف می‌شد و اگر ضعیف و زبردستی مرتکب می‌شد مجازات می‌گشت. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، در اجرای «عدل» درباره هیچ کس سستی نمی‌کنم هرچند از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد.»

اداره کل پرورش و آموزش سیما

عبادت

پاره‌ای از شب، گاهی نصف، گاهی ثلث و گاهی دو ثلث شب را به عبادت می‌پرداخت. با اینکه تمام روزش خصوصاً در اوقات توقف در مدینه در تلاش بود، از وقت عبادتش نمی‌کاست. او آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می‌یافت. عبادتش به منظور طمع بهشت و یا ترس از جهنم نبود؛ عاشقانه و سپاسگزارانه بود. روزی یکی از همسرانش گفت: تو دیگر چرا آنهمه عبادت می‌کنی؟ تو که آمرزیده‌ای؛ جواب داد: آیا یک بنده سپاسگزار نباشم؟

بسیار روزه می‌گرفت. علاوه بر ماه رمضان و قسمتی از شعبان، یک روز در میان روزه می‌گرفت. دهه آخر ماه رمضان بسترش بکلی جمع می‌شد و در مسجد معتکف می‌گشت و یکسره به عبادت می‌پرداخت، ولی به دیگران می‌گفت: کافی است در هر ماه سه روز روزه بگیرید. می‌گفت: به اندازه طاقت عبادت کنید؛ بیش از ظرفیت خود بر خود تحمیل نکنید که اثر معکوس دارد. با رهبانیت و انزوا و گوشه‌گیری و ترک اهل و عیال مخالف بود. بعضی از اصحاب که چنین تصمیمی گرفته بودند مورد انکار و ملامت قرار گرفتند. می‌فرمود: بدن شما، زن و فرزند شما و یاران شما همه حقوقی بر شما دارند و می‌باید آنها را رعایت کنید.

در حال انفراد، عبادت را طول می‌داد؛ گاهی در حال تهجد ساعتها سرگرم بود؛ اما در جماعت به اختصار می‌کوشید، رعایت حال اضعف مأمومین را لازم می‌شمرد و به آن توصیه می‌کرد.

زهد و ساده‌زیستی

زهد و ساده‌زیستی از اصول زندگی او بود. ساده غذا می‌خورد، ساده لباس می‌پوشید و ساده حرکت می‌کرد. زیراندازش غالباً حصیر بود. بر روی زمین می‌نشست. با دست خود از بز شیر می‌دوشید و بر مرکب بی‌زین و پالان سوار می‌شد و از اینکه کسی در رکابش حرکت کند به شدت جلوگیری می‌کرد. قوت غالبش نان جوین و خرما بود. کفش و

جامه‌اش را با دست خویش وصله می‌کرد. در عین سادگی طرفدار فلسفه فقر نبود؛ مال و ثروت را به سود جامعه و برای صرف در راههای مشروع لازم می‌شمرد؛ می‌گفت: «نعم المال الصالح للرجل الصالح.» چه نیکوست ثروتی که از راه مشروع به دست آید برای آدمی که شایسته داشتن ثروت باشد و بداند چگونه صرف کند. و هم می‌فرمود: «نعم العون علی تقوی الله الغنی.» مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا.

اراده و استقامت

اراده و استقامتش بی‌نظیر بود؛ از او به یارانش سرایت کرده بود. دوره بیست و سه ساله بعثتش یکسره درس اراده و استقامت است. او در تاریخ زندگیش مکرر در شرایطی قرار گرفت که امیدها از همه جا قطع می‌شد ولی او یک لحظه تصور شکست را در مخیله‌اش راه نداد، ایمان نیرومندش به موفقیت یک لحظه متزلزل نشد.

رهبری و مدیریت و مشورت

با اینکه فرمانش میان اصحاب بی‌درنگ اجرا می‌شد و آنها مکرر می‌گفتند چون به تو ایمان قاطع داریم.

اگر فرمان دهی که خود را در دریا غرق کنیم و یا در آتش بیفکنیم می‌کنیم، او هرگز به روش مستبدان رفتار نمی‌کرد؛ در کارهایی که از طرف خدا دستور نرسیده بود با اصحاب مشورت می‌کرد و نظر آنها را محترم می‌شمرد و از این راه به آنها شخصیت می‌داد. در «بدر» مسأله اقدام به جنگ، همچنین تعیین محل اردوگاه و نحوه رفتار با اسرای جنگی را به شور گذاشت. در «احد» نیز راجع به اینکه شهر مدینه را اردوگاه قرار دهند و یا اردو را به خارج ببرند، به مشورت پرداخت. در «احزاب» و در «تبوک» نیز با اصحاب به شور پرداخت.

نرمی و مهربانی پیغمبر، عفو و گذشتش، استغفارهایش برای اصحاب و بیتابی‌اش برای بخشش گناه امت، همچنین به حساب آوردنش اصحاب و یاران را، طرف شور قراردادن آنها و شخصیت‌دادن به آنها از علل عمده نفوذ عظیم و بی‌نظیر او در جمع اصحابش بود. قرآن کریم به این مطلب اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید: «به موجب مهربانی‌اش که خدا در دل تو قرار داده تو با یاران خویش نرمش نشان می‌دهی. اگر تو درشتخو و سخت‌دل می‌بودی از دورت پراکنده می‌شدند. پس عفو و بخشایش داشته باش و برای آنها نزد خداوند استغفار کن و با آنها در کارها مشورت کن؛ هرگاه عزم‌ت جزم شد دیگر بر خدا توکل کن و تردید به خود راه مده.»

نظم و انضباط

نظم و انضباط بر کارهایش حکمفرما بود. اوقات خویش را تقسیم می‌کرد و به این عمل توصیه می‌نمود. اصحابش تحت تأثیر نفوذ او دقیقاً انضباط را رعایت می‌کردند. برخی تصمیمات را لازم می‌شمرد آشکار نکند و نمی‌کرد مبادا که دشمن از آن آگاه گردد. یارانش تصمیماتش را بدون چون و چرا به کار می‌بستند. مثلاً فرمان می‌داد که آماده باشید فردا حرکت کنیم؛ همه به طرفی که او فرمان می‌داد همراهش روانه می‌شدند بدون آنکه از مقصد نهایی آگاه باشند؛ در لحظات آخر آگاه می‌شدند. گاه به عده‌ای دستور می‌داد که به طرفی حرکت کنند و نامه‌ای به فرمانده آنها می‌داد و می‌گفت: بعد از چند روز که به فلان نقطه رسیدی نامه را باز کن و دستور را اجرا کن. آنها چنین می‌کردند و پیش از رسیدن به آن نقطه نمی‌دانستند مقصد نهایی کجاست و برای چه مأموریتی می‌روند، و بدین ترتیب دشمن و جاسوسهای دشمن را بی‌خبر می‌گذاشت و احیاناً آنها را غافلگیر می‌کرد.

ظرفیت شنیدن انتقاد و تنفس از مداحی و چاپلوسی

او گاهی با اعتراضات برخی یاران مواجه می‌شد اما بدون آنکه درشتی کند نظرشان را به آنچه خود تصمیم گرفته بود جلب و موافق می‌کرد.

از شنیدن مداحی و چاپلوسی بیزار بود، می‌گفت: «به چهره مداحان و چاپلوسان خاک پاشید.»

محکم کاری را دوست داشت؛ مایل بود کاری که انجام می‌دهد متقن و محکم باشد، تا آنجا که وقتی یار مخلصش سعدبن معاذ از دنیا رفت و او را در قبر نهادند، او با دست خویش سنگها و خشتهای او را جابجا و محکم کرد و آنگاه گفت: «من می‌دانم که طولی نمی‌کشد همه اینها خراب می‌شود، اما خداوند دوست می‌دارد که هرگاه بنده‌ای کاری انجام می‌دهد آن را محکم و متقن انجام دهد.»

مبارزه با نقاط ضعف

او از نقاط ضعف مردم و جهالت‌های آنان استفاده نمی‌کرد، برعکس، با آن نقاط ضعف مبارزه می‌کرد و مردم را به جهالتشان واقف می‌ساخت. روزی که ابراهیم پسر هجده‌ماهه‌اش از دنیا رفت از قضا آن روز خورشید گرفت. مردم گفتند: علت اینکه کسوف شد مصیبتی است که بر پیغمبر خدا وارد شد. او در مقابل این خیال جاهلانه مردم سکوت نکرد و از این نقطه ضعف استفاده نکرد، بلکه به منبر رفت و گرفت: اینها الناس! ماه و خورشید دو آیت از آیات خدا هستند و برای مردن کسی نمی‌گیرند.

واجدبودن شرایط رهبری

شرایط رهبری از حس تشخیص، قاطعیت، عدم تردید و دودلی، شهامت، اقدام و بیم‌داشتن از عواقب احتمالی، پیش‌بینی و دوراندیشی، ظرفیت تحمل انتقادات، شناخت افراد و توانایی‌های آنان و تفویض اختیارات درخور تواناییها، نرمی در مسائل فردی و صلابت در مسائل اصولی، شخصیت‌دادن به پیروان و به حساب آوردن آنان و پرورش استعداد‌های عقلی و عاطفی و عملی آنها، پرهیز از استبداد و از میل به اطاعت کورکورانه، تواضع و فروتنی، سادگی و درویشی، وقار و متانت، علاقه شدید به سازمان و تشکیلات

برای شکل دادن و انتظام دادن به نیروهای انسانی، همه را در حد کمال داشت؛ می گفت: «اگر سه نفر با هم مسافرت می کنید، یک نفرتان را به عنوان رئیس و فرمانده انتخاب کنید.» در دستگاه خود در مدینه تشکیلات خاص ترتیب داد، از آن جمله جمعی دبیر به وجود آورد و هر دسته‌ای کار مخصوصی داشتند: برخی کتاب وحی بودند و قرآن را می نوشتند، برخی متصدی نامه‌های خصوصی بودند، برخی عقود و معاملات مردم را ثبت می کردند، برخی دفاتر صدقات و مالیات را می نوشتند، برخی مسؤول عهدنامه‌ها و پیمان‌نامه‌ها بودند. در کتب تواریخ از قبیل تاریخ یعقوبی و التنبیه والاشراف مسعودی و معجم البلدان بلاذری و طبقات ابن سعد، همه اینها ضبط شده است.

روش تبلیغ

در تبلیغ اسلام سهلگیر بود نه سختگیر؛ بیشتر بر بشارت و امید تکیه می کرد تا بر ترس و تهدید. به یکی از اصحابش که برای تبلیغ اسلام به یمن فرستاد دستور داد که: «یر و لاتعسر، و بشر و لاتنفر.» آسان بگیر و سخت نگیر، نوید بده (میلها را تحریک کن) و مردم را متنفّر نساز!

در کار تبلیغ اسلام تحرک داشت. به طائف سفر کرد. در ایام حج در میان قبایل می گشت و تبلیغ می کرد. یک بار علی علیه السلام و بار دیگر معاذبن جبل را به یمن برای تبلیغ فرستاد. گروه فراوانی از یارانش را به حبشه فرستاد. آنها ضمن نجات از آزار مکیان، اسلام را تبلیغ کردند و زمینه اسلام نجاشی پادشاه حبشه و نیمی از مردم حبشه را فراهم کردند. در سال ششم هجری به سران کشورهای جهان نامه نوشت و نبوت و رسالت خویش را به آنها اعرام کرد. در حدود صد نامه از او باقی است که به شخصیت‌های مختلف نوشته است.

اداره کل پژوهش و آموزش سما

تشویق به علم

به علم و سواد تشویق می‌کرد. کودکان اصحابش را وادار کرد که سواد بیاموزند. برخی از یارانش را فرمان داد زبان سریانی بیاموزند. می‌گفت: «دانشجویی بر هر مسلمان قرض و واجب است.»

و هم فرمود: «حکمت را در هر کجا و در نزد هر کس ولو مشرک یا منافق یافتید، از او اقتباس کنید.»

و هم فرمود: «علم را جستجو کنید ولو مستلزم آن باشد که تا چین سفر کنید.» این تأکید و تشویقها درباره علم سبب شد که مسلمین، با همت و سرعت بی‌نظیری به جستجوی علم در همه جهان پرداختند، آثار علمی را هر کجا یافتند به دست آوردند و ترجمه کردند و خود به تحقیق پرداخته و از این راه علاوه بر اینکه حلقه ارتباطی شدند میان تمدنهای قدیم یونانی و رومی و ایرانی و مصری و هندی و غیره و تمدن جدید اروپایی، خود یکی از شکوهمندترین تمدنها و فرهنگهای تاریخ بشریت را آفریدند که به نام «تمدن و فرهنگ اسلامی» شناخته شده و می‌شود.

خلق و خویش مانند دینش جامع و همه جانبه بود. تاریخ، هرگز شخصیتی مانند او را یاد ندارد که در همه ابعاد انسانی در حد کمال و تمام بوده باشد. او به راستی انسان کامل بود.^۱

ابلاغگر مکتب

۱۷۰. آن کسی که به وسیله او صورت کامل مکتب عرض و ابلاغ شد، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و آخرین کتاب آسمانی قرآن است و همان طوری که قرآن کریم فرموده است: وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ پیام راستین و موزون پروردگارت کامل گشت؛ کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست.^۲

^۱ م.آ، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۵۳
^۲ وحی در نبوت، ص ۴۱

نفوذ پیامبر در میان مردم

۱۷۱. ابوسفیان متمدن و لاقلا آشنا با تمدنهای زمان در داستان فتح مکه، وقتی از نزدیک رهبری پیغمبر اکرم را دید گفت: به خدا قسم من هم قیصر روم و دربار قیصر روم و هم دربار پادشاهان ایران را دیده‌ام ولی پیشوایی مانند این مردم که در میان مردم و اجتماع خود این چنین نفوذ داشته باشد ندیده‌ام!^۱

پیامبر طیبی برای مردم

۱۷۲. علی جمله‌ای دارد درباره پیغمبر اکرم که در نهج‌البلاغه است و سیره پیغمبر را در یک قسمت بیان می‌کند. می‌فرماید: طیب پیغمبر پزشکی بود برای مردم. البته معلوم است که مقصود پزشک بدن نیست که مثلاً برای مردم نسخه گل گاوزبان می‌داد، بلکه مقصود پزشک روان و پزشک اجتماع است. طیب ذوابطبه در اولین تشبیه که او را به طیب تشبیه می‌کند می‌خواهد بگوید روش پیغمبر روش یک طیب معالج بود با بیماران خودش. از جمله خصوصیات طیب معالج نسبت به بیمار، ترحم به حال بیمار است.^۲

رسیدن نیروی غیبی بر پیامبر

۱۷۳. پیغمبر اکرم بعدها در دوره رسالت، از کودکی خودش فرمود، از جمله فرمود گاهی هم احساس می‌کردم که گویی یک نیروی غیبی مرا تأیید می‌کند. می‌گوید من هفت سالم بیشتر نبود، عبدالله بن جدعان که یکی از اشراف مکه بود، عمارتی می‌ساخت. بچه‌های مکه به عنوان کار ذوقی و کمک‌دادن به او می‌رفتند از نقطه‌ای به نقطه دیگر سنگ حمل می‌کردند. من هم می‌رفتم همین کار را می‌کردم. آنها سنگ حمل می‌کردند. من هم می‌رفتم همین کار را می‌کردم. آنها سنگها را در دامنشان می‌ریختند، دامنشان را بالا می‌زدند و چون شلوار نداشتند کشف عورت می‌شد. من یک دفعه تا رفتم سنگ را گذاشتم در دامنم، مثل

^۱ امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۷۲
^۲ سیره نبوی، ص ۹۸

اینکه احساس کردم که دستی آمد و زد دامن را از دستم انداخت، حس کردم که من نباید این کار را بکنم، با اینکه کودکی هفت ساله بودم.^۱

نشانه‌های پیامبری

۱۷۴. در سیره ابن هشام ضمن نقل داستان اسلام عدی بن حاتم می‌گوید: پس از بازگشت خواهرش سفانه قرار شد به مدینه برود و درباره آن حضرت دقت کند که پیامبر است یا سر پادشاهی دارد. بی‌خبر بر آن حضرت وارد شد و آن حضرت از او احترام کرد و او را با خود به خانه برد. در بین راه پیرزنی مفلوک جلو آن حضرت را گرفت و مدتی آن حضرت را ننگه داشت. عدی در دل خود گفت: این اولین نشانه پیامبری است، هرگز سلاطین چنان صبر و حوصله‌ای ندارند که این اندازه وقت خود را به پیرزنی مفلوک بدهند. وقتی که به خانه آن حضرت رفت، آن حضرت تشک مخصوص خود را که ساده بود انداخت و به اصرار عدی را روی آن نشاند و خود روی زمین نشست. عدی با خود گفت: این دومین نشانه پیامبری...

سیره انبیا در این جهت تأثیر فوق‌العاده در نفوذ دعوتشان داشته است.^۲

امی بودن پیامبر

۱۷۵. یکی از سوابق بسیار مشخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که امی بود، یعنی مکتب نرفته و درس نخوانده بود که در قرآن هم از این نکته یاد شده است. اکثر مردم آن منطقه در آن زمان، امی بودند. یکی دیگر این است که در همه آن چهل سال قبل از بعثت، در آن محیط که فقط و فقط محیط بت‌پرستی بود، او هرگز بتی را سجده نکرد.^۳

احتیاج به نبی

۱۷۶. «قل ان کنتم تحبون الله فأتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم».

این آیه کریمه احتیاج به نبوت و اهتداء به هدایت پیغمبر را ذکر می‌کند و می‌گوید: ای کسانی که مدعی دوستی خدا هستید، معرفت خدا و کلید رضایت خدا در دست اوست. اگر او را دوست دارید و میل دارید که او هم شما را دوست داشته باشد، راه رسیدن به رضا و جلب محبت او پیروی از وی است. من راهنمای به سوی او هستم. کسی نمی‌تواند بدون استمداد از راهنمایی من که به سوی او سفر کرده و بازگشته‌ام، به او برسد. کسی نمی‌تواند مدعی استقلال شود.^۱

همراهی فرشتگان

۱۷۷. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: بودند فرشتگانی الهی که از کودکی او [پیامبر] را همراهی می‌کردند. پیامبر می‌فرمود من گاهی سلام می‌شنیدم، یک کسی به من می‌گفت السلام علیک یا محمد! نگاه می‌کردم، کسی را نمی‌دیدم. گاهی با خودم فکر می‌کردم شاید این سنگ یا درخت است که دارد به من سلام می‌دهد، بعد فهمیدم فرشته الهی بوده که به من سلام می‌داده است.^۲

معجزات پیغمبر اسلام

۱۷۸. برخی از مستشرقین و کشیشان مسیحی به شکل اعتراض بر قرآن و بر پیغمبر ما مسئله‌ای را طرح کرده‌اند که بعضی از نویسندگان اسلامی هم، نه به آن شکل بلکه به شکل دیگری مطرح نموده و کم و بیش مدعای آنها را قبول کرده‌اند و آن مسئله معجزات پیغمبر اسلام است.

^۱ یادداشت‌ها، ج ۸، ص ۵۹

^۲ سیری در سیره نبوی، ص ۲۷۲

مسیحیها به این شکل مسئله را مطرح کرده‌اند که: از خود قرآن استنباط می‌شود که پیامبر اسلام در مقابل تقاضای معجزه که از او می‌شد امتناع می‌ورزید و خود قرآن بر این مطلب دلالت صریح دارد که حتی بوی انکار سخت نسبت به معجزه می‌دهد؛ و آیاتی هم بر این مطلب شاهد آورده‌اند که ما در آینده نزدیک به آن آیات اشاره می‌کنیم.

بعضی از نویسندگان اسلامی در عصر اخیر این مطلب را به این شکل توجیه کرده‌اند که: اساساً معجزه مربوط به دوره‌های کودکی بشر یعنی دوره‌هایی است که بشر هنوز مراحل توحش را می‌گذراند و به مرحله علم و تعقل و منطق پا ننهاده بود و لذا چون از طریق علمی و منطقی ممکن نبود که مسائل را با انسانها مطرح نمود از این نظر پیامبران گذشته معجزه می‌آوردند و به عبارت دیگر بشر همانند کودک بود و کودک حرف منطقی و استدلالی سرش نمی‌شود و ناچار به قول شاعر:

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زیان کودکی باید گشاد

معجزه زبان کودکی است برای کودکها یعنی مردم اعصار گذشته، ولی همینکه بشر به مرحله بلوغ فکری رسید که بتوان با زبان علم و منطق و استدلال با او سخن گفت دیگر نیازی به معجزه نیست، بلکه همینکه پیامبری مبعوث شد و طرحی اصلاحی به بشر عرضه کرد و قوانینی برای بشر و حرکت تکاملی او پیشنهاد نمود، بشر دارای درک و عقل و منطق بلافاصله آن را می‌پذیرد و تسلیم او می‌گردد.

پیغمبر اسلام تفاوتش با همه پیغمبران گذشته در این جهت است که ظهور او مقارن است - از نظر تاریخ جهان - با دوره تحول بشر از توحش به تفکر.

اقبال لاهوری تعبیری مشابه این دارد. می‌گوید: پیامبر اسلام در یک مقطع تاریخی قرار گرفته است که گذشته‌اش تعلق دارد به دوره کودکی و توحش بشر و آینده‌اش تعلق دارد به دوره علم و منطق بشریت. به این دلیل ماهیت وحی پیغمبر آخرالزمان با وحیهای دیگر تفاوت دارد و اصولاً پیغمبر اسلام آمد برای اینکه مردم را وارد مرحله تعقل و منطق کند.

اداره پژوهش آموزش عالی

اقبال لاهوری - قریب به این مضمون - ادامه می دهد که: پیغمبر اسلام از نظر منشأ کارش که وحی است تعلق دارد به دوره گذشته و از نظر روح رسالتش که دعوت به عقل و منطق و علم و تجربه و آزمایش و پندگرفتن از تاریخ است تعلق دارد به دوره آینده.

از نظر اقبال فلسفه ختم نبوت هم همین است؛ یعنی بیان گذشته دو مطلب را به دنبال خود نتیجه می دهد: یکی ختم نبوت و دوم بی نیازی از معجزه؛ یعنی با آمدن این نوع نبوت و رسالت که نبوت و رسالت ختمیه است، نه بعد از این، زمینه‌ای برای نبوت و رسالت دیگری است و نه دیگر نیازی به معجزه است زیرا معجزه مربوط به دوره‌های گذشته بوده است.

این بیانی است که اقبال طرح کرده و بعضی از نویسندگان اسلامی نیز آن را پیروی نموده‌اند.

ما اینک در آن مقام نیستیم که مقصلاً در این زمینه بحث کنیم ولی اجمالاً می‌گوییم: در فلسفه‌ای که اینها برای ختم نبوت ذکر کرده‌اند اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده‌اند. اشتباه نکنید؛ نمی‌خواهم بگویم اقبال ختم نبوت را انکار کرده! (چنانکه بعضی این اشتباه را کرده‌اند) خیر، برعکس، اقبال ختم نبوت را قبول دارد ولی توجیهی که برای ختم نبوت ذکر کرده درست نیست.

فلسفه‌ای که او ذکر می‌کند درست برخلاف متصورش نتیجه می‌دهد. او می‌خواهد با این توجیه ختم نبوت را اثبات کند اما متأسفانه اگر آن حرف درست باشد ختم دیانت را نتیجه می‌دهد! نه ختم نبوت.

ما اکنون در این قسمت بحث نمی‌کنیم بلکه بحث ما درباره معجزه است. گفتار نویسندگان مزبور شامل دو مطلب است: مطلب اول اینکه در دوره بلوغ فکری بشر اساساً نیازی به معجزه نیست. دوم اینکه به همین جهت اسلام به شهادت آیاتی از قرآن همواره از آوردن معجزه امتناع می‌ورزید و این هر دو قسمت لازم است مورد بحث قرار گیرد.

اما قسمت اول. این مطلب صحیح نیست که در دوره بلوغ فکری بشر نیازی به معجزه نیست، زیرا همان طور که قبلاً گفتیم قرآن تعبیر به معجزه نمی‌کند بلکه همیشه به «آیه» تعبیر می‌کند.

آیت یعنی نشانه؛ نشانه چی؟ نشانه اینکه گفته‌های این شخص گفته خودش نیست، گفته خداست.

یک وقت است که یک پیغمبر فقط حرفهای منطقی برای مردم می‌زند یعنی حرفهایی که آنها را با دلایلی که مسائل علمی را ثابت می‌کند می‌توان اثبات کرد، با برهان و یا با تجربه و آزمایش راه اثبات دارد؛ در این صورت او چه می‌شود؟ تازه می‌شود یک حکیم، یک دانشمند خیلی بزرگ، ولی فرق است میان حکیم و دانشمند و فیلسوف با پیغمبر. دانشمند و فیلسوف حرفهایشان در سطح حرفهای بشری است ولی پیغمبران بیش از این را می‌خواهند بگویند.

پیغمبران علاوه بر این جهت که حرفهایشان منطقی و عقلانی است حرف دیگری دارند و آن این است که می‌گویند این حرفها مال ما نیست بلکه به ما گفته شده است و ما می‌گوییم.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ».

یعنی اینها که من می‌گویم، این طور نیست که شب نشسته‌ام فکر کرده‌ام، منتها مغز من از مغزهای دیگر بزرگتر است؛ خیر، اینها گفته‌های خداست که به من وحی شده است.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ».

من یک زبان دارم رو به شما، روح من از باطنش به جای دیگر اتصال دارد، از آنجا به من گفته می‌شود، من هم به شما ابلاغ می‌کنم. اصلاً من پیام‌آورم، پیام خدا را به شما می‌رسانم نه حرف خودم را. همه بحثها سر پیام‌آور است. من رسول و نبی هستم یعنی فرستاده هستم و پیام دیگری را می‌رسانم.

فرض کنید یک وقت آقای سقراط می‌گوید که من چنین فلسفه‌ای را در اخلاق دارم. وقتی ما حرفهای سقراط را منطقی دیدیم می‌پذیریم.

اما اگر سقراط گفت این حرفهایی که من می‌گویم حرف من نیست پیام خداست و من پیام خدا را به شما ابلاغ می‌کنم، آن وقت می‌گوییم این را دیگر باید اثبات کنی. صرف اینکه حرفهای تو منطقی است دلیل نمی‌شود که این حرفها مال خدا باشد. منطقی بودن حرف یک مسئله است و مال خود این شخص نبودن و مال خدا بودن حرف یک مسئله است و مال خود این شخص نبودن و مال خدا بودن و تضمین خدایی داشتن و قهراً اطاعتش پاداش خدایی داشتن و مخالفتش کیفر خدایی داشتن، مسئله دیگری است.

بسیاری افراد حرف منطقی می‌زنند، ولی اگر ما اطاعت نکردیم مسئله مهمی نیست. ولی آن کسی که می‌گوید این حرف من نیست حرف خداست، اگر اطاعت نکنیم خدا را تمرد کرده‌ایم و اگر اطاعت کنیم خدا را پرستش کرده‌ایم.

بنابراین درست است که پیغمبر در دوره بلوغ فکری می‌تواند حرفهای خودش را با دلیل و منطق برای مردم ثابت کند یعنی بگوید: ای مردم! فکر کنید، تعقل کنید، درستی حرفهای من را بیابید؛ اما درستی حرفهای او یک مطلب است و اینکه از جانب خداست مطلب دیگر.

یک وقت پیغمبر اسلام می‌آید و می‌گوید: شراب نخورید؛ شراب برایتان مضر است، رجز است، پلیدی است. بعد می‌گوید: حالا دلش را می‌خواهید؟ نگاه کنید به این شرابخوارهایی که یک مدت زیادی شراب می‌خورند و دائم‌الخمرند، ببینید چه به سرشان می‌آید، به سر اعصابشان و جهاز هاضمه‌شان چه می‌آید، کبدشان چه حالی پیدا می‌کند!

بروید و تجربه کنید، ببینید آنهایی که مشروب می‌خورند و مست می‌شوند بر سر جامعه چه می‌آورند؟ تجربه از این بالاتر نمی‌شود. آمار جنایتی که ناشی از مشروبخواری است دلیل بر بدی مشروب است. مردمی اگر اهل عقل و منطق باشند، خوب می‌فهمند که این دستور بسیار منطقی است و نباید مشروب خورد. ولی باز این مطلب که این پیام خداست، مسئله دیگری است.

پس در دوره بلوغ فکری هم ولو صحت تمام گفته‌های پیامبر را با برهان علمی و عقلی درک کنیم باز اگر بخواهیم پیام‌آوری او را تصدیق کنیم احتیاج به معجزه دارد.

تا اینجا مربوط به مطلب اول بود. اما مطلب دوم:

همان طور که اشاره شد آنها مدعی هستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت قرآن مجید همواره از آوردن معجزه خودداری کرده است و این نشان می‌دهد که هیچگاه معجزه‌ای نداشته است.

برای این منظور آیاتی را نقل کرده‌اند که از همه روشنتر آیه سوره اسراء است مکه سرزمین بی‌آب و علف و خشکی است. آب جاری در مکه آن زمان نبوده. این مقدار آب جاری هم که الان هست و در منی و عرفات از آن استفاده می‌کنند، مقدار بیشترش نهر طائف است. طائف در دوازده فرسخی جنوب مکه است. زبیده - زن هارون الرشید، خلیفه مقتدر، که قهراً همه بیت المال مسلمین هم در اختیارش بوده، با پول فراوانی کوه را شکافت و از طائف نهری به مکه جاری کرد ولی در زمان پیغمبر اسلام اصلاً آبی در مکه نبوده است جز همین آب زمزم، آن هم به این مقدار فعلی نبوده، بعدها کنده‌اند تا آب آن زیادتر شده است.

کفار قریش، مخالفین پیغمبر گفتند ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه:

۱- از زمین چشمه‌ای برای ما بشکافی.

۲- چون مکه باغ و بستانی ندارد، تو در اینجا یک باغستانی داشته باشی که درخت انگور زیادی داشته و نهرهایی در وسط آن جاری باشد.

۳- یا اینکه همان طوری که گمان می‌کنی و ادعا می‌کنی در قیامت عالم دگرگون می‌شود و زمین و آسمان در یکدیگر فرو می‌روند. حالا هم تو کاری کنی که آسمان بر سر ما فرو ریزد.

۴- یا خدا و فرشتگان را از آسمان پایین آوری و آنها جلو ما تو را تایید کند.

۵- یا مالک یک خانه پر از پول باشی.

۶- و یا به آسمان بالا روی و از آنجا نامه ای برای ما بیاوری، یک نامه خطاب به ما (که

نبوت تو را گمراهی نماید.)

اینها شرایطی است که ما برای ایمان آوردن به تو داریم.

«قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

بگو سبحان الله! شما از من چه می خواهید؟ آیا من جز یک بشری که پیامبر است چیز دیگر هستم؟

اینها به جمله آخر استدلال کرده و می گویند: کفار شش نوع معجزه از پیغمبر مطالبه کردند، پیغمبر جواب داد: سبحان الله! یعنی چه؟ ای چه تقاضایی است که از من می کنید؟ تقاضای معجزه یعنی چه؟ من اساساً قدرت بر آوردن تقاضایتان را ندارم.

این آیه ای است که هم مورد استدلال مسیحیان قرار گرفته نسبت به اینکه پیغمبر اسلام معجزه نداشت، و هم مورد استناد عده ای از روشنفکران برای این جهت که معجزه نداشت، و هم مورد استناد عده ای از روشنفکران برای این جهت که معجزه مربوط به دوره کودکی بشر است و پیغمبر اسلام چون تعلق به دوره بلوغ فکری بشر داشته است از آوردن معجزه امتناع می کرده است.

ولی در هر مطلب درست نیست و اینجاست که ما باید مطالب را بشکافیم. ما قبلاً گفتیم که معجزه یک امر محال نیست. محال یعنی چیزی که عقلاً ناشدنی است، پوچ است. حتی اگر کسی قدرت لایتناهی هم داشته باشد باز امر محال ایجاد نشدنی است، نه اینکه او نمی تواند، نه اینکه او نمی تواند، بلکه آن امر وجود پذیر نیست زیرا آن عین نیستی است، عین پوچی است. چیزی که حقیقتش عین نیستی است دیگر نمی تواند هستی یابد.

پس تقاضای معجزه غیر از تقاضای یک امر محال است زیرا چنانکه گفتیم معجزه یعنی امری که برخلاف ناموس جاری طبیعت است ولی در ذات خود امری است ممکن که فقط نیاز به یک قدرت ماوراء طبیعی دارد. این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه: گفتیم همه پیامبران باید معجزه داشته باشند فقط به عنوان یک آیه و دلیل برای صحت مدعای خود که او از طرف خداست، و همین مقدار کافی است. ولی آیا پیغمبران عموماً ملزمند که هر چه مردم تقاضا کردند آنها انجام دهند؟ اگر این طور باشد، می‌شوند مثل مارگیرها و جادوگرها!

مردم وقتی میلشان به تماشاگری می‌کشد، می‌آیند و رو به او کرده می‌گویند: اگر تو پیغمبری پس فلان کار را که ما می‌گوییم بکن! باز دسته دیگری، و همین طور، این که مسخره بازی است.

پیغمبر آن مقدار معجزه می‌آورد که ثابت شود او از طرف خداست و همینکه اتمام حجت شد، مگر هر چه مردم تقاضای معجزه بکنند می‌گوید اتمام حجت شد، من دیگر ملزم نیستم که معجزه بیاورم.

و به تعبیر دانشمندان، پیغمبران ملزم نیستند به اقتراحات مردم عمل کنند، یعنی این طور نیست که اگر کسی بچه‌اش در خانه گریه می‌کرده، برای ساکت کردن بچه، او را بغل کند و نزد پیغمبر بیاورد و بگوید: ای پیغمبر خدا! تو که می‌توانی معجزه کنی معجزه ای کن که این پسر بچه سرش گرم شود!

خیر! معجزه دلیل است برای اینکه آن آدمی که طالب حقیقت است حقیقت را بفهمد و درک کند که این شخص فرستاده خداست و راستگوست و او موظف به عمل کردن است. نکته دیگری که اینجا باید گفت این است که پیغمبران معامله گر نیستند، یعنی این طور نیست که گروهی پیش پیغمبری بیایند و بگویند اگر می‌خواهی ما به تو ایمان آوریم این مقدار پول به ما بده! پیغمبران آمده‌اند که مردم ایمان بیاورند. ایمان با معامله گری جور در نمی‌آید. پیغمبران مردم را حتی دعوت به انفاق می‌کنند یعنی از آنان می‌خواهند که در راه خدا خرج کنند.

جالب اینکه پس از آنکه آنان را به دعوت به انفاق و جهاد کردند، در مقام پذیرش حتی هر گونه اتفاقی را تحویل نمی‌گیرند. بلکه وقتی شخصی می‌آید و می‌گوید من می‌خواهم پول در راهی که شما گفته‌اید خرج کنم! همینکه احساس می‌شود که این پول دادن برای

خودنمایی است، از او نمی‌پذیرند و یا وقتی فردی می‌آید و می‌گوید من می‌خواهم سرباز اسلام باشم، از او سوال می‌کند که برای چه می‌خواهی سرباز شوی؟ می‌گوید چون می‌خواهم اسام در تاریخ ضبط شود، می‌گوید برو دنبال کارت، ما هجرت الی الله. تو به سوی خدا هجرت نکرده ای اخلاص و ایمان نداری.

با توجه به این مطالب، معنی آیات روشن می‌شود، در آیه اول می‌گوید:

«لن نومن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً».

فرق است میان اینکه گفته شود «نومن لك» یا «نومن بك». اگر بگوییم «یومن به» یعنی به او ایمان می‌آورد، و اگر بگوییم «یومن له» یعنی به سود او ایمان می‌آورد.

اینها نگفته اند «لن نومن بك» بلکه گفتند «لن نومن لك» یعنی ما به سود تو ایمان نمی‌آوریم، و به عبارت دیگر اگر می‌خواهی ما بیایم جزءدار و دسته تو شویم. که این کاری است به نفع تو، تو هم باید کاری به نفع ما بکنی.

حتی تفجر لنا. «ل» برای نفع است و صریح است در اینکه آنها جریان چشمه را به نفع خود می‌خواسته‌اند و این تقاضای معجزه نیست، تقاضای یک معامله صرف است.

«او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تعجيراً».

خواسته دوم اینک تو مالک باغستانی پر از درخت خرما و انگور باشی.

معلوم است اگر پیغمبر در مکه یک باغستانی داشته باشد و درخت خرماهای خیلی زیاد و انگور خیلی زیاد، آن خرماها و انگورها را که به ملائکه نمی‌دهد، قهراً به سود مردم مکه است.

این هم تقاضای معجزه نیست، تقاضای یک امری است به سود زندگی آنها! یعنی آنها می‌خواستند که رسول الله مکه را تبدیل به طائف کند، مکه‌ای که نه نهری دارد و نه

باغستانی، تبدیل شود به شهری همچون طائف که پر از باغستان و اشجار است.

«او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً»

اداره‌ی پژوهش و آموزش اسلامی

اگر کسی بیاید و اینگونه تقاضای معجزه کند، بگوید که اگر تو معجزه داری معجزه‌ات این باشد که من را بکش، آیا این تقاضای معجزه است؟ خیر، زیرا وقتی که کشته شود معجزه چه سودی دارد؟

کفار قریش می‌گویند تو می‌گویی که در قیامت آسمان فرود می‌آید اگر راست می‌گویی همین الان فرود بیاور. اگر پیامبر این معجزه را انجام می‌داد و آنان همه می‌سوختند پس سوختن چه نتیجه‌ای داشت؟

«او تاتی بالله و الملائکه قبیلاً»

خدا و ملائکه برای ما حاضر کن تا شخصاً با ما صحبت کنند. این هم معلوم است که تقاضای یک امر محال است، زیرا ممکن نیست که خدا خودش شخصاً با بندگان صحبت کند.

بعلاوه اگر خدا مانند بشر می‌بود که مردم را از راه چشم‌های خودشان می‌توانستند او را ببینند و هم از راه گوش‌هایشان می‌توانستند صدای او را بشنوند، اساساً دیگر احتیاجی به پیغمبر نبود.

خدایی که پیغمبر معرفی می‌کند لله المشرق و المغرب، اینما تولوا فثم وجه الله. هو الاول و الاخره و الظاهر و الباطن است او که جسم نیست، او که در آسمان نیست که او را به نقل به زمین کنند.

معنای تقاضای آنان این است که خدا مثل یک مخلوق بشود و این هم از محال‌های واضح است.

ملائکه هم همین‌طور است زیرا ملائکه اجسام مادی نیستند که انسانی آنها را ببیند، گرچه ممکن است احیاناً متمثل به صورت انسانی بشوند و برای بعضی افراد نمودار گردند. ولی به هر حال ملک از جنس بشر و از جنس ماده نیست که برای همه ممکن باشد آنها را ببیند. پس این هم یک تقاضای نامعقول است.

او یكون لك بيت من زخرف

باز این یک تقاضای مادی و یک سوداگری صرف است. آنقدر بنده پول بودند که گویی جز پول چیز دیگری نمی فهمیدند.

آخرین تقاضا یعنی مسئله آوردن نامه هم بسیار روشن است که یک بهانه گیری است زیرا اگر فرضاً رسول الله نامه را می آورد باز آنها می گفتند این نامه را خودت نوشتی و آوردی.. در هر حال این تقاضاها بعضی تقاضاهای سوداگرانه است و بعضی احمقانه و هیچ کدام تقاضای حقیقت جویانه نیست.

و لذا پیغمبر در جواب آنها می گوید: من یک بشری هستم پیغمبر و نه چیز دیگر، و تقاضای از پیغمبر بایستی نه احمقانه باشد و نه سوداگرانه.

پس مسئله آنطور نیست که این نویسندگان گمان کرده اند که این تقاضا نظیر تقاضای امت های گذشته از انبیاشان بوده ولی پیغمبر اسلام از آوردن معجزه امتناع می ورزیده است، خیر، اگر تقاضای اینها هم معقول و حقیقت جویانه بود رسول الله آنان را رد نمی کرد.

از اینها گذشته، نکته جالب اینکه قرآن مجید معجزات زیادی از انبیا گذشته نقل کرده است؛ از نوح، لوط، هود، صالح، موسی، ابراهیم؛ عیسی و بسیاری دیگر به طور صریح معجزات گوناگونی را متذکر است که هیچ قابل تردید نیست. آیا معنی دارد که قرآن خودش این همه معجزات را از پیغمبران نقل کند ولی وقتی از خودش معجزه می خواهند بگویند من یک پیغمبر بیشتر نیستم؟

اگر این چنین بود جای این سوال از رسول الله باقی می ماند که مگر آن اشخاص پیغمبر نبودند؟ یا آنها معجزه نبود؟

پس معلوم می شود معنای این جمله این است اینها که شما می خواهید از نوع آن معجزات نیست و اگر از آن نوع می بود می آوردم.

علاوه بر این، گذشته از اینکه خود قرآن معجزه است و ما به زودی درباره آن بحث خواهیم کرد و این نکته منصوص قرآن است، آیا رسول الله معجزه دیگری نداشت؟ چند فقره از معجزات پیامبر اسلام را خود قرآن به طور صریح متذکر است، از جمله:

سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام

منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد، برای آنکه آیات خود را به او بنمایاند.

تا اینجا در کمال صراحت یک سفر غیر عادی جسمانی را برای رسول الله نقل می‌کند، آیا معجزه نیست؟ در زمانی که مرکب تندرو آن روز شتر بوده و جت و جمبوجت نبوده است رسول الله از مسجد الحرام به فلسطین در شب سفر کند! به غیر از معجزه چگونه می‌شود توجیه کرد؟

وقتی این آیه نازل شد کفار قریش گفتند تو چه دلیل داری بر این مطلب که در آن شب سیر کردی؟ رسول الله در جواب آنان خصوصیات قافله‌ای را که از شام به مکه می‌آمد نقل کرد که در فلان جا اطراق کرده بودند و چنین و چنان با یکدیگر گفتگو می‌نمودند و بر کفار قریش معلوم شد که او را کنار قافله گذشته است.

و نیز داستان شق القمر: اقترقت اساعه و انشق القمر. و ان یروا ایه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر که اشاره به داستان شق القمر توسط رسول الله است.^۱

قرآن معجزه پیامبر اکرم ﷺ

۱۷۹. قرآن آسمانی ما و معجزه جاوید پیامبر ماست. این کتاب در طول بیست و سه سال تدریجاً بر رسول خدا نازل گشت. قرآن کریم که هم کتاب پیغمبر اکرم است و هم مظهر اعجاز او، نقشی صدها بار بزرگتر داشت. از نقش عصای موسی و دم عیسی. پیغمبر اکرم آیات قرآن را بر مردم می‌خواند و جاذبه این آیات، افراد را به سوی اسلام می‌کشید. تاریخچه‌های مربوط به این موضوع. در تاریخ اسلام از حد احصار خارج است. قرآن مجموعه ۱۱۴ سوره است و مجموع این سوره‌ها بر حدود ۶۲۰۵ آیه مشتمل است و همه این آیات مجموعاً در حدود ۷۸۰۰۰۰ کلمه است. مسلمین از صدر اسلام تا عصر حاضر

^۱ آشنایی با قرآن - ج ۲، صفح ۱۶۸-۱۵۵

اهتمام بی‌ظییری در امر قرآن نشان داده اند که نشانه شیفتگی آنها نسبت به قرآن است. قرآن در زمان رسول اکرم به وسیله گروهی که خود ایشان معین کرده بودند - که به نام «کاتبان وحی» معروف شدند- نوشته می‌شد. بعلاوه غالب مسلمین اعم از مرد و زن، کوچک و بزرگ، عشق عجیبی به حفظ همه و یا اکثر آیات قرآنی داشتند. قرآن را در نمازها می‌خواندند و در غیر نمازها تلاوت آن را ثواب می‌دانستند و به علاوه از تلاوت آن لذت می‌بردند و مایه آرامش روح آنها بود.^۱

اهتمام عظیم مسلمین نسبت به قرآن

۱۸۰. مسلمین در هر عصری متناسب با امکانات فکری و عملی خود تحت تاثیر شوق و عشقی که به کتاب آسمانی خود داشتند. درباره قرآن کار کرده اند. از قبیل یاد گرفتن و به خاطر سپردن، قرائت نزد قرآن استادان قرائت و تجوید، تفسیر معانی، توضیح و شرح لغات قرآن در کتب لغت مخصوص این کار، برشمردن آیات و کلمات و حتی حروفی که در مجموع قرآن به کار رفته است. تدقیق در معانی آن و استفاده از آن در مسائل حقوقی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، عرفانی، علمی و زینت دادن گفته‌ها و نوشته‌های خود به آیات قرآن کتیبه‌های بسیار عالی یا گچ‌بری‌های و کاشی‌کاری‌ها، نوشتن آن با خطوط بسیار زیبا، تذهیب آن، به فرزندان خود قبل از هر آموزش دیگر، تدوین نحو و صرف زبان عربی به خاطر قرآن، ابداع و ابتکار علم معانی و بیان و بدیع، جمع‌آوری لغات زبان عربی و امثال آنها.

عشق و علاقه مسلمین به قرآن منشا و مبدا یک سلسله علوم ادبی و عقلی شد که اگر قرآن نمی‌بود این علوم به وجود نمی‌آمد.^۲

^۱ مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۱

^۲ م.آ. ج ۲، ص ۳۱۲

اعجاز قرآن

۱۸۱. قرآن معجزه جاوید خاتم الانبیاء از بدو نزول قرآن در مکه که با سوره های کوچک آغاز شد رسول اکرم رسماً بر آن «تحدی» کرد؛ یعنی مدعی شده قرآن کار من نیست، کار خداست و از من هیچ بشر دیگر ساخته نیست که مانند آن را بیاورد و اگر باور ندارید آزمایش کنید و از هر کسی می خواهید کمک بگیرید. ولی بدانید که اگر جن و انس پشت به پشت دهند که مانند آن را بیاورند، قادر نخواهند بود. مخالفان پیغمبر اکرم نه در آن زمان و نه در زمان های بعد - که اکنون چهارده قرن از آن می گذرد - نتوانسته اند به این مبارزه طلبی پاسخ بدهند. آخرین سخن مخالفان آن عصر این بود که «جادو» است. خود این اتهام، اعتراف ضمنی به خارق العاده بودن قرآن و نوعی اظهار عجز در برابر قرآن بود.

مخالفان سر سخت پیامبر از هیچ معارضه ای با پیغمبر برای تضعیف و مغلوب کردنش مضایقه نکردند و تنها کاری که به ان دست نزدند - زیرا صد در صد ناامید بودند - همان بود که پیغمبر مکرر پیشنهاد می کرد و خود قرآن هم تصریح کرده است: یعنی آوردن لااقل یک سوره (ولو سوره ای یک سطری مانند قل هو الله و سوره انا اعطیناک الکوثر) مانند قرآن.

قرآن از جنبه های مختلف معجزه است، یعنی فوق بشری است. در اینجا به اجمال اشاره می کنیم از نظر کلی اعجاز قرآن از دو جهت است: لفظی و معنوی.

اعجاز لفظی قرآن مربوط می شود به مقوله زیبایی، و اعجاز معنوی آن به مقوله علمی. پس اعجاز قرآن یکی از جنبه زیبایی و هنری است و دیگر از جنبه فکری و علمی. هر یک از این دو جنبه - خصوصاً جنبه علمی - به نوبه خود دارای چند جهت است.^۱

ختم نبوت یا ختم دیانت؟

۱۸۲. اقبال لاهوری قریب به این مضمون ادامه می دهد که: پیغمبر اسلام از نظر منشا کارش که وحی است تعلق دارد به دوره گذشته و از نظر روح رسالتش که دعوت به عقل و منطق و علم و تجربه و آزمایش و پند گرفتن از تاریخ است، تعلق دارد به دوره آینده. از نظر اقبال فلسفه ختم نبوت هم همین است یعنی بیان گذشته هر دو مطلب را به دنبال خود نتیجه می دهد یک ختم نبوت، و دوم بی نیازی از معجزه. یعنی با آمدن این نوع نبوت و رسالت که نبوت و رسالت ختمیه است، نه بعد از این زمینه ای برای نبوت و رسالت دیگری است و نه دیگری نیازی به معجزه است زیرا معجزه مربوط به دوره های گذشته بوده است.

این بیانی است که اقبال طرح کرده و بعضی از نویسندگان اسلامی نیز آن را پیروی نموده اند.

ما اینک در آن مقام نیستیم که مفصلاً در این زمینه بحث کنیم ولی اجمالاً می گوییم: در فلسفه ای که اینها برای ختم نبوت ذکر کرده اند، اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده اند. اشتباه نکنید نمی خواهم، بگویم اقبال ختم نبوت را انکار کرده (چنان که بعضی این اشتباه را کرده اند) خیر، برعکس، اقبال ختم نبوت را قبول دارد ولی توجیهی که برای ختم نبوت ذکر کرده درست نیست. فلسفه ای که او ذکر می کند درست برخلاف متصورش نتیجه می دهد. او میخواهد با این توجیه ختم نبوت را اثبات کند، اما متأسفانه اگر آن حرف درست باشد، ختم دیانت نتیجه می دهد! نه ختم نبوت.^۱

راز ختم نبوت

۱۸۳. ظهور دین اسلام، با اعلام جاودانگی آن و پایان یافتن دفتر نبوت توأم بوده است. مسلمانان همواره ختم نبوت را امر واقع شده تلقی کرده اند. هیچگاه برای آنها این مساله

^۱ آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۱۵۷

مطرح نبوده که پس از حضرت محمد ﷺ پیغمبر دیگری خواهد آمد یا نه؟ چه، قرآن کریم با صراحت پایان یافتن نبوت را اعلام و پیغمبر بارها آن را تکرار کرده است. در میان مسلمین اندیشه ظهور پیغمبر دیگر، مانند انکار یگانگی خدا یا انکار قیامت، با ایمان به اسلام همواره ناسازگار شناخته شده است.

تلاش و کوششی که در میان دانشمندان اسلامی در این زمینه به عمل آمده است تنها در این جهت بوده که می خواسته اند به عمق این اندیشه پی ببرند و راز ختم نبوت را کشف کنند.

وارد بحث ماهیت وحی و نبوت نمی شویم. قدر مسلم این است که .حی، تلقی و دریافت راهنمایی است از راه اتصال ضمیر به غیب و ملکوت. نبی، وسیله ارتباطی است میان سایر انسانها و جهان دیگر و در حقیقت پلی است میان جهان انسانها و جهان غیب.

نبوت از جنبه شخصی و فردی، مظهر گسترش و رقاء شخصیت روحانی یک فرد انسان است و از جنبه عمومی، پیام الهی است برای انسانها به منظور رهبری آنها که به وسیله یک فرد به دیگران ابلاغ می گردد.

همین جا است که اندیشه ختم نبوت، ما را با پرسشهای مواجه می کند که : آیا ختم نبوت و عدم ظهور نبی دیگر بعد از خاتم النبیین به معنی کاهش استعدادهای معنوی و تنزل بشریت در جنبه های روحانی است؟ آیا مادر روزگار از زادن فرزندان ملکوتی صفات که بتوانند با غیب و ملکوت پیوند داشته باشند ناتوان شده است و اعلام ختم نبوت به معنی اعلام نازا شدن طبیعت نسبت به چنان فرزندان است؟

بعلاوه، نبوت معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است و در گذشته طبق مقتضیات دوره ها و زمانها این پیام تجدید شده است. ظهور پیامبری پیامبران، تجدید دائمی شرایع، نسخ های مداوم کتب آسمانی همه بدان علت است که نیازمندی های بشر دوره به دوره تغییر می کرده است و بشر در هر دوره ای نیازمند پیام نوین و پیام آور نوینی یک باره بریده شود و پلی که جهان انسان را به جهان غیب متصل می کند یکسره خراب گردد و دیگر پیامی به بشر نرسد و بشریت بلا تکلیف گذاشته شود؟

از اینها همه گذشته، چنانکه می دانیم در فاصله میان پیامبران صاحب شریعت مانند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی یک سلسله پیامبران دیگر ظهور کرده اند که مبلغ و مروج شریعت پیشین بوده اند. هزاران نبی بعد از نوح آمده اند که مبلغ و مروج شریعت نوحی بوده اند همچنین بعد از ابراهیم و غیره. فرضاً انقطاع نبوت تشریحی را بپذیریم و بگوییم با شریعت اسلام شرایع ختم شود. چرا نبوت های تبلیغی بعد از اسلام قطع شد؟ چرا این همه پیامبر بعد از هر شریعتی ظهور کردند و آنها را تبلیغ و ترویج و نگهبانی کردند، اما بعد از اسلام حتی یک پیامبر اینچنین نیز ظهور نکرد؟

اینهاست پرسش هایی که از اندیشه ختم نبوت ناشی می شود

اسلام که خود عرضه کننده این اندیشه است پاسخ این پرسش ها را داده است. اسلام اندیشه ختم نبوت را آنچنان طرح و ترسیم کرده است که نه تنها ابهام و تردیدی باقی نمی گذارد، بلکه آن را به صورت یک فلسفه بزرگ در می آورد. از نظر اسلام، اندیشه ختم نبوت نه نشانه تنزل بشریت و کاهش. استعداد بشری و نازا شدن مادر روزگار است و نه دلیل بی نیازی بشر از پیام الهی است و نه با پاسخگویی به نیازمندی های متغیر بشر در دوره ها و زمان های مختلف ناسازگار است، بلکه علت و فلسفه دیگری دارد. قبل از هر چیز لازم است با سیمای «ختم نبوت» آنچنانکه اسلام ترسیم کرده است آشنا بشویم و آن را بررسی کنیم. سپس پاسخ پرسش های خود را دریافت داریم.

در سوره احزاب آیه ۴۰ چنین می خوانیم:

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین»

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.

این آیه رسماً حضرت محمد ﷺ را با عنوان «خاتم النبیین» یاد کرده است.

کلمه «خاتم» به حسب ساختمان لغوی خود در زبان عربی به معنی چیزی است که به وسیله آن به چیزی پایان دهند. مهری که پس از بسته شدن نامه بر روی آن می زدند به همین جهت «خاتم» نامیده می شود. و چون معمولاً بر روی نگین انگشتری، نام یا شعار

مخصوص خود را نقش می‌کردند و همان را بر روی نامه‌ها می‌زدند، انگشتی را «خاتم» می‌نامیدند.

در قرآن هر جا و به هر صورت ماده «ختم» استعمال شده است مفهوم پایان دادن یا بستن را می‌دهد. مثلاً در سوره یس آیه ۶۵ چنین می‌خوانیم.

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون.

در این روز به دهان‌های آنها مهر می‌زنیم و دست‌هاشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بر آنچه به دست آورده‌اند گواهی می‌دهند.

لحن آیه مورد بحث خود می‌رساند که قبل از آن نزول این آیه نیز پایان یافتن نبوت به وسیله پیغمبر اسلام در میان مسلمین امری شناخته بوده است. مسلمانان همان طوری که محمد را رسول الله می‌دانستند خاتم النبیین نیز می‌شناختند. این آیه فقط یادآوری می‌کند که او را با عنوان پدر خوانده فال شخص نخوانید، او را با همان عنوان واقعی‌اش که رسول الله و خاتم النبیین است بخوانید.

این آیه فقط به جوهر و هسته مرکزی اندیشه ختم نبوت اشاره می‌کند و بر آن چیزی نمی‌افزاید.

در سوره حجر آیه ۹ چنین آمده است:

«انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»

ما خود این کتاب را فرود آوردیم و هم البته خود نگهبان آن هستیم.

در این آیه با قاطعیت کم نظیری از محفوظ ماندن قرآن از تحریف و تغییر و نابودی سخن رفته است.

یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، تحریف و تبدیل‌هایی است که در تعلیمات و کتب مقدس پیامبران رخ داده است و به همین جهت آن کتاب‌ها و تعلیمات، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست می‌داده‌اند. غالباً پیامبران احیا کننده سنن فراموش شده و اصلاح کننده تعلیمات تحریف یافته پیشینیان خود بوده‌اند.

گذشته از انبیاء که صاحب کتاب و شریعت و قانون نبوده و تابع یک پیغمبر صاحب کتاب و شریعت بوده‌اند. مانند همه پیامبران بعد از ابراهیم تا زمان موسی و همه پیامبران بعد از موسی تا عیسی، پیامبران صاحب قانون و شریعت نیز بیشتر مقررات پیامبر پیشین را تایید می‌کرده‌اند ظهور پیاپی پیامبران تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی بشر به پیام نوین و رهنمایی نوین نیست، بیشتر معلول نابودی‌های و تحریف و تبدیل‌های کتب و تعلیمات و آسمانی بوده است.

بشر چند هزار سال پیش نسبت به حفظ موارث علمی و دینی ناتوان بوده است و از او جز این انتظاری نمی‌توان داشت. آنگاه که بشر می‌رسد به مرحله‌ای از تکامل که می‌تواند موارث دینی خود را دست نخورده نگهداری کند. علت عمده تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی می‌گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین، موجود می‌شود. آیه فوق به منتفی شدن مهمترین علت تجدید نبوت و رسالت از تاریخ نزول قرآن به بعد اشاره می‌کند، و در حقیقت تحقق یکی را ارکان ختم نبوت را اعلام می‌دارد.

چنانکه همه می‌دانیم در میان کتب آسمانی جهان تنها کتابی که درست و به تمام و کمال دست نخورده باقی مانده قرآن است. به علاوه مقادیر زیادی از سنت رسول به صورت قطعی و غیر قابل تردید در دست است که از گزند روزگار مصون مانده است. البته بعد توضیح خواهیم داد که وسیله الهی محفوظ ماندن کتاب آسمانی مسلمین، رشد و قابلیت بشر این دوره است که دلیل بر نوعی بلوغ اجتماعی انسان این عهد است.

در حقیقت یکی از ارکان خاتمیت، بلوغ اجتماعی بشر است به حدی که می‌تواند حافظ و نگهبان موارث علمی و دینی خود باشد و خود به نشر و تبلیغ و تعلیم و تفسیر آن پردازد.^۱

خبری از سخنان پیامبر ﷺ

۱۸۴. قرآن می گوید: لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه. در وجود پیامبر اسوه و تاسی ای است برای شما. گویی که وجود پیغمبر کانون و مرکزی است که ما از آن کانون باید استفاده و استخراج نتایج کنیم. صرف این که یک نفر بیاید کلمات پیغمبر را روایت کند کافی نیست، راوی ها هستند که چیزی درک نمی کنند این که بیایم تاریخ پیغمبر را نقل کنیم و مثلاً بگوییم پیغمبر اکرم در فلان جا این طور عمل کرد در فلان جا آنطور، کافی نیست. تفسیر توجیه عمل پیغمبر مهم است. در فلان جا پیغمبر این طور رفتار کرد؛ چرا که این طور رفتار کرد؟ آنجا چه منظوری داشت؟

پس همینطور که گفتار پیغمبر نیاز به تعمق و تفسیر دارد، رفتار پیغمبر هم نیاز به تعمق و سیر دارد. ما می توانیم از این اظهار تاسف درباره خودمان خودداری کنیم که ما که امت پیغمبر آخر الزمان هستیم از هر کدامان اگر پنج تا سخن از پیغمبر بخواهند حتی لفظش را نمی دانیم، معنی و تفسیرش بماند. و نه از سیره و رفتار پیغمبر می توانیم دو سه کلمه بگوییم. یکی از نویسندگان معروف ایران که ابتدای عمرش در هیچ مذهبی نبود و این آخری عمری به واسطه بعضی کتابها که از ما منتشر شده بود، با ما ارتباط و تمایلاتی هم پیدا کرده بود، یک وقت به من گفت: فلانی من دارم کتابی ترجمه می کنم در حکمت ادیان یعنی حکمت های ادیان مختلف عالم وجود دارد. در این کتاب از هر کسی کلمات زیادی نقل کرده ولی به پیغمبر اسلام که رسیده فقط چند جمله کوتاه نقل کرده، و چون ترجمه من ترجمه آزاد است، می خواهم کمی زیادتر نقل کنم. تصمیم گرفته ام صد آیه از قرآن صد جمله از پیامبر و صد جمله از کلمات امیرالمومنین را نقل کنم. در مورد قرآن و نهج البلاغه با ترجمه هایی که وجود دارد، خودم می توانم انتخاب کنم ولی راجع به سخن پیغمبر، چون من به عربی وارد نیستم و ترجمه هم بکنی که بعد من به قلم خودم درآورم که مطابق ذوقم باشد؟ من هم صد جمله از رسول اکرم انتخاب و ترجمه کردم و در اختیار او قرار دادم و او در کتابی به نام حکمت ادیان چاپ کرد. بعدها یک وقت به من رسید و گفت:

فلانی پیغمبر ما چنین سخنانی داشته؟ والله من که نمی دانستم در صورتی که او یک نویسنده معروف ایران است. آدمی است که در کشورهای خارجی احياناً رویش حساب می کنند وقتی سخن از نویسندگانی درجه اول می آید. یکی هم او را می شمردند. یک آدمی که به قول خودش سید بوده، در طول عمرش هم سر و کارش با کتاب بوده است. خبر نداشت که پیغمبر ما چنین سخنانی داشته است، گفت من حالا می بینم که سخنان پیامبر اسلام بر سخنان سایر پیامبران عالم می چربد و بسیار عمیق و پر معناست. خوب پر اما مسلمان ها باید اینقدر کوتاهی کرده باشیم که یک نویسنده ما، که البته او هم کوتاهی کرده است، اطلاع نداشته باشد که پیامبر سخنان حکمت آمیزی هم دارد.^۱

ماجرای هجرت

۱۸۵. «و ان یمکر بک الذین کفروا الیتوک...»

در این آیه یکی از فرازهای حساس تاریخ اسلام بیان می شود و نشان می دهد که چگونه در سخت ترین شداید، خداوند اسلام و مسلمین را نجات داد چرا؟ چون واقعاً اسلام و ایمان حکمفرما بود. یکی از آن سخت ترین شداید، مساله هجرت پیغمبر اکرم ﷺ است. جریان آنی که به هجرت رسول اکرم از مکه به مدینه منتهی شد بسیار حیرت انگیز است. پیغمبر اکرم در ده سال اول بعثتشان که جناب ابوطالب پدر بزرگوار علی علیه السلام هنوز در قید حیات بود - و او رئیس بین هاشم و مورد احترام همه قریش بود - به واسطه حمایت ابوطالب کمتر مورد آزار قرار می گرفت. بعد از وفات ابوطالب به فاصله چند روز همسر بزرگوارشان خدیجه سلام الله علیه نیز از دنیا رفت. این زن واقعاً مصداق یار غم گسار بود و از نظر روحی به قدری با رسول خدا انطباق داشت که باید گفت در جهان نظیر نداشت. این زن، بسیار فداکار، و عاقله بود. مالش، جانش، هستی اش، خوشی، سعادت و همه چیز خود را به

^۱ سیره نبوی، صص ۹-۱۰

پای رسول اکرم ریخت. بعد از وفات ابوطالب و خدیجه، سختگیری بر رسول اکرم به حد اعلا رسید. در این میان خدا وسیله عجیبی فراهم کرد:

مردم مدینه دو قبیله بودند به نام اوس و خزرج که همیشه با هم جنگ داشتند. یک نفر از آنها به نام اسعد بن زرارخ به مکه می‌آید برای اینکه از قریش استمداد کند. بر یکی از مردم قریش وارد می‌شود. کعبه از قدیم معبد بود- گو اینکه در آن زمان بت‌خانه بود - و رسم طواف که از زمان حضرت ابراهیم معمول بود هنوز ادامه داشت. هر کس که می‌آمد یکی طوافی هم دور کعبه می‌کرد. این شخص وقتی خواست برود به زیارت کعبه و طواف کند، میزبانش به او گفت: مواظب باش! مردمی در میان ما پیدا شده ساحر و جادوگری که گاهی در مسجدالحرام پیدا می‌شود و سخنان دلربایی عجیبی دارد. یک وقت سخنان او به گوش تو نرسد که تو را بی‌اختیار می‌کند. سحری در سخنان او هست. اتفاقاً او موقعی برای طواف می‌رود که رسول اکرم در کنار کعبه در حجر اسماعیل نشسته بودند و با خودشان قرآن می‌خواندند. در گوش این شخص پنبه کرده بودند که یک وقت چیزی نشنود. مشغول طواف کردن بود که قیافه شخصی خیلی او را جذب کرد. (رسول اکرم سیمای عجیبی داشت) گفت نکند این همان آدمی باشد که اینها می‌گویند؟ یک وقت با خودش فکر کرد که عجب دیوانگی است که من گوش‌هایم را پنبه کرده‌ام. من آدمم، حرف‌های او را می‌شنوم. پنبه را از گوشش بیرون انداخت. آیات قرآن را شنید. تمایل پیدا کرد. این امر منشا آشنایی مردم مدینه با رسول اکرم ﷺ شد. بعد آمد صحبت‌های کرد و بعدها ملاقات‌هایی محرمانه‌ای با حضرت رسول کردند تا اینکه عده‌ای از اینها (به مکه) آمدند و قرار شد در موسم حج در یکی از شب‌های تشریق، یعنی شب دوازدهم، وقتی که همه خواب هستند بیایند در منا، در عقبه وسطی، در یکی از گردنه‌های آنجا، رسول اکرم ﷺ هم بیایند آنجا و حرف‌هایشان را بزنند. در آنجا رسول اکرم ﷺ فرمود من شما را دعوت می‌کنم به خدای یگانه و... و شما اگر حاضرید ایمان بیاورید من به شهر شما خواهم آمد. آنها هم قبول کردند و مسلمان شدند، که جریانش مفصل است.

زمینه اینکه رسول اکرم از مکه به مدینه منتقل بشوند فراهم شد. این اولین (حادثه) بود. بعد حضرت رسول ﷺ مصعب بن عمیر را به مدینه فرستادند و او در آنجا به مردم قرآن تعلیم داد.

اینهایی که ابتدا آمده بودند، عده اندکی بودند؛ به وسیله این مبلغ بزرگوار عده زیاد دیگری مسلمان شدند و تقریباً جو مدینه مساعد شد. قریش هم روز به روز بر سختگیری خود می‌افزودند، در نهایت امر تصمیم گرفتند که دیگر کار رسول اکرم را یکسره نکنند. در «دارالندوه» تشکیل جلسه دادند، که این آیه قرآن اشاره به آنهاست. «دارالندوه» در حکم مجلس سنای مکه بوده. مکه اساساً نه از خودش حکومتی به شکل پادشاهی با جمهوری داشت و نه تابع یک مرکزی بود. یک نوع حکومت ملوک الطوائفی داشتند. قراری داشتند که از هر قبیله‌ای چند نفر با شرایطی و از جمله اینکه چهل سال کمتر نداشته باشند بیایند در آنجا جمع بشوند و درباره مشکلات که پیش می‌آید با یکدیگر مشورت کنند و هر چه در آنجا تصمیم گرفتند، مردم قریش عمل می‌کردند. «دارالندوه» یکی از اطاق‌های بود که در اطراف مسجدالحرام بود. الان آن محل خراب شده و داخل مسجدالحرام است.

در آنجا پیشنهادهایی کردند، گفتند بالاخره باید به یک شکلی آزادی را از محمد سلب کنیم، یا اساساً او را بکشیم یا حبسش کنیم و یا لاقلاً شرش را از اینجا بکنیم و تبعیدش کنیم، هر جا می‌خواهد برود. در اینجاست که هم شیعه و هم سنی نوشته‌اند پیرمردی در این مجلس ظاهر شد - با اینکه قرار نبود که غیر قریش کس دیگری را در آنجا راه بدهند - و گفت من اهل نجد هستم. گفتند: اینجا جای تو نیست. گفت: نه، من راجع به همین موضوع که قریش در اینجا بحث می‌کنند صحبت و فکر دارم. بالاخره اجازه گرفت و داخل شد. و در اخبار وارد شده که این پیرمرد انسان نبود و شیطان بود که به صورت یک پیرمرد مجسم شد. به هر حال در تاریخ، او به نام «شیخ نجدی» معروف شد که در آن مجلس شیخ نجدی هم اظهار نظر کرد و در آخر هم نظر شیخ نجدی تصویب شد. آن پیشنهاد که گفتند یک نفر را بفرستند پیغمبر را بکشند رد شد. همان شیخ نجدی گفت این عملی نیست. اگر شما یک نفر بفرستید قطعاً بنی هاشم به انتقام خون محمد او را خواهند کشت و کیست که

یقین داشته باشد که کشته می‌شود و حاضر شود این کار را انجام دهد. گفتند او را حبس می‌کنیم. گفت حبس هم مصلحت نیست زیر باز بنی هاشم به اعتبار اینکه به آنها بر می‌خورد که فردی از آنها محبوس باشد، اگر چه به تنهایی زورشان به شما نمی‌رسد ولی ممکن است در موقع حج که مردم جمع می‌شوند. از نیروی مردم استمداد کنند و محمد را از حبس بیرون بکشند. پیشنهاد تبعید شد. گفت این از همه خطرناکتر است. او مردی خوش صورت و خوش بیان و گیراست. الان به تنهایی در این شهر در میان قبایل عرب چندین هزار نفر را پیرو خودش کرد و با چندین هزار مسلح آمد سراغ شما. در آخر پیشنهاد شد و مورد قبول واقع شد که او را بکشند ولی به این شکل که از هر قبیله قریش یک نفر در کشتن شرکت کند و از بنی هاشم هم یک نفر باشد (چون از بنی هاشم ابولهب را در میان خودشان داشتند) و دسته جمعی او را بکشند و به این ترتیب خونس را لوث کنند، و اگر بنی هاشم ادعا کردند، می‌گوییم قبیله شما هم شرکت داشتند. حداکثر این است که به آنها دیه می‌دهیم، دیه ده انسان را هم خواستند می‌دهیم.

همان شبی که اینها تصمیم گرفتند این تصمیم محرمانه را اجرا کنند وحی الهی بر پیغمبر اکرم نازل شد (همان حرفی که به موسی گفته شد: ان لاملا یا تمرون یک لیتلوک فاخرج) و از یمکر بک الذین کفروا لیتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله و الله خیر الماکرین. از مکه بیرون برو. خواستند شبانه بریزند. ابولهب که یکی از آنها بود مانع شد گفت شب ریختن به خانه کسی صحیح نیست. در آنجا زن هست، بچه هست، یک وقت اینها می‌ترسند و کشته می‌شوند. باید صبر کنیم تا صبح شود. (باز همین مقدار وجدان و شرف داشت.) گفتند: بسیار خوب. آمدند دور خانه پیغمبر حلقه زدند و کشیک می‌دادند. منتظر که صبح بشود و در روشنایی بریزند خانه پیغمبر. این مطلب مورد اتفاق جمیع محدثین و مورخین است و در این جهت حتی یک نفر تشکیک نکرده است که پیغمبر اکرم، علی علیه السلام را خواست و فرمود علی جان! تو امشب باید برای من فداکاری کنی. عرض کرد یا رسول الله! هر چه شما بفرمایید. فرمود امشب، تو در بستر من می‌خوابی و همان برد و جامه‌ای را که من موقع خواب به سر می‌کشم به سر می‌کشی. عرض کرد: بسیار

خوب. قبلاً علی علیه السلام و هندبن ابی هاله آن نقطه‌ای که رسول اکرم باید بروند در آنجا مخفی بشوند یعنی غار ثور را در نظر گرفتند. چون قرار بود در مدتی که حضرت در غار هستند رابطه مخفیانه‌ای در کار باشد. و این دو مرکب فراهم کنند و آذوقه برایشان بفرستند. علی علیه السلام آمد خوابید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیرون رفت.

در بین راه که حضرت می‌رفتند، به ابوبکر برخورد کردند. حضرت، ابوبکر را با خودش بردند. در نزدیکی مکه غاری است به نام غار ثور، در غرب مکه و در یک راهی است که اگر کسی بخواهد به مدینه برود از آنجا نمی‌رود. مخصوصاً راه را منحرف کردند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ابوبکر رفتند و در آن محل مخفی شدند. قریش هم منتظر که صبح دسته جمعی بریزند و اینقدر کارد و چاقو به حضرت بزنند - نه با شمشیر که بگویند یک نفر کشته - که حضرت کشته بشود و بعد هم اگر بگویند کی کشت، بگویند هر کسی یک وسیله ای داشت و ضربه‌ای زد. اول صبح که شد اینها مراقب بودند که یک وقت پیغمبر اکرم از آنجا بیرون نرود. ناگاه کسی از جا بلند شد. نگاه کردند دیدند علی است. «این صاحبک» رفیقت کجاست؟ فرمود: مگر شما او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ گفتند: پس چی شد؟ فرمود: شما تصمیم گرفته بودید که او را از شهرتان تبعید کنید، او هم خودش تبعید شد. خیلی ناراحت شدند. گفتند بریزیم همین را به جای او بکشیم! حالا خودش نیست جانشینش را بکشیم. یکی از آنها گفت او را رها کنیم. جوان است و محمد فریش داده است. فرمود: به خدا قسم اگر عقل مرا در میان همه مردم دنیا تقسیم کنند، اگر همه دیوانه باشند عاقل می‌شوند. از همه‌تان عاقلتر و فهمیده‌ترم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تعقیب کردند. دنبال اثر پای حضرت را گرفتند تا به آن غار رسیدند. دیدند اینجا اثری که کسی به تازگی درون غار رفته باشد نیست. عنکبوتی هست و در اینجا تنیده است، و مرغی هست و لان او. گفتند نه، اینجا نمی‌شود کسی آمده باشد. تا آنجا رسیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدای آنها را می‌شنیدند و همین جا بود که ابوبکر خیلی مضطرب شده و قلبش به تپش افتاده بود و می‌ترسید. این آیه قرآن است، یعنی روایت نیست که بگوییم فقط شیعه‌ها قبول دارند و سنی‌ها قبول ندارند. آیه این است: «الا

تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجهم الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا» یعنی اگر شما مردم قریش پیغمبر را یاری نکنید، خدا او را یاری کرد و یاری می کند همچنانکه در داستان غار، پیغمبر را یاری کرد. در شب هجرت در حالی که ان دو در غار بودند. «هما» نشان می دهد که غیر از پیغمبر یک نفر دیگر هم بوده است که همان ابوبکر است. «اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا.» (کلمه «صاحب» اصلاً در لغت عرب یعنی همراه. حتی به حیوانی هم که همراه کسی باشد عرب صاحب می گوید) آنگاه که پیغمبر به همراه خود گفت: نترس، غصه نخور، خدا با ماست. «فانزل الله سكينه عليه و ایده بجنود لم تروها» خداوند وقار خودش را بر پیغمبر نازل کرد. نمی گوید وقار را بر هر دو نازل کرد. رحمت خودش را بر پیغمبر نازل کرد و پیغمبر را تایید نمود. نمی گوید هر دو را تایید کرد. از این قضیه بگذریم.

تا به این مرحله رسید، از همان جا برگشتند. گفتند ما نفهمیدیم این چطور شد؟ به آسمان بالا رفت پا به زمین فرو رفت؟ مدتی گشتند. پیدا نکردند که نکردند. سه شبانه روز یا بیشتر پیغمبر اکرم ﷺ در همان غار به سر بردند. آن دل های شب که می شد. هند بن ابی هاله که پسر خدیجه از شوهر دیگری و مرد بسیار بزرگواری است محرمانه آذوقه می برد و بر می گشت. قبلاً قرار گذاشته بودند مرکب تهیه کنند. دو تا مرکب تهیه کردند و شبانه بردند کنار غار، آنها سوار شدند و راه مدینه را پیش گرفتند.

حالا قرآن می گوید ببینید خداوند پیغمبر را در چه سختی هایی به چه نحوی کمک و مدد کرد. آنها نقشه کشیدند و فکر کردند و سیاست به کار بردند ولی نمی دانستند که خدا اگر بخواهد، مکر او بالاتر است. «واذ يمكر بك الذين كفروا» و آنگاه کافران درباره تو مکر و حيله به کار می برند برای اینکه یکی از سه کار را درباره تو انجام بدهند: «ليتبوك» (اثبات معنایش حبس است، چون کسی را که حبس می کنند در یک جا ثابت و ساکن نگه می دارند. عرب وقتی می گوید «اثبت» یعنی حبس کردن) برای اینکه تو را در یکجا ثابت نگه دارند یعنی زندانیت کنند. او یقتلوك یا خونت را بریزند، او یخرجوك یا تبعیدت کنند: و يمكرون آنها مکر می کنند. قریش به مکر و حيله های خودشان خیلی اعتماد داشتند

و مثلاً می‌گفتند چنان می‌کنیم که خورش لوث بشود، ولی نمی‌دانستند که بالای همه این تدبیرها و نقشه‌ها تقدیر و اراده الهی است و اگر بنده‌ای مشمول عنایت الهی بشود هیچ قدرتی نمی‌تواند او را از میان ببرد. «مکر» نقشه‌ای است که هدفش روشن نیست. اگر انسان نقشه‌ای بکشد که آن نقشه هدف معینی در نظر دارد اما مردم که می‌بینند خیال می‌کنند برای هدف دیگری است، این را می‌گویند «مکر». خدا هم گاهی حوادث را طوری به وجود می‌آورد که انسان نمی‌داند این حادثه برای فلان هدف و مقصد است. خیال می‌کند برای هدف دیگری است، ولی نتیجه نهایی اش چیز دیگری است. این است که خدا هم مکر می‌کند یعنی خدا هم حوادثی به وجود می‌آورد که ظاهرش یک طور است ولی هدف اصلی چیز دیگر است. آنها مکر می‌کنند، خدا هم مکر می‌کند، و خدا از همه مکر کنندگان بالاتر و بهتر است.

و اذا تتلى عليهم اياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مل هذا ان هذا ان هذا الا اسطير الاولين. می‌دانیم که ابزار پیغمبر، معجزه پیغمبر و آن چیزی که برای پیغمبر نظیر عصای موسی بود، قرآن بود و بس، و پیغمبر غیر از قرآن مددکار دیگری نداشت. یک فرد، تنهای تنها مبعوث می‌شود و با نیروی قرآن تدریجاً افراد را جمع می‌کند و تشکیل نیرو می‌دهد. این بود که مساله که درباره پیغمبر مطرح بود مساله قرآن بود. قریش ناچار بودند که با این وسیله پیغمبر به مبارزه پردازند. پیغمبر می‌گفت این کتاب، سخن خدا و مافوق سخن بشر است. آنها می‌بایست پاسخی تهیه کنند. یکی مساله زیبایی و فصاحت و بلاغت قرآن بود. دیگر، خبرها و داستان‌های بود که پیغمبر راجع به انبیا گذشته می‌گفت و قریش به کلی از اینها بی‌خبر بودند. آنها برای اینکه با پیغمبر مبارزه کنند روسایشان گاهی می‌آمدند به صورت ادعا پارازیت می‌دادند ولی هیچ‌گاه عمل نمی‌کردند. و اذا تتلى عليهم اياتنا هنگامی که آیات ما بر اینها تلاوت می‌شود قالوا قد سمعنا می‌گویند ما هم شنیدیم لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر ما هم بخوایم می‌توانیم مثلش را بگوییم اما نمی‌خواهیم بگوییم. خیلی حرف عجیبی است! اگر می‌توانستید همان ساعت اول می‌گفتید.

ابوی ما نقل می‌کردند که یک استاد بنایی بود از این بناهای خود ساخته به قول امروزی‌ها. یک وقت او را آورده بودند یک ضربی در منزل ما بزند. گفتند که این آمد یک ضربی زد، وقتی آخرهای کار رسید، یکدفعه آمد پایین. گفتیم خوب، دفعه اولش است، اشتباه کرد. دو مرتبه همه اینها را جمع کرد و از نو ضربی زد. دفعه دوم هم آمد پایین. دفعه سوم هم همینطور. ابوی ما رفته بودند ناراحت که بابا تو که بلد نیستی چرا مردم و خودت را معطل می‌کنی؟ روز اول بگو من بلد نیستم ضربی بزنم. تو، هم خودت را ناراحت کردی هم ما را، خوب بگو من بلد نیستم. گفته بود: «آقای حاج شیخ این چه حرفی است شما می‌زنید؟ من اگر میلم باشد ضربی می‌سازم». من نمی‌دانم این میل کی می‌خواهد پیدا بشود؟ اینها هم گفتند اگر میلمان باشد مثل قرآن می‌گوییم حالا نمی‌خواهیم بگوییم. این سخن برای این بود که بلکه بعضی از مستضعفین و بیچاره‌ها را گول بزنند. می‌گفتند مگر محمد چه می‌گوید؟ خوب ما هم می‌توانیم افسانه‌های گذشته را بگوییم. مردی از اینها به نام نضر بن الحارث برای همین کار به ایران آمد. (روسای قریش با ایران هم روابط داشتند) و مقدار زیادی از افسانه‌های قدیم ایرانی رستم و اسفندیار و کیکاووس و جمشید و از این حرفها را جمع کرد و بعد گفت: مردم! بیایید تا برایتان داستان بگوییم. اما کسی نرفت حرفش را گوش کند، چون داستان‌های قرآن افسانه نیست. گفتند: لو نشاء لقلنا مثل هذا میل ما نیست و الا اگر میل ما باشد، مثل این می‌توانیم بگوییم. چیزی نیست. اینها افسانه‌های گذشتگان است و افسانه‌های گذشتگان موضوع مهمی نیست.^۱

جریان حدیبیه

۱۸۶. در تاریخ زندگی رسول اکرم جریان‌هایی پیش آمده که روشن می‌کند آن حضرت حتی در دوره مدینه نه می‌خوانده و نه می‌نوشته است. در میان همه آنها حادثه حدیبیه به

علت حساسیت خاص تاریخی از همه معروفتر است و با آنکه نقل‌های تاریخی و حدیثی اختلافاتی با یکدیگر دارند، باز هم تا حدود زیادی به روشن شدن مطلب کمک می‌کند. در ماه ذی‌القعدة سال ششم هجری، رسول خدا ﷺ به قصد انجام عمره و حج مدینه را به سوی مکه ترک کرد دستور داد شترهای قربانی را با علائم قربانی همراهشان سوق دهند اما همینکه به حدیبیه تقریباً در دو فرسخی مکه رسیدند قریش جبهه گرفتند و مانع ورود مسلمین شدند. با اینکه ماه حرام بود و طبق قانون جاهلیت نیز قریش حق نداشتند مانع شوند و رسول اکرم توضیح داد جز زیارت کعبه قصدی ندارم و پس از انجام اعمال بر می‌گردم، قریش موافقت نکردند. مسلمانان اصرار داشتند که به عنف وارد مکه شوند ولی رسول اکرم حاضر نشد و نخواست احترام کعبه بریزد. موافقت شد پیمان صلحی میان قریش و مسلمانان منعقد گردد.

صورت پیمان صلح را پیغمبر اکرم املا می‌کرد و علی رضی الله عنه می‌نوشت، پیغمبر اکرم فرمود بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم».

سهیل بن عمرو نماینده قریش اعتراضی کرد و گفت این شعار شماست و ما با آن آشنایی نداریم، بنویسید: «بسمک اللهم». رسول اکرم موافقت کرد و به علی فرمود این طور بنویس. بعد فرمود بنویس این قراردادی است که میان محمد صلی الله علیه و آله و قریش منعقد می‌گردد. نماینده قریش اعتراض کرد و گفت ما تو را رسول الله نمی‌دانیم، فقط پیروان تو، تو را رسول الله می‌دانند ما اگر تو را رسول الله می‌دانستیم با تو نمی‌جنگیدیم و مانع ورود تو به مکه هم نمی‌شدیم، اسم خود و اسم پدرت را بنویس. رسول اکرم فرمود شما مرا چه رسول الله بدانید و چه ندانید من رسول الله هستم.

سپس به علی فرمان داد که بنویس: «این پیمانی است که میان محمد بن عبدالله و مردم قریش منعقد می‌شود.»

اینجا بود که مسلمانان سخت برآشفتمند و هم از این به بعد است که نقل‌های تاریخی در بعضی خصوصیات با هم اختلاف دارد.

از سیره ابن هشام و صحیح بخاری «باب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب» بر می آید که این اعتراض قبل از نوشتن کلمه «رسول الله» صورت گرفت و همان وقت رسول اکرم موافقت فرمود که به جای «محمد رسول الله». «محمد بن عبدالله» نوشته شود. ولی از بیشتر نقل ها بر می آید که این اعتراض وقتی صورت گرفت که علی علیه السلام این کلمه را نوشته بود و پیغمبر از علی علیه السلام خواست که این کلمه را محو کند و علی از اینکه با دست خود آن کلمه مبارک را محو کند معذرت خواست.

در اینجا باز نقل ها مختلف می شود: روایات شیعه اتفاق دارند که پس از امتناع علی علیه السلام از اینکه به دست خود این کلمه مبارک را محو کند. پیغمبر خود محو کرد و سپس علی علیه السلام نوشت «محمد بن عبدالله» در بعضی از این روایات و همچنین در بعضی روایات اهل سنت تصریح دارد که پیغمبر از علی علیه السلام خواست که کلمه را نشان دهد و گفت دست مرا روی کلمه بگذار تا خودم محو کنم. علی علیه السلام چنین کرد. پیغمبر خودش با دست خود کلمه «رسول الله» را محو کرد و آنگاه علی علیه السلام به جای آن نوشت «بن عبدالله» پس نویسنده علی علیه السلام بوده، نه پیغمبر، بلکه طبق این نقل ها که هم از طریق شیعه است و هم از طریق سنت پیغمبر اکرم نه می خوانده و نه می نوشته است.

در کتاب قصص قرآن ابوبکر عتیق نیشابوری سور آبادی که برگرفته است از تفسیر وی بر قرآن و در قرن پنجم تالیف یافته و به زبان پارسی است، جریان حدیبیه را نقل می کند تا آنجا که سهیل بن عمرو نماینده قریش به کلمه «رسول الله» اعتراض کرد می گوید:

«گفت (سهیل به عمرو) چنین نویسد: «هذا ما صالح علیه محمد بن عبدالله سهیل بن

عمرو.» رسول صلی الله علیه و آله بمحودی. هر چند که رسول می گفت: علی می پیچید. رسول صلی الله علیه و آله

گفت: انگشت من بر آن نه تا من بمحایم، زانکه رسول صلی الله علیه و آله امی بود نبشته ندانستی.

علی انگشت رسول بر آن نهاد. رسول صلی الله علیه و آله به محود، تا چنانکه مراد سهیل بود نبشت.»

یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد: پیغمبر به علی امر کرد که به جای «رسول الله» «بن عبدالله» بنویسد.

در صحیح مسلم نیز پس از آنکه می نویسد علی از محو کردن امتناع کرد، می نویسد:

«پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «فارنی مکانها» فراه مکانها فمحاها و کتب ابن عبدالله به علی گفت جای کلمه را به من نشان بده، علی نشان داد. پیامبر محو کرد و نوشت محمد بن عبدالله»

در این روایات از طرفی می نویسد پیغمبر در محو کردن از علی کمک خواست، از طرف دیگر می نویسد پیغمبر محو کرد و نوشت. ممکن است در ابتدا به نظر برسد که پس از محو، خود پیغمبر اکرم نوشت. ولی مسلماً مقصود ناقل حدیث این است که علی نوشت. زیرا در متن خود حدیث آمده است که پیغمبر برای محو از علی کمک خواست. از تاریخ طبری و کامل این اثر و از روایت دیگر بخاری در باب الشروط تقریباً به صراحت استفاده می شود که کلمه دوم را خود پیغمبر به خط خود نوشت: زیرا نوشته اند «فاخذ رسول الله و کتب» یعنی پیغمبر از علی گرفت و خود نوشت، در عبارت طبری و ابن اثیر یک جمله اضافه دارد به این ترتیب:

«فاخذ رسول الله ولیس یحسن ان یکتب فکتب. رسول خدا از علی گرفت و در حالی که نوشتن را نمی دانست، نوشت.»

روایت طبری و ابن اثیر تایید می کند که رسول خدا نمی نوشته است و در حدیث به طور استثنایی نوشته است.

این روایت شاید نظر کسانی را تایید کند که می گویند پیغمبر به تعلیم الهی اگر می خواست بنویسد می توانست بنویسد ولی نمی نوشت، همچنانکه پیغمبر نسرود و حتی شعر دیگری را نیز قرائت نکرد؛ احیاناً اگر تک بینی از دیگری می خواست بخواند آن را «حل» می کرد، یعنی کلمات را مقدم و موخر و یا در الفاظ شعر کم و زیاد می کرد که از صورت شعری خارج شود زیرا خداوند شعر را شایسته مقام او نمی دانست: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له هو الا ذکر وقران مبین.»

به طوری که ملاحظه می شود نقلها در جریان حدیث یکنواخت نیست و هر چند از بعضی از نقلها استفاده می شود که در آن جریان کلمه «بن عبدالله» را که به منزله جزئی از امضای

آن حضرت شمرده می‌شود به دست خود نوشته است، ولی همان نقل‌ها تایید می‌کند که جنبه استثنائی داشته است.^۱

رهبری رسول اکرم ﷺ

۱۸۷. قرآن مجید تعبیر عجیبی راجع به پیغمبر اکرم ﷺ دارد:

«الَّذِينَ يَعْتَبُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْانجِيلِ ... يُحِلُّ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَلَا أَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ.»

... اینها پیامبر امی که در تورات و انجیل از او یاد شده است چیزهای خوب را بر آنها حلال می‌کند و پلیدی‌ها را حرام می‌نماید و بار سنگین را از دوش آنها بر می‌دارد و غلط‌ها را از مردم باز می‌کند.

کدام بار سنگین و کدام غل و زنجیر؟ بارهایی از سنگ و یا غل و زنجیرهای از آهن؟ از چوب؟ نه، بلکه بارهایی سنگین از عادات و خرافات و غل و زنجیرهای روحی که بر نیروها و بر استعدادها معنوی بشر گذاشته شده بود؛ همانها که نتیجه‌اش جمود، افسردگی، یاس و بدبختی بود.

پیغمبر این نیروهای بسته را باز کرد مدیریت اجتماعی یعنی این: رهبری یعنی این؛ مجهز کردن نیروها، تحریک نیروها. آزاد کردن نیروها و در عین حال کنترل نیروها و در مجرای صحیح انداختن آنها، سامان دادن، سازمان بخشیدن و حرارت بخشیدن به آنها. مدیریت صحیح از ضعیف‌ترین ملت‌های دنیا، قوی‌ترین ملت‌ها را می‌سازد آنچنانکه رسول اکرم و این معجزه رهبری بود.

در این زمینه سخن بسیار است. اگر بخواهیم توجه اسلام را به اصول رهبری و مدیریت درک کنیم دو راه باید طی کنیم.

۱. ضرورت مطالعه سیره اولیاء

طریق اول، مطالعه بسیار عمیق سیره اولیاء دین، مخصوصاً شخص رسول اکرم و امیرالمومنین است. اگر انسان روش آنها را مطالعه کند. متوجه می‌شود که چقدر بر اصول دقیق رهبری منطبق است. نتایج شگرفی که از رهبری خود در دنیا گرفته‌اند، سابقه ندارد. این موفقیت به جهت آن بود که کلید رمز را در دست داشتند. از جانب خدای انسان آمده بودند و خدای انسان کلید رمز انسان را در دست دارد.

از میان سیره‌های مختلف رسول خدا، سیره آن حضرت در لشکرکشی و سیاست، در تبلیغ اسلام در رفتار با دشمنان، با مشرکین، با اهل کتاب و در خانواده، باید دقیقاً مطالعه شود که هر کدام از آنها یک کتاب درس به ما می‌آموزد. سیره عملی پیغمبر اکرم در رهبری و دستورهایی که در این زمینه می‌دهد خیلی عجیب است. به قدری روان شناس است و به قدری متوجه راه و رسم انسان‌هاست که حدی بر آن متصور نیست، متد انسان اداره کردن را می‌داند. معاذ بن جبل را برای تبلیغ، هدایت و رهبری و راهنمایی به یمن فرستاد، چند جمله دارد که برای همه ما دستورالعمل است در حالی که اکثر برخلاف رفتار می‌کنیم. می‌فرماید: «يَسِيرٌ وَلَا تَعَسِرُ، بَشَرٌ وَلَا تُنْفِرُ وَصَلِّ بِهِمْ صَلْوَةً أَوْعَفَهُمْ.» یعنی تو که اکنون به منظور تبلیغ اسلام و دعوت مردم به اسلام و ترغیب و تشویق آنها به سوی اسلام به سراغ مردم می‌روی، بر آنها آسان بگیر، سخت نگیر، با سختگیری نمی‌توان کسی را رهبری کرد، دیگر اینکه به مردم بشارت بده، مزایای دنیوی و اخروی اسلام را برای مردم بگو، نویدهای اسلام را بر مردم عرضه کن، تمایل آنها را برانگیز، ترغیب‌شان کن، از راه تخویف و ایجاد هراس وارد مشو، کاری نکن که مردم احساس تنفر کنند. هنگام نماز با این مردم تازه مسلمان که هنوز ذائقه‌شان لذت عبادت را نچشیده است و به علاوه همه نوع افراد در میان مامومین هست بعضی پیرند، علیل‌اند، ناتوان‌اند، تو رعایت حال اضعف را معمول بدار، یعنی حساب کن در میان آنها از همه ناتوان تر کیست، وقتی که رکوع می‌کنی چهل تا «سبحان ربی العظیم و بحمده» نگو، تو نماز خود را با او تطبیق بده، کسی را در نماز خواندن ناراحت نکن.

۲. وظایف خاص رهبر

از نظر اسلام شخص رهبر از آن نظر که رهبر است و نقطه مرکزی جامعه اسلامی است و اوست که باید روح‌ها را اداره کند و ارضاء نماید و بسیج کند، وظایفی دارد که دیگران چنین وظیفه‌ای ندارند و خود رهبر نیز در غیر پست رهبری چنین وظیفه‌ای ندارد.^۱

رهبری جامع پیامبر ﷺ

۱۸۸. رسول اکرم ﷺ رهبری یک جامعه خواب آلود را به عنوان بیدار باش آنها به عهده گرفت. رسول اکرم یک رسالت، یک پیام، یک ایدئولوژی را رهبری کرد و نیروهای لازم را سازمان داد و به حرکت درآورد و پیامی آسمانی را به جهانیان ابلاغ کرد و زنجیرهای فکری و به دنبال آن زنجیرهای اجتماعی از هم گسست.^۲

اصول مدیریت

۱۸۹. (اصول مدیریت) را از دو منبع اسلامی می‌توان استفاده کرد: اول سیره عجیب رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام و سایر ائمه اطهار، دوم از دستورالعمل‌های آن بزرگوارن به نمایندگان خود در مقام رهبری مردم، مثل آنچه رسول اکرم به معاذ بن جبل فرمود که در سیره ابن هشام هست: یَسِّرْ وَلَا تَعَسِّرْ وَ بَشِّرْ وَلَا تَنْفَرْ وَ صَلِّ بِهَمْ صَلَوهَ اَضْعَفْهَمْ.^۳

روش‌هایی که پیامبر قبول و یا رد کرد

۱۹۰. رسول اکرم معیار غدر، خیانت، الغایات تبرر المبادی، توسل به هیمنه‌ها و دبدبه‌های سلاطین و امثال اینها را ملغی کرد و بعضی معیارها را به طور مطلق پذیرفت، مثلاً استقامت، عدل، پیشقدمی در کوشش‌ها و امثال اینها را به طور مطلق پذیرفت.

^۱ م.آ.ج. ۳، ص ۳۲۳

^۲ یادداشت‌ها، ج ۴، ص ۵۸۱

^۳ یادداشت‌ها، ج ۴، ص ۶۰۵

ولی بعضی از معیارها را به طور نسبی پذیرفت، یعنی برای آنها شرایط خاص زمانی و مکانی قائل شد. مثلاً معیار زور (نه ظلم) به کلی طرد نشد، بلکه برایش مورد خاص تعیین شد. همچنین است نرمی و صلابت. در جایی نرم بود در جایی صلب و با صلابت. در امور فردی نرم بود و در امور کلی و عمومی با صلابت و انعطاف ناپذیر.^۱

تقسیم کارهای حکومتی

۱۹۱. پیغمبر ﷺ در دستگاه خود در مدینه تشکیلات خاص ترتیب داد، از آن جمله جمعی دبیر به وجود آورد و هر دسته‌ای کار مخصوصی داشتند: برخی کتاب وحی بودند و قرآن را می نوشتند برخی متصدی نامه‌های خصوصی بودند، برخی عقود و معاملات مردم را ثبت می کردند، برخی دفاتر صدقات و مالیات را می نوشتند. برخی مسوول عهدنامه‌ها و پیمان نامه‌ها بودند. در کتب تواریخ از قبیل تاریخ یعقوبی و التنبیه و الاشراف مسعودی و معجم البلدان بلاذری و طبقات ابن سعد، همه اینها ضبط شده است.^۲

تلاش برای از بین بردن ناهمواری‌ها

۱۹۲. وقتی که در شیوه بزرگوارانه رسول اکرم ﷺ مطالعه می کنیم می بینیم آن حضرت عنایت زیادی داشتند که تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی که تدریجاً عادت شده بود در میان مردم و ربطی به آنچه نامش مسابقه در عمل و فضیلت و پیشی گرفتن در خیرات است که: «فاستبقوا الخیرات» نداشت و صرفاً عاداتی بود که ایجاد ناهمواری‌ها و پستی و بلندی‌های بی جا می کرد و از بین ببرد و معدوم کند.

مثلاً عنایت داشت که در مجالس گرد و حلقه بدور هم بنشینند، مجلس بالا و پایین نداشته باشد، دستور می داد و تاکید می کرد که هر وقت وارد مجلس می شوید، هر جا که خالی است همانجا بنشینید، یک نقطه معین را جای خودتان حساب نکنید و به آن نقطه فشار

^۱ یادداشت‌ها، ج ۹، ص ۲۷

^۲ وحی و نبوت، ص ۱۴۱

نیاورید، اگر خودش وارد مجلسی می شد خوشش نمی آمد که جلوی پایش بلند شوند، و گاهی اگر بلند می شدند مانع می شد و مردم را امر می کرد که قرار بگیرند، حاضر نمی شد وقتی که سواره هست پیاده ای همراهش حرکت کند، آن پیاده را سوار می کرد و یا به او می گفت تو جلوتر یا بعد از ما بیا. به هر حال حاضر نمی شد آن پیاده در رکابش حرکت کند، به روی خاک می نشست و با دست خودش از بز شیر می دوشید.^۱

سیری در سخنان رسول اکرم ﷺ

۱۹۳. چند سخن از سخنان این شخصیت بزرگوار را برای شما نقل می کنم که خود سخنان پیغمبر معجزه است - قرآن که سخن خداست به جای خود - مخصوصاً با توجه به سوابقی که عرض کردم. کودکی که سرنوشت او را یتیم قرار داد وقتی که در رحم مادر بود. و لطیم قرار داد در سن پنج سالگی دوران شیرخوارگی در بادیه گذشته است و در مکه سرزمین امیت و بی سواد بزرگ شده و زیر دست هیچ معلم و مربی ای کار نکرده است. مسافرت هایش محدود بوده به دو سفر کوچک، آن هم سفر بازرگانی به خارج جزیره العرب و با هیچ فیلسوفی، حکیمی، دانشمندی برخورد نداشته است، معذالک قرآن به زبان او جاری می شود و بر قلب مقدس او نازل می گردد، و بعد هم سخنانی خود او می گوید و این سخنان آنچنان حکیمانه است که با سخنان تمام حکمای عالم نه تنها برابری می کند بلکه بر آنها برتری دارد. حالا اینکه ما مسلمانان اینقدر عرضه این کارها را نداریم که سخنان او را جمع کنیم و درست پخش و تشریح نماییم، مساله دیگری است.

کلمات پیغمبر را در جاهای مختلف نقل کرده اند، من مخصوصاً از قدیمی ترین منابع، قسمتی را نقل می کنم، از قدیمی ترین منابعی که در دست است یا لا اقل من در دست داشته ام کتاب البیان و التبین جاحظ است. جاحظ در نیمه دوم قرن سوم می زیسته است، یعنی این سخنان تقریباً در نیمه اول قرن سوم نوشته شده است، این کتاب حتی از نظر

^۱ بیست گفتار، ص ۱۲۱

فرنگی‌ها و مستشرقین جزء کتاب‌های بسیار معتبر است. اینها سخنانی نیست که بگویید بعدها نقل کرده‌اند، نه در قرن سوم به صورت یک کتاب درآمده است که البته قبل از قرن سوم هم بوده است که البته قبل از قرن سوم هم بوده است چون جاحظ اینها را با سند نقل می‌کند.

مثلاً شما ببینید در زمینه مسوولیت‌های اجتماعی، این شخصیت بزرگ چگونه سخن می‌گوید می‌فرماید: مردمی سوار کشتی شدند و دریایی پهناور را طی می‌کردند. یک نفر را دیدند که دارد جای خودش را نقر می‌کند یعنی سوراخ می‌کند. یک نفر از اینها نرفت دست او را بگیرد. چون دستش را نگرفتند، آب وارد کشتی شد و همه آنها غرق شدند و اینچنین است فساد.

توضیح اینکه: یک نفر در جامعه مشغول فساد می‌شود، مرتکب منکرات می‌شود. یکی نگاه می‌کند می‌گوید به من چه، دیگری می‌گوید من و او را که در یک قبر دفن نمی‌کنند، فکر نمی‌کند که مثل جامعه، مثل کشتی است. اگر در یک کشتی آب وارد بشود. ولو از جایگاه یک فرد وارد بشود. تنها آن فرد را غرق نمی‌کند بلکه همه مسافری را یکجا غرق می‌کند.

آیا درباره مساوات افراد بنی‌آدم، سخنی از این بالاتر می‌توان گفت: «الناس سواء کاسنان المشط» (حال من نمی‌دانم شانه‌ای را هم درآورد یا نه). شانه را نگاه کنید، دندان‌های آن را ببینید ببینید آیا یکی از دندان‌های آن از دندان‌های دیگر بلندتر هست؟ نه. انسان‌ها مانند دندان‌های شانه برابر یکدیگرند. ببینید در آن محیط و در آن زمان، انسانی اینچنین درباره مساوات انسان‌ها سخن می‌گوید که بعد از هزار و چهارصد سال هنوز کسی به این خوبی سخن نگفته است!

در حجه الوداع فریاد می‌زند:

«ایها الناس! ان ربکم واحد و ان اباکم واحد»

اینها الناس! پروردگار همه مردم یکی است، پدر همه مردم یکی است، همه‌تان فرزند آدم هستید، آدم هم از خاک آفریده شده است. جایی باقی نمی‌ماند که کسی به نژاد خودش، به نسب خودش، به قومیت خودش و به این جور حرف‌ها افتخار کند. همه از خاک هستیم،

خاک که افتخار ندارد. پس افتخار به فضیلت‌های روحی و معنوی است، به تقواست. ملاک فضیلت فقط تقواست و غیر از این چیز دیگری نیست.

این حدیث را که رسول اکرم است، از کافی نقل می‌کنم:

سه چیز است که هرگز دل مومن نسبت به آنها جز اخلاص، چیز دیگری نمی‌ورزد (یعنی در آن سه چیز محال است خیانت کند): یکی از اخلاص عمل بر خدا. (یک مومن در عملش ریا نمی‌ورزد) دیگر، خیرخواهی برای پیشوایان واقعی مسلمین (یعنی خیرخواهی در جهت خیر مسلمین، ارشاد و هدایت پیشوایان در جهت خیر مسلمین). سوم مساله وحدت و اتفاق مسلمین (یعنی نفاق نورزیدن، شق عصای مسلمین نکردن، جماعت مسلمین را متفرق نکردن)

این جمله‌ها را مکرر شنیده اید:

«کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته»

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده»

«لن تقدس امه حتی یؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متتبع».

هیچ ملتی به مقام قداست نمی‌رسد مگر آنگاه که افراد ضعیفش بتوانند حقوقشان را از اقویا بدون لکنت زبان مطالبه کنند.

ببینید سیرت چیست و چه می‌کند؟ اصحابش نقل کرده‌اند که در دوره رسالت، در سفری خدمتشان بودیم. در منزلی پایین آمده بودیم و قرار بود که در آنجا غذایی تهیه شود. گوسفندی آماده شده بود تا جماعت آن را ذبح کنند و از گوشت آن مثلاً آبگوشتی بسازند و تغذیه کنند. یکی از اصحاب به دیگران می‌گوید سر بریدن گوسفند با من، دیگری می‌گوید پوست کندن آن با من، سومی مثلاً می‌گوید پخت آن با من و ... پیغمبر اکرم می‌فرماید جمع کردن هیزم از صحرا با من، اصحاب عرض کردند، یا رسول الله، ما خودمان افتخار این خدمت را داریم، شما سر جای خودتان بنشینید، ما خودمان همه کارها را انجام می‌دهیم، فرمودم بله، می‌دانم، من نگفتم که شما انجام نمی‌دهید ولی مطلب چیز دیگری است. بعد جمله‌ای گفت، فرمود:

«ان الله يكره من عبده ان يراه متميزا بين اصحابه».

خدا دوست نمی‌دارد که بنده‌ای را در میان بندگان دیگر ببیند که برای خود امتیاز قائل شده است.

من اگر اینجا بنشینم و فقط شما بروید کار کنید، پس برای خودم نسبت به شما امتیاز قائل شده‌ام، خدا دوست ندارد که بنده‌ای خودش را به چنین وضعی در بیاورد. ببینید چقدر عمیق است.

این مساله به اصطلاح امروز «اعتماد به نفس» در مقابل اعتماد به انسان‌های دیگر، حرف درستی است، یعنی اتکال به انسان دیگر نداشتن، کار خود را تا جایی که ممکن است خود انجام دادن و احدی تقاضا نکردن.

ببینید این تربیت‌ها چقدر عالی است این «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» معنی‌اش چیست؟ باز اصحابش نقل کرده‌اند که در یکی از مسافرت‌ها در منزلی فرود آمدیم. همه متفرق شدند برای اینکه تجدید وضویی کنند و آماده نماز بشوند، دیدیم که پیغمبر اکرم بعد از آنکه از مرکب پایین آمد، طرفی را گرفت و رفت. مقداری که دور شد، ناگهان برگشت. اصحاب با خود فکر کردند که پیغمبر برای چه بازگشت؟ آیا از تصمیم اینکه امروز اینجا بمانیم منصرف شده است؟ همه منتظرند ببیند آیا فرمان می‌دهد که حرکت کنید برویم. ولی می‌بینید پیامبر چیزی نمی‌گوید. تا به مرکبش می‌رسد. بعد از آن خورجین یا توبره روی آن، زانو بند شتر را در می‌آورد، زانوی شترش را می‌بندد و دوباره به همان طرف راه می‌افتد. اصحاب با تعجب گفتند: پیامبر برای چنین کاری آمد؟ این که کار کوچکی بود! اگر از آنجا صدا می‌زد: آی فلان کس، برو زانوی شتر مرا ببند همه با سر می‌دویدند، گفتند: یا رسول الله، می‌خواستید به ما امر بفرمایید. به هر کدام ما امر می‌فرمودید، با کمال افتخار این کار را انجام می‌داد. ببینید سخن، در چه موقع و در چه محل و چقدر عالی است! فرمود: ملا يستعن احدكم من غيره ولو بقضمه من سواك» تا می‌توانید در کارها از دیگران کمک نگیرید ولو برای خواستن یک مسواک. آن کاری را که خودت می‌توانی انجام بدهی،

خودت انجام بده. نمی گوید کمک نگیر و از دیگران استمداد نکن ولو در کاری که نمی تونی انجام بدهی، نه، آنجا جای استمداد است.

اگر کسی این توفیق را پیدا کند که سخنان رسول اکرم را از متون کتب معتبر جمع آوری کند، و هم توفیق پیدا کند که سیره پیغمبر اکرم را به سبک سیره تحلیلی از روی مدارک معتبر جمع و تجزیه و تحلیل کند، آن وقت معلوم می شود که در همه جهان شخصیتی مانند این شخص بزرگوار ظهور نکرده است. تمام وجود پیغمبر اعجاز است، نه فقط قرآنش اعجاز است بلکه تمام وجودش اعجاز است.^۱

اخلاق اجتماعی پیامبر ﷺ

۱۹۴. پیغمبر اکرم در عین اینکه استقامت فوق العاده ای داشت و وقتی که تصمیم می گرفت هرگز دیگر منصرف نمی شد، در مسائل جزئی خیلی نرمش نشان می داد، هر کسی که می آمد یک چیزی می گفت حرفش را گوش می کرد و چنان با مهربانی گوش می کرد که او راضی بر می گشت و می رفت. بعضی خیال می کردند که واقعاً پیغمبر به حرف همه گوش می کند «یقولون هو اذن» گفتند ما که رفتیم حرفمان را به پیغمبر گفتیم. بعد مخالفین ما هم رفتند حرفشان را به پیغمبر گفتند؛ حرف ما را گوش می کند، حرف آنها را هم گوش می کند، اینکه فقط گوش است، سر تا پا گوش است «قل اذن خیر لکم» بگو ولی گوش خوبی است برای شما «یومن بالله و یومن للمومنین» یعنی اگر چیزی را تصدیق می کند به خاطر مصلحت مومنین است، نه واقعاً آن حرف را قبول دارد، یعنی اگر چیزی را پیغمبر رد نمی کند نه این است که آن حرف را قبول دارد و رد نمی کند او یک تصدیق می کند، همان تصدیق به نفع شماست.^۲

عیکم بمکارم الاخلاق

۱۹۵. پیغمبر اکرم ﷺ در حدیثی که وسائل شیعه نقل کرده است فرمود: «علیکم بمکارم الاخلاق» البته منافات ندارد که به هر دو عبارت یعنی در نوبت‌های متهدد پیغمبر فرموده باشد. در احادیث ما به این عبارت است: «علیکم بمکارم الاخلاق» بر شما باد الخلاق مکرمتی و کریمانه «فان ربی بعثنی بها» که پروردگار من مرا برای این اخلاق مکرمتی مبعوث فرموده است.^۱

فواید آشنایی با خلق و خوی نبوی ﷺ

۱۹۶. آشنایی با خلق و خوی نبوی از دو نظر مفید است: اول از نظر شناخت اسلام، دوم از نظر الهام‌گیری و تربیت و اصلاح جامعه. از نظر شناخت اسلام، برای اینکه اساساً قول و فعل و تقریر یقین امضای او یکی از مبادی شناخت اسلام است. و اما از نظر الهام‌گیری، به جهت اینکه انسان یعنی قلب انسان همواره تحت تاثیر احساس است. کتاب و گفتار خشک و منطقی حداکثر این است که فکر را قانع کند اما احساس و علاقه را بر نمی‌انگیزد، برخلاف روحیه و شخصیت و اخلاق که دل‌ها را مسخر می‌کند، به طور کلی وقوف و شنیدن سرگذشت مردان بزرگ پیش از هر عامل دیگر به دل‌ها گرمی و نشاط می‌دهد و همت‌ها و اراده‌ها را بر نمی‌انگیزد.^۲

برخورد معاشرت

۱۹۷. (پیامبر) در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده‌رو بود. در سلام به همه حتی کودکان و بردگان پیشی می‌گرفت. پای خود را جلوی هیچ کس دراز نمی‌کرد و در حضور کسی تکیه نمی‌نمود. غالباً دو زانو می‌نشست. در مجالس، دایره‌وار می‌نشست و تا مجلس، بالا

^۱ فلسفه اخلاقی، ص ۱۸

^۲ یادداشت‌ها، ج ۹، ص ۳۳

و پایینی نداشته باشد. همه جایگاه مساوی داشته باشند. از اصحابش تفقد می‌کرد؛ اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی‌دید سراغش را می‌گرفت، اگر مریض بود عیادت می‌کرد و اگر رفتاری داشت کمکش می‌نمود. در مجالس، تنها به یک فرد نگاه نمی‌کرد و یک فرد را خطاب قرار نمی‌داد، بلکه نگاه‌های خود را در میان جمع تقسیم می‌کرد. از اینکه بنشیند و دیگران خدمت کنند تنفر داشت؛ از جا بر می‌خاست و در کارها شرکت می‌کرد. می‌گفت: خداوند کراحت دارد که بنده را ببیند که برای خود نسبت به دیگران امتیازی قائل شده است.^۱

انسان کامل

۱۹۸. خلق و خویش مانند سخنش و مانند دینش جامع و همه جانبه بود. تاریخ، هرگز شخصیتی مانند او را یاد ندارد که همه ابعاد انسانی در حد کمال و تمام بوده باشد. او به راستی انسان کامل بود.^۲

لباس فاخر یا لباس زاهدانه

۱۹۹. یکی از متصوفه زمان امام صادق علیه السلام یعنی نیمه اول قرن دوم آمد خدمت ایشان، و دید امام یک جامه زیبا و ظریف و لطیف به تن کرده‌اند. گفت: یا بن رسول الله! شما چرا باید چنین لباس عالی و فاخری بپوشد؟ فرمود بیا بنشین گوش کن تا جوابت را بدهم. یک وقت هست که واقعاً اشتباه کرده‌ای و یک وقت هست می‌فهمی ولی می‌خواهی عوام‌فریبی کنی. اگر نمی‌خواهی عوام‌فریبی کنی بیا تو با تو صحبت کنم.

حضرت با او صحبت‌هایی کردند و او نتوانست جواب دهد. رفت و بعد با رفقاییش دسته جمعی آمدند. داستان، خیلی مفصل است. می‌خواهم یکی از نکاتی را که در این داستان

^۱ وحی و نبوت، ص ۱۴۳

^۲ وحی و نبوت، ص ۱۴۳

هست عرض کنم. امام به این جمع که آمده بودند و معترض بودند که چرا شما لباس فاخر پوشیده‌اید. فرمودند: ممکن است شما این جور فکر کنید که اگر لباس فاخر پوشیدن خوب است، چرا پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام نمی پوشیدند و اگر بد است پس چرا تو می پوشی؟ آنها گفتند بلی همین را می گوئیم، حضرت فرمودند شما شرایط زمان را درک نمی کنید، از نظر اسلام لباس فاخر پوشیدن گناه نیست. از نظر اسلام خدا نعمت های دنیا را برای استفاده بشر خلق کرده است، خدا این نعمت ها را خلق نکرده است که ما آنها را دور بریزیم، خلق کرده که ما از نعمت های دنیا صرف نظر کنیم، یکی از آن فلسفه ها این است که در یک زمان ممکن است شرایط زندگی عموم مردم سخت و مشکل باشد، به اصطلاح در جامعه ای باشیم که وضع اقتصادی آن خوب نیست؛ اگر ما در چنین جامعه ای قرار بگیریم، اگر امکانات شخصی ما هم اجازه بدهد که از یک زندگی عالی بهره مند شویم، نباید بهره مند شویم برای اینکه اگر بهره مند شویم با برادران خود و انسان های دیگر همدردی و همدلی نکرده ایم. ولی یک وقت در شرایطی زندگی می کنیم که وضع عموم مردم خوب است. در چنین وقتی دلیل ندارد که ما از لباس خوب چشم بپوشیم.^۱

پیامبر در اوج زهد

۲۰۰. رسول اکرم ﷺ یک نفر را می فرستد که برایش پیراهنی بخرد، او می رود یک پیراهن نسبتاً عالی می خرد به دوازده درهم و می آید. حضرت نگاه می کنند و می گویند من به پیراهنی کمتر از این هم می توانم قناعت کنم. دو مرتبه می روند و در سر راه کنیزکی را می بینند که گریه می کند، می پرسند چرا گریه می کنی؟ دخترک جواب می دهد پولی صاحبخانه به من داده و من آن را گم کرده ام. حضرت چهار درهم به او می دهند و روانه می شوند و بعد با هشت درهم دیگر دو پیراهن می خرند و یکی از آنها را به عریانی می دهند. در بازگشت می بینند همین کنیز نشسته و گریه می کند. حضرت سوال می کنند چرا

گریه می‌کنی؟ می‌گویی: چون خیلی دیر شده است می‌ترسم اگر به منزل بروم مرا کتک بزنند. می‌فرماید: بیا با هم برویم تا شفاعت ترا بکنم. کنیز را با خود می‌برد. وقتی کنیز در خانه را به حضرت نشان می‌دهد حضرت از پشت در فریاد می‌کند: «اسلام علیکم یا اهل البیت» عادت ایشان بود که وقتی می‌خواستند وارد خانه کسی شوند سلام می‌کردند (دستور قرآن است که بدون اجازه داخل خانه کسی نشوید) همین کاری که ما می‌کنیم و یا الله می‌گوییم. البته یا الله ذکر است و چه بهتر که در این جور مواقع اعلام مردم با یک یا اللهی باشد.

حضرت بلند سلام می‌کرد، اهل خانه که صدای پیغمبر را شنیدند قلبشان به طپش افتاد، می‌دانستند که پیغمبر تا سه بار سلام نکند بر نمی‌گردد، حضرت باز سلام کردند، اهل منزل جواب ندادند، مرتبه سوم که حضرت سلام کردند، اهل خانه فریاد کردند: «اسلام علیک یا رسول الله ادخل ادخل» داخل شوید. فرمود آیا بار اول صدای مرا نشنیدید؟ عرض کردند شنیدیم، ولی خوشمان می‌آمد که تکرار کنید، چون سلام شما برای خانواده ما برکت است، ما اگر بار اول جواب شما را می‌دادیم، از سلام‌های دوم و سوم شما محروم می‌شدیم، ما چون می‌دانستیم که شما تا سه بار سلام می‌کنید، عمداً جواب سلام شما را ندادیم، حضرت وارد شدند و فرمودند من برای شفاعتی آمده‌ام. اگر این کنیزک دیر آمده است مزاحمش نشوید. عرض کردند یا رسول الله ما به خاطر مقدم شما او را آزاد کردیم. حضرت فرمودند: خدا را شکر که با دوازده درهم دو برهنه را پوشاندیم و یک برده را آزاد کردم.^۱

محبوبان پیامبر

۲۰۱. چیزهایی که رسول اکرم دوست می‌داشت:

اداره کل پژوهش و آموزش سما

الف. نماز (.. وقره عینی فی الصلوه)، سحرخیزی، خلوت، مناجات (برخلاف اهل غفلت و اصحاب ماده)

ب. عطر و نظافت - الطیب (برخلاف روش مسیحیان اولیه)

ج. لذت حلال از زن - النساء

د. گرسنگی، روزه، افطار به کم (برخلاف شکم پرستان)

ه. تواضع، ابتدا به سلام، دو زانو نشستن، تکیه نکردن، متکبرانه راه نرفتن (برخلاف افزون طلبان)

و. سادگی و خفت موونه در زندگی: کان رسول الله خفیف المونه. (برخلاف تجمل طلبان)

ز. فرزندان خود را (دوست داشتن) (برخلاف قسی القلبان و بی عاطفه‌ها)

ح. اصحاب را (برخلاف استعبادگران)

ط. تفکر را (برخلاف ضد عقل‌ها از قبیل برخی متصوفه)

ی. عدالت را (برخلاف اهل تبعیض نظیر ارسطو و غیره)

ک. کار را (برخلاف بیکاران و بیعاران)

همکاری و تعاون در خدمات را - داستان پیمان نامه ابن جدعان (بیعه الفصول) آنچه تنفر داشت:

خ - بتها را به دلیل توحید و حق پرستی

د - تکبر، به دلیل روحیه تواضع و ضد برتری طلبی و قدرت نمایی

ذ - تبعیض و اشرافیت را، برخلاف روحیه ارسطویی

ر - تکلف و تعین و جمل، به دلیل سادگی

ز - مداحی و چاپلوسی را، به دلیل روح تواضع و روح پرهیز از حقارت دیگران

س - سیری و پر کردن شکم، به دلیل صفای فکر و صفای قلب و پرهیز از سکر به

انواعش

ش - بیکاری و بطالت را: الهم انی اغوذ بک من الکسل و الفشل^۱

عصمت از گناه

۲۰۲. قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم می‌فرماید:

لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر و ذكر الله كثيراً
برای شما در (رفتار) فرستاده خدا پیروی نیکوست برای آنان که امیدوار به خدا و روز
دیگرند و خدا را بسیار یاد کنند.

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم
بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را
بیامرزد.

در این آیات رسول الله را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با رفتار و
اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند؛ و این خود دلیل عصمت آن حضرت
است از گناه و خطا، زیرا اگر خطا، زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود از او صادر گردد
دیگر جا نداشت خدای متعال او را پیشوا و مقتدا معرفی کند.^۱

صد سخن از کلمات پیامبر ﷺ

۱. ۲۰۳. هر چه فرزند آدم پیرتر می‌شود، دو صفت در او جوان‌تر می‌گردد، حرص و
آرزو.

۲. دو گروه از امت من هستند که اگر صلاح یابند، امت من صلاح می‌یابد و اگر فاسد
شوند، امت من فاسد می‌شود علما و حکام.

۳. شما همه شبان و مسوول نگاهبانی یکدیگرند.

۴. نمی‌توان همه را به مال راضی کرد اما به حسن خلق، می‌توان.

۵. نداری بلاست، از آن بدتر، بیماری تن، و از بیماری تن دشوارتر، بیماری دل.

۶. مومن همواره در جستجوی حکمت است.

^۱ ولاء و ولایت‌ها، ص ۴۷

۷. از نشر دانش نمی‌توان جلو گرفت.
۸. دل انسانی همچو پری است که در بیابان به شاخه درختی آویزان باشد، از وزش بادهای دائم در انقلاب است و زیرورو می‌شود.
۹. مسلمان آن است که مسلمانان از دست و زبان او در آسایش باشند.
۱۰. رهنمای به کار نیک، خود کننده آن کار است.
۱۱. هر دل سوخته‌ای را عاقبت پاداشی است.
۱۲. بهشت زیر قدم‌های مادران است.
۱۳. در رفتار با زنان، از خدا بترسید و آنچه درباره آنان شاید، از نیکی دریغ ننماید.
۱۴. پروردگار همه یکی است و پدر همه یکی. همه فرزند آدمید و آدم از خاک است. گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.
۱۵. از لجاج پرهیزید که انگیزه آن، نادانی و حاصل آن، پشیمانی است.
۱۶. بدترین مردم کسی است که گناه را نبخشد و از لغزش چشم نپوشد، و باز از او بدتر کسی است که مردم از گزند او در امان و به نیکی او امیدوار نباشند.
۱۷. خشم مگیر و اگر گرفتی، لختی در قدرت کردگار بیندیش.
۱۸. چون ترا ستایش کنند، بگو ای خدا مرا بهتر از آنچه گمان دارند بساز و آنچه را از من نمی‌دانند بر من ببخش و مرا مسوول آنچه می‌گویند قرار مده.
۱۹. به صورت متملقین خاک بپاشید.
۲۰. اگر خدا خیر بنده‌ای را اراده کند، نفس او را واعظ و رهبر او قرار می‌دهد.
۲۱. صبح و شامی بر مومن نمی‌گذرد مگر آنکه بر خود گمان خطا ببرد.
۲۲. سخت‌ترین دشمن تو همانا نفس اماره است که در میان دو پهلوی تو جا دارد.
۲۳. دلاورترین مردم آن است که بر هوای نفس غالب آید.
۲۴. با هوای نفس خود نبرد کنید تا مالک وجود خود گردید.
۲۵. خوشا به حال کسی که توجه به عیوب خود، او را از توجه به عیوب دیگران باز دارد.

۲۶. راستی به دل آرامش می‌بخشد و از دروغ شک و پریشانی می‌زاید.
۲۷. مومن آسان انس می‌گیرد مانوس دیگران می‌شود.
۲۸. مومنین همچو اجزای یک بنا همدیگر را نگاه می‌دارند.
۲۹. مثل مومنین در دوستی و علقه به یکدیگر مثل پیکری است که چون عضوی از آن به درد بیاید، باقی اعضا به تب و بی‌خوابی دچار می‌شوند.
۳۰. مردم مانند دندان‌های شانه با هم برابرند.
۳۱. دانش جویی بر هر مسلمانی واجب است.
۳۲. فقری سخت تر از نادانی و ثروتی از خردمندی و عبادتی والاتر از تفکر نیست.
۳۳. از گهواره تا گور دانشجو باشید.
۳۴. دانش بجوید گر چه چین باشد.
۳۵. شرافت مومن در شب زنده‌داری و عزت او در بی‌نیازی از دیگران است.
۳۶. دانشمندان تشنه آموختن‌اند.
۳۷. دل‌باختگی کر و کور می‌کند.
۳۸. دست خدا با جماعت است.
۳۹. پرهیزگاری جان و تن را آسایش می‌بخشد.
۴۰. هر کس چهل روز به خاطر خدا زندگی کند، چشمه حکمت از دلش به زبان جاری خواهد شد.
۴۱. با خانواده خود به سر بردن، از گوشه مسجد گرفتن، نزد خداوند پسندیده‌تر است.
۴۲. بهترین دوست شما آن است که معایب شما را به شما بنماید.
۴۳. دانش را به بند نوشتن در آورید.
۴۴. تا دل درست نشود، ایمان درست نخواهد شد و تا زبان درست نشود، دل درست نخواهد بود.
۴۵. تا عقل کسی را نیازموده‌اید، به اسلام آوردن او وقتی نگذارید.
۴۶. تنها به عقل می‌توان به نیکی‌ها رسید. آن که عقل ندارد از دین تهی است.

۴۷. زیان نادانان بیش از ضرری است که تبهکاران به دین می‌رسانند.
۴۸. هر صاحب خردی از امت مرا چهار چیز ضروری است: گوش دادن به علم، به خاطر سپردن و منتشر ساختن دانش و بدان عمل کردن.
۴۹. مومن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.
۵۰. من برای امت خود، از بی‌تدبیری بیم دارم نه از فقر.
۵۱. خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.
۵۲. خداوند مومن صاحب حرفه را دوست دارد.
۵۳. تملق، خوی مومن نیست.
۵۴. نیرومندی به زور و بازو نیست، نیرومند کسی است که بر خشم خود غالب آید.
۵۵. بهترین مردم، سودمندترین آنان به حال دیگران‌اند.
۵۶. بهترین خانه شما آن است که یتیمی در آن به عزت زندگی کند.
۵۷. چه خوب است ثروت حلال در دست مرد نیک.
۵۸. رشته عمل، از مرگ بریده می‌شود مگر به سه وسیله: خیراتی که مستمر باشد، علمی که همواره منفعت برساند، فرزند صالحی که برای والدین دعای خیر کند.
۵۹. پرستش کنندگان خدا سه گروه‌اند، یکی آنان که از ترس عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان است دیگر آنان که به طمع پاداش عبادت می‌کنند و این عبادت مزدوران است، گروه سوم آنان که به خاطر عشق و محبت عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است.
۶۰. سه چیز نشانه ایمان است: دستگیری با وجود تنگدستی، از حق خود به نفع دیگری گذشتن، به دانشجو علم آموختن.
۶۱. دوستی خود را به دوست ظاهر کن تا رشته محبت محکمتر شود.
۶۲. آفت دین سه چیز است: فقیه بدکار، پیشوای ظالم، مقدس نادان.
۶۳. مردم را از دوستانشان بشناسید، چه، انسان همخوی خود را به دوستی می‌گیرد.
۶۴. گناه پنهان به صاحب گناه زیان می‌رساند. گناه آشکار به جامعه.

۶۵. در بهبودی کار دنیا بکوشید اما در کار آخرت چنان کنید که گویی فردا رفتنی باشید.
۶۶. روزی را در قعر زمین بجوید.
۶۷. چه بسا که از خود ستایی، از قدر خود می‌کاهند و از فروتنی، بر مقام خود می‌افزایند.
۶۸. خدایا فراخترین روزی مرا در پیری و پایان زندگی کرامت فرما.
۶۹. از جمله حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر او بگذارد و نوشتن به او بیاموزد و چون بالغ شد او را همسر انتخاب کند.
۷۰. صاحب قدرت، آن را به نفع خود به کار می‌برد.
۷۱. سنگین‌ترین چیزی که در ترازوی اعمال گذارده می‌شود، خوشرویی است.
۷۲. سه امر، شایسته توجه خردمند است: بهبودی زندگانی، توشه آخرت، عیش حلال.
۷۳. خوشا کسی که زیادی مال را به دیگران ببخشد و زیادی سخن را برای خود نگاه دارد.
۷۴. مرگ، ما را از هر ناصحی بی‌نیاز می‌کند.
۷۵. این همه حرص حکومت و ریاست و این همه رنج و پشیمانی در عاقبت.
۷۶. عالم فاسد، بدترین مردم است.
۷۷. هر جا که بدکاران حکمروا باشند و نابخردان را گرامی بدارند، باید منتظر بلایی بود.
۷۸. نفرین باد بر کسی که بار خود را به دوش دیگران بگذارد.
۷۹. زیبایی شخص در گفتار اوست.
۸۰. عبادت هفت گونه است که از همه والاتر طلب روزی حلال است.
۸۱. نشانه خشنودی خدا از مردمی، ارزانی قیمت‌ها و عدالت حکومت آنهاست.
۸۲. هر قومی شایسته حکومتی است که دارد.
۸۳. از ناسزا گفتن، به جز کینه مردم سودی نمی‌برد.
۸۴. پس از بت پرستیدن، آنچه به من نهی کرده‌اند، در افتادن با مردم است.
۸۵. کاری که نسنجیده انجام شود، بسا که احتمال زیان دارد.

۸۶. آن که از نعمت سازش با مردم محروم است، از نیکی‌ها یک سره محروم خواهد بود.

۸۷. از دیگران چیزی نخواهید گرچه یک چوب مسواک باشد.

۸۸. خداوند دوست ندارد که بنده‌ای را بین یارانش با امتیاز مخصوص ببیند.

۸۹. مومن خنده رو و شوخ است، و منافق عبوس و خشمناک.

۹۰. اگر فال بد زدی، به کار خود ادامه بده و اگر گمان بد بردی، فراموش کن و اگر حسود شدی، خوددار باش.

۹۱. دست یکدیگر را به دوستی به فشارید که کینه را از دل می‌برد.

۹۲. هر که صبح کند و به فکر اصلاح ار مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.

۹۳. خوشرویی کینه را از دل می‌برد.

۹۴. مبادا که ترس از مردم، شما را از گفتن حقیقت باز دارد!

۹۵. خردمندترین مردم کسی است که با دیگران بهتر بسازد.

۹۶. در یک سطح زندگی کنید تا دل‌های شما در یک سطح قرار بگیرد. با یکدیگر در تماس باشید تا به هم مهربان شوید.

۹۷. هنگام مرگ، مردمان می‌پرسند: از ثروت چه باقی گذاشته؟ فرشتگان می‌پرسند: از عمل نیک چه پیش فرستاده؟

۹۸. منفورترین حلال‌ها نزد خداوند طلاق است.

۹۹. بهترین کار خیر، اصلاح بین مردم است.

۱۰۰. خدایا مرا به دانش توانگر ساز و به بردباری زینت بخش و به پرهیزگاری گرامی بدار و به تندرستی زیبایی ده.^۱

داستان‌های از قائد عظیم‌الشان اسلام از زبان شهید مطهری

انجام دادن کارهای خود

۲۰۴. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از مسافرت‌های که با اصحابشان داشتند (نقل نشده که در هر کدام مسافرت بوده است) موقع ظهر که شد، دستور دادند قافله پایین بیایند، هر کسی از مرکب خودش پایین آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم پایین آمدند و جهتی را گرفتند و به آن سو می‌رفتند. اصحاب فکر کردند که لابد حضرت برای قضاء حاجت به آن سو می‌روند، همه اصحاب پیاده شدند و بعد دیدند که حضرت صلی الله علیه و آله برای قضاء حاجت به آن سو می‌روند، همه اصحاب پیاده شدند و بعد دیدند که حضرت صلی الله علیه و آله پس از آن که مقداری از شتر خودشان دور شده بودند، برگشتند، اصحاب خیال کردند که حضرت صلی الله علیه و آله این محل را مناسب فرود آمدن تشخیص نداده‌اند و آمدند که دستور دهند برویم در جای دیگر پایین بیاییم. حضرت صلی الله علیه و آله برگشتند به طرف مرکب خودشان و با احدی حرف نمی‌زدند. آمدند و آمدند تا به مرکب خودشان رسیدند. اصحاب دیدند که حضرت صلی الله علیه و آله دست بردند و در خورجین و توبره‌ای که بر شترشان بود و عقال (زانو بند شتر) را بیرون آوردند و با آن زانوهای شترشان را بستند و بعد دوباره به راه قبلی خودشان رفتند. اصحاب فهمیدند که این راه دور را حضرت صلی الله علیه و آله برگشتند که زانو بند شتر را ببندند. کار به این کوچکی!

عرض کردند: یا رسول الله اگر شما برای چنین کاری برگشتید، چرا به ما فرمان ندادید! این اصحابی که فدایی هستند و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید: در دریا، در آتش بروید، فوراً می‌روند، اینها که جلوی شمشیرها می‌روند و افتخارشان این است که فرمان رسول صلی الله علیه و آله را اجرا کنند، چرا از دور فرمان ندادید که ما اینکار را بکنیم؟

حضرت فرمودند: «لا یستعن احدکم من غیره ولو بقضیه من سواکن هرگز از دیگران در کارها کمک نجوید و لو برای یک امر کوچکی باشد ولو برای این که یک مسواک از دیگران بخواهید.»

یعنی کار خودتان را تا آن حدی که برای شما ممکن است، خودتان می‌توانید انجام دهید، از دیگران نخواهید که برایتان انجام دهند. ببینید چقدر به جا! حالا اگر همین جمله را پیغمبر ﷺ یک وقتی بالای منبر گفته بود، این قدر اثر نمی‌بخشید. این جمله را در وقتی می‌گوید که خودش اول عمل می‌کند.^۱

بذل و بخشش پیغمبر ﷺ

۲۰۵. حضرت محمد ﷺ یک نفر را می‌فرستد که برایش پیراهنی بخرد. او می‌رود یک پیراهن نسبتاً عالی می‌خرد به دوازده درهم می‌آید. حضرت ﷺ نگاه می‌کند و می‌گویند من به پیراهنی کمتر از این هم می‌توانم قناعت کنم. دو مرتبه می‌زنند و در سر راه کنیزکی را می‌بینند که گریه می‌کند و می‌پرسند: چرا گریه می‌کنی؟

دخترک جواب می‌دهد: صاحبخانه پولی به من داده و من آن را گم کرده‌ام. حضرت چهار درهم به او می‌دهند و روانه می‌شوند و بعد با هشت درهم دیگر دو پیراهن می‌خرند و یکی از آنها را به عریانی می‌دهند، در بازگشت می‌بینند همین کنیز نشسته و گریه می‌کند حضرت سوال می‌کنند: چرا گریه می‌کنی؟

می‌گوید: چون خیلی دیر شده است، می‌ترسم اگر به منزل بروم مرا کتک بزنند. می‌فرماید: بیا با هم برویم تا شفاعت را بکنم.

کنیز را با خود می‌برند. وقتی کنیز در خانه را به حضرت ﷺ نشان می‌دهد، حضرت از پشت در فریاد می‌کند: «السلام علیکم یا اهل البیت»

عادت ایشان بود که وقتی می‌خواست وارد خانه کسی بشوند، سلام می‌کردند (دستور قرآنی است که بدون اجازه داخل خانه کسی نشوید) همین کاری که ما می‌کنیم و «یاالله» باشد. حضرت ﷺ بلند سلام کرد، اهل خانه که صدای پیغمبر ﷺ را شنیدند قلبشان به تپش افتاد، می‌دانستند که پیغمبر ﷺ تا سه بار سلام نکند بر نمی‌گردد، حضرت ﷺ باز سلام کردند.

^۱ نبرد حق و باطل به ضمیمه احیاء تفکر اسلامی، ص ۱۲۱

اهل منزل جواب ندادند. مرتبه سوم که حضرت ﷺ سلام کردند اهل خانه فریاد زدند: «السلام علیک یا رسول الله ادخل ادخل»

پیامبر ﷺ فرمود: اول صدای مرا نشنیدید؟

عرض کردند: شنیدیم، ولی خوشمان می آمد که تکرار کنید، چون سلام شما برای خانواده ما برکت است. ما اگر بار اول جواب سلام شما را می دادیم، از سلام های دوم و سوم شما محروم می شدیم، ما چون می دانستیم که شما تا سه بار سلام می کنید، عملاً جواب سلام شما را ندادیم.

حضرت محمد ﷺ وارد شدند و فرمودند: من برای شفاعتی آمده ام، اگر کنیزک دیر آمده است مزاحمش نشوید.

عرض کردند: یا رسول الله! ما به خاطر مقدم شما او را آزاد کردیم.

حضرت فرمودند: خدا را شکر که با دوازده درهم دو برهنه را پوشانیدم و یک برده را آزاد کردیم.

این را می گویند زاهد. این فلسفه زهد واقعی اسلام است. این زنده دلی است، انسانیت و همدردی است.^۱

استفت قلبک

۲۰۱۶. در کتب سیره نوشته اند، روزی مردی به خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: سوالاتی دارم که می خواهم مطرح کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: آیا می خواهی پاسخت را بشنوی یا آنکه مایلی سوال کنی؟
عرض کرد: شما پاسخ بفرمایید.

پیامبر ﷺ فرمود: آمده ای از من معنای بد و نیکی و گناه زشتی را سوال کنی.
جواب داد: آری سوال من همین بوده است.

اداره کل پژوهش و آموزش سجا

پیامبر سه انگشت خود را جمع کرد و آرام بر سینه مرد زد و فرمود: این فتوا را از قلبت
بپرس.

بعد اضافه کرد: این دل انسان طوری ساخته شده است که پیوندی دارد با نیکی‌ها که آرام
می‌گیرد ولی بدی‌ها و زشتی‌ها آن را مضطرب و ناراحت می‌کند.

درست همانگونه که بدن انسان اگر چیزی که با آن تجانس ندارد واردش شود، نظم آن را
به هم می‌زند و کار ارگان‌های مختلف آن را مختل می‌سازد روح انسان نیز به واسطه
اعمال ناشایست دچار اختلال و ناراحتی می‌شود. آنچه که در میان ما عذاب وجدان نامیده
می‌شود ناشی از همین عدم تجانس روح است با زشتکاری و تباهی.

استفت قلبک و ان افتاک المفتونک نظر واقع بینانه را از قلبت بپرس، اگر چه صاحب‌نظران به
خلافش نظر بدهند. مولوی این حدیث را به شعر درآورده:

پس پیامبر گفت استفت القلوب گر چه مفتیشان برون گوید خطوب^۱

الله و رسول الله ﷺ

۲۰۷. نوشته‌اند در یکی از جنگ‌ها رسول اکرم ﷺ از لشکر کناره گرفت و در روی تپه‌ای در
حوالی اردوگاه خود استراحت کرد و به خواب رفت. اتفاقاً یکی از افراد شجاع دشمن در
حالیکه مسلح بود و گردش می‌کرد، نگاهش به رسول الله ﷺ افتاد و او را شناخت و بسیار
خوشحال شد از این که او را تنها یافته و الان او را خواهد کشت.

در حالی که رسول الله ﷺ خوابیده بود، وی بالای سرش ایستاده و فریاد کشید: محمد تو
هستی؟

حضرت ﷺ نگاهی کرد و فرمود: آری من هستم.

گفت: چه کسی می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟

رسول الله ﷺ بدون درنگ فرمود: خدا!!

آن مرد که چنین انتظاری نداشت، گفت: الان به تو نشان خواهم داد. و یک قدم عقب رفت تا ضربت خود را قوی تر بزند، ناگهان پایش به سنگی اصابت نموده و محکم به زمین خورد! به سرعت از جای برخاست و بالای سرش ایستاد و فرمود:

چه کسی تو را از دست من می تواند نجات بدهد؟

اینجا بود که آن مرد را روی زرنگی پاسخ داد: کرم تو!

و رسول الله ﷺ او را عفو فرمود.

غرض این است که معنی این جمله نه آن است که انسان در جهان به هیچ وسیله ای نباید دست استمداد دراز کند، در عین استمداد مسبب الاسباب را نیز بشناسد و بداند که سر رشته وسائل و اسباب در دست او قرار دارد.^۱

شکوه از ولایت علی علیه السلام

۲۰۸. در حدیث است روز عید غدیر خم که پیغمبر ﷺ در مورد علی علیه السلام فرمود که «من کنتم مولا فلهذا علی مولا» مردی که احتمالاً از قبیله قریش بود و در حدیث از او «نعمان بن حارث فهری» نام برده شده است. چون در آن زمان مسله پیری و جوانی و ریش سفیدی در میان اعراب فوق العاده مسئله مهمی بود، پیش پیامبر آمد، و عرض کرد: یا رسول الله! گفתי شهادت به لا اله الا الله بدهید و غیر خدا را نپرستید، قبول کردیم، گفתי به رسالت تو گواهی بدهیم، نماز بخوانیم، روزه بگیریم و زکات بدهیم، همه اینها را قبول کردیم، حالا می گویی که از این جوان پیروی کنیم، آیا این را از جانب خودت می گویی یا به تو وحی شده است؟

پیغمبر ﷺ فرمود: به آن خدایی که جز او خدایی نیست، این وحی الهی است و من از جانب خودم نمی گویم.^۲

بی نیازی نسبت به بندگان

۲۰۹. یکی از اصحاب رسول اکرم ﷺ خیلی فقیر شده بود به طوری که به نان شبش محتاج بود. یک وقت زنش به او گفت: برو خدمت پیغمبر ﷺ شاید کمکی بگیری.

این شخص می گوید: من رفتم حضور پیغمبر ﷺ و در مجلس ایشان نشستم و منتظر این بودم که خلوت شود و فرصتی به دست آید، ولی قبل از این که من حاجتم را بگویم، پیغمبر ﷺ جمله ای گفتند و آن این بود که فرمود:

من سئلنا اعطیناه و من استغنی عنا اغناه الله.

کسی که از ما چیزی بخواهد به او عنایت می کنیم اما اگر خود را از ما بی نیاز بداند خدا واقعاً او را بی نیاز می کند.

این جمله را که این آدم شنید. دیگر حرفش را نزد، برگشت آمد منزل، ولی باز همان فقر و همان بیچارگی. یک روز دیگر به تحریک زنش باز خدمت پیغمبر ﷺ آمد، در آن روز هم باز پیغمبر وسط سخنانش همین جمله را تکرار فرمودند. می گوید: من سه بار این کار را تکرار کردم و در روز سوم که این جمله را شنیدم، فکر کردم که این تصادف نیست که پیغمبر ﷺ در هر سه نوبت این جمله را به من می گوید: معلوم است که پیغمبر ﷺ می خواهد بفرماید که از این راه نیا.

این دفعه در قلب خودش احساس نیرو و قوت کرده گفت: معلوم می شود ه زندگی راه دیگری دارد و این راه درست نیست. با خودش فکر کرد که حالا بروم و از یک نقطه شروع کنم بینم چه می شود؟ با خود فکر کرد: خوب، من هیچ چیز ندارم، آیا هیزم کشی هم نمی توانم بکنم چرا؟ خوب، هیزم بالاخره الاغی، شتری و ریسمان و تیشه ای می خواهد.

خلاصه از همسایه ها این ابزار را عاریه گرفت. از هر کدام یک چیزی، یک بار هیزم گذاشت روی حیوان و آمد و فروخت و بعد پولی که تهیه کرد برد توی خانه و خرج کرد، برای اولین باز لذت و نتیجه کار را چشید. فردا هم این کار را تکرار کرد. یک مقدار را هم ذخیره کرد.

چند روزی اینکار را کرد تا بعد تیشه و ریسمان را از خودش و کم کم یک حیوان هم برای خود خرید، کم کم از همین راه زندگی او تامین شد. یک روز رفت خدمت پیغمبر ﷺ حضرت فرمودند:

نگفتم: من سئلنا اعطیناه و من استغنی عنا اغناه الله.

تو آن روز اگر از من چیزی می خواستی می دادم، اما تا آخر عمر گدا بودی، ولی توکل به خدا کردی و رفتی دنبال کار، خدا هم تو را بی نیاز کرد.^۱

گرفتاری و بلاء

۲۱۰. پیغمبر ﷺ به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند، وقتی وارد منزل او شدند مرغی را دیدند که در بالای دیوار تخم کرد و تخم نیفتاد یا افتاد و نشکست رسول اکرم ﷺ در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب فرمودید؟ قسم به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخته است به من هرگز آسیبی نرسیده است.

رسول اکرم ﷺ برخاستند و از خانه آن مرد رفتند، گفتند: کسی که هرگز مصیبتی نبیند، مورد لطف خدا نیست.

از حضرت صادق ﷺ روایت شده که: «ان اشد الناس بلاء الانبياء ثم الذين يلونهم ثم الامثل فالامثل.» پرگرفتارترین مردم انبیاء هستند، در درجه بعد کسانی که از حیث فضیلت بعد از ایشان قرار دارند و سپس هر کس که با فضیلت تر است به ترتیب از بالا به پایین.^۲

ثروتمند و مرد فقیر

۲۱۱. این داستان معروف است که شخص از متمکنین و ثروتمندان در محضر حضرت رسول ﷺ نشسته بود، فقیر ژنده پوشی وارد مجلس شد و جای خالی می خواست اتفاقاً جای خالی پهلوی همان آدم به اصطلاح اشرافی بود، رفت پهلوی او نشست. او طبق عادتی که داشت خود به خود خودش را جمع کرد و کنار کشید. حضرت رسول ﷺ توجه کردند و

^۱ تعلیم و تربیت، ص ۴۲۷

^۲ عدل الهی، ص ۱۵۵

فرمودند: ترسیدی که چیزی از فقر او به تو بچسبد؟ گفت: نه، یا رسول اکرم ﷺ حضرت فرمودند: ترسیدی چیزی از ثروت تو به او سرایت کند؟ گفت: نه، یا رسول الله، پیامبر ﷺ فرمودند: ترسیدی که جامه هایت کثیف و آلوده شود؟ او پاسخ داد: نه، یا رسول الله. حضرت فرمودند: پس چرا این کار را کردی؟

آن مرد جوابی نداشت: عادت غلطی بود یا رسول الله! من حاضرم نیمی از ثروتم را به این برادر مسلمانم بدهم. آن مرد فقیر گفت: من نمی‌پذیرم. گفتند: چرا نمی‌پذیری؟ گفت: می‌ترسم اگر بپذیرم، من هم یک روز مثل او بشوم، فقیری بیاید خودم را کنار بکشم. این عمل وجدان است که از یک طرف وجدان او برانگیخته می‌شود که نیمی از ثروتش را در اختیار وی قرار بدهد و از طرف دیگر آن دیگری برای وجدانش آنقدر اصالت قائل است که برای اینکه مبادا یک وقت این وجدان پاکش مخدوش بشود، می‌گوید: من چنین ثروتی را نمی‌خواهم.^۱

ارتباط دو جهان

۲۱۲. شک نیست که بین دنیا و آخرت ارتباط نیز برقرار است. ارتباطی بسیار شدید، ارتباط دنیا و آخرت در این حد است که مانند دو بخش از یک عمر و دو فصل از یک سالند، در یک فصل باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد. بلکه اساساً یکی کشت است و دیگری محصول، یکی هسته است و دیگری میوه آن. بهشت و جهنم آخرت در اینجا پدید می‌آیند. در حدیث است: ان الجنة قيعان و ان غراسها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله.

بهشت، فعلاً صحرايي خالی است بی کشت و زراعت، همانا از کار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة بالا بالله. درخت‌هایی هستند که در اینجا گفته و در آنجا کاشته می‌شوند.

^۱ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۱۶۴

در حدیث دیگر است که رسول اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج وارد بهشت شدم، فرشتگانی دیدم که بنایی می‌کنند، خشتی از طلا و نقره و گاهی هم از کار کردن دست می‌کشند. به ایشان گفتم: چرا گاهی کار می‌کنید و گاهی دست از کار می‌کشید؟ پاسخ دادند: تا مصالح بنایی برسد. پرسیدم: مصالحی که می‌خواهید چیست؟ گفتند: ذکر مومن که در دنیا می‌گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. هر وقت بگوید ما می‌سازیم و هر وقت خودداری کند ما نیز خودداری می‌کنیم.

در حدیث دیگر آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر کس که بگوید: سبحان الله، خدا برای او درختی در بهشت می‌نشانند و هر کس بگوید: الله اکبر، خدای برای او درختی در بهشت می‌نشانند.

در حدیث دیگر آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هر کس بگوید: الله اکبر، خدای برای او درختی در بهشت می‌نشانند.

مردی از قریش گفت: پس درختان بسیار است. حضرت فرمودند: بلی، ولی مواظب باشید که آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عز و جل است که: این کسانی که ایمان آوردید! خدا و فرستاده او را فرمان بردید و عمل‌های خویش را باطل نکنید. یعنی همچنانکه با کارهای نیک این جهانتان، درختان بهشت را به وجود می‌آورید. با اعمال بد خویشتن نیز آتش جهنم را شعله ور می‌سازید و ممکن است این آتش، آنچه را که حسنات شما ایجاد کرده‌اند، نابود سازند.^۱

اسلام، دین رحمت

۲۱۳. یکی از معاریف صحابه رسول خدا ﷺ آمد در مقابل حضرت ﷺ ایستاد و عرض کرد: یا رسول الله! من هر چه فکر می‌کنم نعمتی که خدا به وسیله تو بر ما ارزانی داشت، بیش از آن اندازه‌ای است که ما تصور می‌کنیم. ظاهراً این سخن را در وقتی گفت که پیغمبر اکرم ﷺ به دخترشان یا به یک دختر بچه دیگری مهربانی می‌کرد. بعد یک جریان قساوت آمیزی را

از خودش نقل کرد که واقعاً اسباب حیرت است و خود او آن وقت حیرت کرده بود که چگونه بوده است که چنین کاری را انجام می‌داده‌اند. می‌گوید:

من از کسانی بودم که تحت تاثیر این عادت قرار گرفته بودم که دختر را نباید زنده نگه داشت، دختر مایه ننگ است و این مایه ننگ را باید از میان برد. بعد نقل می‌کند که زنش دختری می‌زاید و سپس دختر را مخفی می‌کند و به او می‌گوید: من دخترم را از میان بردم. دختر بزرگ می‌شود شش، هفت ساله می‌شود. یک روز دختر را می‌آورد به پدر نشان می‌دهد به اطمینان این که اگر ببیند یک چنین دختر شیرینی دارد دیگر کاری به کارش نخواهد داشت، و بعد با چه وضع قساوت آمیزی همین مرد، این دختر را زنده به گور می‌کند. می‌گوید: حالا من می‌فهمم که با چه جانورهایی بودیم و تو چطور ما را نجات دادی. ما آن وقتی که این کار را می‌کردیم. فکر می‌کردیم که چه کار خوبی داریم می‌کنیم.^۱

روز قیامت و اعمال انسان

۲۱۴. رسول اکرم ﷺ در ایام آخر عمر خود، شبی تنها بیرون آمدند و به گورستان بقیع رفتند و برای خفتگان بقیع استغفار کردند. پس از آن به اصحاب خود فرمودند: جزئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کرد و امسال دو بار عرضه کرد، فکر می‌کنم این بدان جهت است که مرگ من نزدیک است. روز بعد به منبر رفتند و اعلام کردند که موقع مرگ من فرا رسیده است هر کس که به او وعده‌ای داده‌ام، بیاید تا انجام دهم و هر کس از من طلبی دارد، بیاید تا ادا کنم.

آنگاه به سخن خود چنین ادامه دادند:

ایها الناس! میان هیچ کس و خدا خویشاوندی یا چیزی که خیری به او برساند یا شری از او دفع کند، وجود ندارد جز عمل. همانا کسی ادعا نکند و آرزو نکند و خیال نکند که غیر از عمل چیزی به حالش نفع می‌رساند، قسم به کسی که مرا مبعوث کرد، نجات نمی‌بخشد

مگر عمل توام با رحمت پروردگار، من نیز اگر عصیان کرده بودم، سقوط کرده بودم. خدایا! شاهد باش که رسالت خود را ابلاغ کردم.^۱

شک بر خلقت خدا

۲۱۵. در حدیث معروفی آمده است که یک عرب به دوی آمد خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! تباه شدم.

پیغمبر اکرم ﷺ فوراً درک کرد و فرمود: فهمیدم چه می‌خواهی بگویی، لابد می‌گویی: شیطان آمد به تو گفت: من خلقتک؟ تو هم در جوابش گفتی که مرا خدا آفریده است. شیطان گفت: من خلقه؟ خدا را کی آفریده است؟ تو دیگر نتوانستی جواب بدهی.

گفت: یا رسول الله! همین است. پیغمبر فرمود: ذلک محض الایمان (عجبا) فرمود: چرا تو فکر کردی که هلاک شدی؟ این عین ایمان است. یعنی همین تو را به ایمان واقعی می‌رساند، این تازه اول مطلب است. چنین فکری که در روح تو پیدا شد، این شک که پیدا شد باید برای رفع آن تلاش کنی، شک منزل بدی است ولی معبر خوب و لازمی است، یک وقتی بد است که تو در همین منزل بمانی. شیطان به تو گفت: تو را چه کسی خلق کرده است؟ گفتی: دیگر نمی‌دانم، بعد هم سر جاییت نشستی. این شک تنبل‌هاست. هلاکت است. اما تو چنین آدمی هستی که وقتی شک و وسوسه‌ای در تو پیدا شد در خانه نشستنی از مردم هم رو در بایستی نکردی و گفتی که اگر من به مردم بگویم چنین شکی کرده‌ام، می‌گویند: پس تو ایمانت کامل نیست، معلوم می‌شود که یک حس و طلبی در تو هست که فوراً آمدی نزد پیغمبرت سوال بکنی که اگر من چنین شکی پیدا کردم، چه کنم؟ آیا این شک را با یک عمل رد بکنم، با یک فکر رد بکنم؟ ذلک محض الایمان. این عین ایمان است. چرا از چنین چیزهایی می‌ترسی؟^۲

^۱ عدل الهی، ص ۳۱۰

^۲ بیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۲۴

اخلاق پیامبر ﷺ

۲۱۶. در قدیمی ترین کتاب‌هایی که در دست داریم، مانند کافی که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «باب الزی و التجمل» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه کردن مو به کار بردن بوی خوش و روغن زدن به سر سفارش‌های اکید، کرده است. عده‌ای از اصحاب رسول اکرم ﷺ به خاطر اینکه بهتر و بیشتر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره‌مند شوند، ترک زن و فرزند کردند، روزها روزه گرفتند و شب‌ها عبادت می‌کردند، همین که رسول اکرم ﷺ آگاه شدند، آنها را منع کرد و فرمود: من که پیشوای شما هستم، چنین نیستم، بعضی روزها روزه می‌گیرم، بعضی روزها افطار می‌کنم، قسمتی از شب را عبادت می‌کنم و قسمتی دیگر نزد زن‌های خود هستم. همین عده از رسول اکرم ﷺ اجازه خواستند که برای اینکه ریشه تحریکات جنسی را از وجود خود بکنند، خود را اخته کنند. رسول اکرم ﷺ اجازه نداد، فرمود: در اسلام این کارها حرام است.^۱

مسئله رهبانیت و ریاضت در اسلام

۲۱۷. عثمان بن مظعون یکی از اکابر صحابه رسول اکرم ﷺ است، خواست به تقلید از راهبان، به اصطلاح تارک دنیا شود، ترک زن و زندگی کرد و لذت‌ها را بر خویش تحریم ساخت.

همسرش نزد رسول خدا ﷺ آمده و عرض کرد: یا رسول الله! عثمان روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها به نماز بر می‌خیزد، پیغمبر اکرم ﷺ خشمگین شده برخاست به نزد وی آمد. عثمان مشغول نماز بود، صبر کرد تا نمازش تمام شد، فرمود: ای عثمان خدا مرا به رهبانیت دستور نفرموده است. دین من، روشی منطبق بر واقعیت و در عین حال ساده و آسان است. خداوند مرا برای رهبانیت و ریاضت نفرستاده است. مرا برای شریعتی فطری و آسان و با گذشت فرستاده است. من نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و با همسرانم نیز معاشرت

^۱ مسئله حجاب، ص ۳۸

دارم. هر کس که دین مطابق با فطرت مرا دوست می دارد، باید از من پیروی کند و ازدواج یکی از سنت‌های من است.^۱

پیامبر ﷺ و کودکی اش

۲۱۸. در تاریخ، داستانی از رسول اکرم ﷺ هست که حضرت می فرماید: در کودکی چند بار پیش آمدهایی برای من شد و احساس کردم که یک قوه غیبی و یک مامور درونی مراقب من است و مرا از ارتکاب بعضی از کارها باز می دارد، از جمله این که وقتی بچه بودم و با کودکان بازی می کردم، یک روز از رجال قریش کار ساختمانی داشت و کودکان بر حسب حالت کودکی دوست داشتند سنگ و مصالح بنایی را در دامن گرفته، بیاورند و نزدیک بنا قرار دهند. بچه‌ها، طبق معمول عرب، پیراهن‌هایی بلند به تن داشتند و شلوار نداشتند، وقتی که دامن خود را بالا می گرفتند، عورت آنها مکشوف می شد، من رفتم یک سنگ در دامن بگیرم، همین که خواستم دامنم را بلند کنم، گویی کسی با دستش زد و دامن مرا انداخت. یک بار دیگر خواستم دامنم را بالا بگیرم باز همانطور شد، دانستم که نباید اینکار را بکنم.^۲

اعتراف به گناه در اسلام

۲۱۹. همیشه کار مجرم این است که از مجازات فرار کند، تنها قدرتی که مجرم را با پای خودش و به اختیار و اراده خودش به سوی مجازات می کشاند، قدرت ایمان است، غیر از این چیز دیگری نیست. ما وقتی به صدر اسلام نگاه می کنیم نمونه‌هایی زیادی در این مورد می بینم، البته این که می گویم در صدر اسلام، نه اینکه در غیر از صدر اسلام نمونه نداریم، خیر، در غیر صدر اسلام هم به هر اندازه که ایمان بوده نمونه‌اش هم هست، اسلام برای مجرم مجازات معین کرده است، مثلاً فرض کنید برای شراب خوار مجازات معین کرده است، برای زنا کاران مجازات معین کرده است، برای دزد مجازات معین کرده است و از

^۱ مسئله حجاب، ص ۴۱

^۲ مسئله حجاب ص ۱۳۰

طرف دیگر در اسلام اصلی هست و آن اینکه: الحدود یدرع بالشبهات. یعنی: حدود با اندک شبهه ای دفع می شود.

اسلام، هرگز قاضی و حاکم را مکلف نمی کند که برود تجسس و تحقیق بکند و مجرم را پیدا کند، بلکه در دل مجرم نیرویی می گذارد که خودش برای مجازات بیاید.

در زمان پیغمبر اکرم ﷺ در زمان امیرالمومنین علیه السلام چه بسیار اتفاق افتاده است که کسی خودش آمده حضور پیغمبر ﷺ یا امام علیه السلام و گفته: یا رسول الله! یا امیرالمومنین علیه السلام من فلان جرم را مرتکب شده ام، مرا مجازات کن، من آلوده هستم مرا پاک کن.

شخصی آمد خدمت رسول اکرم ﷺ و گفت: یا رسول الله ﷺ من زنا کرده ام، مرا مجازت کن. چون در این جور مسائل آن شخص چهار باید اقرار بکند و یک بار کافی نیست، پیغمبر ﷺ می فرماید: لعلک قبلت. شاید تو آن زن را بوسیدی و می گویی زنا کردم.

حرف به دهانش می گذارد، اگر می گفت: بله، بوسیدم، حالا من می خواستم بگویم: بوسیدن هم مثل زناست، قضیه تمام شده بود. گفت: نه یا رسول الله ﷺ زنا کردم. پیامبر ﷺ فرمود: لعلک غمزت. شاید تو او را نیشگون گرفتی.

شاید بگوید: بله. بیشتر از این نبود گفت: نه یا رسول الله ﷺ زنا کردم.

پیامبر ﷺ فرمود: شاید تا نزدیک به حد زنا رسیده و زنا واقعی تحقق پیدا نکرده است.

باز می گوید: نه، یا رسول الله! من آلوده شده ام، من نجس شده ام، من آمده ام تا حد بر من جاری کنی و در همین دنیا مرا مجازات کنی که من نمی خواهم برای دنیا دیگر بماند.^۱

ادای دین

۲۲۰. شخصی آمد خدمت رسول اکرم ﷺ و مدعی شد که من از شما طلبکارم و الان در

همین کوچه هم بایستی طلب مرا بدهید.

پیغمبر ﷺ فرمود: اولاً که شما از من طلبکار نیستید و ثانیاً اجازه بدهید که من بروم منزل و

پول برای شما بیاورم. پول همراه من نیست.

او گفت: یک قدم نمی‌گذارم از اینجا بردارید.

هر چه پیامبر ﷺ با او نرمش نشان داد، او بیشتر خشونت نشان داد، تا آنجا که عبا و ردای پیامبر اکرم ﷺ را گرفت و به درو گردن حضرت پیچیده و کشید که اثر قرمزی آن، در گردن مبارک ایشان به جای ماند و حضرت می‌خواست به مسجد برود. مسلمین دیدند که حضرت نیامد و وقت گذشت، آمدند و دیدند که یک یهودی جلو رسول الله ﷺ را گرفته است. آنها خواستند او را کنار بزنند و احیاناً او را کتک بزنند.

حضرت ﷺ فرمود: نه، من خودم می‌دانم با رفیقم چه بکنم، شما کاری نداشته باشید. آن قدر نرمش نشان داد که یهودی در همان جا گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله» شما با چنین قدرتی که دارید این همه تحمل می‌کنید و این تحمل یک انسان عادی نیست و شما مسلماً از جانب خداوند مبعوث شده‌اید.^۱

خوش خلقی پیامبر ﷺ

۲۲۱. روزی یک عرب بیابانی خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و حاجتی داشت، وقتی که جلو آمد روی حساب آن چیزهایی که شنیده بود، رعب پیغمبر اکرم ﷺ او را گرفت و زبانش به لکنت افتاد.

پیغمبر ﷺ ناراحت شد و سوال کرد: از دیدن من زبانت به لکنت افتاد؟ فوراً او را در بغل گرفت و فشرد، به طوری که بدنش لمس کند بدن پیغمبر را و فرمود:

آسان بگیر، از چه می‌ترسی؟ من مثل پادشاه نیستم. من پسر آن زنی هستم که با دست خودش از پستان گوسفند شیر می‌دوشید. من مثل برادر شما هستم. هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو.^۲

^۱ سیری در سیره نبوی، ص ۲۳۷

^۲ سیری در سیره نبوی، ص ۷۲

محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان

۲۲۲. رسول اکرم ﷺ جواب سوالی را در میان اصحاب و یاران خود به مسابقه گذاشت، این سوال را شخص خودش طرح کرد و منظورش این بود که درک دینی اصحاب و یاران خود را بیازماید و ببیند آنها از روح و معنای دین چه درک کرده‌اند. و هم اینکه بهتر روح و معنا را به آنها بفهماند.

سوالی که رسول خدا کرد این بود: کدامیک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر است؟ یعنی در میان وسایل نجات و موجبات سعادت که دین مقرر فرموده کدامیک بیشتر قابل اطمینان است؟ یکی از اصحاب جواب داد و گفت:

نماز، یعنی نماز محکم‌ترین دستگیره‌هاست.

حضرت ﷺ فرمود: نه. دیگری گفت: زکات.

حضرت ﷺ فرمود: نه. سومی گفت: روزه

حضرت ﷺ فرمود: نه. چهارمی گفت: حج و عمره.

حضرت ﷺ فرمود: نه. پنجمی گفت: «جهاد در راه خدا»

حضرت ﷺ فرمود: نه.

هر کس هر چه نظرش می‌رسید گفت و همه پاسخ منفی شنیدند؛ سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

تمام اینها که نام بردید از نماز و زکات و روزه و حج و عمره و جهاد، کارهای بزرگ و با فضیلتی می‌باشند، ولی هیچ کدام از اینها آنکه من می‌گویم نیست.

بعد خودش فرمود: «محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان دوست داشتن به خاطر خدا و دشمن داشتن به خاطر خداست»

ممکن است آدمی ندانسته و به حکم عادت نماز بخواند و یا روزه بگیرد یا زکات بدهد یا به حج برود و یا تحت تاثیر یک غریزه طبیعی جهاد کند و دلآوری‌ها به خرج دهد، ولی تا گوهر وجودش خالص نشود و افکار و احساساتش رشد و تعالی پیدا نکند، ممکن نیست که به خاطر حق دوست داشته باشد و مهر بورزد و به خاطر حق تنفر داشته باشد و کراهت

بورزد، زیرا دوستی و مهر ورزیدن آن هم برای خدا و رضای خدا چیزی نیست که عادت بردار باشد.^۱

غلبه بر خشم

۲۲۳. حدیثی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که ضمناً مشتمل بر داستانی است و عملاً در آن داستان فرق بین پیروی از منطق و پیروی از احساسات دیده می‌شود. مردی از اعراب به خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و از او نصیحتی خواست، ایشان در جواب او یک جمله کوتاه فرمود:

«لا تعصب؛ خشم نگیر»

آن مرد به همین مقدار قناعت کرد و به قبیله خود برگشت، تصادفاً وقتی رسید که در اثر حادثه‌ای بین قبیله او یک قبیله دیگر نزاع رخ داده بود و دو طرف صف آرایی کرده و آماده حمله به یکدیگر بودند. آن مرد به دلیل عادت قدیم و تعصب قومی تهییج شد و برای حمایت از قوم خود سلاح به تن کرد و در صف قوم خود ایستاد.

در همان حال گفتار رسول اکرم ﷺ به یادش آمد که نباید خشم و غضب را در خود راه بدهد. خشم خود را فرو خورد و به اندیشه فرو رفت. تکانی خورد و منطقش بیدار شد، با خود فکر کرد: چرا بی جهت باید دو دسته از افراد بشر به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ خود را به صف دشمن نزدیک کرد و حاضر شد آنچه آنها به عنوان دیه و غرامت می‌خواهند از مال خود بدهد، آنها نیز که چنین فتوت و مردانگی از او دیدند، از دعاوی خود چشم پوشیدند، غائله ختم شد و آتشی که از غلیان احساسات افروخته شده بود. با آب عقل و منطق خاموش گشت.^۲

عنایت خداوند

۲۲۴. ام سلمه می گوید: شبی در دل شب بیدار شدم و دیدم پیغمبر ﷺ در بستر نیست. ناگهان متوجه شدم که در گوشه اطاق مشغول عبادت است. به سخنانش گوش کردم و دیدم که می گوید:

الهی الا تثمت بی عدوی و لا تردنی الی کل سوء استنقذتني منه... و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً

خدایا! دشمن مرا بر من مسلط مگردان، خدایا! مرا از هر بدی ای که رها می کنی، بدان مگردان... خدایا! مرا یک لحظه، یک چشم به هم زدن به خودم وا مگذار، یعنی عنایت و لطف خودت را از من مگیر.

به اینجا که رسید، ام سلمه شروع کرد به حق هق گریه کردن، از ام سلمه می پرسد: چرا می گویی؟

عرض کرد: یا رسول الله! وقتی که شما می گوید: خدایا! یک چشم به هم زدن مرا به خود وا مگذار، پس وای به حال ما.

پیامبر ﷺ فرمود: البته همین است. برادرم یونس را یک لحظه خدا به خودش وا گذاشت و آمد بر سرش آنچه آمد. بین چطور می شود که اگر عنایت خودش را بگیرد؟ کوچکترین تصویری از «منیت» اگر برای پیغمبر خدا پیش بیاید، عنایت خدا از او گرفته می شود و گرفته شدن عنایت همان و سقوطش همان.^۱

اعتدال در عبادت

۲۲۵. یکی از ارزش های که اسلام آن را صد در صد تائید می کند، عبادت است؛ عبادت ذکر خداست، عبادت به همان معنای خاصش البته در اسلام هر کاری را که انسان برای خدا انجام می دهد، عبادت است وقتی که دنبال کسب و کار و فعالیت می رود و هدفش این است که خود و عائله خودش را بی نیاز کند و به جامعه خودش خدمت کند، در عبادت

^۱ سیری در سیره نبوی، ص ۱۵۳

است، ولی عبادت به معنی خاص خودش یعنی خلوت با خدا همان نماز و همان دعا و همان مناجات و تهجد که اینها جزء متون اسلام است و از اسلام حذف شدنی نیست، این خودش یک ارزش است، ارزش واقعی. ولی یک وقت اگر مراقبت نشود، می بینید که جامعه به سوی این ارزش فقط کشیده می شود و می بینید که اسلام می شود فقط عبادت کردن، اسلام فقط می شود، مسجد رفتن و نماز مستحب خواندن و دعا خواندن و تعقیب خواندن و غسل های مستحب را به جای آوردن تلاوت قرآن کردن، یعنی چیزهایی که اگر جامعه در این مسیر به حد افراط برود، همه ارزش های دیگر جامعه محو می شود.

همین جوری که ما می بینیم در تاریخ اسلام یک همچو مدی پیدا شده و در افراد ما می بینیم افراد صد در صد بی غرض که هیچ نمی شود متهمشان کرد، ولی افتاده اند در این جاده و وقتی که در این جاده افتاده اند، دیگر نمی توانند تعادل را حفظ کنند و نمی توانند بگویند: ما انسان هستیم و خدا ما را آفریده و خدا ما را فرشته نیافریده اگر ما فرشته بودیم از آن طرف می باید می رفتیم، انسان باید اندیشه های مختلفی را در خودش رشد بدهد.

همه را هم هماهنگ رشد بدهد به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خبر دادند که عده ای از اصحاب شما غرق شده اند در عبادت. حضرت صلی الله علیه و آله ناراحت و عصبانی شده تشریف آوردند به مسجد فریاد کشیدند: چه می شود گروه هایی را و چه شده است که شنیده ام چنین افرادی در امت من پیدا شده است؛ من که خودم پیامبر شما هستم، این جور نیستم من هیچ وقت همه شب تا صبح را عبادت نمی کنم قسمتی از شب را من استراحت می کنم و می خوابم. من به خاندان خودم به اهل خودم به همسرانم رسیدگی می کنم و هیچ وقت هر روزه، روزه نمی گیرم من بعضی روزها روزه می گیرم و روزهای دیگر را حتماً افطار می کنم. کسانی که این راه را پیش گرفته اند، اینها از سنت من خارج اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که احساس می کند که یک ارزش از ارزش های اسلامی دارد سایر ارزش ها را در خودش محو می کند شدیداً با آن مبارزه می کند.^۱

دعای نادرست

۲۲۶. رسول اکرم ﷺ در دوره اسلام در حال طواف بودند. مردی را دیدند که در حال

طواف چنین دعا می‌کند:

خدایا! مرا بیامرز، اگر چه می‌دانم که مرا نمی‌آمیزی!

حضرت فرمودند: چرا خدا تو را نیامرزد؟

عرض کرد: یا رسول الله گناه من خیلی زیاد است. از کوه‌ها و از زمین و آسمان هم بیشتر است.

فرمودند: آیا گناه تو از خدا هم بزرگتر است؟ گناه تو از خدا که دیگر بزرگتر نیست،

گناهت چیست؟

گفت: یا رسول الله! من آدمی هستم که اگر کسی سراغ من بیاید و از من یک درهم

بخواهد، جان من می‌خواهد بیرون آید؛ اگر بفهمم کسی از من چیزی می‌خواهد، این چنین

ناراحت می‌شوم.

فرمود: دور شو، آیا نمی‌دانی کسی که این چنین باشد، بوی بهشت را نمی‌شنود؟ آیا این آیه

قرآن را نشنیده‌ای:

و من یوق شحّ فاولئک هم المفلحون^۱!

عفو کردن رسول اکرم ﷺ

۲۲۷. انس بن مالک در خانه رسول خدا ﷺ خدمت می‌کرد. می‌گوید: رسول اکرم ﷺ در

بسیاری از اوقات روزه می‌گرفتند و بعد هم غذای بسیار ساده‌ای، چه هنگام سحر و چه

افطار می‌خوردند و معمولاً افطاری ایشان یک مقدار شیر بود که من تهیه می‌کردم.

یک وقت که ایشان با عده‌ای از صحابه بودند؛ خیلی دیر به منزل آمدند، آن قدر دیر که

من خیال کردم ایشان در منزل یکی از اصحاب افطار کرده‌اند. من هم شیر را خودم خوردم

و بعد هم رفتم و خوابیدم. وقتی که آمدند، حس کردم که ایشان هنوز افطار نکرده‌اند.

^۱ آشنایی با قرآن، ج ۷، ص ۱۹۰

هیچ چیز دیگری هم در دسترس نبود. رفتم و خودم را مخفی کردم. ایشان وقتی دیدند، چیزی موجود نیست رفتند و خوابیدند. انس که خود قصه را بازگو کرده است و نه رسول اکرم ﷺ می گوید:

رسول اکرم ﷺ تا زنده بودند چیزی در این مورد به روی من نیاوردند. این را می گویند صفح، قرآن می فرماید: عفو کنید و صفح کنید.^۱

تفکر و تعمق در کارها

۲۲۸. شخصی آمد خدمت رسول اکرم ﷺ و عرض کرد: نصیحتی به من بفرمایید. حضرت فرمود: اگر تو را نصیحتی بکنم عمل خواهی کرد؟ آن مرد در جواب گفت: بلی و تا سه مرتبه این سوال و این جواب بین رسول اکرم ﷺ و آن مرد رد و بدل شد و در هر سه مرتبه ایشان به او می فرمود: اگر دستوری بدهم، عمل خواهی کرد؟

و او در جواب می گفت: بلی عمل خواهم کرد، پس از تعهد موکدی که رسول اکرم ﷺ از او گرفت به او فرمود: از اهمیت بامر فتدبر عاقبت. یعنی: هرگاه تصمیم کاری را گرفتی، اول تدبیر و تفکر کن و عاقبت و نتیجه آن را بین اگر رشد و هدایت است آن را تعقیب کن و اگر شر و ضلالت است از آن دوری کن.^۲

قدرت ایستادگی در مقابل معصیت

۲۲۹. روزی حضرت رسول ﷺ جمعی از جوانان مسلمان را در مدینه دیدند در حالی که سنگی را به علامت وزنه برداری و آزمایش زور بر می داشتند. یک سنگ خیلی بزرگی بود و زور آزمایششان را با این سنگ امتحان می کردند و مثل آنهایی که امروز وزنه بر می دارند، هر کسی یک جور، یکی کمتر، دیگری بیشتر. این یکی می گفت: من بیشتر وزنه برداشتم.

^۱ آشنایی با قرآن، ج ۷، ص ۱۸۰

^۲ بیست گفتار، ص ۲۸۷

دیگری می گفت: من و .. پیامبر اکرم ﷺ آمدند و ایستادند و فرمودند که آیا دلتان می خواهد من داور این مسابقه باشم.

همه خوشحال شدند و پذیرفتند، فرمودند: بسیار خوب، من داور، احتیاجی ندارد که سنگ بردارید. سنگ را بر نداشته من برایتان معیار می دهم که کدام یک از شما قوی تر هستید. فرمود: آن کسی که نفسش او را ترغیب کند به سوی یک معصیتی و میل یک معصیتی در او باشد و در مقابل آن معصیت ایستادگی کند او از همه قوی تر است.

پیغمبر ﷺ اینجا قدرت اراده را مطرح کردند در مقابل میل نفسانی و فرمودند: زور فقط به این نیست که آدم یک سنگی را از زمین بردارد، قدرت فقط این نیست که انسان یک وزنه خیلی سنگینی را بر دوش بکشد، آن قدرت است، آن قدرت عضلانی است و آن قدرتی است که در عضلات حیوانات هم وجود دارد و آن وجه مشترک بین انسان و حیوان است. نه اینکه خواستم باشیم بگوییم آن کمال نیست، نه، آن هم یک کمالی است و لکن بالاتر از قدرت عضلانی که در بازوی انسان در عضلات بدن انسان هست، قدرت اراده است و قدرت اراده این است که انسان در مقابل خواست های نفسش بتواند ایستادگی و مقاومت بکند؛ بنابراین روی همین منطبق است که در اخلاق اسلامی و از آن جمله در ادبیات عرفانی ما همیشه این مساله به عنوان یک قدرت نامیده شده است. باز پیامبر ﷺ فرمودند: اشجع الناس من غلب هواه از همه شجاع تر و دلاورتر و دلیرتر آن کسی است که بر هوای نفس خودش پیروز شود.

باز این مساله، مساله شجاعت است، مساله قدرت است، مساله غلبه است، سعدی می گوید:

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن

مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی^۱

تاکتیک جنگی رسول اکرم ﷺ

۲۳۰. به علی علیه السلام عرض کردند: درباره این حدیث که: غیر والشیب و الاتشبهوا بالیهود چرا آن حضرت خودش عمل نمی کند علی علیه السلام خودش این حدیث را روایت می کرد، ولی عمل نمی کرد یعنی خودش زنگ نمی بست و خضاب نمی کرد.

علی علیه السلام فرمود: این دستور، مخصوص زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله است، این تاکتیک جنگی بود که دشمن نگوید: اینها یک عده پیر هستند، یک حيله جنگی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کار می برد ولی امروز فامرء ما اختار.

علامت نبوت پیامبر اکرم ﷺ

۲۳۱. یمن از محل هایی است که مردم آنجا بدون آنکه هیچ گونه لشکرکشی صورت گرفته باشد، مسلمان شدند مردم یمن، نامه ای بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را دعوت به قبول و پذیرفتن اسلام نمودند.

دیگران بعضی جواب ندادند و بعضی هم جواب های محترمانه و متواضعانه دادند و فرستاده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را احترام کردند و هدایایی برای حضرت فرستادند. اما تنها فردی که بی ادبانه رفتار کرد، خسرو پرویز بود که نامه حضرت را پاره کرد و بعد یک نفر فرستاد و نامه ای به پادشاه یمن نوشت که این مرد کیست که در جزیره العرب پیدا شده و به خود جرات داده است که به من نامه بنویسد و مرا دعوت به اسلام کند و اسم خودش را قبل از اسم من بنویسد؟ فوراً یک نفر را بفرستید تا درباره این مرد تحقیق کند و او را دست بسته به یمن بیاورد، سپس او را نزد من بفرستید تا او را مجازات کنم.

پادشاه یمن هم نماینده ایران را با یک نفر نماینده از طرف خودش، به مدینه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: چنین نامه ای را خسرو پرویز نوشته است.

شما چه جواب می دهید؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را معطل کرد و فرمود: اینجا باشید تا من به شما جواب بدهم.

مدتی گذشت. دو مرتبه آمدند. حضرت فرمود: بعداً بیایید تا من به شما جواب بدهم.

سه مرتبه آمدند. تا حدود ۴۰ روز آنها را معطل کرد. بالاخره یک روز آمدند خدمت حضرت و گفتند: دیگر ما وظیفه نداریم که بیش از این معطل شویم. ما تصمیم گرفته‌ایم که برویم و آخرین جوابی را که شما دارید، بگویید. جواب خداوندگار ما پرویز را چه می‌دهید؟

فرمود: جوابش این است که دیشب خداوندگار ما شکم خداوندگار شما خسرو پرویز را به دست پسرش شیرویه درید و کار تمام شده است.

بروید که موضوع از اساس منتفی شد. وقتی که برگشتند هنوز خبر به پادشاه یمن نرسیده بود. خبر را که به او دادند، گفتند:

سبحان الله! این اگر راست باشد، علامت نبوت و پیغمبری این مرد است.

چند روز گذشت که فرستاده شیرویه آمد که: چنین و چنان شد و خسرو پرویز کشته شد و اکنون من پادشاه این مملکت هستم و راجع به آن مردی که عربستان ادعای نبوت و رسالت دارد، شما معترض نشوید.^۱

وفات ابراهیم پسر پیامبر اکرم ﷺ

۲۳۲. داستانی در کتب حدیث ما آمده و اهل تسنن هم نقل کرده‌اند که: ابراهیم پسر رسول اکرم ﷺ از «ماریه قبطیه» که مورد علاقه رسول اکرم بود، در هجده ماهگی از دنیا رفت. رسول اکرم ﷺ که کانون عاطفه بود. برایش متاثر می‌شود و اشک می‌ریزد و این جمله را می‌فرماید:

دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد که ای ابراهیم! ما محزونیم به خاطر تو، ولی هرگز چیزی نمی‌گوییم بر خلاف رضای پروردگار.

تمام مسلمین ناراحت و متاثرند به خاطر اینکه غباری از حزن بر دل مبارک پیغمبر اکرم نشسته همان روز تصادفاً خورشید می‌گیرد. مسلمین شک کردند که گرفتن و کسوف

^۱سیری در سیره نبوی، ص ۲۰۸

خورشید قطعاً هماهنگی عالم بالا بود با پیغمبر ﷺ یعنی خورشید گرفت برای اینکه فرزند پیغمبر ﷺ از دنیا رفته است این مطلب در میان مردم مدینه پیچید و زن و مرد یک صدا شدند که:

به خاطر حزنی که بر پیغمبر اکرم ﷺ عارش شد، خورشید گرفت. این سبب شد که ایمان و عقیده مردم به پیغمبر ﷺ اضافه شود، مردم هم بالاخره در این طور موارد پیش خود این گونه فکرها می کنند، ولی پیغمبر ﷺ چه می کند. پیغمبر ﷺ از نقاط ضعف مردم برای هدایت آنها استفاده کند. می خواهد از نقاط قدرت مردم استفاده کند، پیغمبر ﷺ نمی خواهد از جهالت و نادانی مردم در راه اسلام استفاده کند، می خواهد از بیداری و آگاهی مردم استفاده کند، چون قرآن به او امر کرده:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی همی احسن. معمولاً گفته می شود: خوب، عوام چنین نتیجه ای گرفته اند، خداالغایات و ارک المبادی. بالاخره نتیجه خوبی از این مساله گرفته اند، ما هم که به آنها نگفته ایم، ما در اینجا سکوت می کنیم.

اما پیغمبر نه استفاده که حتی سکوت هم نکرد، آمد بالای منبر صحبت کرد و خاطر مردم را راحت کرد. گفت:

ابداً خورشید برای بچه من نگرفته است.

مردی که حتی از سکوت خود نمی خواهد سوء استفاده کند، اینطور باید باشد چرا؟ چون اسلام احتیاج به چنین چیزهایی ندارد؟^۱

بت پرستی، هرگز!

۲۳۳. عده ای از یک قبیله خدمت رسول اکرم ﷺ آمدند و گفتند:

اداره کل پژوهش و آموزش سما

یا رسول الله! ما می‌خواهیم مسلمان شویم. فقط سه شرط داریم که با این شرط‌ها مسلمان می‌شویم، یکی اینکه یک سال دیگر، آن بت‌ها را پرستش کنیم، دوم اینکه نماز خیلی بر ما سخت و ناگوار است (چرا که نماز است و خضوع و اینکار بر طبیعت اینها گران بود) سوم اینکه فلان بت را به دست خودتان بشکنید و آن را به ما واگذار نکنید. فرمود: از این سه پیشنهادی که می‌کنید، پیشنهاد آخرتان مانعی ندارد، اما دو شرط دیگر را محال است قبول کنیم.

یعنی پیغمبر ﷺ هرگز چنین فکر نکرد که این قبیله، تازه آمده مسلمان شود. بیست، سی سال بت می‌پرستیده، یک سال دیگر هم پرستند تا آماده نماز خواندن بشوند. یعنی روی بت پرستی صحنه نمی‌گذارد، آن هم نه فقط یک سال که اگر می‌گفتید: یا رسول الله! ما با تو قرار داد می‌بندیم که فقط یک شبانه روز دیگر بت‌ها را پرستیم، پیغمبر ﷺ محال بود این قرارداد را بپذیرد.^۱

علم مفید

۲۳۴. در عرب علم انسان خیلی رایج بود، این که بدانند پدر فلان کس کیست؟ پدرش کیست، اسم مادرش چیست، پدر و مادرهای پدرش چه کسانی بودند، پدر و مادرهای آن پدر مادرها چه کسانی بودند و به همین ترتیب.

شاخه شاخه اینها را بدانند با اسم‌ها، جزئیات و خصوصیات، حافظه خودشان را از این جور معلومات پر می‌کردند، در نتیجه آن چیزهایی را که باید بدانند نمی‌دانستند اگر می‌شد انسان آنچه را که برایش لازم و واجب است بداند اینها را هم بداند نمی‌گوییم عیب دارد. پیغمبر فرمود اینها فضل است.

حال یک چنین مردی به مدینه آمده بود، در جایی نشسته بود و دورش را گرفته بودند. یکی به او گفت: بیا اجداد من را بشمار، او هم راست و دروغ سر هم می کرد. دیگری را اجداد خود می پرسید و او جواب می داد، پیغمبر فرمود:

این کیست که دورش را گرفته اند؟

گفتند: یا رسول الله ﷺ علامه است (نه عالم) خیلی مهم است.

فرمود: علمش چیست؟

گفتند: علمش این است.

فرمود: علم سه چیز است: آیه محکمه، فریضه عادل، سنه قائمه. یک علم، آیت محمه است یعنی آیت پروردگار، چیزی را انسان بداند که خدا را با او بشناسد.

علم دیگر فریضه عادل است، یعنی واجباتی است که به آن واجبات باید عمل کند. چون کلمه عادل آمده، بعضی گفته اند یعنی اخلاق معتدل را درک کند.

و سنه قائمه و بعد بداند چه سنتی از طرف خدا مقرر شده است که به آن عمل کند. دانستن اینها خوب است.

فرمود که ما سوئهن فضل، باقی دیگر فضیلت است ولی علم نیست فضلی است. فضل یعنی یک امری که انسان اگر نداند هم ضرری به حالش ندارد ولی اگر بداند یک امر اضافه ای است که دانسته است فضل را زمانی انسان باید به دنبالش برود که واجبات اولیه خودش را می داند.^۱

عیب جویی و طعنه زنی

۲۳۵. «عبدالله بن سعد بن ابی فرح» به پیغمبر اکرم ﷺ فوق العاده آزار رسانده بود و از کسانی بود که پیغمبر اکرم ﷺ خون او را هدر کرده بود. او کارهای بسیار بدی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ مرتکب شده بود، عیب جویی ها کرده بود، هجوها کرده بود، دروغها بسته بود

که پیامبر فرموده بود: او را در هر جا گیر آوردید ولو اینکه به پرده‌های کعبه چسبیده باشد بکشید، خون او هدر است.

او پسرخاله یا برادر رضاعی عثمان بود. بعدها که دید کار اسلام پیش می‌رود و به علاوه عرصه بر او تنگ شده و باید از اینجا به آنجا فرار کند، مخفیانه خودش را به عثمان رساند و از عثمان جوار خواست که عثمان او را نزد پیغمبر اکرم ﷺ بیاورد و پیغمبر اکرم ﷺ او را ببخشد.

یک وقت که پیغمبر اکرم ﷺ نشسته بودند، همراه عثمان به حضور ایشان آمد و عثمان گفت: یا رسول الله! این عبدالله بن سعد بن ابی فرح است و اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند، می‌خواهد مسلمان شود (یا مسلمان شده) از او بپذیرد و او را ببخشید. (گویا خودش هم اظهار پشیمانی و طلب بخشش کرد)

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: بسیار خوب، گذشتم.

قضیه گذشت و پیغمبر اکرم ﷺ به اصحاب فرمود: چرا یک نفر بلند نشد که گردن او را همین جا بزند؟ گفتند: یا رسول الله! می‌خواستید آهسته اشاره کنید. فرمود: شان یک پیغمبر نیست که آهسته اشاره کند. اصحاب دلشان می‌خواست (با اشاره پیغمبر ﷺ این کار را بکنند) گو اینکه یک امر صد در صد مشروعی بود.

پیغمبر ﷺ می‌خواست عطف به گذشت کرده باشد، چون نسخ نکرده بود. فرموده بود او را هر جا پیدا کردید بدون استثناء بکشید. این فرمان به اعتبار خودش باقی است تا آن لحظه که پیغمبر اکرم ﷺ از او بگذرد. وقتی که سکوت می‌کند، اصحاب هوشیار نبودند که این علامت این است که نمی‌خواهد و راضی نیست که به او امان بدهد. اینها غفلت کردند، منتظر بودند که پیغمبر ﷺ آهسته با گوشه چشم اشاره کند، یعنی من که نمی‌گویم ولی شما اینکار را بکنید. فرمود شان یک پیغمبر نیست که با همز و اشاره مطلبی را بفهماند. بنابراین، اینکار، با ابرو و چشم و لب حرف زدن و اشاره کردن، مطلوب اسلام نیست، منفور است، حتی در یک کار راست و درست، تا چه رسد که زمینه‌اش هم زمینه عیب جویی باشد.^۱

مستندات پیامبر اعظم از دیدگاه علامه طباطبایی

نظری به شخصیت معنوی پیغمبر اکرم ﷺ

۲۳۶. پیغمبر اکرم ﷺ طبق مدارک تاریخی قطعی در محیطی پرورش یافته بود پست‌ترین محیط زندگی کانون جهالت و فساد و رذایل اخلاق بود. در چنین محیطی بی‌آن که از آموزش علمی برخوردار شود روزگار کودکی و جوانی خود را گذرانیده بود. آن حضرت اگر بت نپرستید و با شیوه‌های خلاف آنست آلوده نگشت، ولی در میان چنان مردمی بود و به هیچ وجه زندگی عادی وی چنان آینده پر غوغایی را نشان نمی‌داد، و راستی از یتیمی تهی دست - درس نخوانده چشم و گوش بسته، باور کردنی نبود. پیغمبر اکرم ﷺ روزگاری را به همین وضع گذراند تا شبی از شب‌ها که با همه آرامش ضمیر ذهن خالی مشغول عبادت بود به طور ناگهانی شخصیت دیگری یافت. شخصیت درونی خاموش وی به یک شخصیت آسمانی تبدیل شد، افکار و عقاید هزاران ساله جامعه بشری را خرافی دانست و روش و آیین جهانیان را با واقع بینی خود، ظالمانه و ستمکارانه دید.

گذشته و آینده جهان را به هم پیوند داده راه سعادت بشر را تشخیص داد، چشم و گوش آن حضرت عوض شد، و جز حق و حقیقت ندید و نشنید و زبانش به سخن خدایی و گفتار آسمانی و حکمت و موعظه باز شد و روحیه درونی که در محیط ناچیز سوداگری و داد و ستد، سرگرم اصلاح کارهای روزمره بود پرو بال کرده به صدد اصلاح جهان و جهانیان و واژگون ساختن سازمان هزار ساله گمراهی و ستمگری بشر برآمد، و برای احیاء حق و حقیقت یکه و تنها قیام نمود و آن همه نیروهای جهانی در هم فشرده و دهشتناک

مخالف را به هیچ شمرد. در معارف الهیه سخن گفت، و همه حقایق هستی را از بیگانگی آفریدگار جهان استنتاج کرد.

اخلاق عالیه انسانی را به بهترین وجهی تشریح فرمود و روابط آنها را کشف و روشن نمود و خودش به آنچه بیان می‌کرد پیش از هر کس معتقد بود و به هر چه تحریص و ترغیب می‌نمود اول خودش عمل می‌کرد.

شرایع و احکامی آورد که مشتمل بر یک سلسله عبادت‌ها و پرستشهایی است که با زیباترین صورت بندگی را در برابر عظمت و کبریایی خدای یگانه نشان می‌داد. قوانین دیگر حقوقی و جزایی آورد که به همه مسایل مورد نیاز جامعه بشری پاسخ کافی می‌داد قوانینی که با همدیگر ارتباط کامل داشت و بر اساس توحید و احترام اخلاق عالیه انسانی استوار بود.

مجموعه قوانینی که آن حضرت آورده است اعم از عبادات و معاملات چنان وسیع و پر دامنه می‌باشد که به همه مسایل زندگی فردی و اجتماعی که در جهان بشریت می‌توان فرض کرد و نیازمندی‌های گوناگون که با گذشت زمان پیش می‌آید رسیدگی کرده دستور تشخیص می‌دهد.

آن حضرت قوانین دین خود را جهانی و همیشگی می‌داند یعنی معتقد است که دین وی می‌تواند نیازمندی‌های دنیوی و اخروی همه جامعه‌های بشری را برای همیشه رفع نماید و مردم باید برای تامین سعادت خود همین روش را اتخاذ کنند.

البته حضرت این سخن را بیهوده و بدون مطالعه نفرموده است بلکه پس از بررسی آفرینش و پیش بینی آینده جهان انسانیت به این نتیجه رسیده است. و به عبارت دیگر پس از آنکه: اول: توافق و هم آهنگی کامل را میان قوانین خود و آفرینش جسمی و روحی انسان روشن ساخت.

ثانیاً: تحولاتی که در آینده واقع خواهد شد و صدماتی را که به جامعه مسلمان خواهد رسید به طور کلی در نظر گرفته، پس از آن حکم به دوام و ابدیت احکام دین خود نموده است.

پیشگویی‌هایی که با مدارک قطعی از آن حضرت به ما رسیده، اوضاع و احوال عمومی پس از رحلت خود را تا زمان‌های بسیار دوری تشریح نموده است. آن حضرت اصول این معارف و شرایط را به طور پراکنده در قرآن برای مردم تلاوت کرده که به ساحت و بلاغت حیرت آور آن فصحاء عرب را که فرمانروایان کشور بلاغت بودند به زانو در آورده و افکار دانشمندان جهان را متحیر ساخته است. این همه کارها را مدت بیست و سه سال انجام داده که سیزده سال آن را در زیر شکنجه و آزار و کارشکنی طاقت فرسای کفار مکه گذرانیده و ده سال آن را هم با جنگ و لشکر کشی و مبارزه خارجی با دشمنان علنی و مبارزه داخلی با منافقان و کارشکنان و اداره کار مسلمانان و اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال آنان و هزاران گرفتاری دیگر به سر برده است. آن حضرت این همه راه را با یک تصمیم خلل ناپذیر که به پیروی حق و زنده کردن آن داشت پیمود، نظر واقع بین او تنها با حق و زنده کردن آن داشت پیمود، نظر واقع بین او تنها با حق واقع بین او تنها با حق آشنا بود و وقتی به خلاف حق نمی‌گذاشت اگر چه موافق با منافع خودش یا با تمایلات و احساسات عمومی بود. آن چه را حق دانست پذیرفت و دیگر رد نکرد و آن جمع را باطل دانست رد کرد و هرگز نپذیرفت.^۱

شخصیت روحی حضرت فوق‌العاده بود

۲۳۷. اگر با نظر انصاف کمترین تامل در مطالب فصل گذشته نماییم تردید نخواهیم داشت که پیدایش چنین شخصیتی در چنان اوضاع و شرایط، جز خرق عادت و اعجاز نبوده و به جز تایید خاص خدایی سبب نداشته است.

از این روی خدای متعال در کلام خود بارها از امی بودن و یتیمی و تهی‌دستی پیشین آن حضرت یادآوری می‌کند و شخصیتی را که به وی عطا فرموده یک معجزه آسمانی شمرده با به حقانیت دعوتش احتجاج می‌کند چنانچه می‌فرماید.

^۱ آموزش دین، ص ۱۸۱.

(أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ)

«مگر یتیمی نبودى که به خدايت جا و پناه داد؟ و نیازمندی نبودى که خدايت بی نیاز کرد؟»

و گمنامى نبودى که خدايت نام و نشان بخشید؟»

و نیز مى فرماید:

(وَمَا كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ نَبِئًا لَّا تَخْطَعُ بِمِثْنِكَ)

«تو پیش از پیامبرى و نزول قرآن به خواندن و نوشتن آشنا نبودى»

و باز مى فرماید:

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ)

«و اگر در آنچه بر بنده خود (محمد که در محیط نادانى و فساد بزرگ شده و تعليم و تربيت ندیده) فرستادیم شک دارید سوره‌ای مانند آن بیاورید.»^۱

سیرت پیغمبر اکرم ﷺ

۲۳۸. یگانه پایه و اساسی که پیغمبر اکرم ﷺ به امر خدای متعال بنیاد دین خود را روی آن

قرار داده و این مایه سعادت جهانیان شناخته اصل توحید است.

به موجب اصل توحید کسی که مبدا آفرینش جهان و سزاوار پرستش است خدای یگانه

می باشد و برای کسی جز خدای متعال نمی توان سر تعظیم فرود آورده کرنش نمود.

بنابراین، روشی که در جامعه بشری باید معمول شود این است که همه با هم برابر و برادر

باشند و کسی را جز خدا فرمانروای بی قید و شرط خود قرار ندهند، چنان که خدای متعال

می فرماید:

«بگو این اهل کتاب بیابید در یک کلمه اتفاق داشته باشیم و آن این است که کسی را جز

خدای جهان نپرستیم و این که بعضی از ما بعضی دیگر را خداوندگار و فرمانروای بی قید و

شرط قرار ندهد.»

طبق این دستور آسمانی، آن حضرت در سیره خود همه را برابر و برادر هم قرار می‌داد؛ و در اجرای احکام و حدود الهی هرگز تبعیض و استثنا قایل نبود؛ و هر کس را بر اساس احکام و قوانین دین به حقوق خود می‌رسانید:

کسی حق تحکیم و فرمانروایی و زورگویی به کس دیگر نداشت و مردم در بیرون از مرز قانون حداکثر آزادی را داشتند (البته آزادی در مقابل قانون نه تنها در اسلام بلکه در هیچ قانونی از قوانین اجتماعی معنی ندارد)

همین روش آزادی و عدالت اجتماعی است که خدای متعال در معرفی پیغمبر گرامی خودش ذکر می‌فرماید:

«آنانکه از پیامبر امی ما که وصف او در تورات و انجیل مسطور است پیروی می‌کنند ایشان را به آنچه با فطرت و نهاد خدای دادی خود خوبی آن را درک می‌کنند امر می‌نماید و از آن چه با فطرت خود خوب نمی‌شمارند نهی می‌کند و چیزهایی پاک را برای ایشان حلال و چیزهایی پلید را حرام می‌کند پیامبری که هر گونه مقررات سخت و دشوار و زنجیرهای اسارت را از ایشان بر می‌دارد کسانی که به وی ایمان آوردند و احترام و یاریش کردند و از نوری (قرآن) که به وی نازل شده پیروی کردند، رستگار می‌باشند. ای پیامبر به مردم بگو، من از جانب خدا به سوی همه شما فرستاده شده‌ام. و روشی که خدای متعال به من دستور داده در میان شما اجرا خواهم کرد.

و از اینجا است که پیغمبر اکرم ﷺ در زندگی خود هیچ گونه امتیازی برای خود قرار نداد و هرگز پیش کسی که سابقه آشنایی با آن حضرت نداشت از سایر مردم تمیز داده نمی‌شد. به کارهای خانگی می‌پرداخت، همه را شخصاً می‌پذیرفت و به سخن ارباب حاجت شخصاً گوش می‌داد، روی تخت و در صدر مجلس نمی‌نشست. در موقع حرکت موکب و تشریفات رسمی نداشت.

اگر مالی به دستش می‌رسید بیشتر از مخارج ضروری خود را به فقرا می‌داد و گاهی موجودی ضروری خود را نیز به مستمندان داده و به خدا گرسنگی می‌داد و همیشه فقرا

زندگی می کرد و با فقرا می نشست، در احقاق حقوق مردم کمترین مسامحه ای به خرج نمی داد ولی در حقوق شخصی خود حداکثر عفو و اغماض را به کار می برد.

وقتی در فتح مکه سران قریش به حضورش آوردند با این که پیش از هجرت آن همه ستم ها به وی کردند و پس از هجرت نیز فتنه ها برانگیخته بودند و جنگ های خونین با وی نموده بودند، کمترین تندی بروز نداد و همه را عفو فرمود.

آنها به خوبی آگاه بودند که آن حضرت هدفی جز نشر دین توحید را نداشت و با شیرین ترین اخلاق و گشاده ترین روی و رساترین حجت و برهان، مردم را به توحید دعوت می فرمود و یاران خود را نیز به تعقیب همین روش توصیه فرمود چنانکه خدای متعال دستورش می دهد:

(قل هده سبیلی ادعوا الی الله عای بصیره انا و من اتبعنی)

«بگو روش من این است که با بصیرتی کامل به سوی خدا دعوت کنم و پیروان من نیز چنین اند»

آن حضرت کمال عنایت را به این مطلب داشت که در جامعه اسلامی هر فردی (اگر چه غیر مسلمان و در ذمه اسلام باشد) به حقوق حقه خود نائل آید و در اجرا قوانین الهی کمترین استثنایی پیدا نشود، و همه در پیشگاه حق و عدالت برابر باشند. کسی بر کسی (جز از ناحیه تقوی) امتیازی نداشته و از راه ثروت یا نسب قدرت های معمولی دیگر بر کسی تقدم نجوید و برتری نفروشد و طبقات نیرومند اجتماع بضعفاء و درماندگان زور نگویند و به زیر دستان ستم روا ندارند.

آن حضرت خود نیز مانند فقرا می زیست و در نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن به هیچ وجه تشریفات را به کار نمی برد، به کارهای خانگی می پرداخت و دربان و نگهبان نداشت، در میان مردم از افراد عادی شناخته نمی شد و با مردم که راه می رفت و پیش نمی افتاد به مجلسی که وارد می شد در نزدیک ترین جای خالی می نشست و یارانش را و امید داشت که حلقه وار بنشینند تا مجلسشان صدر و ذیل نداشته باشد، بهر که می رسید حتی به زنان و کودکان سلام می کرد روزی به یکی از یارانش که می خواست جلو وی به خاک افتد و

سجده کند، فرمود: چه می‌گویی؟ اینها روش قیصر و کسری است و شان من پیغمبری و بندگی است او به پاداش سفارش می‌کرد که نیاز نیازمندان و شکایت ضعیفان را به من برسانید، و در این باره مسامحه روا مدارید. گویند آخرین سخن که فرمود سفارش بود که درباره بردگان و زنان به مردم نمود.^۱

چند نکته از سیرت پیغمبر اکرم ﷺ

۲۳۹. پیغمبر اکرم ﷺ در اخلاق کریمه خود انگشت نمای دوست و دشمن بود. در حسن معاشرت آن همه آزار و شکنجه و بدرفتاری که از دشمنان ستمکار و دوستان نادان خود می‌دید هرگز خم به ابرو نمی‌آورد و اظهار دلتنگی نمی‌کرد، به زنان و کودکان و زیردستان در سلام پیشی می‌گرفت. از هنگامی که از جانب خود مأموریت تبلیغ دین و هدایت و رهبری مردم را پیدا کرد لحظه‌ای در انجام وظیفه غفلت نکرد و در کوشش خستگی ناپذیر خود از پای ننشست. سیزده سال پیش از هجرت که در مکه بود با گرفتاری طاقت فرسا که از ناحیه مشرکین عرب داشت پیوسته به عبادت و تبلیغ دین خدا اشتیاق داشت. و در ده سال بعد از هجرت با گرفتاری‌های روز افزون که از ناحیه دشمنان دین داشت و کار شکنی‌های که یهود و منافقان مسلمان نما می‌کردند، معارف دین و قوانین اسلام را با وسعت حیرت‌انگیزی که دارد به مردم رسانید و بیش از ۸۰ جنگ با دشمنان اسلام نمود. علاوه بر آنکه اداره امور جامعه اسلامی را که در آن موقع شامل همه جزیره می‌گردید به عهده داشت حتی به شکایت‌ها و نیازمندی‌های جزئی مردم؛ بی‌حاجب و دربان شخصاً رسیدگی می‌کرد.

در شهامت و شجاعت پیغمبر اکرم این اندازه بس که یکه و تنها در برابر جهاد آن روز که چیزی جز زورگویی و حق‌کشی حکومت نمی‌کرد با دعوت حقه قد علم کرد و آن همه

^۱ آموزش دین، صص ۱۹۴-۱۹۱

شکنجه و عذاب که از ستمکاران وقت دید، هرگز در وی سستی و دلسردی ایجاد نکرد و در هیچ جنگی پای به عقب نگذاشت.

پیغمبر اکرم عفت نفس جالبی داشت و در زندگی خود روش فقرا را داشت و ساده زندگی می کرد و میان او و خادمان و غلامان او فرقی به نظر نمی رسید و آن همه اموال زیاد که به دستش می رسید به فقرا مسلمانان بذل می کرد و توشه کمی بلند نمی شد که و غذای پخته ای تهیه نمی گردید در زندگی به نظافت و مخصوصاً به عطر علاقه زیادی داشت، پیغمبر اکرم ﷺ هرگز تغییر حال نداد و با همان تواضع و فروتنی که در اوایل داشت در اواخر زندگی نیز داشت و با آن موقعیت با ارزشی که داشت هرگز امتیازی که ارزش اجتماعی او را نشان دهد برای خود قایل نشد. روی تخت نشست و صدر مجلس را به خود اختصاص نداد و هنگام راه رفتن جلو مردم نیفتاد و هرگز قیافه فرمانروایی و حکمرانی به خود نگرفت. گاهی که در مجلسی عمومی در میان یاران خود بود و اشخاص ناشناس برای ملاقات او می آمدند آن حضرت را نمی شناختند و اهل مجلس را مخاطب ساخته می گفتند: کدامتان پیغمبر خدا هستید؟ آن گاه مردم پیغمبر اکرم ﷺ را نشان می دادند.

پیغمبر اکرم در عمر خود هرگز به کسی دشنام نداد و سخن بیهوده نگفت و با قهقهه نخندید و عملی سبک و بی ارج انجام نداد. به تفکر و تأمل علاقه داشت و به سخن هر دردمندی و به اعتراض هر معترضی گوش می داد آنگاه به پاسخش می پرداخت و هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد، ولی اشتباه هر کسی را او گوشزد می کرد.

پیغمبر اکرم ﷺ مهربان و بسیار رقیق القلب بود و از رنج بردن هر گرفتاری متأثر می شد، ولی هرگز در مجازات بزه کاران خود را نمی باخت و در اجرا احکام میان دور و نزدیک و آشنا و بیگانه فرق نمی گذاشت .

وقتی میان یک مسلمان و یک نفر یهودی جمع کثیری از انصار پیش آن حضرت آمده فشار آوردند که برای حفظ آبروی مسلمانان و بالخصوص انصار، و نظر به دشمنی های علنی یهود، مرد یهودی مجازات شود ولی آن حضرت چون حق را بر خلاف آن چه می خواستند تشخیص داد، آشکارا از مرد یهودی طرفداری کرد و مرد مسلمان را محکوم نمود.

در گیر و دار جنگ بدر که آن حضرت تنظیم صفوف لشکر اسلام می‌پرداخت به یکی از جنگجویان رسید که قدری جلوتر از دیگران ایستاده بود آن حضرت با عصایی که در دست داشت به شکم آن مرد فشار داد که عقب تر بایستد تا صف راست شود. مرد جنگجو گفت یا رسول‌الله به خدا قسم شکم را به درد آمد باید قصاص کنم. حضرت عصا را به دست وی داد لباس را از شکم خود کنار زد و فرمود قصاص کن مرد جنگجو دویده و شکم آن حضرت را بوسید و گفت: «من می‌دانم که امروز کشته می‌شوم و می‌خواستم به این وسیله با بدن مقدست تماس حاصل کنم» پس از آن به دشمن حمله کرد و شمشیر زد تا شهید شد.^۱

وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان

۲۴۰. جهان بشریت مانند سایر اجزاء جهان هستی که مشهود ما است محکوم تغییر و دگرگونی است و همچنین اختلاف شدیدی که در ساختمان افراد مشهور است سلیقه‌های مختلف به وجود آورده که در اثر آن نفوس مردم در پلیدی و کندی فهم و ادراک و نگهداری و فراموشی افکار مختلف است.

از این رو عقاید و همچنین رسوم و مقرراتی که در میان جمعیتی حکومت می‌کند اگر ریشه ثابت و نگهبانان با ایمان و قابل اعتمادی نداشته باشد در کمترین وقتی در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته از میان خواهد رفت. مشاهده و تجربه این مسئله را به روشن‌ترین وجهی برای ما اثبات می‌کند.

در راه پیشگیری از این خط پیغمبر ﷺ برای دین جهانی و دایمی خود مدرکی جاودانه معرفی فرمود و که آن کتاب خدا و اهل بیت خود بود. چنانکه عامه و خاصه به نحو تواتر نقل کرده اند که پیغمبر اکرم ﷺ بارها فرمود: «پس از خود کتاب خدا و اهل بیت خود را

میان شما می‌گذارم اینها هرگز از هم جدا نمی‌شوند و شما مادامی که به اینها چنگ بزنید
گمراه نخواهید شد.»

رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و مسئله جانشین

آخرین شهری که فتح آن موجب استیلائی نام اسلام بر شبه جزیره عربستان شد شهر مکه بود که حرم خدا و جایگاه کعبه است، این شهر در سال هشتم هجری به دست لشکریان اسلام افتاد و پس از آن به فاصله کمی شهر طایف نیز فتح شد.

سال دهم هجرت پیغمبر اکرم ﷺ برای انجام مراسم حج به مکه رفت و پس از برگزاری حج و تعلیمات لازمه به مردم راه مدینه را پیش گرفت در میان راه در محلی به نام غدیر خم دستور داد تا قافله را از حرکت باز داشتند و در میان صد و بیست هزار نفر حاجی که از نواحی متفرقه گر آمده بودند دست علی علیه السلام را گرفته بلند نمود و ولایت و جانشینی آن حضرت را به همه اعلام داشت.

با این اقدام مسئله والی و در جامعه اسلامی که ولایت امور مسلمین را داشته باشد و از کتاب و سنت نگهبانی و از معارف و قوانین دینی نگهداری کند حل شد و حکم آیه شریفه اجرا گردید.

(یا آیها الرسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

اجرا گردید. پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه بازگشت و پس از هفتاد روز تقریباً در بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.^۱

قرآن سند نبوت

۲۴۱. بزرگ‌ترین پشتوانه ای که پیغمبر اکرم آن را سند نبوت معرفی کرد و برای اصول و فروع معارف اسلامی مصدر و مدرک به شمار می‌رود و به عبارت دیگر تکیه گاه قرار داد؛ کتاب آسمانی ان حضرت است که قرآن نامیده می‌شود.

قرآن کریم خدای متعال، و خطابات‌ی است که از مبدا عزت و مقام کبریا و عظمت به پیغمبر اکرم ﷺ نازل گشته و به وسیله آن، راه سعادت نشان داده شده است.

قرآن کریم یک سلسله موارد علمی و عملی به جهان انسانی نشان می‌دهد که آدمی با به کار بستن آنها به سعادت این جهان و آن جهان نائل خواهد شد.

قرآن کریم معجزه نبوت پیغمبر اکرم ﷺ و یک حجت و مدرکی است که خصم را از هر جهت عاجز و زبون می‌کند و راه هر عذر و اعتراض و مناقشه و معارضه را به روی او می‌بندد و مقاصد خود را به روشن‌ترین وجهی اثبات می‌کند.

قرآن کریم در میان مقاصد خود بی‌آنکه مردم را به تقلید کورکورانه دعوت نماید با ایشان با زبان عادی و منطق خدادادی خودشان سخن می‌گوید و یک رشته معلومات را که انسان خواه ناخواه با فطرت خود درک می‌کند یادآور شده تذکر می‌دهد که هرگز انسان نمی‌تواند از پذیرفتن آنها شانه خالی نماید و از اعتراف با آنها سرباز زند.

خدای متعال می‌فرماید:

(إِنَّهٗ لَقَوْلٌ وَّ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ)

«قرآن کریم سخنی است که جدا کننده حق از باطل است، کلامی نیست که بیهوده و سرسری گفته شده باشد.»

مطلبی را که قرآن بیان می‌کند تا آنجا که شعاع دلالتش پیش می‌رود برای همیشه نسبت به همه کس زنده و یابنده است، نه مانند سخنان معمولی مردم که از جهاتی چند که فهم و تفکر می‌تواند احاطه کند سنجیده شود و از بقیه جهات غفلت و اهمال در آن را داشته

باشد، بلکه کلام خدایی است که برای پیدا و نهان محیط و از هر مصلحت و مفسده باخبر می‌باشد.^۱

سیری کوتاه در جنگ‌های پیغمبر اسلام

۱. جنگ بدر

۲۴۲. بالاخره در سال دوم هجرت نخستین جنگ میان مسلمانان و کفار مکه در زمین بدر اتفاق افتاد.

در این جنگ کفار نزدیک به هزار نفر با تجهیز کامل و ساز و برگ کافی بودند، و مسلمانان معادل یک سوم آنان افراد داشتند و فاقد ساز و برگ و مرکب و توشه بودند ولی عنایت خدایی فتح درخشانی نصیب مسلمانان فرمود و به بدترین وضعی کفار را شکست داد. در این جنگ از کفار هفتاد نفر کشته شدند که تقریباً نصف آنان از دم شمشیر علی علیه السلام گذشته بودند، و هفتاد نفر اسیر دادند و همه تجهیزات خود را به جا گذاشته یک سره تا مکه گریختند.

۲. جنگ احد

در سال سوم فشار مکه به ریاست ابی سفیان با سه هزار به مدینه تاختند و به بیابان احد با مسلمانان مصاف دادند.

در این جنگ پیغمبر اکرم با هفتصد نفر از مسلمانان در برابر دشمن صف آرایی کرد در آغاز جنگ با غلبه با مسلمانان بود ولی پس از ساعتی در اثر اشتباه بعضی از مسلمانان شکست به لشکر اسلام افتاد و کفار از هر طرف ریخته شمشیر در میان آنان گذاشتند.

در این جنگ حمزه عموی پیغمبر اکرم علیه السلام تقریباً با هفتاد نفر از یاران آن حضرت که اکثرشان از انصار بودند شهید شدند و پیشانی پیغمبر اکرم زخم برداشت و یکی از

دندان‌های پیشین آن حضرت شکست و یکی از کفار که ضربتی بر شانه او وارد ساخت فریاد کشید که «محمد را کشتم» در نتیجه لشکر اسلام پراکنده شدند.

تنها علی علیه السلام با چند نفر در گرد پیغمبر اکرم پا برجا ماندند و همه‌شان به قتل رسیدند جز علی که تا آخر جنگ مقاومت نموده از آن حضرت دفاع می‌کرد.

آخر روز دوباره فراریان لشکر اسلام دور پیغمبر اکرم گرد آمده مهیای جنگ شدند، ولی لشکر دشمن همان اندازه از موفقیت را غنیمت شمرده از جنگ دست برداشته راه مکه را پیش گرفتند.

لشکر کفار پس از پیمودن چند فرسخ راه از این که جنگ را تا فتح نهایی تعقیب نکردند و زن و بچه مسلمانان را اسیر و اموالشان را غارت نکردند سخت پشیمان شدند و در نتیجه مشغول مشاوره بودند که دوباره به مدینه حمله کنند، ولی به ایشان خبر رسید که لشکر اسلام به منظور تعقیب جنگ به دنبالشان افتاده در راهند. با شنیدن این خبر مرعوب شده از مراجعت به سوی مدینه متصرف شدند و با عجله رهسپار مکه گردیدند.

همین طور نیز بود، زیرا پیغمبر اکرم به امر خدا لشکری از آسیب دیدگان جنگ تجهیز نموده به سرپرستی علی علیه السلام به دنبال اعزام داشته بود.

در این جنگ اگر چه تلفات سنگینی به مسلمانان رسید ولی در حقیقت به سود اسلام تمام شد. مخصوصاً وقتی که دو طرف متخاصم به یکدیگر وعده دادند که سال دیگر در همین وقت در بدر جنگ دیگری بر پا نمایند پیغمبر جمعی از یاران خود سر موعده در بدر حاضر شدند ولی کفار از حضور سرباز زدند.

پس از این جنگ مسلمانان به وضع حاضر خود سر و سامان بهتری دادند و در داخل شبه جزیره جز منطقه مکه و طایف از هر سوی پیشرفت کردند.

اداره کل پژوهش و آموزش سما

۳. جنگ خندق

جنگ سومی که کفار عرب با پیغمبر اکرم ﷺ کرد آخرین جنگی بود که به رهبری اهل مکه واقع شده بود این جنگ به خاطر آنکه گروه‌های مختلف در آن شرکت داشتند به نام احزاب نامگذاری شده است.

۴. جنگ خیبر

پس از جنگ خندق که محرکین اصلی آن یهود بوده و با کفار عرب همکاری کرده علناً پیمان خود را با اسلام نقض کرده بودند. پیغمبر اکرم ﷺ به امر خدا به جنگ با طوایف یهود که در مدینه بودند پرداخت که همه با فتح و ظفر مسلمانان خاتمه یافت. مهمترین این جنگ‌ها جنگ خیبر بود. یهودان خیبر قلعه‌های مستحکمی در دست داشتند و عده قابل توجهی از جنگجویان زبردست و ساز و برگ کافی در اختیارشان بود.

در این جنگ علی رضی الله عنه مرحب خیبری پهلوان نامی یهود را کشت و لشکر یهود را متفرق ساخت و پس از آن به سوی قلعه تاخت و در قلعه را کند و با لشکر اسلام داخل قلعه گردید و پرچم فتح را بر فراز آن به اهتزاز در آورد و با همین جنگ‌ها که در سال پنجم هجرت خاتمه یافت کار یهود و حجاز یکسره شد.

دعوت ملوک و سلاطین

در سال ششم هجرت پیغمبر اکرم ﷺ نامه‌هایی به پادشاهان و سلاطین به فرمانروایی مانند شاه ایران و قیصر روم و سلطان مصر و نجاشی حبشه نوشت و آنان را به اسلام دعوت فرمود. گروهی از نصار مجوس به ذمه اسلام درآمدند و آن حضرت با کفار مکه پیمان عدم تعرض بست و از جمله شرایط آن این بود که کفار به مسلمانانی که در مکه هستند آزار ندهند و دشمنان اسلام را به ضرر مسلمانان یاری نکنند.

ولی کفار مکه پس از چندی پیمان را نقض نمودند؛ و در اثر آن، پیغمبر اکرم ﷺ به فتح مکه گرفت و سال ششم هجرت با ۱۰ نفر به مکه تاخت و آنجا را بدون جنگ و خونریزی فتح نمود و بت‌های بسیاری که در خانه کعبه بودند همه را سرنگون ساخت و شکست. عموم اهل مکه اسلام را پذیرفتند و سران مکه را که در ظرف ۲۰ سال آن همه دشمنی به وی نموده رفتارهای غیر انسانی در حق او و پیروانش روا داشته بودند احضار فرموده بی‌آنکه کمترین تندی و ترشرویی کند با نهایت بزرگواری همه را مشمول عفو قرار داد.

۵. جنگ حنین

پیغمبر اکرم ﷺ پس از فتح مکه به تصفیه اطراف که شهر طایف نیز از آن جمله بود پرداخت و جنگ‌های متعددی با اعراب کرد که یکی از آنها جنگ حنین بود. جنگ حنین یکی از جنگ‌های مهم پیغمبر اکرم ﷺ است. این جنگ در وادی حنین پس از فتح مکه با طایفه هوازن اتفاق افتاد لشکر اسلام با دوازده هزار مرد جنگی در مقابل هوازن که چندین هزار سوار بودند ایستاد و جنگ سختی میان آنها در گرفت. هوازن در ابتدای جنگ شکست فاحشی به مسلمانان دادند به طوری که جز علی رضی الله عنه که پرچم اسلام را در دست داشت و پیشانیش پیغمبر اکرم ﷺ می‌جنگید و چند نفر انگشت شمار، همه فرار کردند ولی پس از ساعتی چند؛ اول نصار و پس از آن سایر مسلمانان به مراکز خود بازگشته با جنگ سختی که نمودند دشمن را شکست دادند. در این جنگ ۵ هزار اسیر به دست لشکر اسلام افتاده بود ولی بنا به درخواست پیغمبر اکرم ﷺ مسلمانان همه اسیران را آزاد کردند و چند نفری که ناراضی بودند آن حضرت نصیب آنان را با پول خریداری نموده آزاد فرمود.

۶. جنگ تبوک

پیغمبر اکرم ﷺ در سال نهم هجرت به قصد جنگ با روم لشکری به تبوک کشید.

(تبوک جایی است در مرز میان حجاز و شام) زیرا شایع شده بود که قیصر روم در آن حدود از رومی‌ها و اعراب لشکری آماده کرده و قصد شبیخون زدن را دارد. پیغمبر اکرم ﷺ با ۳۰ هزار لشکر متوجه تبوک شد ولی با رسیدن لشکر اسلام جماعتی که آنجا بودند متفرق شده بودند.

حضرت سه روز در تبوک توقف نموده و به تصفیه آن نواحی پرداخت و پس از آن به مدینه مراجعت فرمود.

جنگ‌های اسلامی دیگر:

پیغمبر اکرم ﷺ جز جنگ‌های که نامبرده شد در مدت ۱۰ سال توقف خود در مدینه تقریباً ۸۰ جنگ کوچک دیگر نیز کرده است و تقریباً در یک چهارم آنها خود حضرت شخصاً شرکت نموده است.

در جنگ‌هایی که شرکت می نمود بی آنکه مانند سایر فرماندهان در پناهگاهی قرار گرفته فرمان هجوم و کشتار دهد خود نیز دوش به دوش سربازان در حمله‌ها شرکت می کرد ولی هرگز اتفاق نیفتاد که به قتل کسی مباشرت کند.^۱

سیره رسول اکرم ﷺ

۲۴۳. در مکارم آمده است که: پیامبر ﷺ فال (گمان) نیک را دوست داشت و از فال بد بدش می آمد.

امام علی علیه السلام فرمود: هرگاه فردی در نزد پیامبر ﷺ دروغ می گفت، ایشان تبسم می نمود و می فرمود: حرفی است که او می گوید.

ابن عباس گفت: هرگاه پیامبر ﷺ سخنی را می فرمود و یا در مورد چیزی از ایشان سوال می شد، سه مرتبه تکرار می کرد تا هم سخن آن شخص کاملاً روشن شود و همچنین دیگران بفهمند.

در تفسیر قمی آمده است که: هرگاه اصحاب پیامبر ﷺ نزد ایشان میآمدند صبح به خیر می گفتند و این به عنوان سلام دوران جاهلیت بود، سپس خدای متعال این آیه را نازل فرمود: زمانی که نزد تو می آیند و تو را به چیزی تحیت گویند که خداوند تو را به آن تحیت نگفته است. که در این هنگام ایشان فرمود: خداوند - عز و جلّ - بهتر از آن را، که تحیت اهالی بهشت است به ما عنایت فرموده است و آن «اسلام علیکم» است.

شیخ البوالفتح رازی روایت کرده است که: هرگاه یکی از مسلمانان به ایشان سلام می کرد و می گفت: «سلام علیک» ایشان فرمود: «و علیک السلام و رحمه الله» و اگر می گفت: «السلام علیک و رحمه الله» ایشان می فرمود: «و علیک السلام و رحمه الله و برکاه» و به این طریق ایشان به جواب سلام اضافه می کرد.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هرگاه تولد دختری را به ایشان بشارت می دادند، می فرمود: ریحانه است و روزی او بر خدا لازم است. پیغمبر ﷺ فرمود: من مامورم به این که صدقه (و زکات) را از ثروتمندان بگیرم و به شما فقرا برسانم.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ زکات روستائیان را بین اهالی روستا و زکات اهل شهر را بین اهالی شهر تقسیم می فرمود.

پیامبر ﷺ فرمود: من توسط خدا تربیت شده ام و علی علیه السلام توسط من تربیت شده است و پروردگارم مرا به بخشش و نیکی، امر نموده و از بخل و ستمکاری، نهی فرموده است.

پیامبر ﷺ فرمود: هر که از ما چیزی بخواهد، اگر داشته باشیم و از او دریغ نمی کنیم.

امام علی علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر ﷺ چیزی را فراموش می کرد پیشانی را در کف دست می نهاد و می فرمود: بارالها! حمد و سپاس مخصوص توست، ای به یاد آوردنده هر چیز و انجام دهنده آن، آنچه را که فراموش کرده ام به یادم آور.

پیامبر ﷺ فرمود: خدای متعال شش کار را برایم بد دانست و من نیز آنها را برای جانشین پس از خود که از فرزندانم هستند و پیروانشان بد می دانم: (۱) بازی کردن در نماز (۲) فحش و ناسزا گفتن در حال روزه (۳) بعد از صدقه، منت گذاردن (۴) در حال جنابت، به مسجد رفتن (۵) به خانه های مردم چشم انداختن (۶) در قبرستان خندیدن.

امام صادق علیه السلام فرمود: این چهار خصلت انبیاء علیهم السلام است: (۱) نیکی کردن (۲) بخشش (۳) صبر نمودن بر اتفاقات (۴) قیام نمودن برای گرفتن حق مومن.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله اکثر اوقات نگین انگشترش را در کف دستش قرار می‌داد و به آن نگاه می‌کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله خرما چیدن و درو کردن در شب را، مکروه می‌دانست. در محاسن آمده است: که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به میوه‌ها می‌رسید، امر می‌فرمود که در دیوار باغ شکافی ایجاد کنند (تا دیگران از آنها استفاده کنند).

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تمام خانواده‌های روی زمین را بررسی نمودم و دریافتم که هیچ کسی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مال دنیا بخشنده‌تر نیست.

جبرئیل علیه السلام فرمود: تمام خانواده‌های روی زمین را بررسی نمودم و دریافتم که هیچ کسی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مال دنیا بخشنده‌تر نیست.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هرگاه سائلی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد ایشان می‌فرمود: اشکالی ندارد، اشکالی ندارد...

جابر گفت: نشد که از ایشان چیزی خواسته شود و بفرماید: نه. این عتبه گفت: اگر چیزی در نزدش نبود و عده‌ای برای بخشش آن می‌داد.

در عوارف المعارف آمده است که: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست لشکری را به جنگ فرستد، در اول روز می‌فرستاد.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را می‌فرستاد، آنها را دعا می‌کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را می‌فرستاد، امیری هم برای آن تعیین می‌فرمود و یک نفر مطمئن و موثق از خود را همراه آنها می‌فرستاد تا اخبار را گزارش دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری را می‌خواست اعزام کند؛ امیر لشکر را به صورت مخصوص و به طور عموم همه لشکر را به تقوای الهی دستور م‌داد و سپس

می‌فرمود: به نام خدا و در راه خدا با کفار بجنگید (در مقابل آنان) مکر نکنید، خیانت نکنید، مرده‌هایشان را تکه تکه نکنید، کودکان و کسانی که در کوه‌ها مشغول عبادتند

مکشید، نخل‌ها را آتش نزنید و در آب غرق نکنید، درخت میوه‌دار را قطع نکنید، و زراعتی را آتش مزید چرا که شما نمی‌دانید شاید که به آن محتاج شوید، و از چهارپایان حلال گوشت، غیر از آنهایی را که مجبور شدید بخورید، سر نبرید و هرگاه با دشمنان مواجه شدید آنها را به یکی از این سه چیز (مسلمان شدن، جزیه دادن و یا از جنگ دست کشیدن) دعوت نمایید، و اگر یکی از آنها قبول کردند، شما هم بپذیرید و دست از آنها بردارید.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمن روبرو می‌شد، پیاده‌ها، اسب سواران و شتر سواران را آماده می‌کرد و می‌فرمود: بار الها! تو پناه و یاور منی و محافظ من از خطرهایی، با الها! به یاری تو حمله می‌کنم و می‌جنگم.

قتاده گفت: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان جنگ حاضر می‌شد، می‌فرمود: پروردگارا! به نفع حق، حکم فرما.

در یکی از نامه‌های امیرالمومنین علیه السلام به معاویه آمده است که: زمانی که آتش جنگ شعله ور می‌شد و مردم از ترس عقب نشینی می‌کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را جلو قرار می‌داد و اصحاب را به وسیله اهل بیتش، از سوز شمشیرها و نیزه‌ها نگاه می‌داشت.

امام رضا علیه السلام در جریان بیعت با مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم این چنین بیعت می‌کرد، سپس ایشان را از مردم بیعت گرفت در حالی که دستشان بالای دست مردم بود.

امام علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله (در بیعت گرفتن) با زنان دست نمی‌داد، بلکه ظرفی آبی می‌آوردند و ایشان دست خود را در آب می‌کرد و بیرون می‌آورد، سپس به زنان می‌فرمود: شما دست‌هایتان را در آب فرو ببرید، و من اینگونه با شما بیعت کردم.

درد عائم الاسلام آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیعت نمودن با زنان چنین شرط می‌کرد که جز با مردان محرم با مردان دیگر صحبت نکنند.

ابن عباس گفت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را می‌دید و از او خوشش می‌آمد، می‌فرمود: آیا شغلی داری؟ و اگر می‌گفت: نه، می‌فرمود: از چشمم افتادی، دیگران می‌گفتند: ای رسول

خداﷻ برای چه از چشم شما افتاد؟ می فرمود: اگر مومن بیکار باشد، دین خود را سرمایه زندگی خود قرار می دهد (و باعث فروختن دینش در عوض دنیا می شود).

امام صادق علیه السلام فرمود: قرض، عاریه دادن و از میهمان پذیرایی کردن از سنت است. در مجمع البحرین آمده است که: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله درهم های ناسالم را قرض می گرفت در عوض آن درهم های صحیح را تحویل می داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند - عز و جل - به من وحی فرمود که: علی علیه السلام اباذر، سلمان و مقداد را دوست بدارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام به نزد آمد و گفت: خدای متعال به تو دستور می دهد که علی را دوست بداری و دیگران را به دوستی و ولایت علی دستور دهی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگرم مرا به انجام دادن هفت خصلت امر نموده است: (۱) دوست داشتن تهی دستان و نزدیک شدن به آنها (۲) ذکر حول و لاقوه الا بالله را بسیار گفتن (۳) صله رحم نمودن با خویشاوندان، هر چند که آنها قطع رابطه کنند (۴) به پایین تر از خود نگاه کنم و نه به بالاتر از خود (در مسائل دنیوی) (۵) در راه خدا از سرزنش دیگران دلسرد نشود (۶) حرف حق را بزنم اگر چه تلخ باشد (۷) از کسی چیزی را درخواست نکنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تا می توانی صبح و شب تلاش کن و در قلبت قصد فریب و نیرنگ کسی را نداشته باش، چرا که این از سنت من است و کسی که سنتم را زنده کند، همانا مرا زنده کرده است و کسی که مرا زنده کند، در بهشت با من خواهد بود.^۱

۲۴۴. در معانی الاخبار روایت شده است که: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای رسول خداﷻ خداوند - عز و جل - مرا با هدیه ای به نزد تو فرستاده است که به هیچ کس قبل از تو آن را عطا نکرده است. ایشان فرمود: آن چیست؟ گفت: اخلاص است و بهتر از آن. فرمود: آن چیست؟ گفت: یقین است و بهتر از آن. فرمود: چیست؟ گفت: نردبان آن، توکل بر خداست. فرمود: توکل بر خدا چیست؟ گفت: بدانند که مخلوقی نمی تواند به او ضرر و نفعی برساند و نمی تواند به او عطا و منعی کند، در این حالت از خلایق مایوس

^۱ سنن النبی، صص ۱۴۱-۱۳۰

باشد. پس اگر بنده‌ای، این چنین باشد هیچ کاری را جز برای خدا انجام نمی‌دهد و به کسی به غیر از خدا امید ندارد و از کسی غیر از خدا نترسد و از کسی غیر از خدا چیزی طلب نمی‌کند، پس این توکل است. فرمود: ای جبرئیل، معنای صبر چیست؟ گفت: در زمان سختی همان گونه صبر نماید که در راحتی و شادی صبر می‌کند و در زمان فقر و نیازمندی همان گونه صبر نماید که در زمان بی‌نیازی صبر می‌کند و در زمان نیازمندی همان گونه صبر نماید که در زمان بی‌نیازی صبر می‌کند و در زمان بلا همان گونه صبر نماید که در زمان عافیت صبر می‌نماید و از حال خود در بلایا به دیگران شکایت ننماید. فرمود: معنای قناعت چیست؟ گفت: از ارباب خود، راضی باشد و بر او خشم نکند چه این که به نعمت‌های دنیا برسد و چه نرسد، و به عمل و طاعت کم خود راضی نشود، فرمود: معنای زهد و تقی چیست؟ گفت: دوست بدارد کسی را که خدایش او را دوست دارد و دشمن بدارد کسی را که خدایش او را دشمن می‌دارد و از حلال دنیا احتیاط و دوری کند و به حرام آن توجه نکند، چرا که در حلال آن حساب و کتاب و در حرام آن عذاب و کیفر است و همان طور که بر خود رحم می‌کند به تمام مسلمانان رحم کند و از صحبت غیر مفید دوری کند. همان طور که از مرداری که بوی متعفن آن بلند شده دوری می‌کند، از کالای بی‌ارزش دنیا و زشتی‌های آن دوری کند. همان طور که از آتش دوری می‌کند تا شعله آن او را در بر نگیرد، آرزوهایش را کوتاه می‌کند، از کالای بی‌ارزش دنیا و زشتی‌های آن دوری کند. همان طور که از آتش دوری می‌کند تا شعله آن او را در بر نگیرد، آرزوهایش را کوتاه می‌کند و مرگ خود را جلوی چشمش می‌بیند. فرمود: ای جبرئیل! معنای اخلاص چیست؟ گفت: با اخلاص کسی است که از مردم چیزی را نمی‌خواهد تا این که خودش آنرا به دست آورد و هر که را به دست آورد، راضی می‌شود و اگر چیزی باقی بماند در راه خدا می‌بخشد و اگر انسان چیزی را از دیگران نخواهد، پس به بندگی خود در برابر خدا، اعتراف نموده است و اگر به چیزی رسید، راضی می‌شود پس از خدا راضی شده و خداوند تبارک و تعالی نیز از او راضی می‌شود و اگر چیزی را در راه خدا ببخشد پس در درجه اطمینان به آفریدگار خود بوده است. فرمود: معنای یقین چیست؟

پس اگر خدا را ندید، خدا او را نمی‌بیند و به یقین می‌داند که آنچه که به او رسیده، نمی‌توانسته که از او دور شود و آنچه که به او نرسیده نمی‌توانسته به او برسد تو اینها شاخه‌های توکل و نردبان زهد است.^۱

۲۴۵. ابی بصیر گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: فرشته‌ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: ای محمد پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید: اگر بخواهی، تمام سرزمین مکه را برایت از طلا پر می‌کنم؟ سپس ایشان سر را به آسان بلند نمود و فرمود: پرودگار از تو می‌خواهم که روزی، از غذا سیر شوم و تو را شکر نمایم و روز دیگر گرسنه شوم و دوباره از تو بخواهم.

محمد بن مسلم گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: فرشته‌ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت: همانا خدایت تو را مختار نموده بر اینکه بنده و رسول متواضع او باشی یا پادشاه و رسول باشی، ایشان به جبرئیل علیه السلام نگاهی کرد و او با دستش اشاره نمود که تواضع را اختیار کن، سپس فرمود: بنده و رسول متواضع را می‌خواهم و آن فرشته رد حالی که کلید گنج‌های زمین را به دست داشت، گفت: اگر دیگری را انتخاب می‌کردی، چیزی از مقاومت نزد خدا حاکم نمی‌شد.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان علی علیه السلام

۲۴۶. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: پس از پیامبر پاک و پاکیزه‌ات پیروی کن ... ایشان به اندازه نیازش از دنیا بهره گرفت و چشم طمع به آن ندوخت، از همه لاغرتر و گرسنه‌تر بود، دنیا را به ایشان دادند و آن را قبول نکرد و اگر می‌فهمید که خداوند - عز و جل - چیزی را دشمن می‌دارد، و ایشان نیز آن را دشمن می‌داشت و اگر این خصلت در ما وجود داشت که آنچه را که خدا دشمن می‌دارد، ما دوست داشته باشیم و آنچه را که خدا کوچک می‌دارد، ما آن را بزرگ بداریم، همین یک خصلت برای دشمنی با خدا و

^۱ سنن النبی، ص ۸۱

^۲ سنن النبی، ص ۸۳

بدبختی ما، کافی بود. پیامبر ﷺ بر روی زمین غذا می خورد و همانند بردگان می نشست و با دست مبارک خود، کفش هایش را پینه می کرد و بر لباس هایش وصله می زد و بر الاغ بی پالان سوار می شد و یک نفر دیگر را نیز هم ردیف خود سوار کرد. هنگامی که مشاهده کرد، پرده خانه اش با نقش و نگار است، به یکی از زنان خود فرمود: ای فلانی، این پرده را از من پنهان کن که هر وقت آن را می بینم به یاد دنیا و زینت های آن می افتم. پس با دل خود از دنیا دوری گزید و یاد آن را، در خود از بین برد و دوست می داشت که زینت های دنیا، از چشم او دور باشد که مبادا لباسی فاخر از آن را، بر تن کند و آن خانه را ابدی خود، فرض نماید و امید سکونت در آن را در سر پیوراند، سپس (دوست داشتن) آن را به کلی از خود خارج کرد و یاد آن را از دل بیرون کرد و از دیده پنهان داشت و اینگونه است فردی که از چیزی بدش می آید و نگاه به آن نیز دشمن می دارد و حتی بدش آید که نام آن در نزدش برده شود.

امیرالمومنین علیه السلام هرگاه می خواست پیامبر ﷺ را وصف کند، این گونه می فرمود: بخشنده ترین، باجرات ترین، راستگوترین، باوفاترین، خوش اخلاق ترین و خوش معاشرت ترین مردم بود و هر که ایشان را می دید؛ هیبتش او را می گرفت و اگر با او همنشینی می نمود، به ایشان محبت پیدا می کرد، من مانند ایشان را قبلاً ندیده ام و بعداً هم نخواهم دید.^۱

پیامبر ﷺ از زبان امام صادق علیه السلام

۲۴۷. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! کسی که صبر کند، کمی صبر کرده و کسی که بی تابنی نماید، کمی بی تابی کرده و سپس فرمود: بر تو لازم است که در تمام کارهایت صبر نمایی، چرا که خداوند - عز وجل - محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث نمود و او را به صبر و مداوا نمودن، دستور داد و فرمود: «بر آنچه که می گویند صبر نما و به طوری نیکو از آنها

^۱ سنن النبی، صص ۸۸-۸۴

دوری گزینن و مرا با تکذیب کنندگان مرفه واگذار. و فرمود: بدی را با خوبی دفع کن، تا که میان تو و او که با تو دشمن است، دوستی که دستی گرم ایجاد شود و این خصلت را جز کسانی که صبر ندارند بر نمی‌خورند و جز کسی که دارای بهره‌ای بزرگ است» پیامبر ﷺ نیز صبر نمود تا اینکه او را به مسائل بزرگی متهم نمودند. سپس ایشان دلتنگ شد، در این هنگام بود که خداوند عز و جل - این آیه را نازل فرمود: ما می‌دانیم آنچه که آنها گفته‌اند باعث دلتنگی تو شده است، با ستایش پروردگارت تسبیح بگو و جزو سجده کنندگان باش. همچنین ایشان را تکذیب کردند و متهم نمودند و باعث ناراحتی ایشان شدند. سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ما می‌دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می‌کند، ولی (غم مخور، و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار نمایند. پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و در برابر تکذیب‌ها، صبر و استقامت کردند و (در این راه) آزار دیدند، تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید؛ و پیامبر ﷺ صبر را بر خود واجب نمود تا آنکه آنها طغیان و سرکشی نمودند و خدا را تکذیب نمودند، سپس پیامبر ﷺ فرمود: در مورد خودم، خانواده‌ام و آبرویم صبر کردم ولی در مورد آنچه که به معبودم گفته‌اید، صبر نمی‌کنم. سپس خداوند - عز و جل - این آیه را نازل فرمود: ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست در شش روز آفریدیم و هیچگونه رنج و سختی به ما نرسید و در برابر آنچه آنها می‌گویند شکبیا باش. و پیامبر ﷺ هم در تمام حالات صبر را پیشه نمود تا این جنس بشارت دادند که امامان علیهم‌السلام از فرزندان او خواهند بود و آنها به داشتن صبر معرفی شده‌اند، سپس خداوند - عز و جل - فرمود: و از آنان پیشوایی ساختیم که به دستور (دین) ما هدایت فرمود: صبر نسبت به ایمان، به منزله سر است به بدن. و نیز خداوند - عز و جل - به خاطر صبرش از او تشکر نمود و فرمود: و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به خاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت. و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخ‌های مجللشان) می‌ساختند، و آنچه از باغ‌های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم. سپس پیامبر ﷺ فرمود: این بشارت و انتقام است. و بعد از خداوند - عز و جل - ریختن خون مشرکین را مباح دانست و این آیه را نازل

فرمود: هر کجا که مشرکان را یافتید، آنها را بکشید و بگیرید و محاصره نماید و در هر کمین گاهی بر سر راه آنها بنشینید و هر کجا که آنها را یافتید، بکشید. پس خداوند عز و جل آنها را به دست پیامبر ﷺ و محبین ایشان کشت و آن را ثواب صبر آنها به همراه آنچه که در آخرت برایش ذخیره نموده است قرار داد.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ در هر هفتاد مرتبه توبه می نمود، پرسیده شد: آیا ایشان می فرمود: «استغفر الله و اتوب الیه؟» فرمود: خیر، بلکه می فرمود: اتوب الی الله. (پیامبر ﷺ توبه می کرد و دوباره بر نمی گشت، ولی ما توبه می کنیم و دوباره به سوی گناه می رویم) پس امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا کمک و یاری می خواهیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ از مجلسی بر نمی خواست مگر آن که بیست و پنج مرتبه استغفار می نمود.^۲

شمائل پیامبر ﷺ

۲۴۸. امام حسن علیه السلام فرمود: از دائم «هند بن ابی هاله» که وصف کننده پیامبر ﷺ بود، خواستم که مقداری از اوصاف پیامبر ﷺ را برایم بگوید تا علاقه‌ام نسبت به ایشان بیشتر شود، او گفت: پیامبر ﷺ (در نظرها) بزرگوار و متشخص بود، صورتش همانند ماه شب بدر درخشان بود و قامتی داشت که نه کوتاه بود و نه بلند، سری بزرگ و موهایی نیمه مجعد داشت، که گاهی اوقات پشت سر جمع می کرد و گاهی باز می کرد که از نرمی گوش ایشان پایین تر نمی آمد، رنگ صورتش روشن، شفاف و پیشانی مبارکش بلند بود، ابروهایش کمانی و به هم پیوسته بود و در هنگام خشم میان دو ابروی ایشان بر می آمد، بینی اش برگشته و دارای نورانی خیره کننده بود که در نظر اول برآمده به نظر می آمد. محاسنش زیاد بود و چشمان ایشان مشکی و دندان هایشان سفید و از هم باز بود و از بالای سینه‌ی ایشان تا سفید و از هم باز بود و از بالای سینه ایشان تا شکمش ایشان را به صورت انسان

^۱ سنن النبی، ص ۷۸

^۲ سنن النبی، صص ۸۷-۷۸

های معمولی بود، ساق دست و شانه ایشان پر مو بود، سینه‌ای بلند و ساق دستی کشیده داشت، استخوان کتف و دست و پاهای ایشان بزرگ بود و کمری باریک داشت و کف پاهایش گود بود، هنگامی که گام بر می داشت پایش را از زمین می کند و در موقع راه رفتن کمی به راست و چپ مایل می شد، با خضوع و فروتنی و هم چنین به تندی راه می رفت و زمانی که می خواست به جایی نگاه کند با تمام بدن به آن چیز رو می کرد و در نگاه کردن، دیدگانش را به زمین می دوخت و گاهی اوقات به صورت کوتاه و کم نگاه می کرد، و در نگاه کردن، دیدگانش را به زمین می دوخت و گاهی اوقات به صورت کوتاه و کم نگاه می کرد، همیشه به دیگران اول سلام می نمود. امام حسن علیه السلام فرمود: به او گفتم: سخن گفتن ایشان چگونه بود؟ دائمی گفت، ایشان همیشه محزون و دائماً در حال تفکر بود، هیچ گاه در آسایش و راحتی نبود، در غیر موارد ضروری صحبت نمی فرمود، سکوت ایشان همیشه طولانی بود، سخنان واضح، کوتاه، بسیار مفید، بدون اضافات و نقصی اداء می فرمود، در حق کسی ستم نمی نمود و کسی را خوار و ذلیل نمی شمرد، نعمت‌ها، را اگر چه کم بود بزرگ می دانست و از غذا زیاد تعریف نمی کرد و بد هم نمی گفت برای دنیا و آنچه که به آن مرتبط بود خشمگین می شد؛ چیزی باعث رفع خشمشان نمی شد تا آن حضرت علیه السلام خشمگین می شد، چیزی باعث رفع خشمشان نمی شد تا آن که ایشان را در راه حق یاری نمایند، هیچ گاه برای خود و کارهای شخصی خشمگین نمی شد و حساسیت نشان نمی داد هرگاه می خواست اشاره نماید با تمام دست این کار را انجام می داد و هرگاه متعجب می شد دست را پشت و رو می کرد و همچنین که محبت می کرد با دست خود اشاره می فرمود و با انگشت ایهام دست چپ بر کف دست راست می زد و هنگامی که خشمگین می شد روبرو می گرداند و هنگامی که خوشحال می شد دیدگانش را بر هم می نهاد، و تمام خنده‌های ایشان تبسم بود که دندان‌هایش همچون قطره های باران دیده می شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این مسائل را برای مدتی از برادرم امام حسین علیه السلام پنهان داشتم و بعد از مدتی به او گفتم و فهمیدم که او نیز همه این مسائل را قبلاً از پدرم پرسیده بود و چیزی را کم نگذاشته بود. امام حسین علیه السلام فرمود: پیرامون داخل شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به

خانه، از پدرم سوال کردم که ایشان فرمود: داخل شدن حضرت علیه السلام به خانه با اجازه خودش بود و هنگامی که داخل می شد، اوقات ایشان بر سه قسمت بود: قسمتی برای خداوند عز و جل قسمتی برای خانواده اش و قسمتی دیگر برای خودش (و کارهای شخصی اش) بود و قسمت مربوط به خودش را به دو جزء تقسیم کرده بود: ۱) برای خود ۲) برای مردم، که این وقت را صرف مردم عادی و خواص می نمود و برای آنها چیزی را کم نمی گذاشت. یکی از روش های ایشان در تقسیم زمانی که برای مردم قرار داده بود به این صورت بود که برای اهل فضل، وقت بیشتری را صرف می نمود به این صورت بود که برای اهل فضل، وقت بیشتری را صرف می نمود و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین داشت، احترام می کرد و برخی از مردم یک حاجت و برخی دو حاجت و برخی دیگر بیشتر از اینها حاجت و خواسته داشتند که آن حضرت علیه السلام سوال کردم، ایشان فرمود: ایشان هیچ گاه نشست و برخاست نمی کرد، مگر با نام و یاد خدای عز و جل و برای خود جایگاه خاصی را قرار نمی داد و دیگران را نیز به این خصلت، دستور می داد؛ برای هر یک از افراد به اندازه نیازشان، وقتی را صرف می نمود تا کسی فکر نکند که دیگری بر او برتری دارد. هر کسی که با ایشان هم صحبت می شد و یا حاجتی را می خواست، آن حضرت علیه السلام آن قدر صبر می نمود تا آن فرد صحبتش تمام شود و هر کس که خواسته ای از ایشان داشت آن حضرت علیه السلام آن قدر صبر می نمود تا آن فرد صحبتش تمامش شود و هر کس که خواسته ای از ایشان داشت آن حضرت علیه السلام با این که خواسته اش را برآورده می ساخت و یا با صحبتی مناسب و نیکو، او را روانه می کرد، مردم از خلق و خوی ایشان در آسایش بودند، (برای دیگران) هم چون پدر بود و مردم در نزد ایشان از حق و حقوق یکسانی برخوردار بودند. مجلس ایشان، مجلس بردباری، حیا، راستگویی و امانت بود و در آنجا صداها بلند نمی شدن و به کسی توهین نمی شد، خطاهای دیگران را فاش نمی ساخت، هم نشینان آن حضرت همگی افرادی متعادل، متقی و متواضع بودند و بزرگان را احترام می کردند و نسبت به کوچکترها مهربان تر بودند و نیازمندان را به خود ترجیح می دادند و از فرد غریب و بی کس حمایت می کردند امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم در مورد روش برخورد آن

حضرت با هم‌نشینان شان سوال کردم، ایشان فرمود: پیامبر ﷺ تندخو، پرخاش‌گر، فحاش، عیبجو و مدح‌گوی کسی نبود و نسبت به آنچه نمی‌پسندید، خود را به غفلت می‌زد، کسانی که به ایشان امید داشتند، ناامید بر نمی‌گردانند. ایشان از سه چیز دوری می‌کرد: جدال، زیاد حرف زدن و همچنین از کارهای بیهوده و نسبت به دیگران سه چیز را ترک می‌کرد: بدگویی، سرزنش دیگران و تلاش در فهمیدن اسرار آنها. فقط در جایی که امید ثواب می‌رفت. صحبت می‌فرمود و هنگامی که سخن می‌گفت کسانی که در مجلس بودند سرها را به زیر می‌انداختند و ساکت می‌ماندند گویی که پرنده‌ای بر سرشان نشسته است و پس از این که ایشان سکوت می‌نمود دیگران شروع به صحبت می‌کردند اصحاب در نزد ایشان، هنگام صحبت کردن با یکدیگر نزاع نمی‌کردند کسی که صحبت می‌کرد، دیگران گوش می‌دادند تا صحبت او تمام شود. در نزد آن حضرت به نوبت صحبت می‌کردند و به آنچه که همه می‌خندیدند و متعجب می‌شدند ایشان نیز می‌خندید و متعجب می‌شد، در مقابل غربت و تنهایی، بردبار و صبور بود و در برابر صحبت‌های تند و بی‌ریویه مردم، صبر و تحمل می‌نمود، اگر فردی صحابه حاجت مندی را رد می‌کرد، ایشان فرمود: اگر حاجت مندی را دیدید حاجت او را روا نمایید. قبول نمی‌کرد که کسی او را بسیار ستایش و مدح گوید. صحبت دیگران را قطع نمی‌کرد مگر آن که از حدش آن تجاوز می‌نمودند و در این هنگام، با ایشان بر می‌خاست و با این که او را از ادامه دادن صحبتش منع می‌فرمود. امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم پرسیدم: حالت ایشان در سکوت چگونه بود؟ پدرم فرمود: در این حالت به یکی از این چهار صورت رفتار می‌نمود: (۱) بردباری (۲) دوری کردن (۳) تقدیر (۴) تفکر. اما تقدیر و مقدار توجه و نگاه ایشان به تمام مجلسیان به یک اندازه بود و همچنین گوش دادن به سخنان آنها نیز این طور بود، و اما فکر کردن: ایشان در مورد آن چه باقی می‌ماند و آن چه فانی می‌شد، فکر می‌نمود بردباری و صبر را یکجا داشت و چیزی باعث خشم و تنفر ایشان نمی‌شد. دوری نمودن آن حضرت در چهار چیز بود: (۱) دنبال نمودن اعمال خوب تا به ایشان اقتدا نمایند (۲) ترک زشتی‌ها تا دیگران نیز آن را ترک

کنند (۳) تلاش و کوشش برای اصلاح امور امت خویش (۴) انجام دادن آنچه که خیر این دنیا و آن دنیا را برای ایشان به دنبال آورد.

انس بن مالک گفت: رنگ صورت پیامبر ﷺ درخشانده و ماند لولو سفید بود و هنگام راه رفتن آهسته قدم بر می داشت. مشک و عنبری را خوشبوتر از بوی عطر ایشان نبویدم و دیبا و حریری را لمس نکردم که از دست ایشان نرم تر باشد.

کعب مالک گفت: هرگاه مسئله پیامبر ﷺ را مسرور می نمود صورت ایشان همانند قرص ماه می درخشید.^۱

اخلاق اجتماعی پیامبر ﷺ

۲۴۹. غزالی در احیاء العلوم گفت: ایشان فصیح ترین و شیرین ترین مردم در سخن گفتن بود که خود ایشان فرمود: من فصیح ترین عرب هستم و بهشتیان با لغت محمد ﷺ صحبت می کنند. سخنانش به هم پیوسته بود و آنها را به صورت شمرده ادا می نمود که شنونده آن را به خوبی می فهمید و به حافظه می سپرد جوهره صدایش ایشان بلند و آهنگ صدای ایشان زیباترین مردم بود.

عایشه به ایشان عرضه داشت: ای رسول خدا ﷺ هرگاه شما از بیت الخلاء خارج می شوید و من پس از شما بلافاصله داخل آن می شوم. چیزی به جز رایحه مشک به مشام نمی رسد، ایشان فرمود: بدن ما پیامبران از ارواح بهشتی است و هر چه از آن خارج می شود، زمین آن را می بلعد.

پیامبر ﷺ فرمود: هنگامی که خداوند - عز و جل - عقل را آفرید به او فرمود: نزدیک بیا سپس او نزدیک آمد سپس فرمود: مخلوقی محبوبتر از تو را نیافریده ام. سپس نود نه قسمت آن را به من عطا فرمود و یک قسمت آن را در میان تمام بندگان، تقسیم نمود. پیامبر ﷺ فرمود: من برای اخلاق نیک و پسندیده، مبعوث شده ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند - عز و جل - اخلاق نیک را به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داد. پس خود را امتحان نمایید و اگر در وجود خود، اخلاق ایشان را یافتید، خداوند - عز و جل - را حمد و سپاس گوید و از او بخواهید که این خصلت را در شما زیاد نماید. سپس ایشان ده مورد از اخلاق نیکو را ذکر فرمود: (۱) یقین (۲) قناعت (۳) صبر (۴) شکر (۵) بردباری (۶) اخلاق نیک (۷) بخشش (۸) غیرت (۹) شجاعت (۱۰) مروت.

انس بن مالک گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله شجاع‌ترین، بهترین و درخشان‌ترین مردم بود. شب هنگامی در مدینه صدای وحشتناکی به گوش رسید و مردم به سرعت به سمت آن صدا، حرکت کردند. و دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله در جلوی مردم حرکت می‌کند، در حالی که سوار بر اسب آبی طلحه و برگردنش شمشیری، انداخته بود و به مردم می‌فرمود: نترسید، سرابی بیش نبود. / امام علی علیه السلام فرمود: آنگاه که آتش جنگ گرم می‌شد و دو لشکر به هم می‌رسیدند همگی به پیامبر صلی الله علیه و آله پناهنده می‌شدیم و کسی مانند ایشان به دشمن نزدیکتر نمی‌شد.

ابی سعید خدری گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از دختران پشت پرده نیز با حیا تر بود، و اگر چیزی را دوست نمی‌داشت از چهره‌اش این مطلب را در می‌یافتیم.^۱

۲۵۰. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما لازم است که اخلاق نیک را به دست آورید، که من برای آن مبعوث شده‌ام، و از اخلاق نیک آن است که اگر کسی ستمی کرد، او را بیخشی و اگر محروم نمود، به او عطا کنی و اگر قطع رابطه کرد، صلح رحم نمایی و اگر عیادت نکرد، او را عیادت نمایی.

عبدالله بن عمر گفت: خشنودی و خشمگینی ایشان از چهره‌اش مشخص می‌شد و هنگامی که خشنود می‌شد، چهره‌اش همچون آینه می‌درخشید، گویی که همچون آینه دیوار در چهره‌اش دیده می‌شد و هنگامی که خشمگین می‌شد؛ رنگ چهره‌اش تیره می‌گشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به شما بگویم که کدامتان به من شبیه تر هستید؟ گفتند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خلقش نیکوتر و در برخورد با دیگران، خوش برخوردتر و بیشتر از دیگران نسبت به برادران دینی‌اش، مهربانتر، و بر حق، صبورتر باشد و بیشتر خشم را فرو

نشاند و بیشتر عفو نماید و در حالت خشنودی و خشم، برای دیگران بیشتر از خود، انصاف را رعایت نماید.

غزالی تدر احیاءالعلوم گفت: پیامبر ﷺ هرگاه زیاد خوشحال می شد، بر محاسن خود زیاد دست می کشید.

غزالی گفت: پیامبر ﷺ بخشنده ترین مردم بود و در نزد ایشان دیناری نمی ماند و اگر چیزی پیش ایشان می ماند و تا شب کسی را نمی یافت که به او ببخشد به منزل نمی رفت تا محتاجی را پیدا کند. و از آنچه که خداوند عز و جل روزی ایشان می کرد فقط به اندازه قوت یک سال بر می داشت که آنهم، مقداری از خرما و جو بود و بقیه را در راه خدا می بخشید هر چه که از ایشان می خواستند می بخشید و بعد هم که نوبت به قوت یک سال خود می رسید، از آن نیز می بخشید و حتی گاهی اوقات قبل از آنکه سال تمام شود، آذوقه تمام می شد و خود ایشان محتاج آذوقه می گشت... حق یاری می نمود هر چند که برای خود یا اصحابش باعث ضرر باشد. در میان دشمنان بدون محافظ رفت و آمد می کرد.. از امور دنیوی هول و هراسی نداشت.. همنشین فقرا بود و با مساکین، هم غذا می شد و به اهالی فضل، احترام می گذاشت و با آبرومندان انس می گرفت و به آنان نیکی می کرد و با خویشاوندان صله رحم می نمود بدون آنکه آنان را بر کسانی که از ایشان بدتر بودند، مقدم بدارد و به کسی ظلم نمی نمود و معذرت خواهان را قبول می کرد... غلامان و کنیزانی داشت، ولی از لحاظ غذا و لباس بر آنها برتری نمی گرفت، لحظه ای از اوقات خود را برای عملی غیر از برای خدا و عمل بیهوده و به غیر از صلاح خود صرف نمی کرد، گاهی به باغ ها می رفت، مسکینان را به خاطر فقر یا بیماریشان تحقیر نمی کرد و از پادشاه به خاطر سلطنتش نمی ترسید و فقیر و پادشاه را به صورت یکسان دعوت به خدا می نمود و هر دو در نظر ایشان، مساوی بودند.

غزالی گفت: پیامبر ﷺ دیرتر از دیگران خشمگین می شد و زودتر از همه خشنود می گشت و مهربانترین، خیرخواه ترین و نافع ترین مردم، برای دیگران بود.

غزالی گفت: خوشحالی و رضایت ایشان، نیکوترین رضایت مردم بود و اگر موعظه می نمود به صورت جدی اینکار را انجام می داد و جز برای خدا خشمگین نمی شد و هیچ چیزی تاب مقاومت در برابر خشم ایشان را نداشت. در تمام کارهایش جدی بود و هرگاه مصیبت به ایشان می رسید، به خدا توکل می نمود و از توانایی و قدرت خویش، دوری می کرد و از خدا راه چاره می خواست.

پیامبر ﷺ فرمود: بدانید که هر عبادتی در ابتدایش زیاده روی دارد و بعد از آن به سستی تبدیل می شود، پس کسی که افراط در عبادتش، بر طبق ستم بشود، هدایت شده است و کسی که مخالف ستم عمل نماید، به گمراهی رفته است و عمل او تباه خواهد شد، بدانید که من نماز می خوانم، می خوابم، روزه می گیرم، افطار می کنم، می خندم و گریه می کنم پس کسی که از سنت و روش من روی بگرداند، از (امت) من نیست.

در مناقب آمده است که: پیامبر ﷺ کفشش را پینه می زد و لباسش را وصله می کرد و درب خانه را به روی دیگران باز می کرد و گوسفندان را می دوشید و (زانو بند) شترش را می بست و شیر آن را می دوشید و همچون خادمش، که از آسیاب کردن خسته می شد به او کمک می کرد، آب وضوی شبانه را خودش تهیه می کرد و در راه از کسی جلو نمی زد، هنگام نشستن تکیه نمی داد و در کارهای خانه کمک می کرد و گوشت خرد می کرد، بر سر سفره غذا همچون بردگان می نشست، انگشتان خود را می لیسید و به خاطر پرخوری، آروغ نمی زد. دعوت آزاد و برده را قبول می کرد و هر چند که برای ماهیچه دست یا کتف گوسفندی دعوت شده باشد. هر هدیه ای را قبول می نمود حتی اگر جرعه شیری بود، هدیه خوردنی را میل می کرد ولی از صدقه نمی خورد و در چهره کسی خیره نمی شد، خشمش برای پروردگار بود و نه برای خودش، بعضی اوقات از گرسنگی سنگ به شکم می بست، هر چه که حاضر می کردند میل می فرمود و غذایی را رد نمی کرد، و لباس را با هم نمی پوشید، گاهی اوقات یک برد یمانی را می پوشید و گاهی اوقات نیز عبایی پشمی بر روی دوش می انداخت لباس های پنبه ای و کتانی نیز می گذاشت و اکثر لباس های ایشان سفید بود و بر روی شبکلاه، عمامه می گذاشت و پیراهن را از سمت راست به تن می کرد،

لباس مخصوصی برای روز جمعه داشت و زمانی که لباس جدید می‌پوشید، لباس کهنه خود را به فقیری می‌داد و عبایی داشت که هر جایی می‌رفت آن را دولا می‌کردند و زیر ایشان می‌انداختند انگشتر نقره‌ای داشت که در انگشت کوچک دست راست می‌گذاشت. خربزه را دوست می‌داشت و از بوی ناخوشایند بدش می‌آمد، موقع وضو گرفتن مسواک می‌زد، هنگام سوار شدن بر مرکبی، برده یا کس دیگری را هم ردیف خود سوار می‌نمود. بر اسب یا استر یا الاغ سوار می‌شد و بر الاغ بی‌پالان که تنها افساری داشت، سوار می‌شد. گاهی اوقات پیاده و بدون عبا، عمامه، عرقچین و کفش راه می‌رفت، تشییع جنازه می‌کرد و حتی در دورترین نقاط شهر به عیادت مریضان می‌رفت، با فقرا می‌نشست و غذا می‌خورد و با دست خود به آنان غذا می‌داد، به اهل فضیلت در تقوی احترام می‌گذاشت با خوبی کردن به افراد آبرومند، با آنان انس می‌گرفت با خویشاوندان صله رحم می‌کرد و بدون اینکه آنان را بر دیگران مقدم بدارد، مگر به امر خدا به فردی ستم نکرد، معذرت افراد را قبول می‌کرد، بیشترین تبسم را نسبت به دیگران به لب داشت مگر وقتی که قرآن نازل می‌شد و یا هنگامی که مردم را موعظه می‌کرد، گاهی اوقات خنده بدون قهقهه می‌کرد، در خوارکی‌ها و پوشیدنی‌ها بر غلامان و کنیزان خود برتری نمی‌گرفت، به کسی ناسزا نگفت، زن یا خادمی را لعن نفرمود و اگر کسی سرزنش می‌شد، می‌فرمود: به او کاری نداشته باشید. هر فردی که برای کاری نزد ایشان می‌آمد، برده، آزاد و یا کنیز که بود، برای انجام کار او بر می‌خواست، خشن و بد اخلاق نبود؛ در بازار صدایش را بلند نمی‌کرد و جواب بدی را به بدی برای خواسته‌های نزد ایشان می‌آمد و با او همکاری می‌کرد و اگر فردی برای خواسته‌هایش نزد ایشان می‌آمد با او همکاری می‌کرد تا که مشکلش رفع شود و هنگامی که دست می‌داد، دست خود را زودتر از دیگری نمی‌کشید و اول از همه مصافحه می‌نمود. جز به یاد خدا، در جایی نمی‌نشست و بر نمی‌خواست و اگر در جایی نماز می‌خواند و کسی برای کاری نزد ایشان بود، نماز خود را کمتر و سبکتر می‌کرد و به او توجه می‌نمود و می‌فرمود: آیا حاجتی داری؟ اکثر اوقات به این صورت می‌نشست که ساق‌های پا را بلند می‌کرد (دست‌های خود را دور آن حلقه می‌کرد) و زمانی که داخل

منزل می شد در جایی که خالی بود می نشست و اکثر اوقات رو به قبله می نشست، هرگاه فردی نزد ایشان شرفیاب می شد، به او احترام می گذاشت و حتی گاهی اوقات لباس خود را زیر او پهن می کرد و یا اینکه او را بر روی تشک خود می نشاند. حالت ایشان در خشنودی و خشم یکسان بود و چیزی به جز حق نمی گفت.

خیار را با خرما و نمک میل می نمود و در میان میوه های تازه خربزه و انگور را دوست می داشت و بیشترین غذایش آب و خرما بود. شیر را با خرما میل می نمود آنها را دو غذای «پاک» اسم گذارده بود. بهترین غذا نزد ایشان گوشت بود و گوشت را با ترید می خورد، ماهیچه و سردست گوسفند را نیز دوست می داشت و از پختنی ها کدو حلوایی، از خورش ها سرکه، از خرماها عجوه (که خرمایی پر گوشت بود) می خورد، از سبزی ها کاسنی، ریحان کوهی و کلم را دوست می داشت.^۱

آداب معاشرت پیامبر ﷺ

۲۵۱. امام صادق علیه السلام به بحر سقاء فرمود: ای بحر! اخلاق خوب باعث خوشحالی می شود، سپس ایشان حدیثی را بیان فرمود که: پیامبر ﷺ دارای اخلاقی نیکو بود.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ از کسانی بود که از خوبی های ایشان، قدردانی نشد، در حالی آن حضرت به قریشی، عرب و فارس خوبی می کرد و کیست که خوبی هایش بر مردم، بیشتر از خوبی های پیامبر ﷺ بر دیگران باشد؟ از خوبی های ما اهل بیت علیهم السلام نیز قدردانی نشد و همچنین از نیکو کاران مومنین نیز قدردانی نمی شود.

دیلمی روایت کرده است: پیامبر ﷺ خود لباسش را وصله کرد و کفش خود را تعمیر می نمود و گوسفندان را می دوشید و با بردگان غذا می خورد و بر روی زمین می نشست و بر الاغ سوار می شد و کسی دیگری را هم ترک خود سوار می کرد، خجالت نمی کشید که آذوقه ای را که از بازار خریده بود به خانه بیاورد و با پولدار و فقیر گرفته تا کوچک و

بزرگ ابتدا سلام می‌کرد. اگر به جایی دعوت می‌شد، مخارج زندگی‌اش کم و دارای طبعی بزرگ، خوش معاشرت و خوش چهره بود، بدون آنکه بخندد همیشه متبسم بود و بدون آن که ناراحت باشد غمگین به نظر می‌آمد، بدون آن که از خود ذلتی نشان دهد، متواضع بود، می‌بخشید ولی اصراف نمی‌کرد، مهربان و دل‌نازک نسبت به تمام مسلمانان بود. از سیری آروغ نمی‌زد و دست طمع به سمت چیزی دراز نمی‌کرد.

در مکارم اخلاق روایت شده است که پیامبر ﷺ همیشه به آینه نگاه می‌کرد و موهای خود را شانه می‌کرد و گاهی اوقات در آب نگاه می‌کرد و موی خود را صاف می‌نمود، نه تنها برای خانواده بلکه برای اصحاب نیز خود را می‌آراست و می‌فرمود: خداوند - عز و جل - دوست دارد که هرگاه بنده‌ای برای دیدن برادران مومن خود می‌رود، خود را آماده کند و بیاراید.

پیامبر ﷺ فرمود: از پنج چیز دست بر نمی‌دارم حتی تا زمان مرگ تا اینکه پس از من سنت شود: ۱- همراه با بردگان بر روی زمین غذا خوردن ۲- بر الاغ بی‌پالان سوار شدن ۳- با دست خود شیر بز را دوشیدن ۴- لباس پشمی پوشیدن ۵- سلام کردن به کودکان. قطب راوندی روایت کرده است: که پیامبر ﷺ به بزرگ و کوچک سلام می‌کرد.

امیرالمومنین علیه السلام به مردی از بنی سعد فرمود: آیا حدیثی از خود و از فاطمه سلام الله علیه به تو نگویم؟ ... صبح هنگامی پیامبر ﷺ به سراغ ما آمد در حالی که ما هنوز در بستر بودیم. ایشان فرمود: سلام علیکم، ما ساکت بودیم و خجالت کشیدیم که در مکانمان سلام بگوییم، دوباره سلام کرد و ما ساکت بودیم، باز هم سلام کرد و ما ترسیدیم که اگر سلام نگوییم برگردد چرا که عادت ایشان اینگونه بود که سه مرتبه سلام می‌کرد، اگر جواب می‌شنید داخل می‌شد و گرنه بر می‌گشت، پس گفتیم: سلام بر تو ای رسول خدا ﷺ داخل شوید. پس ایشان داخل شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: سلام می‌نمود و دیگران نیز جواب سلام را می‌دادند و امیرالمومنین علیه السلام به زنان هم سلام می‌نمود ولی کراهت داشت که بر زنان جوان سلام کند و می‌فرمود: می‌ترسم که صدای آنها در من اثر کند که ضرر این کار از ثوابش بیشتر است.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به سه طریق می نشست، به این نحو که ساق های پا را بلند می کرد و دست های خود را دور آنها حلقه می کرد و گاهی اوقات دو زانو می نشست و گاهی اوقات یک پا را زیر ران قرار می داد و پای دیگر را روی آن می خواباند و هرگز دیده نشد که ایشان چهار زانو بنشینند.

امام علی علیه السلام فرمود: هرگز نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را زودتر از کسی که با او مصافحه کرده، بکشد بلکه صبر می کرد تا او دستش را بکشد و هرگز نشد که ایشان با کسی حاجت یا سخنی همکاری کند و قبل از او منصرف شود، بلکه صبر می کرد او دست از این کار بکشد و هرگز نشد که کسی با ایشان صحبت کند و ایشان پیش از او سکوت کند و دیده نشد که جلوی کسی پاهای خود را دراز کند و هرگز بین دو کاره مردد نشد، مگر آنکه سختترین آنها را انتخاب می کرد و اگر به ایشان ظلم می شد در صدد انتقام گرفتن بر نمی آمد مگر آن محارم خدا هتک می شد که در این حال برای خدا خشمگین می شد و تا هنگام فوت هرگز در حال غذا خوردن تکیه نمی داد، هرگز نشد که ایشان در مقابل خواسته کسی، نه بگویند و هرگز سائلی را رد نکرد مگر آنکه به او چیزی می داد و یا اگر چیزی نداشت و زبانش او را رد می کرد و نمازش در عین این که کامل بود ولی سبک ترین نماز بود و خطبه ایشان کوتاه ترین خطبه مردم بود و سخنان بیهوده نداشت. دیگران آن حضرت را به خاطر بوی عطرشان می شناختند و هرگاه با دیگران سر سفره ای می نشست، اولین نفر بود که شروع به غذا خوردن می کرد و آخرین نفر بود که از آن دست می کشید و از جلوی خود غذا می خورد و فقط در موقع خوردن رطب و خرما دست به جلوی دیگران می برد. آشامیدنی را به سه نفس می نوشید و آن را می مکید و نمی بلعید. با دست راست می خورد، می نوشید، می گرفت و می داد و جز با دست راست چیزی نمی گرفت و نمی داد، دست چپش برای کارهای دیگر بود و در تمام کارها مانند لباس و کفش پوشیدن و شانه زدن دوست داشت که با دست راست این کارها را انجام دهد و هرگاه کسی را صدا می زد، سه مرتبه تکرار می نمود ولی در صحبت کردن بیش از یک بار تکرار نمی کرد و هرگاه اجازه داخل شدن می خواست، سه باز اذن دخول می گرفت و سخنان ایشان روشن و واضح بود و

هر کس که گوش می داد آن را می فهمید و هرگاه سخن می گفت سپیدی دندان هایشان برق می زد و اگر کسی او را می دید، می گفت که دندان های پیش او فاصله دارد ولی از هم فاصله نداشت. به کسی خیره نمی شد و نگاهش کوتاه بود و با کسی صحبتی را نمی کرد که مورد پسند او نباشد و راه رفتن ایشان مانند کسی بود که بر زمین سراشیب راه می رود و می فرمود: بهترین شما خوش اخلاق ترین تان است و از هیچ خوراکی، بد نمی گفت و با تعریف نمی کرد و اصحاب ایشان در حضورش منازعه و جدال نمی پرداختند و هر که با ایشان صحبت کرده بود، می گفت: کسی مانند ایشان را در قبل ندیده ام و بعد از این هم نخواهم دید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهش را بین اصحابش تقسیم می کرد و به طور مساوی به همه نگاه می کرد. ایشان هرگز پای خود را در برابر اصحابش دراز نمی کرد و در هنگام مصافحه دست خود را زودتر نمی کشید و تا اینکه آن فرد دستش را زودتر بکشد و هنگامی که مردم به این مطلب پی بردند زودتر دست خود را از دست ایشان، جدا می کردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله با کسی می نشست از جایش بلند نمی شد تا هنگامی که هم نشین از جا بر نمی خواست.

در مکارم اخلاق آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سخن گفتن تبسم می نمود.

یونس شبیانی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: چگونه با یکدیگر شوخی می کنید؟ کم شوخی می کنیم، فرمود: چرا با هم شوخی نمی کنید؟ همانا این عمل از حسن خلق است و با آن می توانی برادر مومن را مسرور سازی و پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران شوخی می کرد تا دیگران را شاد کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: مومنی نیست مگر آن که مزاح می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله مزاح نمی نمود و چیزی به حق و راست بر زبان نمی آورد.

معمر بن خلاد گفت: از امام رضا علیه السلام سوال کردم، جانم به فدایت! فردی در بین عده ای است و در بین سخنانش مزاح می کنند و می خندند (آیا اشکالی دارد؟) فرمود: اگر چیزی نباشد اشکالی ندارد، (راوی گوید: گمان کردم که منظور ایشان فحش دادن است) سپس

فرمود: مرد عربی نزد پیامبر ﷺ آمد و هدیه‌ای برای ایشان آورد و گفت: پول هدیه‌ام را بده، پیامبر ﷺ هم خندید و هرگاه ایشان غمگین می‌شد، می‌فرمود: اعرابی چه شد، ای کاش می‌آمد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ اکثر اوقات رو به قبله بود.

در مکارم الاخلاق آمده است که: هرگاه طفلی را برای دعا یا نام گذاری نزدش می‌آوردند ایشان نیز برای احترام خانواده طفل، او را بر دامن خود می‌نشاند و گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که طفل بر دامن ایشان ادرار می‌کرد و دیگران که این صحنه را می‌دیدند بر سر کودک داد می‌زدند، در این هنگام بود که پیامبر ﷺ می‌فرمود: با تندی کردن از ادرار طفل جلوگیری نکنید. ایشان هم طفل را آزاد می‌گذاشت تا ادرار کند، دعا و نامگذاری او که تمام می‌شد و خانواده طفل هم که خوشحال بودند، هیچ آثار ناراحتی در پیامبر ﷺ دیده نمی‌شد و زمانی که آنها می‌رفتند، ایشان لباس خود را تطهیر می‌نمود.

در مکارم اخلاق آمده است که هرگاه پیامبر ﷺ سواره بود نمی‌گذاشت که کسی به صورت پیاده همراه ایشان بیاید، یا اینکه او را همراه خود سوار می‌کرد و اگر قبول نمی‌کرد می‌فرمود: جلوتر برو و هر جا که می‌خواهی منتظر من باش.

از ابی القاسم کوفی نقل شده است که: پیامبر ﷺ هیچگاه برای خود انتقام نمی‌گرفت و آزار دهندگان را می‌بخشید و از خطای آنان می‌گذشت.

در مکارم اخلاق آمده است که: اگر مردی به نزد ایشان می‌آمد و می‌نشست، تا زمانی که آن شخص از جایش بلند نمی‌شد، ایشان هم بر نمی‌خواست.

همچنین در مکارم اخلاق آمده است که: هرگاه پیامبر ﷺ سه روز یکی از برادران مومن خود را نمی‌دید، جویای حال او می‌شد و اگر آن شخص در سفر بود، برایش دعا کرد و اگر نرفته بود، به دیدارش می‌رفت و اگر مریض بود، او را عیادت می‌کرد.

انس بن مالک گفت: نه سال برای پیامبر ﷺ خدمت کردم و به یاد ندارم که ایشان به من بفرماید: چرا فلان کار را نکردی و هیچگاه در کارها از من ایراد نمی‌گرفت.

انس بن مالک گفت: به آن خدایی که ایشان را بر حق مبعوث نمود، هرگز نشد به خاطر کاری که خوش نمی داشت، به من بگوید: چرا اینکار را انجام دادی؟ و هرگاه زنان ایشان مرا سرزنش می کردند، می فرمود: کاری به او نداشته باشید، قدر این بوده است. غزالی گفت: پیامبر ﷺ هیچگاه اصحاب و دیگران را صدا نکرد مگر آنکه در جواب می گفتند: لَبیک.

غزالی گفت: پیامبر ﷺ برای احترام و به دست آوردن قلوب اصحابش آنها را به کینه صدا می زد و برای کسانی که کینه نداشتند، کینه قرار می داد و مردم نیز او را با همان کینه صدا می کردند و همچنین برای زنان و کسانی که فرزند نداشتند و برای کودکان، کینه قرار می داد و به این طریق دل های آنها را به دست آورد.

همچنین غزالی گفت: هرگاه فردی نزد ایشان شرفیاب می شد، پیامبر ﷺ تشکی برای او قرار می داد و اگر قبول نمی کرد، ایشان اصرار می کرد تا قبول نماید.

همچنین غزالی گفت: ایشان در ماه مبارک رمضان همچون بادی سریع بود، به این طریق که چیزی در دست ایشان باقی نمی ماند (و سریع انفاق می فرمود)

از عجلان در کافی نقل شده است که: در نزد امام صادق علیه السلام بودم که سائلی آمد، ایشان بلند شد و از زنبیل خرمایی که در نزدش بود، مشتی خرما برداشت و به آن داد، پس سائلی دیگر آمد مجدداً ایشان بلند شد و یک مشت خرما هم به او داد و باز هم سائل دیگری آمد و ایشان نیز مشتی خرمان به او داد، تا این که سائل دیگری آمد و ایشان فرمود: خدا روزی رسان ما و شماست! سپس فرمود: از پیامبر ﷺ درخواستی از دنیا ایشان فرستاد و به او گفت: به نزدش برو و از او چیزی درخواست کن و اگر فرمود: چیزی در نزد ما نیست بگو: پیراهن خود را به من بده، اینگونه بود که ایشان پیراهن خود را در آورد و به این پسر داد.. خدا نیز رسولش را به میانه روی، تربیت نمود و این آیه را نازل فرمود: دستت را به گردنت مبند و همچنین آن را به صورت کامل باز نکن، تا اینکه ملول و تهی دست نشوی (کنایه از اینکه در انفاق میانه رو باش).

امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از خوارکی‌هایی که هدیه بود می‌خورد ولی از صدقه، میل نمی‌فرمود.

موسی بن بزیع گفت: به امام رضا علیه السلام عرضه داشتم، جانم به فدایت! مردم می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه از راهی می‌رفت، از راهی دیگر باز می‌گشت، آیا چنین بود؟ بله، این چنین است و من نیز اکثر اوقات چنین کاری می‌کنم؛ تو نیز این چنین کن که این کار باعث فراوان شدن روزی‌ات می‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از طلوع آفتاب از خانه خارج می‌شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه داخل منزلی می‌شد، پایین‌ترین مکان مجلس و در کنار محل ورودی می‌نشست.

در غوالی الثالی نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله از این مسئله کراهت داشت که جلوی پایش بلند شوند و مردم نیز به همین دلیل اینکار را نمی‌کردند، ولی هنگام خارج شدن با ایشان بلند می‌شدند و تا درب منزل ایشان را همراهی می‌نمودند.

اسحاق بن عمار گفت: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست به جنگ برود با زنان خود مشورت می‌نمود و سپس مخالف آن را اجرا می‌نمود. (منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از این عمل یکی مشورت با زنان در همه امور بود و دیگری زنان به علت نداشتن اطلاعات از جنگ آن حضرت صلی الله علیه و آله مشورت آنها را اجرا نمی‌فرمود.)^۱

مستندات پیامبر اعظم ﷺ از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی

شناخت رسول اکرم ﷺ

۲۵۲. چون حقیقت رسول گرامی، همان حقیقت قرآن است و معرفت حقیقت قرآن، برای افراد معمولی و متعارف ممکن نیست، شناخت رسول اکرم هم برای همگان میسر نیست؛ با این تفاوت که گروهی تنها گوشه‌ای از حقیقت نبوت را درک می‌کنند و به آن مؤمن می‌شوند؛ ولی فرورفتگان در چاه طبیعت، هرگز حقیقت رسالت را نمی‌بینند و در نتیجه به آن کفر می‌ورزند. از این رو در قرآن آمده است: «تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون»؛ می‌بینی که به تو می‌نگرند؛ در حالی که نمی‌بینند.

حاصل آنکه شناخت پیامبر، بدون شناخت قرآن ممکن نیست. آنچه در حدیث آمده است که «رسول خدا را جز خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام، کسی نشناخت»، به معرفت‌های نوری نظر دارد. پیامبر قرآن را در نشئه کثرت، در لباس الفاظ به زبان عربی مبین، از خداوند آموخت و در نشئه وحدت آن را به صورت بسیط و بدون لفظ، در مرحله ام‌الکتاب از خداوند تلقی کرد. پس شناخت پیامبر بدون شناخت همه مراحل قرآن، به ویژه مرحله ام‌الکتاب میسر نیست.^۱

منزلت رسول اعظم ﷺ

حوزه رسالت پیامبر ﷺ

۲۵۳. قلمرو رسالت آن حضرت، همه جوامع بشری (عرب و غیر عرب، جوامع عصر نزول وحی و ...) را فرا می‌گیرد.

بزرگوار است آن (خداوندی) که فرمان را بر بنده خویش فرو فرستاد تا بیم‌دهنده‌ای برای جهانیان باشد.

رسالت آن حضرت از جوامع بشری فراتر رفته، تا آنجا را که فکر و اندیشه موجودات پیش می‌رود، شامل می‌شود. رسالت رسول اکرم ﷺ، اندیشه متوسط پریان و جنیان را نیز در برمی‌گیرد.

بگو اگر آدمیان و پریان فراهم آیند تا مانند این قرآن آورند، هرچند یکدیگر را پشتیبانی کنند، همانند آن را نمی‌توانند آورد.

از این آیه که نسبت به جن و انس تحدی دارد، برمی‌آید که جن هم، مانند انس، در برابر رسالت پیامبر ﷺ مسئول است، چنانکه آیه مبارکه «فبایء‌الاء ربکما تکذبان»؛ بر این مسئله اشاره دارد. عده‌ای از جنیان سخنان رسول اکرم ﷺ را شنیده، به آن ایمان آوردند.

چند از جن (پریان) گوش فرا داشتند، پس گفتند: همانا ما قرآنی شگفت را شنیدیم که به سوی رشد هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم.

وجود مبارک رسول اکرم ﷺ دست ناپاکان را از معارف بلند آسمانی کوتاه کرد و با رفع راهزنان و موانع، شاگردان آسمانی وی، از علوم لدنی استفاده خواهند کرد.

می‌فهمیم که خدا از میان همه امیین جهان (انسان‌ها و غیرانسان‌ها) رسول اکرم ﷺ را برگزید، تا معلم آنها باشد. سراسر عالم در پیشگاه رسول گرامی ﷺ امی، ناخوانا و نانویسا هستند، اگرچه فرشتگان آسمان یا عالمان، حکیمان و فرزنانگان زمینی، یا جنیان باشند، زیرا همه فضیلت‌مداران علمی، نسبت به آن مقام، امی‌اند.

حاصل آنکه حوزه رسالت و خلیفه‌اللهی آن حضرت، همه جهان است. گرچه موجود عنصری این خلیفه در زمین زندگی می‌کند؛ ولی حوزه خلافتش همه ماسوی‌الله است و عبارت «فی‌الارض» در آیه «انی جاعل فی‌الارض خلیفه» ظرف مجعول است؛ نه حوزه رسالت و خلافت؛ یعنی خلیفه خدا در زمین به سر می‌برد؛ نه اینکه حوزه خلافت او فقط زمین است. از این رو خدای سبحان فرشتگان را موظف کرده که به همراه او بر پیامبر عظیم‌الشأن اسلام درود فرستند.

تکریم پیامبر ﷺ

همان‌طور که پیامبر اکرم ﷺ صادر اول و ظاهر اول است و جهانیان فیض الهی را از طریق او می‌گیرند و در تکوین، شخصیت اول هستی است، بر انسان‌ها واجب است که در ظواهر و آداب اجتماعی، حرمت و قداست منحصر به فرد وی را رعایت کنند؛ از این رو خدای سبحان برای تکریم رسول اکرم ﷺ آداب و معارفی را برای مثال و نمونه بیان کرده است:

۱. نباید پیامبر را چون افراد دیگر صدا بزنید، بلکه با لقب پرافتخار نبوت و رسالت، «یا ایها‌النبی» یا «یا ایها‌الرسول» او را بخوانید.

۲. اگر پیامبر شما را به کاری دعوت کرد، دعوتش را چون دعوت سایر مردم قرار ندهید. باید دعوت او را اجابت کنید، زیرا دعوت او حیاتبخش است. آن حضرت به منزله عقل است و دعوت عقل، غیر دعوت وهم و خیال است که احتمال خلاف و مفسده در آنها بسیار است.

۳. مقصود این است که اهل ایمان نباید پیشتر از وحی حرکت کنند یا خواسته‌های خود را بر وحی تحمیل کنند، بلکه باید تابع وحی باشند.

۴. اگر کسی ادب محضر رسول اکرم ﷺ را مراعات نکند، دچار حبط اعمال می‌شود، چنانکه مراعات ادب محضر آن حضرت، موجب رشد تقوا در دل انسان و غفران و پاداش الهی می‌گردد.

از آنجا که حیات و ممات پیامبر یکسان است و او همواره زنده است، کسانی که اکنون به حرم آن حضرت مشرف می‌شوند، باید ادب حضور را مراعات کنند. خدای سبحان در ادامه آیات یاد شده می‌فرماید. آنان که از راه دور با صدای بلند با تو سخن می‌گویند، از عقل و خرد بهره‌ای ندارند و اگر انتظار می‌کشیدند تا تو از منزل خارج شوی، آنگاه مطالب خود را با تو در میان بگذارند، برای آنها بهتر بود و خداوند بخشنده و مهربان است.

۵. شما مردم به خدا و رسولش ایمان بیاورید و آن حضرت را حمایت و توقیر و تکریم کنید.

بنابراین تجلیل پیامبر ﷺ به صورت یک شعار رسمی اسلامی، همواره زنده است، زیرا مقام رسالت رسول گرامی همواره زنده است. درباره تکریم پیامبر اکرم ﷺ روایات فراوانی وجود دارد که تنها به دو نمونه آن بسنده می‌شود:

یکم: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که نام پیامبر برده می‌شود، بر آن حضرت زیاد صلوات بفرستید، زیرا اگر کسی بر رسول خدا صلوات فرستد، خدای سبحان با هزار صف از فرشتگان بر او صلوات می‌فرستد. تعداد فرشتگان هر صف را خدا می‌داند، زیرا سراسر عالم هستی سپاه حق‌اند: «ولله جنود السموات و الارض». اگر خدای سبحان و فرشتگان الهی بر بنده‌ای صلوات بفرستند، همه نظام هستی بر او صلوات می‌فرستد و اگر کسی از این فضیلت روی گردان شود، جاهل و فریب‌خورده است و خدا و رسول و اهل بیت او از وی بیزارند.

دوم. آن حضرت در حدیث دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند: «قال رسول الله ﷺ: من ذکرت عنده نفسی ان یصلی علی خطأ الله به طریق الجنة؛ اگر نام من رسول اکرم نزد کسی برده شد و او صلوات بر من را فراموش کرد، راه بهشت را اشتباه می‌کند؛ مگر اینکه نسیان او بر اثر سهل‌انگاری نباشد، زیرا چنین نسیانی از حوزه تکلیف بیرون است. البته کسانی که

اداره کل پژوهش‌های آموزشی

راه بهشت را گم می‌کنند، ممکن است پس از تحمل رنج‌ها و دشواری‌های فراوان، آن را بیابند؛ نه آنکه تا ابد از آن محروم باشد.^۱

پیامبر ﷺ روح جوامع بشری

۲۵۴. پیامبر اکرم ﷺ در عصر جاهلیت و دوران غفلت و گمراهی به عنوان عقل منفصل به انسان‌ها هدیه شد تا جوامع بشری را عالم و متذکر نموده، هدایت کند. پس همان گونه که خدای سبحان در مورد هر فردی می‌فرماید: «فتبارک الله احسن الخالقین»، انطباق آن درباره نظام انسانی و بشری، هنگامی است که پیامبر را آفریده باشد.

توضیح مطلب اینکه خداوند در بیان مراحل تکون انسان می‌فرماید: او ابتدا خاک بود و سپس نطفه و علقه و مضغه و استخوان و گوشت شد و آنگاه در او روح دمیده شد: «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین»؛ پس آفرین بر خدا که چنین موجودی را آفرید؛ زیرا وقتی در او روح دمیده شد، انسان از مرز نباتی و حیوانی فاصله می‌گیرد و به حوزه انسانی می‌رسد. پس خدای چنین انسانی که «احسن المخلوقین» و دارای «احسن تقویم» است، «احسن الخالقین» خواهد بود.

همان‌گونه که دمیدن روح در کابلد جسمانی انسان او را بدین کرامت می‌رساند، دمیدن حیات معنوی در جوامع جاهلی، با فرستادن پیامبران، انسان‌ها را از حضيض ضلالت به اوج کمال و سعادت خواهد رساند. بنابر این گرچه همه انسان‌ها نسبت به مخلوقات دیگر احسن المخلوقین هستند ولی میان آنها انسانی به زیبایی رسول اکرم ﷺ نیست، زیرا او مظهر جمال و جلال و اسم اعظم حق است.

اکنون روشن می‌شود که چرا وقتی نام مبارک پیامبر گرامی ﷺ به میان می‌آید، امامان معصوم (علیهم السلام) نسبت به آن حضرت بسیار خضوع و اظهار علاقه می‌کردند. در جوامع روایی آمده است که مردی به نام ابوهارون به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شد،

^۱ پیامبر رحمت، ص ۱۱۱

حضرت به او فرمود: چند روزی است که شما را نمی‌بینم، آیا در مسافرت بودی؟ عرض کرد: خدای سبحان فرزندی به من داد که به پذیرایی میهمانان و پرستاری مادرش پرداخته بودم. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: خدا مقدمش را مبارک کند، چه نامی برای او انتخاب کرده‌ای؟ عرض کرد: او را محمد نامیده‌ام. هنگامی که اسم محمد را برد، امام علیه السلام صورتش را چنان به طرف زمین متمایل کرد که نزدیک به حال سجده شد و سه بار فرمود: محمد، محمد، محمد، پسرت را محمد نامیدی! (کنایه از اظهار خوشحالی امام صادق است) آنگاه فرمود: من و فرزندانم، پدر و مادرم و همه مردم روی زمین فدای پیامبر باد! مبادا به او دشنام دهی یا او را بزنی و با او بدرفتاری کنی. بدان که بر روی زمین خانه‌ای نیست که در آن نام محمد باشد مگر این که آن خانه و زمین، هر روز خدا را تقدیس می‌کنند. اینک امام صادق علیه السلام درباره نام مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین تکریم و تجلیل می‌کند، از آن روست که پیامبر جامعه انسانی را زنده کرده است. زیرا اگر آن حضرت نبود، همه مردم یا ملحد و بی‌دین می‌شدند، یا مشرک و بت‌پرست، که آن همه به نوبه خود الحاد و بی‌دینی است. شاهد مطلب اینکه جوامعی که در آنها از رسالت پیامبر خبر و اثری نیست (از روی قصور یا تقصیر مردم)، هم‌اکنون در جاهلیت ظلمانی بسر می‌برند و گرچه از علوم و فنون پیشرفته‌ای برخوردارند، ولی راه اصیل انسانیت را پیدا نکرده، یا گرفتار کفر و الحادند و یا به دام بودائیت و برهمنیت و مانند آن افتاده‌اند. از این رو در زیارت جامعه به عترت پیامبر علیهم السلام عرض می‌کنیم: «بکم اخرجنا الله من الذل»؛ خداوند به وسیله شما ما را از ذلت و بردگی هوس و شرک و الحاد رهایی بخشید.^۱

اداره کل پژوهش و آموزش سما

پیامبر ﷺ، محور مسایل اجتماعی

فیض حضور در صحنه‌های اجتماعی

۲۵۵. خدای سبحان در بیان بخش دیگری از وظایف مؤمنان، نسبت به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: مومنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیامبر ایمان آورده، در امور اجتماعی که حضور همگان در صحنه لازم است، هرگز پیامبر را تنها نمی‌گذارند و بدون اجازه پیامبر از صحنه خارج نمی‌شوند. البته استیذان از پیامبر، ناشی از قصور است، زیرا فرد استیذان کننده موفق به فوز عظیم همراهی با رسول گرامی ﷺ نشده و بر اثر ناکامی به او ترخیص داده شده تا با اذن قبلی از محضر پیامبر بیرون رود.

آنگاه خداوند به پیامبر دستور می‌دهد تا برای چنین معذوری طلب آمرزش کند، زیرا گرچه او معذور است لیکن بر اثر قصور از فیضی بزرگ محروم شده است و تنها به پاس استیذانش، پیامبر برای او استغفار می‌کند تا نقص او جبران شود.

بنابراین از آنجا که مراد، اعم از شخصیت حقیقی و حقوقی پیامبر است، این آیه برای همیشه زنده است و هم اکنون نیز در امور اجتماعی، کسی بدون اجازه قرآن و عترت حق ترک صحنه را ندارد ولی در صورت مأذون بودن نیز ولی عصر (ارواح‌نفاذ) برای وی آمرزش می‌خواهد و به یقین دعا و استغفار پیامبر و وصی او مستجاب است و گرنه دستور به استغفار لغو خواهد بود. شاهد استجابت دعایشان، آیه ۶۴ سوره نساء است که درباره کسانی که به خود ستم روا داشته‌اند، می‌فرماید: اگر توبه کنند و پیامبر برایشان طلب آمرزش کند خداوند توبه آنها و استغفار پیامبر را می‌پذیرد: «لوجدوا الله تواباً رحیماً». گرچه در آیه محل بحث، توبه خود تبه‌کار قید نشد، ولی متمم پذیرش توبه و آمرزش گناه او، طلب آمرزش رسول گرامی قرار داده شد.

خداوند در ادامه آیات سوره نور می‌فرماید: شما پیامبر را همانند افراد دیگر به اسم صدا نزنید بلکه با لقب پرافتخار نبوت و رسالت او را بخوانید، مانند «یا ایهاالنبی» یا «یا

ایهاالرسول» یا اگر پیامبر شما را به کاری دعوت کرد، دعوت وی را مانند دعوت سایر مردم قرار ندهید، چون دعوت او حیات بخش است.

پس اگر او را می خوانید، با خواندن دیگران تفاوت داشته باشد یا اگر او شما را بخواند، دعوت او را اجابت کنید. زیرا آن حضرت به منزله عقل است و دعوت عقل غیر از دعوت وهم و خیال و سمع و بصر است، اگر عقل دعوت کند، همه قوا باید فرمان ببرند، ولی اگر قوای دیگر دعوت کردند، ممکن است پذیرش آنها لازم نباشد، زیرا احتمال خلاف و عدم صلاح داده می شود.^۱

تکریم پیامبر ﷺ در قرآن و سنت

آیات وارده در تکریم پیامبر ﷺ

۲۵۶. مبحث تأثیر رسالت پیامبر در جهان هستی و وظایف انسانها در قبال رسالت آن حضرت را با یادآوری چند آیه و روایت در این زمینه به پایان می بریم. خدای سبحان برای تکریم رسول اکرم ﷺ در قرآن کریم آداب و معارفی را تبیین می کند:

الف- پیشی نگرفتن بر پیامبر؛ ای اهل ایمان! هرگز پیشاپیش وحی حرکت نکنید، بلکه تابع وحی باشید؛ هرگز خواسته خود را بر وحی تحمیل نکنید و بدان رنگ دین ندهید و همان گونه که فرشتگان بدون اذن خداوند سخنی نمی گویند و از او اطاعت می کنند. شما نیز در دینتان فرشته خوی باشید و در اندیشه، گفتار و رفتار خود تابع وحی بوده، پروای الهی پیشه کنید.

ب- مراعات ادب حضور پیامبر؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! وقتی در مجلس رسول گرامی ﷺ بار یافتید، صدایتان از صدای آن حضرت بلندتر نباشد. از آنجا که حیات وممات پیامبر یکسان است، اکنون نیز کسانی که به حرم آن حضرت مشرف می شوند، باید ادب

^۱ سیری در سیره رسول اکرم ﷺ، ج ۹، ص ۱۱۹

حضور رسول گرامی ﷺ را مراعات کنند. اصولاً انسان وزین می‌کوشد تا با صدای بلند سخن نگوید مگر ضرورتی آن را ایجاب کند.

خداوند در پایان این آیه تهدید می‌کند که اگر ادب محضر رسول اکرم ﷺ را مراعات نکنید، اعمالتان حبط و باطل می‌شود. چنانکه مراعات ادب مذکور، موجب رشد روح تقوا در دل انسان شده و غفران و پاداش الهی را به دنبال دارد. امتحان تقوای دل و پیروز شدن در این آزمون، از پرافتخارترین کمال‌های انسانی است.

آنگاه در ادامه می‌فرماید: کسانی که ادب حضور پیامبر را، که شعار رسمی اسلام است، محترم نمی‌شمارند، و از راه دور و با صدای بلند با پیامبر سخن می‌گویند، از عقل و خرد برخوردار نیستند و اگر انتظار می‌کشیدند تا تو (رسول گرامی ﷺ) از منزل بیرون بیایی آنگاه مطالب خود را با تو در میان بگذارند، به سودشان است، و خداوند بخشنده مهربان است.

ج- تجلیل از پیامبر ﷺ به عنوان شعار رسمی: ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و بشارت‌دهنده و ترساننده به سوی مردم فرستادیم تا شما مردم به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید و آن حضرت را حمایت کرده، او را توقیر و تکریمش کنید. بنابراین تجلیل از پیامبر به عنوان یک شعار اسلامی، همیشه- در زمان حیات آن حضرت و پس از آن- زنده است، زیرا مقام رسالت رسول گرامی ﷺ همواره زنده است.^۱

روایات وارده در تکریم پیامبر ﷺ

۲۵۷. درباره تکریم پیامبر اکرم ﷺ در روایات نیز دستورات و معارف فراوانی رسیده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که نام پیامبر برده می‌شود، بر آن حضرت زیاد صلوات بفرستید، زیرا اگر کسی بر رسول خدا صلوات فرستد، خدای سبحان با هزار صف از فرشتگان بر او صلوات می‌فرستد (تعداد فرشتگان هر صف را خدا می‌داند، زیرا سراسر عالم هستی سپاه حقند: «و لله جنود السموات و الارض» و اگر خدای سبحان و فرشتگان

^۱ سیری در سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۹، ص ۱۲۵

الهی بر بنده‌ای صلوات بفرستند، تمامی نظام هستی بر او صلوات می‌فرستند و اگر کسی از این فضیلت روی‌گردان شود، جاهل و فریب‌خورده است و خداوند و رسولش و اهل بیت او از وی بیزارند.

ب: امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: اگر نام من (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) نزد کسی برده شد و او صلوات بر من را فراموش کرد، راه بهشت را اشتباه می‌کند؛ مگر این که نسیان او بر اثر سهل‌انگاری نباشد، زیرا چنین نسیانی از حوزه تکلیف بیرون است. البته کسی که راه بهشت را گم کرده، ممکن است پس از تحمل رنج‌ها و دشواری‌های فراوان آن را پیدا کند، نه آنکه تا ابد از آن محروم باشد.

ج: در حدیثی که حاکی از تجلیل و تعظیم صحابه نسبت به ساحت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، چنین آمده است: هرگاه رسول خدا وضو می‌گرفت، صحابه برای تبرک جستن به باقیمانده آب وضوی آن حضرت که از دستانش می‌ریخت ازدحام کرده از یکدیگر سبقت می‌گرفتند: «... و اذا توضأ ثاروا یقتتلون علی وضوئه». نظیر چنین تکریمی، درباره امیرالمومنین علی علیه السلام نیز نقل شده است.

د: در حدیث دیگری اسامه بن شریک می‌گوید: وارد محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدم، یاران آن حضرت مانند کسانی بودند که بر روی سرشان پرنده‌ای نشسته باشد. اگر پرنده‌ای بر روی ر کسی بنشیند، سرش را تکان نمی‌دهد تا پرواز نکند. این تعبیر کنایه از شدت احتجاب و حیاست؛ یعنی خیلی آرام و ساکت بودند و تکان نمی‌خوردند.

ه: عروه بن مسعود وقتی به عنوان نماینده قریش به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت و تبرک اصحاب به آب وضو و موهای اصلاح شده آن حضرت را دید، هنگامی که بازگشت، به قریش گفت: «یا معشر قریش! انی اتیت کسری فی ملکی و قیصر فی ملکه و نجاشی فی ملکه و انی والله ما رایت ملکاً فی قوم قط مثل محمد فی اصحابه»؛ من پیش از این به ایران، روم و حبشه سفر کرده‌ام و کسرا را در سلطنت ایران، قیصر را در حکومت روم و نجاشی را در پادشاهی حبشه دیده‌ام ولی به خدا سوگند هیچ امتی رهبرش را چنین گرامی نداشته و نمی‌دارد که مسلمانان محمد صلی الله علیه و آله را گرامی می‌دارند.

و: انس نیز می گوید: رسول خدا ﷺ را در حال اصلاح موی مبارک سرش دیدم که اصحاب گرد او طواف می کردند و هر تار مویی که بر زمین می افتاد، به عنوان تبرک می گرفتند.

ز: در حدیث دیگری مغیره می گوید: «کان اصحاب رسول الله ﷺ یقرعون بابه بالاضافیر»؛ آن انسان هایی که از پشت در حجره رسول گرامی ﷺ فریاد می زدند و آن حضرت را به اسم می خواندند، چنان تربیت شدند و خوی درندگی آنان بر اثر تربیت قرآن و پیامبر، تبدیل به فرشته منشی شد که هنگام ورود به محضر پیامبر، در می زدند اما نه با کوبه در بلکه با ناخن دستانشان.

ح: از بعضی از اصحاب نقل شده که گاهی هیمنه و جلال آن حضرت مانع می شد که ما سوال خود را از آن حضرت بپرسیم و نمی توانستیم به صورت مستقیم به چشمان حضرت نگاه کرده و پرسش خود را طرح کنیم.

ط: روزی منصور دوانیقی در مسجد رسول اکرم ﷺ با مالک (رئیس فرقه مالکیه اهل سنت) به مناظره پرداخت و مالک به وی گفت: خدای سبحان مسلمانان را به آداب الهی مودب کرد و فرمود صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و کسانی را که صدایشان را آرام می کردند، مدح و کسانی را که صدایشان را بلند می کردند و از پشت حجره وی را صدا می زدند، مذمت کرده است و روشن است همان گونه که احترام پیامبر در حال حیاتش لازم است، در حال ممات نیز واجب است. البته بعضی از علمای اهل سنت، مانند مالک و ابوحنیفه، به برکت تلمذ از اهل بیت (علیهم السلام) و معاشرت با آنان، توفیق آشنایی با معارف عمیق بعضی از آیات بهره آنها شد که داستان مذکور از این قبیل است.

تجلیل و تکریم پیامبر جزو شعائر رسمی اسلام است و وظیفه همه مسلمانان توقیر و تعزیر پیامبر است و در بیان اهمیت این مطلب همین بس که تعظیم پیامبر در کنار ایمان به خدا و تسبیح و تقدیس او ذکر شده است: «انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً* لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکره و اصیلاً».

اداره کل پژوهش‌های آموزشی

از این رو هنگامی که نزد امام صادق علیه السلام نام مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله برده می‌شد، چهره آن حضرت زرد می‌گشت و راوی می‌گوید: «و ما رأیت يحدث عن رسول الله الا عن طهاره»؛ ندیدم که امام صادق علیه السلام بدون وضو، حدیثی از پیامبر نقل کند.^۱

اولین صادر

۲۵۸. این گونه امور باعث می‌شود که خدای سبحان به پیغمبر دستور بدهد که: «بگو: من اولین مسلمانم» «لا شریک له و بذلک امرت و أنا المسلمین.» منظور از «اول مسلمین» اولیت ذاتی است که احیاناً از آن به اولیت رتبی یاد می‌شود. خدای سبحان درباره هیچ پیامبری تعبیر اول المسلمین ندارد. حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه سبق زمانی داشت و سرسلسله انبیای ابراهیمی (علیهم السلام) بود و دعا کرد که «وابعث فیهم رسولاً یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یتزکیهم» و رسول خدا هم، طبق بعضی از نقل‌ها فرموده: «أنا ابن الذبیحین» و خود را فرزند اسمعیل پسر ابراهیم می‌داند، با این حال، خداوند به حضرت ابراهیم نفرمود که بگو من اولین مسلمانم. «نوح» که شیخ‌الانبیا و نیز «آدم» که ابوالبشر است هیچ کدام این جمله را نفرمودند؛ تنها کسی که قرآن از او به عنوان اول المسلمین یاد می‌کند رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

معلوم می‌شود این اولیت، زمانی و تاریخی نیست، زیرا اگر منظور اولیت زمانی بود هر پیغمبری نسبت به قوم خویش اول المسلمین بود و انبیای پیشین نیز به طریق اولی می‌توانستند مصداق این اولیت باشند. از این که خدای سبحان تنها به پیغمبر اسلام فرموده بگو، مأمورم که اول المسلمین باشم، برای آن است که وی اول صادر، یا اول ظاهر است. یعنی در رتبه وجود او، هیچ کس قرار ندارد، چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله در قیامت، اول کسی است که محشور می‌شود.

خدای سبحان، در سوره «انعام» به پیامبر دستور داده می‌فرماید: «قل إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» همان‌گونه که در سوره «اخلاص»، «جحد»، «فلق» و ...

می‌فرماید: «قل ...» بگو که وحی و حق است، در اینجا نیز می‌فرماید: «قل ...» بگو ...، که این وحی و حق است و تو چنین هستی! هم ادعا کن و هم اعلام نما! چون اسوه‌ای خود را معرفی کن تا به تو اقتدا کنند، بگو نماز و سایر عباداتم چون حج و مرگ و زندگیم برای خدایی است که پروردگار جهانها است و هیچ شریکی برای او نیست و به توحید و نفی شرک مأمور شدم و در صفوف مسلمانان پشگامم، سر سلسله انبیا، اولیا، شهدا، صالحین، صدیقین و مرسلین هستم. می‌فرماید: چون «اول ما خلق الله»، «اول ما صدر»، «اول ما ظهر» تویی پس اول المسلمین تو هستی! تویی که منقاد محضی و دیگران به انقیاد تو تأسی می‌کنند.

خدای سبحان او را به این سمت و مقام می‌رساند سپس به او اجازه می‌دهد که خود را معرفی کند همچون حضرت مسیح که گفت: «انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا» و خود را معرفی کرد. بنابراین، هم از لحاظ صدر تاریخ احدی نظیر حضرت رسول نیامده و او اول است، هم در ساقه تاریخ احدی همانند او نخواهد آمد و او آخر است «و أن الی ربک المنتهی» پس هرکس از هر راهی که بخواهد به او اقتدا کند رواست و از هر راهی بخواهد او را مقتدا و پیشوای خویش قرار دهد بجاست، و همان‌طوری که گذشت چون مظهر «هو الاول و الآخر» است، مظهر «لیس کمثله شیء» خواهد بود. جمله «اول المسلمین» در غیر سوره انعام نیز آمده است.^۱

جز وحی نمی‌گوید

۲۵۹. خصیصه دیگری که خدای سبحان، برای معرفی پیامبرش ذکر می‌کند این است که می‌فرماید: او حاملی است که کلام و سکوتش مظهر کلام و سکوت خداست، هرچه می‌گوید وحی است، و هر آنچه با وحی دریافت نموده به مردم ابلاغ می‌کند، نه از وحی می‌کاهد و نه غیر از وحی چیزی می‌گوید: «و ما ینطق عن الهوی * ان هو الا وحی یوحی» آنچه را که به عنوان سنت و سیرت و گفتار دینی از او می‌شنوید، وحی است.

^۱ سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۳۰

از این جمله معلوم می‌شود در قانون‌گذاری و مسائل مربوط به سعادت مردم، اگر چیزی وحی نبود هوی است و هوی به باطل منتهی خواهد شد. از تقابل بین وحی و هوی معلوم می‌شود که سخن، یا حق است و یا باطل، اگر حق شد برابر با وحی است و گرنه هوی و هوس. و چون گفته‌های نبی اکرم ﷺ حق است پس آنچه را که در مسائل ارشادی و جهان‌بینی و هدایت بیان می‌دارد وحی است، بحث درباره جزئیات دنیایی نیست، و این جمله، ناظر به مدعای اول، یعنی وحی بودن همه گفته‌های دینی آن حضرت است.

اما درباره مدعای دوم، که هرچه به عنوان وحی دریافت کرده به مردم ابلاغ نموده و چیزی را کتمان نکرده، آمده است: «و ما هو علی الغیب بضنین» یعنی پیامبر، وحی و غیب را، که عالیت‌ترین کمالات انسانی است، به شما می‌رساند و در ابلاغ آن هرگز ضنت و بخل روا نمی‌دارد. علومی را که فرا گرفته به شما می‌آموزد، او معلم شماست که اگر توان یادگیری داشته باشید به درجات برتری نایل خواهید شد، پس پیامبر گرامی ﷺ هرچه را یافت به شما گفت و هرچه به شما گفت وحی بود، او هم در اثبات، معصوم است و هم در سلب، منتها افراد باید در پرتو ارتقای فکری، آنها را دریافت کرده بفهمند، این دو اصل نیز از یکدیگر جداست، یکی ناظر به امین بودن اوست که هرگز رسالت را ناقص نکرده، هرچه به او گفتیم ابلاغ می‌کند. و اصل دیگر ناظر به آن است که هرچه می‌گوید گفتار ماست، از خود چیزی بر وحی نمی‌افزاید.^۱

مصونیت پیامبر در سنت و سیره

۲۶۰. نزاهت در اثبات و سلب مخصوص گفتار ظاهری آن حضرت نیست و کریمه «و ما ینطق عن الهوی» اختصاصی به لفظ و لسان ندارد بلکه مصونیت منطبق، رفتار، سنت و سیره او را نیز می‌رساند.

فرضاً از این آیه نتوان این معنای وسیع و فراگیر را استنباط کرد، از آیه سوره انعام و سایر آیاتی که می‌گوید: پیغمبر جز از وحی تبعیت نمی‌کند، می‌توان به خوبی استظهار کرد: «ان

^۱ سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸ ص ۳۲

اتباع الا ما یوحی الی» سیره رسول خدا چه در گفتار چه رفتار و چه در املا، که کتاب تسبیحی است هیچ‌گاه بدون اذن وحی نیست و در ابلاغ وحی نیز هرگز ضنت نمی‌ورزد. اگر می‌بینیم بعضی از دانشمندان معلوماتشان را کتمان می‌کنند برای آن است که از بند آز و طمع رهایی نیافته‌اند. بعضی، هنر یا صنعت را احتکار کرده راضی نمی‌شوند آن را به دیگران تعلیم دهند، این گروه را مسائل علمی ضنت می‌ورزند، مانند ثروتمندی که گرفتار بخل شده از بخشش و انفاق مال به دیگران دریغ می‌ورزد.

قرآن درباره هر دو گروه می‌فرماید: «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه» آنان که در اثر ابتلا به بخل علمی از نشر دانش خویش بخل می‌ورزند همانند کسانی هستند که در اثر ابتلا به بخل مالی از انفاق دریغ دارند، اگر کسی از کمالی برخوردار شد باید بداند که این نعمت الهی است و باید آن را انفاق کند و موظف است فرمان خداوند را، که می‌فرماید: «و مما رزقناهم ینفقون» رعایت نماید، زیرا لازم است رزق الهی، در راه حضرتش به بندگان او داده شود، خواه نعمت علمی باشد یا نعمت مالی؛ و اگر در نشر علم یا بذل بخل ورزید این بخل، به صورت طوق عذاب، در قیامت ظهور می‌کند و گردن‌گیر او خواهد شد.^۱

آینه‌دار جمال و جلال

۲۶۱. از اطلاق آیه سوره تکویر استفاده می‌شود که بخل در هیچ شأنی از شئون حضرت ختمی مرتبت، و در حرم امن رسالت رسول خدا ﷺ راه ندارد، پس او آینه‌ای است که جز جمال و جلال خدا چیزی را نشان نمی‌دهد و هرچه به عنوان جمال و جلال خدا در آن تابید، همان را ارائه می‌دهد؛ خاصیت آینه شفاف آن است که از خود چیزی ندارد و هر صورتی را که در مقابل آن قرار گرفت همان را نشان می‌دهد و در ارائه آن بخل نمی‌ورزد و چون رسول خدا همانند آینه‌ای شفاف است هرآنچه را که از وحی دریافت کرد بدون

کم و زیاد همان را می‌گوید، پس آن حضرت ﷺ در مرحله قول و فعل آینه‌دار جمال و جلال خدای سبحان است.^۱

مظهر «جواد»

۲۶۲. حضرت رسول ﷺ جودی دارد که هیچ کس از بخشنندگان ندارند، درباره آن حضرت آمده است: «اجود الاجودین الله رب العالمین و انا اجود ولد آدم» یعنی بخشنده‌ترین بخشنده‌ها خداوندی است که پروردگار جهان‌هاست و من بخشنده‌ترین فرزندان آدم ﷺ هستم. گذشته از سخاوت‌ها و بخشش‌های مالی، سفره‌ای گسترده که در آن همه نعمت‌ها و معارف وجود دارد، این سفره «مأدبه‌الله» است، من همه اسرار غیب را با شما در میان گذاشتم.

مرحوم کلینی از امام صادق ﷺ نقل کرده است که: «ما کلم رسول الله العباد بکنه عقله قط» آن حضرت با هیچ کس به اندازه عمق فکر خود سخن نگفت. یعنی آنچه را شما از سخنان آن حضرت می‌فهمید عمق فکر و عمق کلام پیغمبر نیست، هرچه بالا بروید به عمق فکر او نمی‌رسید اما او هرچه باید بگوید گفته و چیزی را کتمان نکرده، گرچه افراد به میزان ظرفیت هستی خود گفته‌های آن حضرت ﷺ را ادراک می‌کنند؛ پس آن حضرت آیت کبری حق است، همان طور که خدای سبحان جز حق چیزی نمی‌گوید «و من اصدق من الله قیلاً» و کتمان نمی‌کند، جواد محض است و بخل در او راه ندارد، رسول خدا نیز مظهر این نام‌های زیبای الهی، مظهر جواد، مظهر «اصدق القائلین» و مظهر حق است: «و الله يقول الحق» خداوند هرچه می‌گوید حق است و هر حقی که در تأمین نیاز موجودات امکانی موثر بوده بیان داشته است؛ پس نبی اکرم ﷺ حق ممتثل خواهد بود.

دو دلیلی که برای اثبات دو مدعای قبل بیان شد گرچه درباره خصوص کلام و سکوت پیامبرگرامی ﷺ بود لیکن با تدبر در آیات یاد شده به همه شئون زندگی آن حضرت ﷺ سرایت خواهد کرد چنانکه می‌فرماید: «حیات و ممات من برای خداست» قهراً رسول

^۱ سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸- ص ۳۴

گرامی ﷺ مجرای وحی و دستگاه گیرنده‌ای است که از جهتی علوم و معارف را اخذ کرده از راه دیگر به سایرین می‌رساند، او مخزن حق است که شیطان در آن راه ندارد، خدای سبحان هر دو طرفش را با عصمت محافظت می‌کند هم از آن جهت که وحی فرود می‌آید حق است و هم از آن طرف که وحی صادر می‌شود: «وقل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق» او در هر شأنی از شئون زندگی که وارد می‌شود صادقانه آغاز می‌کند، و هنگامی که از کار، نتیجه‌گیری کرده و از آن خارج می‌گردد هدفی صادقانه دارد؛ تنها در برخی از کارهای جزئی نیست که انسان صادقانه وارد و خارج شود، تنها در مسئله مردن نیست که انسان صادقانه بمیرد و صادقانه سر از قبر بردارد، خوب بمیرد و خوب هم مبعوث شود بلکه در همه شئون دنیا، برزخ و قیامت، صادقانه وارد و خارج می‌شود.^۱

مظهر «مغنی»

۲۶۳. خدای سبحان رسول اکرم ﷺ را مظهر غنی و حمید می‌داند، اغنا و بی‌نیاز نمودن را به او نسبت داده می‌فرماید: بدانند ایشان نخواستند از مومنین انتقام بگیرند مگر اینکه خداوند و پیغمبر آنان را بی‌نیاز کرد: «اغنیهم الله و رسوله» آن اندازه رسول خدا فرد شاخص و برجسته‌ای است که مظهر «رازق»، «مغنی» و «جواد» می‌گردد.

اینکه خداوند اغنای پیغمبر را در ردیف اغنای خود بیان فرموده نشان آن است که پیغمبر مظهر این نام شریف است؛ گرچه در جای دیگر، صفتی را که برای پیغمبران ثابت می‌داند بالاصاله از آن خود دانسته، انبیای الهی را صور مرآت و مظاهر خویش می‌داند، اما صفت برجسته اغناء را جز به پیامبر به کسی اسناد نداده است، سر این نکته آن است که پیغمبر مظهر این نام شریف است؛ گرچه در جای دیگر، صفتی را که برای پیغمبران ثابت می‌داند، اما صفت برجسته اغنا را جز به پیامبر به کسی اسناد نداده است؛ سر این نکته آن است که رسول اکرم عبد کامل است و عبودیت، اصلی است که انسان را مظهر ربوبیت می‌کند و لازمه طاعت از خداوند، بی‌نیازی از غیر اوست «و طاعته غنی» و اگر این اطاعت به کمال

مطلوب رسید آن عبد محض و مطیع صرف، مایه بی‌نیازی دیگران هم خواهد شد و در حقیقت آن عبودیت خداست که مغنی است.

خدای سبحان چند چیز را به خود نسبت داده می‌فرماید: «و أنه هو اضحک و ابکی* و أنه هو أمات و أحیا* ... و أنه هو أغنی و أقنی»: خداست که می‌خنداند و می‌گریاند، اوست که می‌میراند و زنده می‌کند، اوست که بی‌نیاز می‌کند و سرمایه می‌بخشد. ماضی و مضارع در این گونه اسمای الهی یکسان است، جملاتی که صفت اغنا و بی‌نیاز نمودن را به پیامبر نسبت می‌دهد نه بدین معناست که آن حضرت در عرض خداست، چون ربوبیت نامحدود خداوند، شریک‌بردار نیست، و نه آنکه در طول اوست، که اول خدا مغنی باشد دوم رسول اکرم ﷺ، زیرا خداوند هم «اول» است و هم «آخر»، اولی نیست که ثانی داشته باشد، اصل است و رسول اکرم آیت و مظهر او، و صورت مرآتیه نه در عرض صاحب صورت است و نه در طول آن، زیرا از سنخ او نیست، در اصل هستی با او شریک نبوده نمایش و نمود اوست: «قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون».

اگر کمالی وجدی به غیر خدا اسناد داده شود، مانند «الله العزه و لرسوله و للمومنین» در بخش دیگر همان کمال منحصرأً به خداوند اسناد داده شده می‌فرماید: «العزه لله جميعاً» یعنی همه عزت از آن خداست. ولی گاه همان عزت الهی در آینه رسالت پیامبر ظهور می‌کند و گاه در مرآت ایمان مومنان تجلی می‌دارد. نه اینکه خدا و پیغمبر در عرض هم یا در طول یکدیگر عزیزند. مومن گرچه دارای عزت است ولی در حقیقت، عزت از آن خداست که به منزله صاحب صورت مرآتیه است نه آنکه خدا بالذات دارای عزت باشد زیرا خدا موجودی نیست که در کنارش موجود حقیقی دیگری قرار گیرد، اگر او «هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن» دیگر جا برای غیر او نمی‌ماند تا غیر، آن خلأ را پر کرده، مصدر کار باشد.

اصولاً فرض خلأ محال است نه آنکه ممکن باشد ولی مفروض آن محال، اگر خدا هستی مطلق است دیگر جا برای غیر نمی‌گذارد که غیر، آن را پر کند چون اغناء صفت فعل است و صفت فعل را باید از موجودی امکانی انتزاع کرد نه از ذات.

بنابراین مفاد جمله «اغیهم الله و رسوله» مظهر تام بودن رسول اکرم برای خداوند است، آن حضرت محصول قرب تام است و بیان اغنای رسول اکرم به عنوان تمثیل است نه تعیین؛ یعنی منظور آن نیست که در بین صفات یاد شده در سوره نجم، رسول اکرم ﷺ تنها مظهر اغنا باشد بلکه مظهر همه آن اسما خواهد بود و ذکر خصوص اغنا به عنوان نمونه و مثال است، زیرا انسان کامل، که مظهر اسم اعظم است در حقیقت مظهر همه اسمای حسنای خداست.^۱

متخلق به اسماء الله

۲۶۴. او همه اسمای الهی را احصا کرده و به آن متخلق شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَسْعَهُ وَ تَسْعِينَ إِسْمًا مِنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» مقصود شمارش ارقام آنها نیست بلکه منظور آن است که هرکس مظهر این اسما بشود به بهشت راه می‌یابد. خدای سبحان این مقام را به پیغمبر خاتم ﷺ ارزانی داشته است. در جای دیگر هم فرموده که او عبد محض است، گرچه ذاتاً قدرتی ندارد، هر کمالی که برای او هست از آن جهت است که مورد ظهور ربوبیت خداوند است مثل اینکه شما از آفتاب تجلیل کنید و از آینه‌ای که آفتاب را به شما نشان می‌دهد نیز نور بگیرید ولی می‌دانید که آینه ذاتاً نیر نیست و نور نمی‌دهد، بلکه، تنها نور آفتاب را منتقل می‌کند، آینه، در حقیقت، مظهر نور و مجرای آن است، مقصود از این مثال تنها جنبه مرآت آینه است، نه جرم شفاف آن که در اثر تابش نور و برخورد حرارت سبب افزایش نور و گرما می‌شود. رسول اکرم نیز مرآت کامله حق است وقتی مظهر کامل خدا شد همه اسمای حسنی در او ظهور می‌کند لذا از او به عنوان عبد محض یاد می‌شود.^۲

^۱ همان، ج ۸- ص ۳۶

^۲ همان، ج ۸، ص ۳۸

مجرای فیض الهی

۲۶۵. خداوند می‌فرماید: پیغمبر شما را بی‌نیاز می‌کند. مظهر اغنا بودن پیامبر تنها درباره مومنان صدر اسلام نیست زیرا او پیغمبر همه و مظهر اغنای الهی برای همگان است، البته پیغمبر از ذات خود هیچ ندارد اما از فضل پروردگار، دیگران را بی‌نیاز می‌کند چون حضرتش، طبق افاضه الهی، وسیله کامروا شدن است؛ مثلاً ما با احساس تشنگی، برای رفع عطش به طرف چشمه‌ساز می‌روید و اگر کسی بنشیند و عمداً به طرف آب نرود و دعا کند که تشنگی او برطرف گردد سیراب نمی‌شود زیرا تنها وسیله رفع تشنگی، آب زلال است. اهل بیت رسول اکرم نیز در رفع حوائج انسان وسیله الهی‌اند از این جهت رجوع به آنان همانند رجوع به آب زلال برای رفع عطش است، لذا امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «در دعا ابتدا بر اهل بیت صلوات بفرستید، تا در اثر ریزش رحمت الهی برآنان، به شما هم برسد.» اگر این توسل درست تحلیل شود نه با توحید ناب مخالف است و نه مستلزم شرکت می‌شود، و نه محذور دیگر دارد. از اهل بیت خواستن، یعنی از طریق این مسیر از خدا طلب کردن، لذا نیایش‌های امام سجاد علیه السلام در «صحیفه سجادیه» محفوف به صلوات بر اهل بیت (علیهم‌السلام) است، این احترامی ساده و تأدبی اعتباری و یا نظیر ناقوس مسیحیت نیست، بلکه ادبی دینی آمیخته با عقل و عجزین شده با برهان است، البته خدا به هر چیز محیط است ولی همه نمی‌توانند مطلقاً و بدون واسطه، مستفیض گردند.

خدای سبحان رسول اکرم را مغنی می‌داند پس خود آن حضرت غنی است، زیرا تا خود، غنی نباشد نمی‌تواند مغنی دیگران باشد، لیکن غنای او بسته به غنای الهی است از این رو بعد از جمله «أغنیهم الله و رسوله» بلافاصله فرمود: «من فضله» یعنی از فضل خداوند، نه «من فضلهم»؛ سخن از تشبیه نیست بلکه فقط سخن از فضل خداست، غنا و اغنای او فضل خداست چون «و ما بکم من نعمه فمن الله» و «هرجا را بنگرید وجه خداست» رسول اکرم چهره برجسته آن فیض الهی را نشان می‌دهد.

کلید فهم مطالب، به اهل معنا داده شده و این آیات، برای اصحاب معارف، مفاتیح غیب و برای کسی که گرفتار حجاب غفلت و تباهی شده مغالیک است. کلید دو لبه دارد: با

گرداندن آن به جهتی خاص، مفتاح بوده و در بسته، گشوده می‌شود و با چرخاندن آن به جهت دیگر، مغلاق است و در باز، بسته می‌شود. گاهی ممکن است شیء واحد بسیط، دو حالت متفاوت داشته باشد، نحوه برخورد با آیات الهی فرق می‌کند آیات قرآن برای مفسری که دارای قلبی طاهر و روشن است، کلید در گنجینه‌های علم است که به روی او گشوده خواهد شد و از درون آیات، به مطالب فراوان راه می‌برد، چون امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانه فینبغی لک أن تنظر فیها» اگر کلید فهم مطالب را به جهت صحیح آن بچرخاند با هر آیه‌ای در مخزنی از مخازن الهی گشوده می‌شود.

قرآن ممثل

از برجسته‌ترین مزایای علمی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن است که خدای سبحان قرآن را به او آموخته و حقیقت آن را در قلب مطهر او القا کرده، پس زمانی می‌توانیم سیره علمی رسول گرامی را ارزیابی کنیم که حقیقت آن را بشناسیم، چون قبلاً بیان شد که هر پیامبری به اندازه کتابش مردم را به حق دعوت می‌کند و هر آنچه به عنوان آیه تدوینی کتاب اوست در وجود مبارک آن پیامبر، به عنوان آیه تکوینی و وجود عینی متحقق است، و اگر برای معارف کتاب آسمانی درجاتی هست، برای ولایت و رسالت اولیا و فرستادگان خدا نیز مراتبی خواهد بود، و اگر اکتناه قرآن مقدور همه نیست، لااقل دسترسی به برخی از درجات آن مقدور محققان هست و به همان میزان می‌توان رسول خدا و سیره علمی آن حضرت صلی الله علیه و آله را شناخت.^۱

اسوه جهانیان

۲۶۶. آیاتی در قرآن رسول خدا را به عنوان اسوه و الگوی انسان‌ها معرفی می‌کند و آیاتی دیگر، آن حضرت را مهذب و تزکیه شده الهی می‌داند آنگاه می‌فرماید: او اسوه شماست، به

او اقتدا کنید فرموده خدا که: «لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه» بعد از آن است که پیغمبر خود را به آداب الهی مؤدب ساخته، با دستوراتی نظیر: «خذ العفو وامر بالعرف و اعرض عن الجاهلین» آراسته است.

در عظمت رسول خدا همین بس که خدای سبحان می فرماید: «و لقد اتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم» ما سوره مبارکه «فاتحه» و قرآنی عظیم را به تو دادیم. کتابی که: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعاً متصدعاً من خشيه الله» اگر حقیقت آن را بر کوه نازل می کردیم آن کوه متلاشی می شد، کوه توان تحمل عظمت قرآن را ندارد اما تو به خوبی آن را تحمل می کنی.

آنان که در برابر قرآن، هیچ عکس العملی نشان نمی دهند به این جهت است که قرآن را تحمل نکرده اند، تنها اندکی از وجود لفظی و کتبی یا از مفهوم ذهنی آن بهره برد، وحی قرآنی در جانشان ننشسته است و گرنه آنان نیز در خود احساسی داشتند و بر خود می لرزیدند چنانکه در این باره می فرماید: «الله نزل احسن الحديث کتاباً متشابهاً تقشعر منه جلود الذين يخشعون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله ...» اندام کسانی که از خشیت الهی برخوردارند در برابر عظمت قرآن می لرزد، ابتدا بی تاب می کنند، سپس به آن مأنوس شده بدن و دلشان می آرمند.

آنان که واکنشی در برابر قرآن ندارند برای آن است که وحی قرآنی به دلشان نمی نشیند و گرنه مومن هنگامی که قرآن بر او تلاوت می شود بر ایمانش افزوده می گردد: «اذ تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً» و هنگام یاد حق، دل او می تپد: «الذین اذ ذکر الله وجلت قلوبهم» اگر با ذکر نام الهی دل ما نمی تپد برای آن به دل راه یافت حتماً آن دل در برابر محبوب مطلق، به تپش درمی آید، خاصیت ذکر خدا آن است که، ابتدا همراه آن تپش باشد، سپس انس و آرامش لذت بخشی پدید آید و هر چه ظرفیت قلب بیشتر و انس با قرآن افزون تر باشد، تحمل آن و آرامش در سایه آن بیشتر خواهد بود، لذا اگر قرآن بر کوه نازل می شد آن را متلاشی می کرد ولی بر قلب رسول اکرم ﷺ نازل شد و آن حضرت همچنان آرام بود «نزل

به الروح الامين* على قلبك لتكون من المنذرين» قلب او آن قدر استوار و محکم بود که از هر کوهی متصلب تر می نمود^۱.

اداره کل پژوهش و آموزش سپا

نرمی و صلابت در قلب رسول اکرم ﷺ

۲۶۷. قلب پیامبر، همانند قرآن کریم دارای دو وصف ممتاز نرمی و صلابت است، نرمی دل رسول اکرم را می‌توان از آیه: «فبما رحمه من الله لنت لهم» استنباط کرد، و صلابت آن را از مقایسه با کوه فهمید، زیرا کوه با همه صلابت در برابر وحی توان مقاومت ندارد ولی قلب رسول اکرم ﷺ آن را تحمل می‌کند، قرآن کریم نیز دارای دو صفت برجسته آسان بودن و وزین بودن است؛ آسان بودن را می‌توان از آیه: «و لقد يسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» استنباط کرد، و وزین بودن آن را از آیه: «انا سنلقى علیک قولاً ثقیلاً» استظهار نمود.

بعضی از امور، افراد ضعیف را می‌لرزاند و افراد متوسط و قوی در برابر آن مقاومند؛ بعضی از مسائل، افراد متوسط را به رعشه می‌افکند ولی افراد قوی را نمی‌لرزاند؛ و بعضی از حقایق، افراد قوی را نیز به لرزه وامی‌دارد ولی توان لرزاندن اوحدی از انسان‌ها را ندارد و بعضی از مراتب، اوحدی از انسان‌ها را نیز به رعشه می‌اندازد نظیر غشیه‌ای که هنگام تلقی وحی، بدون وساطت جبرئیل، بر حضرت رسول عارض می‌شد. مرحوم صدوق (رحمه‌الله) از امام ششم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ذاک اذا لم یکن بینہ و بین الله احد، ذاک اذا تجلی الله له ...» آنگاه که خدای سبحان بدون واسطه تجلی می‌کرد کسی بین پیامبر و خدا حاجز نبود به پیغمبر حالت غشیه‌ای خاص دست می‌داد که مدهوش و به لرزه درمی‌آمد! قلب، هر اندازه قوی باشد گاه توان محدود خود را از دست داده در برابر قوی‌تر از خود می‌تپد.

رسول خدا از هر کوهی استوارتر است، کوه را می‌توان از بیرون به وسیله سیل، که سینه کوه را شکافته دره پدید می‌آورد، و از درون به وسیله آتشفشان منفجر کرد، یا از دامنه یا قلعه‌اش کاست ولی رسول خدا چنان استوار بود که نه عوامل درونی، مانند غضب و ترس او را متزلزل می‌کرد، و نه علل و عوامل بیرونی می‌توانست از صلابت و عظمت او بکاهد، از هر کوهی استوارتر بوده. مومن واقعی نیز از هر کوهی استوارتر است؛ نه پیرو دشمن‌های بیرون، و نه تابع دشمن‌های درون؛ نه همچون کوه‌های آتشفشان، که از درون منفجر

می‌گردد و نه چون کوه‌های سیل‌زا، از بیرون کاسته می‌شود، حتی در حال نبرد با کافران و مشرکان، که بر اساس: «اشداء علی‌الکفار» خشمناک می‌شود، باز تعادل خود را حفظ می‌کند!

صراط مستقیم

۲۶۸. رسول خدا چون خود صراط مستقیم است و صراط مستقیم از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است او نیز از هر موئی باریک‌تر و از هر شمشیری برنده‌تر است، در جوامع روایی آمده است، که «اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) صراط مستقیم‌اند» و بالاتر از همه، رسول خدا ﷺ خود صراط مستقیم است، برای آنکه در مسائل اعتقادی، اخلاقی و عملی، راه، عین رونده آن است و اگر صراط مستقیم از مو باریک‌تر و ... و سالک، عین صراط است پس شناخت مقام بعضی از سالکان، چون رسول خدا، از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است.

دقت فراوان لازم است که انسان را از خط افراط و تفریط که هر دو گمراهی است برهد؛ خدا فرمود: «یس* والقران‌الحکیم* انک لمن المرسلین* علی صراط مستقیم» تو بر بستر صراط مستقیم هستی. صراط مستقیم راه کوی و برزن نیست، که رونده غیر از راه باشد و بر سینه آن حرکت کند. اصولاً متحرک با حرکت خود، مسافت را از قوه به فعل درمی‌آورد، هیچ مسافتی از پیش آماده نشده، مقوله «این» که مسافت حرکت است غیر از «مکان» است که ممکن است قبلاً وجود داشته باشد ولی مسافت نیست زیرا، حرکت در «این» است نه در مکان به عنوان سطح، به هر حال سالک حق، عین راه است و اگر کسی در این راه حرکت کر و پیرو «فاستقم کما أمرت و من تاب معک» شد، و از گرایش به سمت افراط و تفریط دوری جست خود، عین صراط می‌شود؛ لذا خدا به رسولش فرمود: «تو بر صراط مستقیم هستی» و در جای دیگر می‌فرماید: «فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم»: روش و راهی را که داری محکم بگیر، چون تو بر صراط مستقیمی. اگر راه،

بعضی از حقایق مقصد را نشان ندهد «سبیل» منقطع الاخر است نه «صراط»؛ بزرگراهی را که به مقصد نهایی منتهی می‌شود، صراط می‌نامند و اگر کسی خواست به عالیترین اوج کمال انسانی برسد، قرآن و سنت پیامبر، صراط مستقیم است. چون رسول اکرم ﷺ از نظر ظرافت و حدت آنچنان است و از جهت صلابت و استقامت این چنین، خدای سبحان او را الگوی انسان‌ها قرار می‌دهد، الگو قرار گرفتن، تنها در خصوص مسائل فرعی و عملی و امثال آن نیست بلکه در معارف عقلی، کرامت و ولایت، نیز هست. هر کس در هر درجه‌ای باشد و بخواهد به کمال نزدیک گردد، خواه از اوتاد یا ابدال یا سایر فرق، چه کسانی که تحت تدبیر و تربیت ولی و راهنمایی هستند و چه آنها که از حیظه ولایت ولی ظاهری خارجند، و بالاخره هر انسانی در هر گوشه عالم بخواهد راه راست را طی کند الگوش رسول خدا ﷺ است؛ او در همه امور، شریعت، طریقت و حقیقت، اسوه است. ممکن نیست کسی جز از مسیر پیروی رسول خدا بتواند به کمال انسانی راه پیدا کند، چون فرمود: تو بر صراط مستقیمی. و کمال، جز صراط مستقیم نیست.^۱

حضور عینی پیامبر در مراتب قرآن

۲۶۹. قرآن کریم، دارای نشئه کثرت، تفصیل، ترکیب و نشئه وحدت، بساطت و اجمال است، خداوند، راجع به مرحله عالیه قرآن می‌فرماید: «و انه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم» قرآنی را که شما تلاوت می‌کنید، ریشه‌اش نزد خداست، آنجا مادر و باطن همه مراحل بعدی کتاب آسمانی است. و راجع به مرحله نازله آن، که مقام لفظ و کثرت باشد می‌فرماید: «انا جعلنا قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون». پس قرآن، گذشته از وجود لفظی در عالم کثرت، دارای وجود نوری و بسیط نیز هست و «ام‌الکتاب» غیر از کتاب محو و اثبات است زیرا کتاب محو و اثبات مصون از تغیر نیست بلکه نشئه تغیر است ولی «ام‌الکتاب» از گزند

هر گونه دگرگونی منزّه است، قواعد کلیه و حقیقت بسیطه از آنجا بوده، مرتبه مجرد تام، آنجاست.

خدای سبحان پس از معرفی قرآن می‌فرماید: تو ای پیامبر، نزد خدای حکیم و علیم قرآن را می‌آموزی، قرآن را نزد ما تلقی می‌کنی: «و أنك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم» و قرآن پیش خدا «ام‌الکتاب» است پس تو «ام‌الکتاب» را فرا می‌گیری و عین آن می‌شوی! آنجا دیگر سخن از لفظ و صوت و کثرت مادی نیست تا از عبری و عربی یا محو و اثبات و مانند آن بحث باشد، بلکه تنها سخن از حقیقت تامه است؛ کلام خداوند در موطن مجرد تام، به ایجاد صوت، موج، آهنگ و مانند آن نیست.

بنابراین نازل‌ترین مرحله قرآن عربیت آن است که پیغمبر، این لفظ عربی را توسط حضرت جبرئیل عليه السلام می‌شنید و عالی‌ترین مرحله آن، ام‌الکتاب است که پیامبر با علم لدنی آن را فرا می‌گرفت و بین این حد نازل و آن حد عالی هم مراتبی است که آیات: «فی صحف مکرمة مرفوعة مطهرة* بایدی سفره* کرام برره» ناظر به آن است و نبی اکرم همه این وسایط و مراحل را پیموده، و در همه این مراتب، همراه با هر یک از فرشتگان حامل وحی، حضور عینی و علمی داشته، از همه آنان وحی را تحویل می‌گرفته است، پس هم حد نازل قرآن کریم، که وجود عربی و کثرت و سوره و لفظ و کلمه است، به سمع او رسیده و هم حد عالی آن را که حقیقت بسیط و ثابت ام‌الکتاب است تلقی نموده و هم مراتب بین این دو حد را با حفظ تناسب دریافت کرده است.^۱

ام‌الکتاب و کتاب مبین

۲۷۰. ام‌الکتاب یعنی حقیقتی که اولاً تمام حقایق جهان در آن منقش است، ثانیاً ثابت و مصون از تغییر و زوال است و ثالثاً نزد خداست، ام‌الکتاب یعنی ریشه عمیق حقایق، زیرا جهان امکان یا روی قانون علیت و نظام علی و معلولی توجیه می‌شود و یا روی نظام ظهور و ظاهر و مظهر تبیین می‌گردد، در هر حال اصلی دارد و مادری که از آن، همه

حقایق تنزل و تجلی می‌کند؛ چیزی از ام‌الکتاب بالاتر نیست و اگر گفته می‌شود: معصومین (علیهم‌السلام) «ام‌الکتاب» یا «کتاب مبین» یا لوح «محو و اثبات» اند برای آن است که آن ذوات نوری چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، با آن حقایق عینی متحدند و هرچه در جهان امکان یافت می‌شود از قلب آنان می‌گذرد! چون معصومین و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) یک حقیقتند و باطن آنها همان باطن پیغمبر است، گرچه رسول خدا ﷺ مقام برجسته‌ای دارد، ولی همه آنان در عالم معنا یک نورند و امیرالمومنین با رسول خدا جان یکدیگرند، رسول خدا فرمود: او جان من است «و انفسنا و انفسکم» و اگر رسول خدا به «ام‌الکتاب» عالم است قطعاً به «کتاب مبین» هم عالم است، و آنانکه نور واحد و به منزله جان پیامبرند، آگاه به همه این معارف خواهند بود.

ام‌الکتاب بالاتر از کتاب مبین است. کتاب مبین یعنی بیان‌کننده و روشنگر؛ هرگاه کسی اصل یعنی ام‌الکتاب را داشته باشد، می‌تواند همه حقایق را به طور تفصیل تبیین کند، هم خود روشن باشد و هم روشنگر. کتاب، یعنی حقیقتی که علوم در آن منقوش است و ام‌الکتاب یعنی اصل و ریشه همه کتاب‌ها. ام‌الکتاب از آن جهت که نزد خداست از گزند تغییر، مصون است، چون هر چه نزد خداست از دگرگونی و زوال و تحول محفوظ است: «ما عندکم ینفد و ما عندالله باق» و خدا قرآن را به دو مرحله عربی بودن و ام‌الکتاب بودن، محدود کرده که دو سر حلقه جهان هستی است، یکی عالم طبیعت و دیگری دورترین نقطه تجرد، و در مرحله سخن از «شدید القوی» که جبرئیل باشد نیست، زیرا در مرحله ام‌الکتاب و تلقی بلاواسطه و لدی‌اللهی، معلم رسول خدا مستقیماً ذات اقدس اله است نه جبرئیل.

گذشته از این، در آن بخش هم که می‌فرماید: «علمه شدید القوی» محتمل است که «شدید القوی» خود ذات اقدس اله باشد چون خدا خود را به عنوان «ذوالقوه‌المتین» معرفی کرده است.^۱

ساده بسیار نقش

۲۷۱. کریمه «انک لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم» یعنی در مکتب ام‌الکتاب و لقای ما علم لدنی آموختنی و در مکتب عبریت آن را تلاوت کرده یافتی. و بدین ترتیب این نگار به مکتب نرفته توانست قلبی پیدا کند که سینه او همانند آسمان ساده بسیار نقش باشد! به تعبیر لسان‌الغیب:

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما در جهان آیا کسی آگاه نیست؟
آن سقف بلند ساده بسیار نقش می‌تواند قلب مطهر رسول خدا باشد، ساده است زیرا امی و درس نخوانده است، پر نقش است زیرا همه علوم و حقایق در او منقش شده، چنانکه سادگی می‌تواند ناظر به بساطت باشد، و هر بسیطی جامع کمالات وجودی مادون خود است.

آنچه در بعضی از روایات آمده که «ولی‌الله و امام معصوم کتاب مبین یا ام‌الکتاب است» سخنی است حق، ام‌الکتاب حقایق را لغاً و اجمالاً و بسیطاً داراست، کتاب مبین حقایق را به طور بازتر داراست. امام و انسان کامل کتاب مبین بلکه ام‌الکتاب است، آنکه در مکتب ام‌الکتاب علم لدنی آموخته، هم بر آنچه در کتاب مبین است و هم بر آنچه در کتاب محو و اثبات می‌گذرد احاطه دارد، زیرا: «چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.»

نقوش و مطالب بعضی از کتاب‌ها، مانند کتاب محو اثبات قابل دگرگونی و زوال است. از این مرحله بالاتر، کتاب مبین و آن والاتر، ام‌اکتاب است. بر این است، چیزی مربوط به سعادت بشر در جهان امکان یافت نمی‌شود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر آن آگاه نباشد و چیزی در کتاب مبین یا محو و اثبات نیست جز آنکه حضرت، که انسان کامل است، به آن داناست.

البته بحث دیگری در اینجا هست که آیا مقصود از «تبیاناً لکل شیء» در آیه: «نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» یعنی همه آنچه در جهان هستی وجود دارد در قرآن آمده یا همه آنچه بالخصوص مربوط به سعادت انسان است؟ یعنی علوم و معارفی که مربوط به تهذیب نفس و تزکیه روح و اداره شئون مسلمین در ابعاد گوناگون است و آیه، ناظر به حقایق دیگری که در جهان وجود دارد نیست. اگر ثابت به این معناست که قرآن همه حقایق را در

بردارد البته رسول خدا هم به همه حقایق جهان آگاه است. فعلاً بحث در اثبات جامعیت قرآن به آن معنا نیست، بلکه در این است که هر حقیقتی را که قرآن بیان کرده، رسول خدا آن را به خوبی یافته است! یعنی قرآن وجود تدوینی آن مسائل را آموخت و رسول خدا وجود عینی و خارجی آن را به انسان‌ها می‌آموزد.^۱

شناخت رسول اکرم ﷺ

۲۷۲. شناخت پیغمبر، بدون شناخت قرآن ممکن نیست و همان‌گونه که شناخت حقیقت قرآن مقدر بسیاری از افراد نیست، شناخت حقیقت پیغمبر نیز چنین است و آنچه در حدیث آمده که: «رسول خدا را جز خدا و علی بن ابیطالب علیه السلام کسی نشناخت» ناظر به این بخش از معرفت‌های نوری است چون کسی تا ام‌الکتاب را نشناسد پیغمبر را نمی‌تواند بشناسد، زیرا پیغمبر همان‌طور که در نشئه کثرت، قرآن را در مرحله عربی مبین از خداوند آموخت، در نشئه وحدت نیز آن را در مرحله ام‌الکتاب از خداوند تلقی کرد، پس رسول اکرم همه علوم و معارف قرآن را واجد است و شناخت او بدون شناخت همه مراحل قرآن، مخصوصاً مرحله ام‌الکتاب آن میسر نبوده اقتدا کردن به آن حضرت بدون شناخت وی، ممکن نیست.

هرکس به اندازه راهی که در شناخت قرآن، و در نتیجه معرفت پیامبر، طی کرده می‌تواند به آن حضرت اقتدا کند و هرکس که صراط مستقیم را، که حدی از آن عربی مبین و حد دیگرش ام‌الکتاب است، به اندازه شناخت خود طی کند به همان میزان به پیغمبر اقتدا کرده به خدا نزدیک می‌شود.

نباید انتظار داشت که همه سالکان به ام‌الکتاب برسند بلکه در قوس صعود، همگان به سمت خدا حرکت می‌کنند چنانکه در قوس نزول، همه از جانب خدا آمده‌اند: همه ما از خداییم و به سوی او بازگشت می‌کنیم: «انا لله و انا الیه راجعون»^۱

ترتیب در قوس نزول و صعود

۲۷۳. همان‌طور که صدور همگان از خدا مستلزم آن نیست که همه صادر اول باشند، بلکه ترتیب در قوس نزول محفوظ است، رجوع همگان به سوی خدا نیز مستلزم آن نیست که همه به «سدره‌المنتهی» راه یابند، بلکه ترتیب در قوس صعود نیز محفوظ است، در قوس صعود، همه به سوی خدا می‌رویم، نه اینکه همه ما به عالی‌ترین درجه انسانیت بار یابیم تا: «فادخلی فی عبادی* وادخلی جنتی» نصییمان شود، بلکه همه ما به سوی خدا در حرکتیم ولی هر کدام به اندازه ایمان و عمل صالح خود به او نزدیک می‌شویم. مثلاً اگر باران تندی بیاید، نهرها را آب می‌گیرد و همه آنها و به دریا می‌ریزد، بعضی از آب‌ها تنها به ساحل می‌رسد و برخی دیگر که تندتر و بیشترند مقداری از ساحل جلوتر می‌روند تنها نهر خروشان سیل‌آساست که وقتی وارد شد دریا را می‌شکافد و به عمق آن راه پیدا می‌کند. موجودات، در قوس صعود به سمت خدا حرکت می‌کنند ولی همه به اوج کمال و قرب الهی نمی‌رسند، همه در صراط‌حقند اما «و ان الی ربک المنتهی» نصیب همه نمی‌شود و همه از «ثم دنا فتدلی* فکان قاب قوسین او ادنی» بهره‌مند نمی‌گردند مثل اینکه، در قوس نزول همه از خدا هستند ولی جز رسول اکرم کسی «صادر اول» نیست: «اول ما خلق الله نور نبیناﷺ» سالکان کوی حق با حفظ مراتب به پیغمبر اقتدا می‌کنند و کسی در طی صراط‌جز اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نمی‌تواند انسان کامل باشد و کسی هم نمی‌تواند پیغمبر را به خوبی بشناسد مگر آنکه صراط‌مستقیم را طی کرده باشد. پس جز معصومین نمی‌توانند پیغمبر را به خوبی بشناسند؛ اما این نه بدان معناست که ما از شناسایی و تعریف و بحث درباره رسول خداﷺ پرهیز کنیم یا چون طی طریق دشوار است به آن دل نسیپاریم، این بهانه پذیرفته نیست، زیرا هرچه جلوتر برویم، راه بازتر شده پیمودن آن بیشتر با لذت همراه خواهد بود. پس به هر اندازه که میسور ماست نباید کوتاهی کنیم و هر اندازه که او را بهتر بشناسیم راهش را بهتر خواهیم شناخت و آن را آسان‌تر طی می‌کنیم.^۱

ارزش انسان

۲۷۴. انسان به معرفت زنده است و به اندازه معرفت ارزش دارد: «قیمه کل امرء ما یحسنه» ارزش هر کسی به هنر اوست، هنر، یعنی علم با عمل، آن کس که می‌داند و عمل نمی‌کند و یا جاهلانه عمل می‌کند محسن نیست، تعبیر این روایت بسیار لطیف و زیباست، نفرموده که ارزش هر کس به معلومات یا صرفاً به عمل اوست بلکه فرمود: ارزش هر کس بستگی به احسان و هنر او دارد، هنر او مجموعه معرفت صحیح و عمل به آن است و او نیز به اندازه هنر خویش می‌ارزد، عمل منهای علم چون علم بدون عمل بهایی ندارد. عالمی که به علمش عمل نکند یا از روی هوی، نه برابر وحی الهی، عمل کند بی‌ارزش است. قیمت هر انسانی به نیکویی، هنرمندی، ظرافت کاری و احسان اوست. «احسان» یعنی انجام دادن فعل حسن، محسن کسی است که هم حق را بداند و هم طبق دانسته خویش عمل کند، این مجموعه، مایه ارزش است و هر اندازه که انسان این راه را بهتر و بیشتر طی کند به مقصد نزدیک‌تر می‌شود.

پایگاه ارزشی رسول اکرم ﷺ

۲۷۵. بنابراین، رسول خدا ﷺ از نظر بحث‌های قرآنی، مانند حقیقت قرآن، ام‌الکتاب، کتاب مبین و لوح محفوظ است، فرشتگان و جبرئیل امین با او در مساس‌اند، در نشئه کثرت، قلب او منزل جبرئیل و در نشئه وحدت، خود با جبرئیل امین، آمیخته است و از آن مرحله هم می‌گذرد تا جایی که بدون واسطه، حقیقت کلام الهی را درک می‌کند؛ فیض‌گیری سایر فرشتگان از رسول خدا نیز با وساطت جبرئیل و زیر پوشش اوست و بعضی از مراتب عالیه فیض حتی به جبرئیل علیه السلام نیز نمی‌رسد چون او صادر اول نیست، نه در قوس صعود مانند رسول اکرم است و نه در قوس نزول.

رسول خدا پایگاهی دارد که احدی در آن نمی‌تواند بار یابد! از ذوات مقدسه معصومین (علیهم‌السلام) نقل می‌شود که فرموده‌اند: «ما حالاتی داریم که نبی مرسل و ملک مقرب هم به آن راه ندارند»، فرضاً سند بعضی از این احادیث مرسل هم تام نباشد، محتوای

آن با سایر اصول قرآنی مطابق است زیرا کسی که در قوس نزول، اولین فیض و در قوس صعود آخرین و کامل‌ترین آن است، نه نبی مرسل به مرحله او بار می‌یابد و نه ملک مقرب راه پیدا می‌کند! ولی هیچ‌کدام از اینها نباید سبب سکوت و عدم تعرض و ترک بحث باشد بلکه دلیل تشویق است که انسان بیشتر و بهتر درجات والای نبی اکرم را ببیند؛ جهل انسان از لحظه‌ای آغاز می‌شود که خود را بی‌نیاز از علم بداند.^۱

احساس بی‌نیازی از علم

۲۷۶. در دستورات تعلیم و تربیت، به متعلمان آموخته‌اند که هر کس پس از فراغت از یک دوره تحصیلی بپندارد که همان مقدار علم و تحصیل برای او کافی است آغاز جهل اوست زیرا تا سرگرم فراگیری دانش و تربیت است طی طریق می‌کند و با احساس بی‌نیازی از حرکت، باز می‌ایستد که اولین روز جهل وی است، چون احساس بی‌نیازی از دروغ است، از این رو نه جلوی خود را می‌بیند تا از کمال جدید آگاه شود، و نه توان حفظ اندوخته‌های قبلی را دارد، زیرا تداوم درس و بحث ضامن بقای فراگرفته‌های گذشته است، در این حال، خود را به یک سلسله امور عادی سرگرم می‌کند و سرانجام نادم می‌گردد، چون طبع دنیا به گونه‌ای است که قبل از آنکه انسان او را ترک کند انسان را ترک می‌کند، و انسان ناچار با دست تهی به سوی آخرت رهسپار می‌شود، اما اگر ره‌توشه علمی داشته باشد هرگز او را تنها نمی‌گذارد، چون علم صحیح، نه تنها او را در دنیا، بلکه در برزخ و قیامت حفظ می‌کند. امیرالمومنین علیه السلام به کمیل فرمود: «فرق مال و علم آن است که مال را تو باید حفظ کنی ولی علم، تو را حفظ می‌کند.»

هرکس لذت علم را چشید هرگز احساس بی‌نیازی نمی‌کند. علم، انسان را در همه مراحل حفظ می‌کند مشروط بر آنکه به علم احترام بگذارد، آنچه را دانست عمل کند و به صرف دانستن بسنده نکند و رسول خدا چنین بود، یعنی هم به دستور «رب زدنی علما»، مدام از خداند علم تازه می‌طلبید، و هم به علمش عمل می‌نمود. در امور عملی و مسائل مالی

خوب است انسان میانه‌رو باشد: «خیرالامور اوسطها»، ولی گفته‌اند: در مسائل علمی هرچه بیشتر، بهتر.

انسان سفری ابد در پیش دارد و مجاز نیست به مقدار کمی از علم بسنده کند مگر آنکه بخواهد علم را برای تحصیل معیشت فرا گیرد که برای او صرفاً مقدمه است لذا خداوند به رسول خود می‌فرماید: بگو پروردگارا علم مرا افزون کن. این دعا چون به اذن خداست مستجاب خواهد شد در نتیجه گویا فرموده است: تو برو که رفتی، ببین که دیدی، بخواه که یافتی! ممکن نیست خداوند دستور خواستن به رسول اکرم بدهد و در اجابت را باز نکند، وعده اجابت داده و غیر از او کسی توان اجابت داعی را ندارند، زیرا سراسر جهان بسته است، کلید هم تنها به دست خداست: «له مقالید السموات و الارض».

چیزی که همانند گردن‌بند، احاطه کند آن را قلاده می‌نامند. قلاده آسمان‌ها و زمین و کلید آنها در دست خداست، لذا درهای آسمان و زمین برای ورود مومنان، همواره باز و برای کفار بسته است: «لا تفتح لهم ابواب السماء» منظور آسمان ظاهری نیست، چون آسمان ظاهری همان است که سفینه‌های فضایی با سرنشین و بی‌سرنشین، به سمت آن در حرکتند، مراد آسمان‌های غیبی است که مخزن حقایق و معارف است. آسمان‌های ظاهری از لحاظ سنخ وجودی از زمین مادی جدا نیست و تبهکاران اگر به آسمان هم بروند باز موجودی زمین و خاکی‌اند، در آنجا نیز فتنه‌انگیزی می‌کنند. پس درهای اجابت دعا و درهای آسمان غیب و معنا به روی مومنان وارسته، عموماً و حضرت رسول اکرم، خصوصاً باز است.^۱

تجلیل در خطاب

۲۷۷. خدای سبحان، از نظر ادب محاوره، حرمتی خاص برای خاتم انبیا قایل است که برای انبیای پیشین قایل نبوده، انبیای گذشته را با نام مخصوص آنها خطاب می‌کند، اما هرگز نام مبارک پیغمبر اسلام را به عنوان یا محمد ﷺ نمی‌برد بلکه همیشه از او با تعبیرات تجلیل‌آمیز

مانند: «یا ایها النبی!» «یا ایها الرسول!» یاد می‌کند و اگر احیاناً خطاب «یا ایها المزمّل» و یا «یا ایها المدثر» هست، ناظر بر نکته لطیف تاریخی است.

مثلاً درباره آدم ابوالبشر می‌فرماید: «یا ادم اسکن انت و زوجک الجنه» و درباره نوح می‌فرماید: «یا نوح انه لیس من اهلک» و درباره موسی: «یا موسی اقبل و لا تخف» و درباره عیسی: «و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم» و در مورد حضرت داود: «یا داود انا جعلناک خلیفه» ولی درباره رسول اکرم ﷺ علاوه بر خطاب جلالت‌آمیز خود، به بندگان نیز می‌آموزد که: «لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً»: هرگاه خواستید پیامبر را صدا بزنید او را مانند مردی عادی صدا نزنید، بلکه هم نحوه صدا زدن و هم اصل آن آمیخته با تجلیل و تکریم باشد.^۱

عظمت در اخلاق پیامبر ﷺ

۲۷۸. خداوند پیامبر خود را به عظمت اخلاقی می‌ستاید: «و انک لعلی خلق عظیم» با جمله اسمیه و تاکید، می‌فرماید: تو دارای اخلاق عظیمی هستی، وقتی خدای سبحان از چیزی به عظمت یاد کند، معلوم می‌شود که از عظمت فوق‌العاده‌ای برخوردار است چون او هر چیزی را به عظمت نمی‌ستاید؛ بسیاری از موارد را با صفت «ضعف» یا «قلت» یاد می‌کند، سراسر دنیا را اندک می‌شمرد: «متاع الدنيا قليل» و از دسیسه‌های شیطان به عنوان: «ان کید الشیطان کان ضعیفاً» سخن می‌گوید؛ اما وقتی از خلق رسول خدا ﷺ نام می‌برد می‌فرماید: این پیامبر تو واجد همه ملکات نفسانی در حد اعلا هستی!

دید باطلی است که انسان چون کفار قریش، عظمت را در سایه ثروت بداند، آنها که گفتند: «لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» فلان ثروتمند ساکن مکه یا مدینه یا

طائف را عظیم می دانستند، عظمت به خلق است نه مال، و رسول اکرم ﷺ از این خلق عظیم برخوردار است.^۱

دو ویژگی خاص پیامبر ﷺ

۲۸۹. خداوند پیامبر اکرم ﷺ را شخصیتی جهانی دانسته و درباره قلمرو رسالت او می فرماید: ما تو را برای جهانیان فرستادیم اما بر مؤمنان منت نهادیم. این دو نکته درباره قرآن کنار هم آمده است که قرآن کتابی جهانی است: «شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» لیکن تنها اهل تقوا از آن طرفی می بندند: «ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین» این کتاب برای همه آمده، ولی عده‌ای به عمد خود را از آن محروم کرده‌اند، کتابی جهانی است ولی اهل تقوا و فضیلت از آن بهره می گیرند.

درباره رسول خدا نیز این دو تعبیر را دارد، از طرفی می فرماید: تو پیامبری جهانی هستی: «و ما أرسلناک الا کافه للناس»، و از طرف دیگر می فرماید: «لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولاً من أنفسهم»: خداوند بر مومنان منت نهاده پیامبری را از خودشان در میان آنها برانگیخت.

«منت» عبارت است از نعمت سنگین و بزرگی که تحمل آن آسان نیست، تنها مومن از عهده پذیرش نعمت پیامبری و اطاعت از آن، به خوبی برمی آید، نعمت ایمان، رسالت و ولایت چنین است. درباره اصل ایمان می فرماید: «بل الله یمن علیکم أن هدیکم للإیمان» و درباره اصل امامت: «و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم أئمه»: ما می خواهیم بر مستضعفان منت نهاده از بین آنها افرادی را برانگیخته به مقام امامت بر زمین برسانیم. و درباره رسالت نیز فرمود: «لقد منّ الله علی المومنین...» علت منحصر ساختن منت بر مومنان، با اینکه رسول خدا پیامبری جهانی است، عدم پذیرش نعمت از ناحیه دیگران است، از این رو در سوره سبأ می فرماید: «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» وقتی اکثر مردم

آگاه نباشند و از این نعمت خود را محروم سازند پس متی هم نیست زیرا نعمت را تحمل نکردند.

حاصل آنکه: رسالت پیامبر برای همه انسان‌ها تا روز قیامت هست ولی تنها مومنان از فیض رسالت بهره‌مند می‌شوند و خدا تنها بر آنان منت نهاده و رسول، از بین آنها مبعوث شده است. گرچه بعثت همه انبیا منت است اما دو ویژگی خاتمیت و منت بودن بعثت تنها در خصوص پیامبر خاتم آمده است.^۱

رأفت و رحمت رسول اکرم ﷺ

۲۹۰. خداوند در مورد بعضی از انبیا تعبیر برادر کرده می‌فرماید: «برای قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، «برای قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم»، «...آن هنگام که برادرشان نوح آنها را گفت ...» ولی درباره پیامبر اسلام تعبیر برادر نیامده، بلکه می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم» یا اینکه می‌فرماید «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم»: پیامبری برای شما آمده که از جانتان برخاسته، انحراف شما برای او بسیار سخت است، با حرص و شوق کوشش می‌کند تا شما مومن بشوید، او مظهر رأفت و رحمت خدا برای مومنان است.

رحمت و رأفت، صفت فعل حق است و هر صفت فعل را از مقام فعل موصوف، انتزاع می‌کنند نه از مقام ذات وی، جایگاهی که محل انتزاع رأفت و رحمت است، جایگاهی امکانی است، و همان جایگاه می‌شود، رؤف و رحیم، و بارزترین مصداق و مظهر آن رسول خدا ﷺ است.

صفات فعلیه به صفات ذاتیه متکی است، پیامبر اکرم ﷺ فعلی است از افعال خدا که به ذات خدا تکیه دارد، او مانند سایر فقرا، ربط محض و فقر صرف است ولی مظهر رأفت و رحمت خداست.

خداوند برای خود رحمتی عامه و رحمتی خاصه قایل است و این دو خصوصیت را برای قرآن و پیامبر نیز بیان داشته، از طرفی می‌فرماید: من رحمت عامه‌ای دارم: «رحمت وسعت کل شیء» یعنی هرچه مصداق شیء است مشمول رحمت من است و از طرف دیگر می‌فرماید: متقیان، از رحمت ویژه‌ام برخوردارند: «فساكتبها للذین یتقون». رحمت عامه مقابل ندارد، ولی مقابل رحمت خاصه، غضب است که زیر پوشش رحمت عامه است چنانکه رحمت خاصه زیر پوشش رحمت عامه است، اینکه ما خدا را به رحمت فراگیرش سوگند می‌دهیم ناظر به همان رحمت مطلقه‌ای است که مقابل ندارد.

قرآن نیز مظهر رحمت عامه است زیرا گرچه برای هدایت مردم است ولی سایر موجودات نیز که به تبع مردم آفریده شده‌اند از فیض قرآنی بهره‌مند می‌شوند.

اگر همه مردم پیرو قرآن باشند جهان اصلاح خواهد شد چون اگر فساد هست بر اثر وجود انسان‌های فاسد است و گرنه: «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» عالم، هماهنگ و موزون است، محرومیت و فساد به خاطر (فبظلم من الذین هادوا حرماً) است. وعده خدا این است که: «و لو أنهم اقاموا التوریه و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم» آنان که به کتاب آسمانی خود ارج نهاده و به دستور خدا عمل می‌کنند، هم ارز روزی‌های بالا (مانند باران مناسب و تابش مناسب آفتاب) یا روزی‌های معنوی (مانند علوم و معارف) برخوردار خواهند بود و هم از روزی‌های زمینی چون مزارع و مراتع. اصولاً کسی که در صراط مستقیم قرار گرفت، فیض مادی و معنوی به سوی او سرازیر می‌شود، لیکن فقط گروه مخصوصی به این فیض عظیم راه می‌یابند. پس قرآن هم در رحمت عامه مظهر عمومیت رحمت خداست: «هدی للناس» و هم در رحمت خاصه مظهر خصوصیت رحمت خداست: «هدی للمتقین».

پیامبر اکرم ﷺ، رحمت عامه‌ای است که همگان از او استفاده تکوینی و بهره غیرتکوینی می‌برند، از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که: در خدمت پیغمبر، از جایی عبور می‌کردیم، به هیچ درخت و سنگی نمی‌رسیدیم جز اینکه به آن حضرت سلام عرض می‌کردند! آری، همه چیز در پیشگاه رحمت خاصه خاضع است.

هر فضیلتی که مکتب‌های غیرالهی دارند محصول بهره‌گیری از تعلیمات انبیاست، با این تفاوت که آنها جهت مردمی ره‌آورد انبیا را گرفته و جهت الهی آن را وانهادند، گرچه جهات الهی آمیخته با جهات مردمی است اما مکاتب غیرالهی بین خدا و پیغمبر و بین ره‌آورد انبیاد جدایی افکندند، بعضی را پذیرفته و نسبت به بعضی دیگر کفر ورزیدند: «و یقولون نومن ببعض و نکفر ببعض»، پس هر حرف حقی در جهان، محصول رسالت انبیاست که: «الحججه قبل الخلق» قبل از اینکه دیگران بیایند، صاحبان وحی آمدند و گفته‌های نغز و دلنشین خود را عرضه کردند و دیگران بر سر سفره آنها نشسته و از گفته‌هایشان مدد گرفتند، لذا انبیا هم می‌توانند مظهر رحمت عامه خدا باشند و هم مظهر رحمت خاصه وی^۱.

پیامبر بشیر و نذیر

۲۹۱. در سوره سبأ فرمود: «پیامبر بشیر و نذیر است» بشیر و نذیر بودن در کنار راهنمایی کردن است او راه و نتیجه پیمودن آن را نشان داده، عواقب تلخ انحراف از راه دور را نیز بیان می‌کند از این رو بشیر و نذیر است.

در سوره «احزاب» نیز پیامبر را با این اوصاف معرفی می‌کند: «یا ایهاالنبی انا أرسلناک شاهداً و مبشراً* و نذیراً و داعیاً الی الله بإذنه و سراجاً منیراً» این آیه، رسالت عامه پیامبر را نشان می‌دهد، یعنی تو را برای جهانیان فرستادیم تو چون آفتاب روشنی بخشی. آفتاب برای همه مردم است اما بهره خاص را بینایان می‌برند، پیامبر راهنمای همه مردم است، اما صاحب‌نظران، محققان و انسان‌های وارسته از وی بهره می‌برند نه تبهکاران. اهل مطالعه، نویسندگان، کسانی که کاری مثبت انجام داده، قدم‌های خیر و سودمند برمی‌دارند به طور صحیح از آفتاب بهره می‌گیرند نه کسانی که بیراهه رفته یا به گناه تن درمی‌دهند.

فرمود: تو هرگز خاموش نمی‌شوی، و اگر بخواهند نور تو را خاموش کنند خداوند مانع می‌شود: «یریدون أن یطفوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا أن یتم نوره» یا «والله متم نوره» این سراج منیر، پیوسته روشن و روشنگر جهانیان است.

عصاره رسالت و شخصیت حقوقی رسول خدا به صورت قرآن کریم متجلی است و این، چراغی است که خدای سبحان برافروخته و هرگز خاموشی ندارد چون: «ما یفتح الله للناس من رحمہ فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده».

انسان چگونه می‌تواند چراغ الهی را خاموش کند؟ از هر وسیله‌ای که بخواهد کمک بگیرد، آن وسیله سپاه و ستاد خداست: «لله جنود السموات و الارض» خود آن ابزار، قبل از اینکه در اختیار انسان باشد در اختیار خداست و خود انسان قبل از اینکه مسلط بر خود باشد، زیر سلطه قهر و قدرت باری تعالی است؛ اعضا و جوارح هر انسان هم سپاه مسلح خدایند، بنابراین فرض ندارد کسی بتواند نور خدا را خاموش کند. با دمیدن دهان، نمی‌توان آفتاب را خاموش کرد آنچنان که می‌توان شمع را خاموش کرد! جز اینکه انسان خود را به رنج افکند راه به جایی نمی‌برد، زیرا بین شمس و شمع فرق نگذاشت.

خدا می‌فرماید: این سراج منیر را نه تنها برای مومنان که برای همه مردم فرستادم گرچه درآیه بعد می‌فرماید: مومنان را بشارت بده و این بشارت خاص است: «و بشر المومنین بأن لهم من الله فضلاً کبیراً» تو مبشر جهانیان هستی اما تنها مومنان از تو استفاده کرده آنان را به رحمت خاصه نوید می‌دهی و گرنه توده انسان‌ها از خلق و سبک زیست مردمی تو بهره می‌برند، هرچند به راه نیابند، حداقل از تیرگی آنها کاسته می‌شود.^۱

سیره بی‌همتای رسول اکرم ﷺ

۲۹۲. سیره علما و دانشمندان به اندازه علم صائب و عمل صالح آنها، ارزشمند است و سیره انبیا به ویژه نبی اکرم ﷺ چون براساس توحید تنظیم شده ارزش خاصی دارد که همتای

آن در بین مردم یافت نمی‌شود زیرا انبیا هم در بینش، گرایش و کوشش موحدند و هم در دعوت و تشویق؛ در عین حال برای خود و دیگران ارجی بیش از عبد مربوب و مخلوق نیازمند، قایل نیستند، آنان همواره جوامع بشری را به کلمه توحید که بین همه اهل کتاب علی‌السواء است، دعوت می‌کنند: «قل یا اهل‌الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله» یعنی، به علمای اهل کتاب بگو بیایند بر سیره‌ای سیر کنیم که بین ما و شما علی‌السواء باشد رب و معبودی جز خدا نپذیریم. ما و دیگران همگی بنده خداییم و ربوبیت نامحدود و بی‌کران از آن خدای سبحان است و جایی خالی باقی نمی‌گذارد تا کسی آن مورد را پر کند و داعیه ربوبیت در سر پیوراند و «انا ربکم الاعلی» بگوید.

رسول خدا طبق فرمان الهی گفت: بیایید، ربوبیت مبدای را امضا کنیم که مجموع نظام آفرینش را می‌پیوراند، و همگی، عبد صالح همان پروردگار باشیم. «و لا نشرک به شیئاً» نکره در سیاق نفی، مفید عموم است، یعنی هیچ چیزی را در هیچ امری شریک خداوند قرار ندهیم» و لا یتخذ بعضاً بعضاً ارباباً من دون‌الله» و دیگران را به عنوان پروردگار اخذ نکنیم. عصاره این طرح توحیدی آن است که نه خود را شریک خداوند بدانیم، و نه به دیگری اجازه چنین داعیه را بدهیم.^۱

معرفی نبی اکرم ﷺ

۲۹۳. خداوند در تشریح خطوط کلی رسالت خاتم الانبیا ﷺ و بیان اوصاف آن حضرت می‌فرماید: «یا ایها‌النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً* و داعیاً الی الله بإذنه و سراجاً منیراً» خدای سبحان در قرآن انبیای دیگر را به اسم خطاب می‌کند، نظیر «یاداد»، «یا موسی» و «یا عیسی». ولی همواره رسول اکرم ﷺ را به لقب مناسب، مورد خطاب قرار می‌دهد. قرآن اوصاف فراوانی را برای آن حضرت ﷺ یاد کرده است شجاع عادی از حوادث

^۱ سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۱۳۳

سهمگین بترسد، اما رسول‌الله که خود درجه قدرت و شجاعت است هرگز از هیچ سانحه‌ای هراس ندارد.

«و حرض المومنین» مومنان را هم برای پیشبرد اهداف اسلام تحریض و تشویق کن. «عسی الله أن يكف بأس الذين كفروا والله اشد بأساً و اشد تنكيلاً» امید است که خدا به خصومت دشمنان و به ستم طاغوتیان خاتمه داده و تجاوز متجاوزان را پایان بخشد. خلاصه آنکه، تو ای پیامبر به امید الهی تکیه کن و اگر غرب و شرق، روم و ایران و دیگر مشرکین و وثنیین حجاز و منافقین دست به دست هم دادند و علیه تو توطئه کردند به تنهایی مقاومت کن، البته همه این فضایل به عنایت الهی بود. در شجاعت چنان بود که وقتی به میدان جنگ می‌رفت، دیگران در جوار او احساس امن می‌کردند، حضرت امیرالمومنین عليه السلام درباره آن حضرت می‌فرماید: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلن الحق بالحق» یعنی رسول خدا رسالت و نبوت را به پایان رسانیده و درجات انسانیت را به بلندای اسم اعظم کشاند.^۱

خاتم کمالات

۲۹۴. هیچ مقامی بالاتر از مقام رسول اکرم نیست و گرنه پیغمبر دیگری می‌آمد و ظاهر آیه «و ان الی ربک المنتهی» آن است که نهایی‌ترین درجه رجوع الی الله همان مقامی است که، پروردگار رسول اکرم است یعنی گرچه همه موجودات زیر پوشش ربوبیت رب العالمین اداره می‌شوند، لکن با حفظ مراتب و درجات، که به درجات و مراتب عبودیت آنها ارتباط مستقیم دارد، هر کس عبودیتش کاملتر باشد تحت ربوبیت اسم کامل‌تر قرار دارد و نهایی‌ترین اسم‌ها کلمه «المنتهی» با الف و لام، ناظر به همین است، همان اسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تحت ربوبیت اوست.

از تعبیرهای اجمالی و تفصیلی خداوند در قرآن می‌تواند چنین استنباط کرد که رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تنهایی معادل مجموع جهان کیهانی است، چون گاهی می‌فرماید: «رب السموات

و الارض و ما بینهما و رب المشارق» و گاهی می‌گوید: «ربک» به هر حال رسول اکرم به تمامی کمالات گذشتگان خاتمه بخشیده و راهگشای همه مسائل و مشکلات آینده است. هیچ مطلب و مشکل نظری نیست که در پرتو وحی آسمانی و عقل رسول اکرم حل نگردد و نیز هیچ مشکل عملی وجود ندارد که در سایه حکمت عملی و ره‌آورد عقل عملی آن حضرت گشوده نشود، او گذشته‌ها را تکمیل و راه را برای آینده‌ها باز کرد، لذا خاتم انبیا شده و نبوت او ختم دایره نبوت است.

خدای سبحان نبی اکرم را با سیره توحیدی تربیت و تأدیب نموده و به حضرتش فرمود: «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» اگر نبی اکرم ﷺ به جز وحی در مسائل اعتقادی، سخن نمی‌گوید، و اگر خدای سبحان به او اجازه داد که بگوید، حیات و مماتم لله رب العالمین است، برای آن است که از صدر عقیده تا ساقه عملش همه و همه براساس توحید استوار است و این اساس، هرگز با شرک و طغیان سازگار نیست؛ نه خود، سر از طغیان در می‌آورد و نه به طغیانگران اجازه تعدی می‌دهد، نه به خود اجازه سکوت ناروا و سازشکارانه می‌دهد، و نه سکوت دیگران را امضا می‌کند. وقتی معرفت توحیدی و رفتار موحدانه نه تنها بلکه راسخ بلکه از باب اتحاد عارف و عرفان و معروف، یکی شد و همه شئون وجودی انسان موحد را معارف علمی و عملی توحید تأمین نمود، چنین شخصی زندگی و مرگ او موحدانه بوده و فقط برای خدای سبحان خواهد بود^۱.

تأسی سیدالشهدا به رسول خاتم ﷺ

۲۹۵. سالار شهیدان حسین بن علی (علیهما افضل صلوات المصلین) در نهضت جهانی خود با اقتدا به سیره پیامبر فرمود: «أسیر بسیره جدی و ابی» من سیره جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی (صلوات الله و سلامه علیهما) را احیا می‌کنم یعنی حرکت به سوی کربلا و استقبال از شهادت و حمایت از دین با نثار و ایثار به پیروی از سیره پیامبر ﷺ است، معلوم

می‌شود، سیره توحیدی آن است که انسان نه به خود اجازه طغیان بدهد و نه در برابر طغیانگران آرام بنشیند و نه سکوت مداهنه‌آمیز اهل سکوت را امضا کند. پس نه تنها خوف و رجای آن حضرت بر محور توحید بود، بلکه تمام حرکت و سکون آن حضرت هم موحدانه بود. آنجا که باید غمگین می‌بود غمگین، و آنجا که باید هراسناک باشد، هراسناک و آنجا که باید مسرور باشد مسرور می‌شد، دستور فرح و نشاط را هم خدای سبحان به او داده است: «قل بفضل الله و برحمته و بذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون» او به فضل خدا مسرور بود، گرچه به لحاظ کمال انقطاع، هراس و خوفی از غیر خدا نبوده و امید و رجایی به غیر پروردگار نداشته است.^۱

رسول اکرم ﷺ اسوه سالکان

۲۹۶. خدای سبحان پیامبر اکرم ﷺ را به نحو اطلاق، اسوه قرار داده برای اینکه ممکن نیست موجودی در صراط مستقیم باشد و برخی از کارهای او قابل اقتدا نباشد، خصوصاً پیامبر که حتی از کارهای مشکوک هم منزّه و مبرا است، لذا آن حضرت می‌تواند بدون هیچ قید و شرطی اسوه سالکان کوی حق باشد، البته امور اختصاصی رسول اکرم ﷺ خارج از بحث است.

خدای سبحان، رسول اکرم ﷺ را در شئون مختلف جوامع انسانی مقتدای انسان‌های آزاده قرار داد، یعنی به او ستم‌های گوناگون دارد و جوامع بشری باید در همه آن سمت‌ها از وی پیروی کنند، خواه در مسائل تلاوت کتاب تعلیم کتاب و حکمت، تزکیه، قضا و داوری، زمامداری و یا هدایت و ولایت تکوینی به عنوان مجرای فیض خالقی در ایصال به مطلوب. در همه این شئون پیامبر در مسیر حق و اسوه دیگران است، اما نه بدان معنا که دارای سمت مستقلی باشد زیرا فرض ندارد که خدای سبحان ربوبیت مطلق جهان را دارا باشد و موجودی دیگر در زمین یا در آسمان سمتی مستقل داشته باشد، بلکه هر موجودی

امکانی به نوبه خود آیتی از آیات الهی بوده، و مظهر نامی از اسمای حسناى خداوندی خواهد بود. به عنوان نمونه می‌توان گفت که «تالی» از اسمای حسناى خدای سبحان است و رسول اکرم ﷺ مظهر تلاوت او که فرمود: «تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق» خداوند خود را تالی آیات معرفی کرد و رسول اکرم، مظهر این نام است، پس پیامبر گرامی ﷺ نه تنها در علم غیب یا تزکیه و تعلیم، بلکه در امور مهم رسالت، مظهر اسمای حسناى الهی محسوب می‌شود، او در تلاوت، که کار ابتدایی آن حضرت به شمار می‌آید هم، آیت تلاوت خدایی است.^۱

جاذبه رسول اکرم ﷺ

۲۹۷. جاذبه پیغمبر به حدی بود که آن گروه خشنی که: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و اجدر آن لا یعلموا حدود ما انزل الله» از صحبت پیغمبر می‌رمیدند و در مجلس آن حضرت حاضر نمی‌شدند، حال از مجلس، بیرون نمی‌روند چون مجلس آن حضرت ﷺ علم و ادب و رحمت است و آموزندگی دارد. پیغمبر دارای چنین جاذبه‌هایی بود که خداوند او را به دارا بودن خلق عظیم می‌ستاید و چنین فردی باید الگوی افراد، در همه جوانب گردد چنانکه خداوند او را به عنوان اسوه معرفی کرده می‌فرماید: اگر در بعضی از مشکلات تنها هستید برای حل مشکل به پیغمبر اقتدا کنید چون در صدر اسلام، تنها کسی که مشکل جنگ را حل می‌کرد رسول خدا بود.

کسانی که مسئولیتی داشته دیگران دست از یاری آنان برمی‌دارند در این امر به پیامبر اقتدا کنند، قطعاً خدا، در دشواری‌ها، یاور اوست: «فان مع العسر یسراً* ان مع العسر یسراً» از سخنان بلند رسول خداست که می‌فرماید: اگر سختی در جایی جاسازی شد، دوبرابر آن، آسانی می‌آید و آن را از مکان خود بیرون می‌کشد.

حضرت رسول ﷺ این سخن را به استناد آیه شریفه که در آن کلمه «عسر» با الف و لام و کلمه «یسر» بدون الف و لام مکرر شده فرموده است چون او قرآن ناطق است و اگر کسی به خدای سبحان اتکا و توکل داشته باشد یقیناً خدا او را پیروز می‌کند: «و من یتق الله يجعل له مخرجاً» و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه» هرگاه مسئولیتی دینی و الهی خویش را درست انجام داد و صحنه را ترک نکرد خدای سبحان برای او گشایشی فراهم می‌آورد.

همان‌طور که اعراض از خدا مایه ضنک و تنگی زندگی می‌گردد، پرهیزکاری نسبت به خداوند مایه گشایش زندگی و برخورداری روزی از سفره غیب و بدون گمان می‌گردد، یعنی آیه: «من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکاً» و آیه: «من یتق الله يجعل له ...» در قبال یکدیگر^۱.

پیامبر اکرم ﷺ مظهر «محبی»

۲۹۸. خدای سبحان، پیامبر اکرم ﷺ را محور حیات قرار داده، او مظهر «محبی» است و پیروی از او هم حیات بخش: «یا ایها الذین امنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» مقصود از این حیات، حیات نباتی یا حیوانی یا حیات نازل‌ترین درجه انسانی و مانند آن نیست، زیرا خداوند به مردم خطاب نمی‌کند بلکه مومنان خطاب می‌کند نه مردم، به آنها که از اصل حیات اسلامی طرفی بسته‌اند، می‌فرماید: پیروی پیغمبر، شما را زنده‌تر می‌کند یا همچنان حیاتتان را محفوظ نگه می‌دارد. خطاب‌های قرآن گونه‌های مختلفی دارد:

۱- ندهای خاص که مخصوص انبیاست مانند: «یادادود»، «یاموسی»، «یانوح». پیغمبر خاتم ﷺ را نیز با خطاب: «یا ایها الرسول»، «یا ایها النبی»، «یا ایها المدثر» و مانند آن مخاطب قرار می‌دهد.

۲- گاهی به نفوس معینه خطاب می‌کند، مانند: «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک»

۳- گاه به گروه خاص خطاب می‌کند، مانند: «یا اولی‌الالباب».

۴- گاه مومنان را ندا می‌زند، مانند: یا ایها الذین آمنوا ...»

۵- گاهی از آن فراتر است، مانند: «یا بنی اسرائیل»، «یا اهل‌الکتاب».

۶- و گاه فراگیرتر از همه می‌فرماید: «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم ...» اینها درجات گوناگون خطاب‌های خدای سبحان است که از شخص گرفته تا جهان همه و همه در مقاطع مخصوص مشمول خطاب‌های گوناگون الهی هستند، اما «یا ایهاالناس» خطاب‌ی عمومی است و «یا ایهاالذین آمنوا» خطاب‌ی تشریفی! ممکن است با مردم به نحوی سخن بگویند، با مومنان به طرز دیگر و با اولوالالباب به شکل سوم.

در این آیه نیز با خطاب تشریفی می‌فرماید: ای کسانی که با مومن شدن بخشی از حیات خویش را تحصیل کردید، پیرو محور حیات باشید تا حیاتتان محفوظ بماند، یا به حیات برتر راه یابید، اگر ایمانتان ظاهری است بکوشید آن را باطنی کنید، اگر سطحی است بکوشید آن را عمیق کنید و اگر ضعیف است تلاش کنید تا در همه شرایط قوی و قوی‌تر گردد. پیروی از رسول خدا حیات‌بخش است البته تا انسان مظهر «محیی» نباشد پیروی از او حیات‌بخش نیست، پیغمبر ﷺ محور حیات است یعنی خود زنده و مظهر «الحی الذی لا یموت» است، متابعت از او نیز حیات جاودانه می‌بخشد.

نقل شده: بهشتیان نامه‌ای دریافت می‌کنند که در آن نوشته شده: «من‌ال‌حی الذی لا یموت الی‌ال‌حی الذی لا یموت»! یعنی نامه‌ای است از خداوند زنده‌ای که نمی‌میرد به مومن بهشتی که برای همیشه زنده است، البته یکی بالاصاله و دیگری بالتبع. بر فرض سند این گونه روایات درست نباشد معنایش تام و محتوایش حق است زیرا در بهشت

مرگ نیست. «لا یدوقون فیها الموت الا موته الا ولی» بهشتیان آن مرگ گذشته را پشت سر گذاشته‌اند و برای ابد به حیات جاودانه رسیده‌اند.^۱

برخوردار از حیات خاص

۲۹۹. همه مومنان زنده‌اند ولی در بین راهیان الی‌الله، شهدا سهم خاصی از زندگی دارند، دیگران از حیاتی که مخصوص شهید است طرفی نمی‌بندند: «لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون» آنان تا آنجا که باید به سوی محور حیات بروند رفته و از حیات خاصه برخوردار شده‌اند، چنین نیست که هر کس مومن شد به حیات عالی راه پیدا کند، مومن نسبت به غیر مومن زنده است نه اینکه نسبت به برتر از خود زنده باشد.

آیه شریفه سوره «انفال» در سیاق آیات دفاع و جهاد، شهادت و ایثار طلبی آمده است، یعنی همان‌طور که مسئله قصاص عاملی است حیات بخش: «ولکم فی القصاص حیوه یا اولی‌الالباب» و حیات اجتماعی را قصاص، که حکمی است فقهی تأمین می‌سازد، حیات جاودانه را هم شهادت، که حکم فقهی دیگر است تأمین می‌کند. گرچه همه دعوت‌های رسول خدا زندگی بخش است ولی بارزترین دعوتی که بهترین حیات را اهدا می‌کند دفاع است، چون خدای سبحان محیی حقیقتی است و رسول خدا مظهر او و پیروی رسول خدا نیز جز پیروی خدا نیست، لذا گرچه می‌فرماید: «استجیبوا لله و للرسول» اما فرمود: «اذا دعاکم» فعل را مفرد آورده و نفرمود: «اذا دعواکم» (هرگاه هر دو شما را بخوانند)، چون خدا و پیغمبر دو دعوت ندارند، بلکه خدا به زبان پیغمبر سخن می‌گوید و پیغمبر سخن خدا را می‌رساند، دعوت پیغمبر همان دعوت خدا و دعوت خدا همان دعوت پیغمبر است، یکی به عنوان مرسل و دیگری به عنوان رسول، یکی به اصل و دیگر فرع و پیرو، یعنی گوینده اصلی خداست، سخن فقط کلام خداست و رسول اکرم ﷺ رساننده همان کلام و پیام است.

رسول خدا ﷺ درباره امیرالمومنین (علیهما افضل صلوات المصلین) فرموده: «علی مع الحق و الحق مع علی» و آن را توضیح داده که: علی حق محور و محور حق است، یعنی حق در هر مرحله‌ای اعم از مسائل اصولی و فروعی و ... دایر مدار علی بن ابیطالب است هر جا او باشد حق نیز حضور دارد. پیغمبر ﷺ نیز محور حیات است یعنی هر جا او هست حیات نیز هست و او که به فراز «فاوحی الی عبده ما اوحی» اوج گرفته است و به بلندای «دنی فتدلی* فکان قاب قوسین او ادنی» نایل شده شما نیز به دنبالش بروید تا از آن حیات برتر برخوردار گردید^۱.

حیات و اندیشه در سیره پیامبر ﷺ

۳۰۰. هر درجه‌ای که انسان بدان می‌سد حیات جدیدی می‌یابد، وقتی به جایی رسید که مطلبی را درک نمی‌کند از آن جهت مرده است! آنگاه که با کوشش به درک آن مطلب موفق شد حیات تازه‌ای نصیبش می‌شود؛ اگر در مسئله‌ای اندیشه ندارد، در آن مسئله، زنده نیست چون حیات با اندیشه آمیخته است، هر جا علم و قدرت باشد حیات نیز حضور دارد، آگاهی، حیات‌بخش و قدرت‌آفرین است، علم و قدرت زمینه‌ساز حیاتند نه اینکه حیات، مجموعه علم و قدرت باشد، بلکه حیات عامل هماهنگ‌کننده است، علم را بر عمل مشرف می‌کند و عمل را زیر پوشش علم، تنظیم می‌سازد و چون علم و عمل مراتبی دارد، حیات نیز دارای درجات خواهد بود.

جهاد و کوشش پیغمبر ﷺ، بر آن بود که پیروان خود را به درجات برتر برساند، همه آیات الهی، که ظاهری دارد و باطنی و برای باطن، باطن دیگر، برای آن است که درجات نهفته را ارائه داده عالمان عامل را بالا ببرد: «یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات» مومن یک درجه دارد و مومن عالم درجات.

پیغمبری که مراحل «ثم دنی فتدلی* فکان قاب قوسین او ادنی» را طی کرده، با اینکه توان اوج گیری دارد، مأمور شد که به نشئه طبیعت تنزل کند و با انسان‌ها به سر برد، به عنوان معلمی مهربان، بال بگسترد و دیگران را زیر بال خود گرفته، آیین پرواز را به دیگران بیاموزد تا دوباره با هم به پرواز درآیند! «واخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین» به مومنان نیز فرموده: حیات در گرو پیروی از پیامبر است، رسول اکرم ﷺ نیز در حیات و ممات خود باید امت را حفظ کند، در این آیه می‌فرماید: «جناح» یعنی پر و بالت را بگستر تا دیگران زیر آن پناهندگی داشته باشند تا پر درآورده آیین پرواز را بیاموزند، تو معراج رفتی! نماز معراج آنان باشد، تو «دنی فتدلی» داشتی آنان نیز «قربان کل تقی» داشته باشند، تو اوج گرفتی، آنان نیز بتوانند از صلوات من و فرشتگانم بهره‌ای ببرند که «هو الذی یصلی علیکم و ملائکته...» من و فرشتگانم بر تو صلوات می‌فرستیم تو مومنان را بال و پر بده تا به جایی برسند که بر آنان نیز صلوات بفرستیم: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی...» تو بی‌بال و پرها را پناه بده تا آنان نیز پر درآورده، با فرشتگان محشور باشند، بالی که درمی‌آورند همانند بال و پر کبوتر و مرغ نیست، بلکه همسان بال ملائکه است چنانکه درباره حضرت جعفر طیار رضی الله عنه آمده است که خدای سبحان به این شهید دو بال داد که با فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند.

اینک تو ای رسول اکرم ﷺ راه تحصیل این بال را به مردم بیاموز تا آنان بال درآورده به پرواز آمده، فرشتگان ما بر آنان صلوات بفرستند. ملائکه همیشه بر بندگان صالح صلوات می‌فرستند، اگر تفاوتی هست در این طرف است و گرنه آنجا لیل و نهار، صبح و مساء، هفته و ماه و سال نیست چون قبلاً گذشت که آن نشئه، فوق زمان است.

پس اگر خواستیم بدانیم در فلان مسئله زنده‌ایم یا نه؟ باید بدانیم عالم به آن هستیم یا نه؟ و چون کل جهان با توحید، اداره می‌شود، یعنی از نظر تکوین، خدای واحد، رب العالمین بوده جهان را آفرید و اداره می‌کند، از نظر علوم هم همه علوم و معارف حقه به علم توحید برمی‌گردد، شناخت خدا، اسما و اوصاف حق تعالی، مظاهر اسما و اوصاف، شناخت افعال و آثار خدا چیزی بیرون از محدوده توحید نیست لذا خدای سبحان به پیغمبر فرمود: «فاعلم

أنه لاله الاالله و استغفرلذنبك و للمومنين و المومنات» یعنی تو عالم بر توحید باش، تو موحد باش، برای خود و سایرین طلب آموزش کن، هم عالم باشد و هم معلم. خداوند ابتدا رسول اکرم ﷺ را علم توحید آموخته، سپس وی را معلم و ناشر لوای توحید معرفی کرد: «یعلمهم الكتاب و الحکمه» آنگاه فرمود: این پیغمبر، محور حیات است و حیات او هم در محور تعلیم توحیدی است؛ از طرفی به ما فرموده: دعوتش را استجابیت کنید تا زنده شوید و از طرف دیگر به پیغمبر دستور داده که پر و بال بگستران تا آنان را احیا کنی، همه مختصاتی که برای انسان زنده لازم است به پیغمبر داده سپس فرموده: تو عامل حیات بخش باش^۱.

وظیفه موجودات در پیشگاه رسول اکرم ﷺ

۳۰۱. براساس آنچه در فصل یکم بیان شد، همه موجودات آسمان و زمین در پیشگاه رسول اکرم ﷺ وظیفه دار و خاضع و خاشعند. از این رو خدای سبحان در قرآن کریم آن وظایف را تبیین کرده است. وظیفه‌ای که برعهده فرشتگان نهاده، این است که به همراه خداوند بر پیامبر درود بفرستند: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً». خداوند به انسان‌ها نیز می‌فرماید: همان‌گونه که فرشتگان در ساحت قدس آن حضرت تصلیه‌ای دارند شما هم به پیشگاه او صلوات و سلامی اهدا کنید و در پیشگاه مقدس او سلم و منقاد باشید.

خداوند قبل از تأدیب دیگران - اعم از فرشته و بشر - خود از باب تفضل، تحیت خاصی به رسول گرامی ﷺ اهدا می‌کند و آنگاه دیگران را مأمور به ادای احترام می‌کند.

گرچه قرآن کریم نحوه عرض ادب به ساحت قدس رسول گرامی ﷺ را به صورت «و سلموا تسلیماً» بیان می‌کند اما کیفیت آن را در آیات فراوانی که مسئله اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر را مطرح کرده است شرح می‌دهد، زیرا خداوند او را بر محور محبت خود

پرورانده و تربیت کرد، او را به خلق عظیم رساند، احکام الهی را به او آموخت و به دیگران دستور داد تا از او اطاعت کنند.

از آنجا که خدا مودب بود، رسول اکرم ﷺ را به آداب الهی مودب کرد. ادب همان ظرافت در کردار یا گفتار است و انسان ظریف‌گوی و لطیف‌پرداز، ادیب می‌باشد، و انسانی که همه شئون زندگی سیره او با ظرافت همراه است، مودب خواهد بود. بنابراین سیره ظریفانه، نشانه ادیب بودن صاحب سیره، و سنت لطیفانه، آیت مودبانه بودن صاحب سنت است.^۱

آیات وارده در پیروی از پیامبر ﷺ

۳۰۲. پیامبر اسلام ﷺ گذشته از مزایای خاص علمی و عملی، دارای دو امتیاز مخصوص به خود بود؛ اول: داشتن هدف مشخص، دوم: آشنایی با راه درست رسیدن به آن هدف و نیز پیمودن آن.

سیر اینکه خداوند به جوامع بشری دستور اطاعت از پیغمبر داد، آن است که انسان مسافر است و مسافر دارای مقصدی خاص و راهی معین است و پیغمبر اکرم ﷺ، هم مقصد قافله انسانیت را می‌داند و هم راه رسیدن به آن مقصد را به خوبی می‌شناسد. خدای سبحان در این باره فرمود: «النجم اذا هوی»؛ سوگند به ستاره آسمانی وقتی که برای افول به افق نزدیک شود، پیامبری که صحابت و رهبری شما دارد، نه گرفتار ضلالت است و نه مبتلا به غوایت. انسان بی‌هدف را غاوی و انسان را گم کرده را ضال می‌گویند. پیامبر گرامی ﷺ که منزله از ضلالت و غوایت است، هم هدف کاروان انسانیت را می‌داند و هم راه رسیدن به آن را.

تبهکاران در هر عصری پیامبر خویش را به سفاهت و ضلالت متهم می‌کردند ولی پیامبران به دستور خدای سبحان، از خود دفاع کرده، می‌گفتند: «یا قوم لیس بی‌سفاهه». قرآن کریم، این جریان را که برای بسیاری از پیام‌آوران الهی اتفاق افتاده است، با ذکر آنچه آنها در

دفاع از خود گفته‌اند، نقل می‌کند ولی وقتی این اتهام متوجه رسول اکرم شد، خدای سبحان خود از رسولش دفاع کرد و فرمود: «ما ضل صاحبکم و ما غوی».

بر این اساس رسول گرامی ﷺ که منزله از ضلالت و غوایت، و واجد همه علوم و معارف بوده و از جهت ظرافت گفتار و لطافت رفتار، الگوی ادیبان و اسوه مودبان جهان است، مدار اطاعت الهی قرار گرفت و خداوند فرمان پیروی از او را در چند آیه بیان فرمود. بررسی این آیات معلوم می‌کند که محور اطاعت کجاست و بهره‌هایی که انسان مطیع از اطاعت می‌برد چیست:

۱- «اطیعوا الله و الرسول» در این آیه، اعراض و روی گرداندن از اطاعت رسول اکرم ﷺ کفر تلقی شده است. یعنی اگر کسی از جهت اعتقادی روی برگرداند، کفر عقیدتی دارد و اگر کسی معتقد باشد ولی در مقام عمل اعراض کند، کفر عملی دارد و در هر دو حال از کافران (به معنای جامع) به شمار می‌رود.

۲- این رحمت خاصه است که در پرتو اطاعت از خدا و پیامبر نصیب مردم می‌شود. رحمت خاص در قبال رحمت عام و مخصوص مومنان و سالکان صراط مستقیم است.

۳- در این آیه جنبه تشویق ملحوظ شد، به این بیان که فوز عظیم که بهشت جاودان نموداری از آن است و در پرتو پیروی از خدا و رسول اکرم ﷺ حاصل می‌شود، به پیروان خدا و رسول بشارت داده شد.

۴- سرپیچی و نافرمانی در برابر خدا و پیامبر، مایه عذاب دردناک و ذلت و خواری است. عزت بی‌جا، ذلت بجا را به همراه دارد، چنانکه فروتنی در برابر فرمان خدا و پیامبر، زمینه فوز بزرگ و عزت راستین را فراهم می‌کند. هون و خواری در اطاعت از هوی نهفته است و انسان هوس‌مدار، از نهفتگی خواری و زبونی غافل است.

۵- خداوند بعد از دستور پیروی از خود و رسول گرامی و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) چنین فرمود: برای فصل خصومت و حل نزاع‌های علمی و عملی به خدا و رسول او رجوع کنید. ارجاع مورد نزاع به خدا و رسول، بازگشت خوبی برای شما دارد.

اسرار این عالم، حقیقت‌های عینی و پشتوانه دستورهای اعتباری است و تأویل این احکام در قیامت ظهور می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «یوم یأتی تأویله»؛ روز قیامت تأویل این احکام و تأویل قرآن فرا می‌رسد. آن روز کسانی که مطیع رسول اکرم ﷺ بودند به تأویل حسن باز می‌یابند و «احسن تأویل» نصیب کسی می‌شود که دارای «احسن تقویم» باشد و «احسن تقویم» نصیب کسی است که «احسن الاقوال» را شناخته و از آن اطاعت کند و «احسن الاقوال» قول رسول اکرم ﷺ است. یعنی جمع میان آیات این است که به بندگانی بشارت دهید که سخنان گوناگون و مکاتیب متنوع را بررسی می‌کنند و بهترین آنها را می‌گیرند و احسن قول‌ها، مکتب کسی است که خود و مردم را به الله دعوت کند و در متن صراط مستقیم باشد. آنگاه مصداق خاص احسن الاقوال را که سخن رسول اکرم ﷺ است مشخص کرد. قهراً چنین انسانی به احسن تقویم متقوم شده و در قیامت از احسن تأویل برخوردار است. یعنی بازگشت او نیکوترین بازگشت‌ها و بهترین مرجع خواهد بود. البته حسن و زیبایی نشئه حقیقت، یعنی معاد، غیر از حسن اعتباری محدوده قانون و تشریح است.

۶- اگر کسی مطیع خدا و پیامبر باشد، همراهان خوبی دارد، زیرا انبیا و صدیقان و شاهدان اعمال و صالحان رفقای او و همراه مرافقی برای او هستند. همراه موفق به کسی گفته می‌شود که رفیق خود را هدایت و حمایت می‌کند. به عبارت دیگر قافله بشری به سوی لقای حق در حرکت است و طی این مرحله طولانی بدون همراهی خضر ولایت، میسور نیست، و همراهان ضعیف‌نواز، مایه شادابی و امید اعضای قافله‌اند.

احساس گرایش به فضیلت، یا بی‌میلی نیست به گناه در سالکان جنه‌اللقاء، نشانه حسن رفاقت انبیا و اولیای الهی است. یعنی آثار نبوت و صداقت و شهادت و صلاح همراهان، به طور نامرئی در دل مصاحبان ظهور می‌کند.

نکته شایان ذکر اینکه معنای ظاهری آیه مزبور این است که افرادی که مطیع شریعت رسول اکرم ﷺ هستند، در قیامت با انبیا و اولیا محشور می‌شوند، اما در بیان معنای عمیق آن

باید گفت: معیت گاهی جسمانی و حسی است، یعنی سالکان کوی طاعت و انقیاد، با انبیا در یک مکان و در یک بوستان زندگی می‌کنند، و گاه معیت عقلی است، یعنی ارواحشان در کنار رسول اکرم ﷺ است و به لقای رسالت آن حضرت بار می‌یابند و بسیاری از معارف و حقایق نادیدنی را مشاهده می‌کنند، اگرچه به مقام پیامبران نمی‌رسند. چنانچه به جنه‌اللقاء هم بار نیابند، شاهد کسانی که اهل آن هستند، خواهند بود و این معیت روحی است، نه جسمی و حسی. پس سالکان کوی رسالت در نشئه ملکوت و بالاتر از آن با انبیا خواهند بود لیکن قافله سالارشان رسول اکرم ﷺ است.

۷- این رحمت - چنانکه پیش از این بیان شد - رحمت خاص است که در پرتو پیروی رسول اکرم ﷺ ظهور می‌کند و بهره پیروان خدا و پیامبر می‌گردد.

۸- فائز و رستگار کسی است که پیرو خدا و رسول اکرم بوده و تقوای الهی را فراهم کند. هر کدام از رسول و امت مسئولیتی دارند؛ رسول گرامی ﷺ مسئول تبلیغ آیات و احکام الهی است، و امت اسلامی مسئول فهم و پذیرش دعوت الهی است. پیامبر پیام خود را رساند و شما بکوشید که به هدف والای او برسید.

خلاصه پیام آن شما نابالغانی هستید که به وسیله پیروی دستورات رسول گرامی ﷺ از دوران کودکی بیرون می‌آید. انسان تا خاک باز است نابالغ است. وقتی از خاک بازی و زمین‌بازی و زمان و زمانه‌بازی و مانند آن رهید، بالغ می‌شود و آنان که در رهن طبیعتند و از گرو ماده‌رهایی نیافته‌اند، مبلغ دانش آنها بسیار اندک است و با سرمایه کم، تجارت کلان ممکن نیست. در این باره خداوند به رسول گرامی فرمود: از چنین گروهی اعراض کن.

۹- یعنی گرچه شما خردمند و عالمید، اما جهان بین کامل نیستید. بسیاری از اسرار چون در دسترس علوم انسانی یا تجربی نیست جامعه بشری نسبت به آنها امی است و خداوند از میان امیین، پیامبری عالم و آگاه را مبعوث کرده است. بنابراین مومنان در برابر وحی آسمانی حق ندارند بگویند: ما نظرمان درباره ره‌آورد پیغمبر، چنین است، زیرا امی نباید در برابر معلم اظهار نظر کند.

البته اینکه می‌گویند: «جاهل را با عالم بحث نیست»، بدین معنا نیست که جاهل نباید از عالم استفتا و سؤال و استفسار و تعلم کند. این گونه امور نه تنها برای جاهلان رواست، بلکه بر آنها واجب است، اما کنکاش و تلاش بی‌جا کردن، ندانسته‌ها را دانسته تلقی کردن و استدلال‌های عالمانه را با مغالطه‌های جاهلانه آمیختن روا نیست. انسان در حوزه علم و اندیشه‌اش مختار است ولی آنچه را نمی‌داند و علم به جهل خود دارد باید به محقق فرزانه رجوع کند و آن فقط وحی خداست.

کیفر تلخ کسانی که جاهلانه در قبال وحی الهی سرسختی می‌کنند این است که نه ولی خواهند داشت و نه نصیر: «لا یجدون ولیاً و لا نصیراً». «ولی» کسی است که همه کارهای مولی علیه را برعهده می‌گیرد، مانند پدر که همه کارهای فرزند خردسال خود را برعهده دارد. «نصیر» کسی است که کمبود کار انسان را ترمیم می‌کند؛ کسی که بتواند بعضی از کارها را برعهده بگیرد و در انجام بعضی دیگر ناتوان باشد دیگری به یاری او می‌شتابد و آن کمبود را جبران می‌کند. جهنمیان در قیامت نه ولی دارند تا عهده‌ار همه کارهای آنها باشد و نه ناصر دارند تا کمبود کارهای آنها را جبران کند. از این رو چهره آنان در آتش به هر سمت گردانده می‌شود و می‌گویند: ای کاش ما از خدا و پیامبر پیروی می‌کردیم.

حیرتی است که در دنیا داشتند؛ زیرا محصول تمرد از وحی و سرگردانی در تیه جهالت و ضلالت، در قیامت ظهور می‌کند. انسان متحیر به راست و چپ و بالا و پایین می‌نگرد تا راه چاره بیابد. این حالت که عذاب معنوی است در کنار عذاب‌های جسمانی برای جهنمیان ظهور می‌کند.

انسان‌ها از لحاظ بهره‌برداری از رفتارشان یکسان نیستند، زیرا بعضی انسان‌ها از اعمال خود طرفی نمی‌بندند. ولی بعضی همه اعمالشان - اعم از محسوس و مشهود، یا معقول و مستور - را می‌یابند، از این رو از اعمال مومنان چیزی کاسته نمی‌شود.

۱- از آنجا که عزت از آن خدا و رسول و مومنان است: «ولله العزه و لرسوله و

للمومنین»، کسانی که از پذیرش رسالت رسول اکرم ﷺ سرباز زده، منحرف شدند، ذلت دامنگیر آنها می‌شود. پس آن حضرت محور محبت و عداوت الهی و نیز مدار

عزت و ذلت است، بنابراین دوست‌داران و پیروان رسول اکرم ﷺ عزیز و محبوبند. چنانکه منحرفان از رسالت آن حضرت، هم دشمنان خدایند و هم خوار و فرومایه». اگر کسی مطیع رسول اکرم نبود و راهش را جدا کرد و در شق و مرز دیگری حرکت کرد عقاب خداوند سخت است.

حاصل اینکه چون محور ارزش و کمال انسانی، فضایل نفسانی است: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» و رسول گرامی ﷺ که مودب به آداب الهی است و از خلق عظیم بهره‌مند است: «انک لعلی خلق عظیم»، از برجسته‌ترین مراحل تقوا متنعم است، پس کریم‌ترین انسان‌ها نزد خداوند می‌باشد، از این رو نمونه همه انسان‌های کامل خواهد بود. خلاصه آنچه در این مبحث بیان شد اینکه خداوند پس از تأدیب پیامبر به اخلاق الهی و تخلق آن حضرت به صفات کمال، به مردم دستور داد: هرچه پیامبر آورد و به آن امر کرد اطاعت کنید و از آنچه شما را از آن نهی کرد بپرهیزید^۱.

اوصاف و شئون رسول اکرم ﷺ

۳۰۳. رسول اعظم ﷺ اوصاف و شئون گوناگونی دارد که با یکدیگر متفاوت‌اند، برای مثال گاهی رسول اکرم مبلغ است، یعنی پیام الهی را ابلاغ می‌کند و گاهی قاضی است؛ یعنی ضمن ابلاغ قانون، تطبیق قوانین بر کلیه موارد جزئی را هم به عهده دارد.

خدای سبحان رسول اکرم ﷺ را به عنوان قاضی معرفی فرمود: «فلا وربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا تجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً»؛ یعنی اینها هرگز ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه در همه مشاجرات مالی، حقوقی، علمی، اعتقادی، اخلاقی و فکری، به محکمه تو مراجعه کنند. تو باید حاکم آنها باشی و آنان نیز حکم تو را درونشان با آرامش و طمأنینه بپذیرند و منقاد و مطیع تو باشند. ساکن باشند؛ نه ساکت و ایمان بیاورند؛ به سودشان باشد یا به زیانشان. محکوم‌علیه و محکوم‌له، هر دو باید

^۱ همان، ج ۹، صص ۱۰۲-۹۳

از محکمه پیامبر، راضی برگردند؛ اگر محکوم علیه ناراضی برگردد، مومن راستین نیست. «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله»؛ ما این کتاب را که مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین الهی است، به حق نازل کردیم تا بر محور آن به اختلافات بین مردم خاتمه دهی.

قاضی و حاکم غیر از تلاوت آیات، مأمور تطبیق اصول کلی بر موارد جزئی نیز هست. در این مورد، گاهی اشتباهی نیز پیش می‌آید، از این رو فرمود: «ما اریک» یعنی این رأی که به تو نسبت داده می‌شود، به خدا هم انتساب دارد، در تطبیق کلی بر جزئی از رأی الهی مدد می‌گیری، «رأی» مثل وجود و «ارائه» چون ایجاد است؛ تفاوت ارائه و رأی، مانند ایجاد و وجود اعتباری است. اگر به فاعل استناد پیدا کرد، ارائه و «ایجاد» می‌شود و اگر به قابل ارتباط یافت، رأی و «وجود».

خدای سبحان به رسول گرامی ﷺ فرمود: ما ارائه دادیم تو دیدی؛ ما تفهیم کردیم، تو فهمیدی؛ ما تعلیم کردیم، تو عالم شدی؛ ما اشهاد کردیم، تو شاهد شدی؛ ما احکام کردیم، تو حاکم شدی: «بما اریک الله». در اینجا از عبارت «بما رأیت» استفاده نکرد، چون اگر انسان در مسیر توحید ناب بود، و حیات و مماتش برای پروردگار جهانیان، رأیی جز ارائه الهی ندارد؛ در حالی که ممکن است دیگران گرفتار سهو، غفلت، نسیان و خطا گردند یا رأی دیگران در حال اضطرار حجت باشد؛ به این صورت که راهی جز این نیست؛ یعنی اگر مصیب بودند مأجور، و گرنه معذورند؛ اما آنچه در محدوده اندیشه حضرت رسول ﷺ جلوه می‌کند، فقط ارائه حق است؛ او می‌بینند و آنگاه حکم می‌کند. از این رو فرمود: مومنان فقط باید به محکمه تو مراجعه کنند که در حقیقت مراجعه به خداست، زیرا «ان الحکم الا الله». پیغمبر حکم نمی‌کند، مگر به آنچه خدا ارائه کرد و در حقیقت حکم خداست که از زبان نبی اکرم ظهور می‌کند و این جز با ذوب شدن آن حضرت در مسیر توحید ناب ممکن نیست.

«من یطع الرسول فقط اطاع الله»، زیرا پیامبر چیزی جز از خدای سبحان ندارد. نبی اکرم ﷺ به این دلیل مطاع است که همه شئون او در مسیر توحید ناب است؛ در همه مسائل ساده یا

پیچیده، نازل‌ترین مسائل تا عالی‌ترین آن، پیروی بی‌قید و شرط از دستورهای حضرت ضروری است. با توجه به آن اصل کلی و حاکم است که او هرگز خلاف شرع، فرمانی صادر نمی‌کند.

از اسمای حسنی و اوصاف فعلی خداوند، «اغناء» یعنی بی‌نیاز کردن، و «اقتناء» به معنی سرمایه‌دادن است. خدای سبحان خود را بی‌نیاز کننده و سرمایه‌دهنده معرفی کرده و در عین حال، همین «اغناء» را به پیامبر نیز نسبت داده است: «اغناهم الله و رسوله»؛ خدا و پیامبر آنها را بی‌نیاز کردند. البته نه اینکه پیامبر ﷺ عدل خدا قرار گیرد، زیرا یکی ظاهر است و دیگری مظهر. پیامبر چون آینه‌ای است که جمال آفتاب را می‌نمایاند، مرآت حضرت حق است، و گرنه ذاتاً مستحق چنین اوصاف کمالی نیست، عبادت و اطاعت هم مخصوص ذات اقدس الهی است؛ ولی چون نبی اکرم ﷺ مرآت کامله حق بوده، چیزی جز حق را نمی‌پذیرد، اطاعت او طاعت خدای سبحان خواهد بود. این مسئله جز با توحیدی بودن سیره آن حضرت میسر نمی‌شود.^۱

پیامبر ﷺ نخستین مسلمان

۳۰۴. خدای سبحان به پیامبرش فرمود: «و بذلک امرت و انا اول المسلمین» منظور از «اول المسلمین»، اولیت ذاتی است که گاهی از آن به اولیت رتبی یاد می‌شود. خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه از نظر زمانی جلوتر است و سرسلسله انبیای ابراهیمی (علیهم السلام) است و درباره نوح علیه السلام که شیخ‌الانبیاء و حضرت آدم علیه السلام که ابوالبشر است، از این عبارت استفاده نکرده است. این نکته نشان می‌دهد که این اولیت، زمانی، تاریخی و مادی نیست، زیرا اگر منظور اولیت زمانی بود، هر پیامبر نسبت به قوم خویش «اول المسلمین» بود؛ پس علت اینکه خدای سبحان تنها به پیامبر اسلام فرمود که بگو «من مأمورم که نخستین مسلمان باشم»، این است که وی صادر اول و ظاهر اول است؛

^۱ پیامبر رحمت، ص ۱۵۷

یعنی هیچ کس در رتبه وجودی او قرار ندارد، چنان که نخستین کسی که در قیامت محشور می‌شود، آن حضرت ﷺ است.^۱

پیامبر ﷺ مظهر تام خدا

۳۰۵. از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده که فرمودند: «ان الله فوض الی نبیه امر خلقه لینظر کیف طاعتهم»؛ خدای سبحان کیفیت تدبیر انسان‌ها را به رسولش سپرد تا چگونگی طاعت مردم را ببیند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».

خدای سبحان رسولش را به بهترین و ظریف‌ترین آداب الهی مؤدب کرد، آنگاه به او فرمود: همانا تو بر اخلاق عظیمی هستی. سپس اداره امور دینی و دنیایی مردم را به آن حضرت واگذار کرد.

در روایات فراوانی آمده است که خدای سبحان امور مردم را به رسولش تفویض کرد. تفویض به معنای واگذاری امر به دیگری است؛ به گونه‌ای که رابطه مفوض (واگذارکننده) از آن امر منقطع شده و دیگر هیچ نقشی در تدبیر و بقای آن امر ندارد. این معنا بدون تحلیل عقلی مناسب، قابل قبول نیست، زیرا تفویض از جانب خدا، به تخصیص و تحدید قدرت بیکران او باز می‌گردد و در جانب مفوض‌الیه (کسی که امر به او واگذار شده است)، به معنای استقلال موجودی که ربط محض است، خواهد بود و این هر دو محال ذاتی و عقلی است.

واگذاری کاری از کارهای جهان به موجودی ممکن، به گونه‌ای که تنها در مقام حدوثیه واجب منتهی شود و در مرحله بقا، بی‌نیاز از او و مستقل و اصیل باشد، یا بدین گونه که موجود یاد شده، آن فعل را به طور مستقل برعهده گرفته و از نظر حدوث و بقا به او استناد داشته باشد و به واجب‌الوجود منتهی نگردد، از نظر عقل محال است و استحاله آن ذاتی

است، زیرا قدرت بیکران ازلی قابل تخصیص نیست. از سوی دیگر، موجود ممکن که ربط محض است، قابل استقلال نیست تا چیزی به او واگذار گردیده و او به تنهایی بی آنکه ذات واجب ازلی ظهور داشته باشد، کاری را انجام دهد.

اگر خداوند کاری از کارهای جهان هستی را - تکوینی یا تشریحی - به کسی واگذار کند و در حدوث و بقای آن نفوذ فاعلی نداشته باشد، آن کار از پوشش ربوبیت خدا خارج می‌شود. از آنجا که ربوبیت رب العالمین بی‌کران و نامحدود است و تحدید و تضییق نمی‌پذیرد، محال است در کاری از کارهای حضور و ظهور نداشته و از آن منقطع باشد، بنابراین تفویض، هم از نظر مبدأ فاعلی و هم از نظر مبدأ قابل، محال ذاتی و عقلی است.

حاصل آنکه روایات تفویض، با توجه به قرینه لبی مذکور (براهین استحاله)، به معنای مظهریت پیامبر در همه اسما و صفات (اراده، حاکمیت، ولایت و هدایت) حق خواهد بود؛ این معنا را بعضی روایات تأیید می‌کند: «فوافق امر رسول الله ﷺ امر الله عزوجل و نهیه نهی الله عزوجل»؛ پس امر رسول الله مطابق امر خدای عزوجل و نهی او نهی خدای عزوجل است؛ یعنی امر خدا و رسول او با هم هماهنگ است، زیرا پیامبر آینه تمام‌نمای حق است که اراده الهی در آن ظهور می‌کند.

پیامبر اکرم «فاعل بالتسخیر» است، چنانکه حضرت علیؓ نیز در سلطنت گسترده خود فاعل بالتسخیر بود: «فسخرنا له الريح تجرى بامر» باد را مسخر او کردیم تا به دستور او حرکت کند. نتیجه آنکه تفویض با مظهریت رسول گرامی ﷺ و فاعل بالتسخیر بودن وی هماهنگ است.

رسول اکرم ﷺ در همه کارهای مظهر وجودی حق است. همان‌طور که رامی (پرتاب‌کننده) اصیل و مستقل خداست و رمی پیامبر مظهر رمی الهی است: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» و تو نینداختی هنگامی که انداختی؛ خدا انداخت، در احکام هم چنین است؛ یعنی «و ما حکمت اذ حکمت و لکن الله حکم»؛ تو حکم نکردی هنگامی که حکم کردی؛ خدا حکم کرد» و ما اردی اذ اردت و لکن الله اراد»؛ تو اراده نکردی هنگامی که اراده کردی؛

خدا اراده کرد. «ما فعلت اذ فعلت و لكن الله فعل»؛ تو انجام ندادی هنگامی که انجام دادی؛ خدا انجام داد.

سر اینکه اطاعت پیامبر طاعت خدا شمرده شده، این است که انسان کامل مظهر اسمای حسنای الهی است و بی‌اذن او حکمی نمی‌کند و در این جهت چون فرشتگان است که حکمی نمی‌کند و در این جهت چون فرشتگان است که «لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعلمون».

شاهد مطلب، یعنی ما قرآن را براساس حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم، با آنچه خدا به تو نشان می‌دهد، حکم و حکومت کنی. از عبارت «بما رأیت» (حکم براساس رأی تو باشد) استفاده نکرد، بلکه فرمود: «بما اراک الله»؛ باید براساس آنچه خدا به تو ارائه کرد، حکم کنی. ارائه الهی همان وحی و الهام است که گاهی به صورت قرآن و گاهی به صورت حدیث قدسی است.

شاهد دیگر، آیه «و ما ینطق عن الهوی» است، زیرا این آیه همه احکام و معارف دینی را شامل می‌شود و منظور آن، تنها الفاظ و سخنان پیامبر نیست، بلکه به این معنی است که هرچه از پیامبر صادر می‌شود، عمل، سخن یا تقریر، تابع وحی الهی است. این آیه نظیر آیه «ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید» است، زیرا فرشتگان، پندار، گفتار و همه کردار و نوشتار انسان را ثبت و ضبط می‌کنند. «لفظ در این آیه مبارکه نیز کنایه از همه کارهای انسان است؛ مانند تعبیر کنایی «خوردن مال مردم» که شامل غصب فرس دیگران نیز می‌شود، زیرا مهم‌ترین اثر در تصرفات انسانی خوردن است؛ از این رو در قرآن نیز به هنگام نهی از تصرف در اموال دیگران می‌فرماید: «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»^۱.

سیره توحیدی پیامبر ﷺ

۳۰۶. سیره‌ای که براساس اعتقاد به توحید خدای سبحان تنظیم و استوار گردد، همه اوصاف نفسانی، افعال و حرکات انسان را بر اساس توحید الهی تنظیم می‌کند، زیرا افعال و حرکات را اوصاف و ملکات نفسانی، و اوصاف نفسانی را عقاید تنظیم و هدایت می‌کند. خدای سبحان، حد اعلای سیره توحیدی را به قلب پیامبرش القا فرمود. خدا در آیاتی که با کلمه «قل» آغاز می‌شود، عین مقول و مضمون آیه را در قلب پیامبر القا و ایجاد فرماید: بگو هیچ‌گاه جز آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است به ما نمی‌رسد، او سرور ماست و مومنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

خدای سبحان این مطلب آرام‌بخش را با کلمه «قل» در قلب پیامبر القا کرد و رسول اکرم ﷺ هم آن را از ام‌الکتاب تلقی کرد و به این صورت بینش توحیدی در جان پیامبر رسوخ کرد، پیامبر آگاه شده که هیچ رویدادی نصیب انسان نمی‌شود؛ مگر اینکه در ازل مقدر باشد. البته گاهی به عنوان پاداش عطا می‌کند و گاهی به عنوان کیفر می‌چشاند که در هر صورت خالی از امکان نیست.

«هو مولینا و علی الله فلیتوکل المومنون»؛ خدای سبحان به پیامبرش می‌فرماید: بگو الله مولای ماست، یعنی ما در تحت ولایت خدا هستیم و این گفتن با تلقی قلبی همراه است؛ نه اینکه فقط به زبان بگو، بلکه قلب نورانی حضرت رسول ﷺ این معنا را دریافته که فقط خدا مولای ماست.

این اصل کلی، در سوره «حدید»، با بیان دیگری آمده است. هیچ‌گزندی در زمین و به جان‌های‌تان نمی‌رسد، مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم، در کتابی (آمده) است؛ این بر خداوند آسان است. پس تدوین ازلی به انسان اختصاص ندارد، بلکه زمین، گیاهان، جمادات، معادن، خاک، دریاها، حیوانات دریایی و ... همه و همه را شامل می‌شود، زیرا آنچه در نظام جزئی می‌گذرد، از پیش در کتاب کلی الهی تدوین شده است. بینشی که کل نظام را تحت تدبیر خدای سبحان می‌نگرد، بینش توحیدی است. پیامبر اکرم ﷺ که دارای

چنین بینشی بود، نه چیزی او را نگران می‌کرد و نه از چیزی خوشحال می‌شد، تنها فضل الهی او را مسرور می‌سازد.

چون تمام رخدادها آزمون است و حوادث شیرین، گذشته از آزمون، جنبه امانی دارد؛ نه تملیک حقیقی.

کسی که چهره ظاهری حوادث را دیده و از روح آن بی‌خبر است و با دیدن حادثه‌ای ملایم، خوشحال می‌شود و حادثه ناملایمی او را نگران می‌کند، فخرفروش و خیال‌زده است: «و الله لا یحب کل مختال فخور»؛ اما انسان عاقل و موحد که همه این حوادث را مشمول نظام و آزمون الهی می‌داند، همه حوادث گوارا و ناگوار را امتحان خدا می‌یابد.^۱

پیامبر ﷺ، محور اطاعت الهی

۳۰۷. تبه‌کاران هر عصر، پیامبر خود را به سفاهت و ضلالت متهم می‌کردند و پیامبران به دستور خدای سبحان، در دفاع از خود می‌گفتند: «یا قوم لیس بی سفاکه»؛ ولی وقتی این اتهام متوجه رسول اکرم شد، خدای سبحان خود در دفاع رسولش فرمود: همنشین شما گمراه و بیراه نیست، و از سر هوا و هوس سخن نمی‌گویند. آن (قرآن) جز وحی نیست که بر او وحی می‌شود.

انسان بی‌هدف را غاوی و انسان راه‌گم کرده را ضال می‌گویند. رسول گرامی ﷺ که منزله از ضلالت و غوایت و واجد همه علوم و معارف بوده است، مدار اطاعت الهی قرار گرفت و خدای سبحان طی آیات مختلف، فرمان پیروی از او را بیان فرمود:

۱. در این آیه اعراض و روگردانی از اطاعت رسول اکرم ﷺ کفر تلقی شده است؛ یعنی

اگر کسی از جهت عقیده رو برگرداند، کفر عقیدتی دارد و اگر کسی معتقد باشد؛ ولی

در مقام عمل اعراض کند، دچار کفر عملی است.

۲. «اطيعوا الله و الرسول لعلك ترحمون»؛ رحمت در آيه، رحمت خاص است كه در پرتو اطاعت از خدا و پيامبر نصيب انسان مي‌شود. رحمت خاص در قبال رحمت عام، مخصوص مومنان و سالكان صراط مستقيم است.

۳. آنان كه از خداوند و رسول او فرمانبرداري كنند، (خداوند) آنها را به بوستان‌هاي درمي آورد كه از بن آنها جويبارها روان است؛ در آنها جاودان‌اند و اين است رستگاري سترگ و هر كس با خداوند و فرستاده او نافرمانی ورزد و از حدود او فراتر رود، (خداوند) او را در آتشي درمي‌آورد(كه) جاودانه در آن است و او را عذابي خوارساز(در پيش) خواهد بود.

۴. آی مومنان، از خداوند فرمان بريد و از پيامبر و زمامدارانی كه از شمايند، فرمانبرداري كنيد و اگر به خدا و روز بازپسين ايمان داريد، چون در چيزی با هم به ستيز برخاستيد، آن را به خداوند و پيامبر باز بريد كه اين بهتر و بازگشت آن نيكوتر است.

۵. مطيع خدا و پيامبر، همراهان خوبي دارد، زيرا انبيا، صديقان و شاهدان اعمال و صالحان، «همراه مرافق» او هستند.

همراه موفق کسی است كه رفيق خود را هدايت و حمايت مي‌كند. در حركت قافله بشري به سوی لقاء حق، همراهان رافق ضعيف‌نواز، مايه شادابی و اميد اعضاي قافله‌اند. گرايش به فضيلت و بي‌میلی نسبت به گناه، در سالكان جنه‌اللقاء، نشانه حسن رفاقت انبيا و اوليای الهی است. آثار نبوت، صداقت، شهادت و صلاح همراهان، به طور نامحسوس در دل مصاحبان ظهور مي‌كند.

معنای ظاهري آيه مذکور اين است كه افرادی كه پيرو شريعت رسول‌اكرم ﷺ هستند، در قيامت با انبيا و اوليا محشور مي‌شوند؛ اما معنای عميق آن اين است كه معيت گاهی جسمانی و حسی است كه پيروان با انبيا در يك مكان زندگي مي‌كنند و گاه عقلي است؛ يعنی ارواح پيروان در كنار رسول‌اكرم ﷺ است و به لقاء آن حضرت بار مي‌يابند و بسياری

معارف و حقایق نادیدنی را مشاهده می‌کند؛ اگر چه به مقام پیامبران نمی‌رسند و چنانچه به جنبه‌اللقاء هم نرسند، شاهد کسانی که اهل آن هستند، خواهند بود.

این معیت روحی است، نه جسمی و حسی پس سالکان کوی رسالت، در نشئه ملکوت و بالاتر از آن، با انبیا خواهند بود و قافله‌سالارشان رسول اکرم ﷺ است.

۶. یعنی گرچه شما خردمند و عالم هستید؛ ولی جهان‌بین کامل نیستید. اسرار بسیاری در دسترس علوم انسانی یا تجربی نیست و جامعه بشری نسبت به آنها بگویند، ما نظرمان درباره رهاورد پیغمبر چنین است.

بعضی انسان‌ها از اعمال خود در آخرت سودی نمی‌برند، چون عمل آنها ساقط شده است: «حبطت اعمالهم فی الدنيا و الاخره»؛ ولی بعضی همه اعمالشان - اعم از محسوس و معقول یا مشهود و مستور - را می‌یابند. اینان در دنیا در طاعت خدا و رسول بودند: «و تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئاً» اگر از خداوند و پیامبرش فرمان برید، از (پاداش) کردارهای تان چیزی کم نمی‌کند.

۷. «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ هرچه پیامبر آورد و به آن امر کرد، اطاعت کنید و از آنچه شما را از آن نهی کرد، پرهیزید.^۱

پیامبر ﷺ، محور محبت الهی

۳۰۸. پیامبر گرامی ﷺ مظهر محبت کامل حق است، زیرا خدای سبحان رسولش را محور حبّ قرار داد و فرمود: «ان کتتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله.»

امیرالمؤمنان علیه السلام در حدیثی که خود سلسله‌الذهب است می‌فرماید: مردی از انصار به حضور پیامبر رسید و گفت: من توان تحمل فراق و هجران شما را ندارم؛ وارد منزل و کارگاه می‌شوم، به یاد شما می‌افتم و دست از کار می‌کشم و رو به سوی شما می‌آورم تا به زیارت شما نایل شوم، این همه برای این است که شما را دوست دارم، اکنون به این فکر

^۱ پیامبر رحمت، ص ۱۰۱

افتاده‌ام که در روز قیامت که شما وارد بهشت شده، به اعلیٰ علین عروج کردید؟ من چه کنم؟

در این هنگام این آیه شریفه نازل شد: پیروان خدا و پیامبر، با سلسله انبیا، صدیقان، شاهدان و صالحان محشور می‌شوند و آنها دوستان خوبی هستند، زیرا خسته‌دلان قافله را پشت سر نمی‌گذارند، بلکه تا مرز امکان آنها را با خود می‌برند. سپس پیامبر گرامی ﷺ آن مرد را به حضور طلبید و این آیه را بر وی تلاوت کرد و به او بشارت داد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ایمان بنده‌ای کامل نمی‌شود، مگر اینکه من نزد او از خود او محبوب‌تر باشم (علاقه‌اش به من بیشتر از خودش باشد) و عترت من نزد او، محبوب‌تر از عترت خودش و اهل بیت خودش و ذات من پیش او، محبوب‌تر از ذات خودش باشد. دلیل اینکه پیامبر اعظم ﷺ محور محبت الهی قرار گرفت، این است که وجود مبارک پیامبر ﷺ عقل منفصل جوامع بشری، اعم از امیین و مومنان است، چنانکه خدای سبحان فرمود: بی‌گمان خداوند بر مومنان منت نهاد که از خودشان فرستاده‌ای در میان آنان برانگیخت.

پیامبر اکرم ﷺ حتی نسبت به فرشتگان هم عقل و منفصل است، زیرا آدم عليه السلام که در لباس انسان کامل، معلم و مسجود فرشتگان قرار گرفت، خود مظهري از مظاهر حقيقت محمدیه است.

انسان عاقل، قوای تحریکی خود را فدای قوای ادراکی خود و قوای نازل ادراکی را فدای قوای عالی آن می‌کند؛ یعنی با دستش از چشم و با چشم و گوش از قوای درون و با قوای درون از عقل که عالی‌ترین قوه خدادادی است، حمایت می‌کند.

بنابراین، انسان باید عقل منفصل خود- رسول اکرم ﷺ- را بیش از عقل متصلش دوست داشته باشد و همان‌گونه که هنگام خطر، قوای تحریکی و ادراکی فدای عقل می‌شوند، همه انسان‌ها باید فدای پیامبر شوند. پیامبر عقل جامعه بشری است و همه انسان‌ها نسبت به او، به منزله اعضا و جوارح هستند. هیچ انسانی نباید قوای مادون را اصل شمرده، از عقل دست بردارد. گفتار بوعلی در این زمینه قابل توجه است: «... مرکز دایره حکمت و فلک

حقیقت و خزانه عقل، امیرمومنان علی علیه السلام ... اندر میان خلق همچنان بود که معقول اندر میان محسوس.»

علی علیه السلام در میان یاران پیامبر، چون عقل در میان حواس است. همان گونه که حواس، اشتباهاتشان، را به عقل می سپارند تا آنها را حل کند، اصحاب رسول گرامی علیهم السلام اشتباهاتشان را به وی عرضه می کردند، تا آنها را حل کند.

بعضی از صحابه مکرر می گفت: لولا علی لهلك فلان» اگر علی نبود من هلاک می شدم. قرآن کریم درباره جان نثاری برای حمایت و حراست از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: یعنی مبادا کسی به واسطه خویشتن دوستی از پیامبر روی برگرداند. او جان جانان است و هیچ کس حق ندارد، جان خود را بالاتر از جان رسول خدا بداند و به هنگام خطر او را رها کرده، به فکر خود باشد، زیرا خدای سبحان فرمود: «النبی اولی بالمومنین من انفسهم».

البته چنین نیست که اگر کسی فدای پیامبر شد، خود را فدای بیگانه کرده باشد، بلکه خود نازل را فدای خود کامل کرده است، زیرا انسان چندین حقیقت دارد و هر مرحله نازل، فدای مرحله عالی و مرحله عادی فدای مرحله اعلا می شود.

انسان هرگز چیزی را فدای دین نمی کند تا آن را از دست بدهد، چنانکه از جمله استفاده می شود که اگر کسی جسم یا مالش را در راه حفظ پیامبر از دست داد، چیز گرانقدری را به دست می آورد و خود نازل را فدای خود برتر می کند.

بنابراین، باید مرحله برتر کمال انسانی (شخصیت پیامبر)، محبوب مراحل متوسط و نازل باشد و شاید آیه شریفه: «لقد جاءکم رسول من انفسکم» به همین مسئله اشاره داشته باشد که وی جان جانان شماست که از میان جان های شما برانگیخته شده است.

خلاصه آنکه اگر انسان، مراحل نازل وجودی خود را فدای پیامبر کرد، به لقای او می رسد و همان گونه که مقام انسان کامل سالک، لقاء الله است، مقام کامل تابع و پیرو رسول اکرم صلی الله علیه و آله لقای آن حضرت و مشاهده رسالت اوست که این شهود از مقامات عالیه انسانی است.^۱

رسول اکرم ﷺ بنده مقام اطلاق

۳۰۹. بعضی از انسان‌ها تحت تدبیر اسم‌های جزئی حق‌اند. بعضی در حقیقت، عبدالرزاق، عبدالباسط، عبدالقابض، عبدالکریم یا عبدالجلیل هستند؛ اما پیامبر اسلام «عبد» است؛ یعنی پروردگاری مدبر و مربی شخص وی است که نهایی‌ترین مرتبه را داراست و در قوس صعود، مقامی برتر از مقام ربوبیت شخص رسول اکرم ﷺ نیست: «و ان الی ربک المتهی»؛ و به درستی که پایان هر چیز، به سوی پروردگار توست.

«هو» که همان هویت مطلقه است، عالی‌ترین اسم از اسمای حسناى خدای سبحان است و آن حضرت به عالی‌ترین اسم منتسب است. بنابراین، چون جامع‌ترین کلمه به او اشاره دارد، کامل‌ترین عبودیت از آن او خواهد بود و او در قوس نزول، از نزد همان مقام «هو» تنزل کرده، و هویت مطلقه، مبدأ ارسال رسول اکرم ﷺ است: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله» اوست که پیامبر خود را رهنمود و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها پیروز گرداند.

خدای سبحان وقتی کلمه «عبد» را برای انبیا به کار می‌برد، با نام آنها همراه می‌کند؛ برای مثال می‌فرماید: «و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب ...» یاد کن بندگان ما ابراهیم، اسحق و یعقوب را ... یا «یادکن بنده ما داود را» یا «یاد کن بنده ما ایوب را»؛ ولی پیامبر خاتم را بی‌نام یاد می‌کند و نام مبارک پیغمبر را قبل یا بعد از کلمه «عبد» نمی‌آورد تا گفته شود که نام آن حضرت به دلیل قرینه محذوف است. «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً»؛ بزرگوار است آن (خداوندی) که فرقان را بر بنده خویش فرو فرستاد تا بیم‌دهنده‌ای برای جهانیان باشد.

کلمه «عبد» به صورت مطلق و غیر مقید، به فرد کامل انصراف دارد که رسول خداست. دیگران عبد مقید، یعنی بنده تعینات مقید هستند؛ ولی رسول اکرم بنده آن مقام اطلاق است.

در سوره اسراء نیز آمده است: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً...» و در سوره كهف «الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب» گمان نشود كه كلمه «الذی» از موصولات است و عاید می‌خواهد، زیرا عاید را با الفاظ دیگر نیز می‌توان بیان كرد.

كلمه «عبدا» (بنده ما) كه در مورد سایر پیامبران به كار رفته، به كثرت نظر دارد؛ ولی كلمه «عبده» ناظر به مقام وحدت است. به همین دلیل، این كلمه حتی از كله «عبدالله» هم بالاتر است، زیرا این عبودیت، نشان هویت مطلقه است كه از مقام الوهیت بالاتر است. بنابراین هیچ كمالی برای انسان متكامل فرض نمی‌شود؛ جز اینکه پیامبر ﷺ به آن مقام نایل آمده است.

سیاق آیات سه گانه یاد شده، به شكلی رساتر، در سوره نجم آمده است: «فأوحی الی عبده ما اوحی»؛ پس خداوند به بنده خود وحی كرد آنچه وحی كرد^۱.

عبودیت رسول اکرم ﷺ

۳۱۰. خدای سبحان درباره رسول اکرم ﷺ فرموده است: «و ان الی ربك المتهی» همراه با لف و لام) خدا رب العالمین است ولی بعضی از انسان‌ها تحت تدبیر اسمای جزئیة حقند، مثلاً بعضی در حقیقت، عبدالرزاق، عبدالباسط، عبدالقابض، عبدالکریم، یا عبدالجلیل، هستند اما پیامبر اسلام «عبده» است و پروردگاری مدبر و مربی شخصی وی است كه نهایی‌ترین مرتبه را داراست، و در قوص صعود، مقامی برتر از مقام مربوبیت شخص رسول اکرم ﷺ نیست، و آن حضرت ﷺ منتسب به عالی‌ترین اسم از اسمای حسناى خدای سبحان است، یعنی «هو» كه همان هویت مطلقه است، چون كامل‌ترین عبودیت از آن اوست، جامع‌ترین كلمه به او اشاره دارد و حضرت در قوس نزول از نزد همان مقام تنزل كرده و هویت مطلقه مبدأ ارسال رسول اکرم ﷺ است: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین كله».

^۱ پیامبر رحمت، ص ۹۰

قرآن کریم وقتی می خواهد تعبیر «عبد» را نسبت به سایر انبیا بکار ببرد همراه با ذکر نام آنها به کار می برد مثلاً می فرماید: «یاد کن بنده ما داود را». «یاد کن بنده ما ایوب را». «بنده ما نوح را تکذیب کردند» و ... ولی پیامبر خاتم را بدون نام یاد می کند، عبد مطلق، به آن فرد کامل انصراف دارد: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون العالمین نذیراً» گر چه تورات موسی علیه السلام نیز «فرقان» است: « و اذا اتینا موسی الکتاب و الفرقان...» اما وقتی عبد مطلق گفته می شود، عبد کامل به ذهن می آید و آن رسول خداست. می فرماید: خدای متبارک است که فرقان را بر بنده اش نازل کرد. نه قبل از کلمه «عبد» نام مبارک پیغمبر را می برد و نه بعد از آن، تا بگوییم نام آن حضرت صلی الله علیه و آله محذوف به قرینه است، و نیز نمی گوید «عبدنا» بنده ما، که ناظر به کثرت باشد، بلکه می فرماید: «عبده» که ناظر به مقام وحدت است، این کلمه از «عبدالله» نیز بالاتر است، زیرا این عبودیت، حاکی از هویت مطلقه است که بالاتر از مقام الوهیت است.

نیز در ابتدای سوره «اسراء» می فرماید: «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً...» خدایی سبح است که بنده اش را در پاسی از شب به معراج برد. دیگران عبد مقید، یعنی بنده تعینات مقیده اند، ولی رسول اکرم بنده ان مقام اطلاق «الذی» از موصولات است و عاید می خواهد، زیرا این مطلب را با الفاظ دیگر نیز می توان تفهیم کند، از عبودیت وی با الفاظ دیگر یاد کند. در ابتدای سوره «کهف» نیز تعبیری مشابه تعبیر همین آیه دارد: «الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب» جز اینکه در آنجا سخن از تسبیح بود و در اینجا سخن از تحمید است. چون عبد محض می تواند در اثر عبودیت تامه مظهر «سبح» بشود، چنانکه می تواند در اثر عبودیت کامله مظهر «حمید» قرار گیرد.

نظیر آیه اول سوره کهف آیه اول سوره کهف، آیه اول سوره فرقان است: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده» جز اینکه در اینجا سخن از تبارک است و آنجا سخن از حمد، در اینجا می فرماید: خدای سبحان بر بنده اش فرقان نازل کرده و در سوره کهف می فرماید: «کتاب» فرستاده. «کتاب» جنبه ثابت کلام الله است و «فرقان» جنبه فرق و تغیر. بین کلام و کتاب، قرآن و فرقان فرق است، به لحاظ توحید کثرت ها و جمع تفصیل ها آن را قرآن، و از آن

جهت که فارق بین حق و باطل است و تفصیل اجمال و تکثیر وحدت می کند فرقانش می نامند.

می فرماید: «حمد و ستایش برای خدایی است که بر بنده خویش کتاب را فرو فرستاده.» در این آیه نیز نکات گذشته اعمال شده، نام حضرت رسول اکرم را قبل یا بعد از کلمه عبد نبرده، عبد به عنوان مطلق، بر او حمل شده، و آن را به هویت مطلقه خود نسبت داده است نه به اسمی از اسمای خاصه؛ و آنچه در صدر آیه قرار گرفته، از قبیل تسبیح یا تحمید، اثر خاص خود را خواهد داشت، و در ذیل فرموده: لیکون العالمین نذیراً او نذیر عالمان و الگوی جهانیان است، از این رو هیچ کمالی از کمالات برای انسان متکامل فرض نمی شود جز اینکه پیامبر، به آن مقام نایل آمده است.^۱

پیامبر ﷺ را کبی بر مرکب محبت

۳۱۱. صراط خاص را جز با مرکب محبت نمی توان پیمود، از خطوط کلی قرآن استفاده می شود که اساس کار برای برقرار گرفتن در صراط مستقیم، محبت خدا و اولیای او، پیروی اهل بیت عصمت و طهارت و تقواست. پیامبر اکرم ﷺ را کبی بر مرکب محبت است. او حبیب الله است. اگر دیگران بخواهند این راه را طی کنند باید پیرو او باشند. اگر دوست خدا باشید، پیرو حبیب او باشید تا محبوب خدا گردید.

خداوند دو امر، یعنی وحی و رسول الله را مرجع حل اختلاف و بیان حقایق قرار داد. این دو مقابل هم نیستند، زیرا همه شئون رسول اکرم ﷺ حتی اندیشه و صدر مشروح وی، با حق تایید و تسدید شده است. از این رو آن حضرت، عدل وحی الهی قرار گرفت و خداوند او را اسوه سالکان به نحو اطلاق قرار داد. پیامبر حتی از کارهای مشکوک نیز منزّه و مبرا است. از این رو، بی هیچ قید و شرطی، اسوه سالکان کوی حق است و در تمام کارها

^۱ سیره رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۸، ص ۲۶

قابل اقتدا: «لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه» بی‌گمان فرستاده خدا برای شما فرستاده‌ای نیکوست.^۱

مطاع بودن رسول خدا ﷺ در همه شئون

۳۱۲. اطاعت خدا اصل است و اطاعت پیامبر به عنوان مظهر، پیامبر سخنی جز حق ندارد. در بعضی آیات آمده است که تبهکاران در قیامت می‌گویند: ما از خدا و پیامبر اطاعت نکردیم، یعنی نه در احکام الهی و نه در بخش قضا و زعامت و رهبری، و اگر منظور خصوص احکام الهی بود، به ذکر نام رسول نیازی نبود، همین معنا را خدای سبحان به صورت دیگری نیز بیان می‌کند گاهی می‌فرماید: شما بین خدا و پیامبر جدایی نیندازید و کسی که فاصله می‌اندازد، کافر حقیقی است و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کردیم.

در صدر و ذیل آیه، کسی را که بین خدا و رسول فاصله می‌اندازد، کافر معرفی کرده است، سپس می‌فرماید: بین هیچ پیامبری با پیامبر دیگر جدایی نیندازد.

مومن کسی است که بین سلسله جلیله انبیاء فرقی نگذارد، نه چون یهودیان که فقط به موسای کلیم ایمان دارند و به عیسی و خاتم النبء ﷺ ایمان ندارند یا مسیحیان که تنها به عیسی و موسی ﷺ ایمان دارند، ولی به نبی اکرم ﷺ معتقد نیستند. نباید میان هیچ یک از انبیاء فرق گذاشت. چون همه آنان پیام آوران توحید ناب‌اند. نباید بین فرموده خدا و حکم پیغمبر فرق گذاشت که چنین کسی کافر حقیقی است.

اعتقاد به پیامبر در جمیع شئون امری بسیط است یعنی برای مثال نمی‌توان در مسئله تعلیم به پیامبر معتقد بود؛ ولی در مسئله قضا به آن حضرت اعتقاد نداشت یا در مسئله تعلیم و قضا به رسول گرامی معتقد بود؛ ولی در مسئله زعامت و رهبری آن حضرت را قبول

نداشت، زیرا دین امری منسجم است که به صورت کتاب خدا، قضا، زعامت و رهبری، پیغمبر یا صورت‌های دیگر ظهور می‌کند که همه در شئون نبی اکرم ﷺ خلاصه می‌شود. معترضان، رسول گرامی اسلام ﷺ را نشناختند؛ پیغمبر از خود سخنی نمی‌گوید و آنجا که ظاهراً از خود سخن می‌گوید، گرچه رای اوست؛ ولی در حقیقت ارائه حق است. نطق پیغمبر است؛ ولی انطاق حق است، شهود اوست؛ ولی اشهاد حق است. استفصال کنندگان، پیامبر خدا را انسانی عادی پنداشتند که گاه از خدا پیام می‌آورد و گاه هم از خود حکم می‌کند؛ از این رو در قرآن آمده است: «لتحکم بین الناس بما اریک الله»، یعنی گر چه در محکمه، تو قاضی هستی و رای تو خاتمه بخش محکمه است؛ ولی در حقیقت ما آن را به تو نشان دادیم و تو دیدی، ما الهام کردیم، تو ملهم شدی، ما تعلیم کردیم، تو عالم شدی. همه سخنان و احکام پیامبر از خداست، لیکن گاهی آن حکم به صورت وحی قرآنی ظهور می‌کند، گاه به صورت حدیث قدسی، گاه به صورت رای الهامی و گاهی به صورت وحی تسدید و تاییدی. او انسانی کامل است که قلبش به حب خدا متمیم و لبریز است و در قلب لبریز از حب حق؛ غیر خدا جایی ندارد. شیطان و هوس‌ها هم نمی‌توانند مطلبی را در آن قلب القا کنند. لذا هر چه این قلب ببیند، خدا ارائه داده و هر چه بفهمد، خدا تفهیم کرده است، پس اگر کسی بگوید، سخن خدا را قبول دارم؛ اما سخن پیامبر را نمی‌پذیرم، مثل این است که بگوید: «سخن خدا را قبول دارم و سخن خدا را قبول ندارم».^۱

مجلای خدای سبحان

۳۱۳. رسول گرامی آئینه و مظهر «لیس کمثله شیء» است و خداوند در آئینه مظهر، ظاهر است: «لا یشغله شان عن شان». خداوند ظاهر دائماً فیض می‌گیرد، اگر ابری فاصله باشد یا غیبت و غروبی در میان، آئینه‌ای در کار نیست تا جمال شمس را نشان بدهد. اگر خداوند درباره نبی اکرم ﷺ فرمود: از او حکم یا دستور بگیرند، یعنی خدا در او تجلی کرده

^۱ پیامبر رحمت، ص ۱۶۱

و اگر گفته شد: حکومت و زعامت او در قضا و رهبری، حکومت خداست، یعنی «نور السموات و الارض» در مراتب نبی اکرم تأیید است.

غرض آنکه چه تفویض در مقابل جبر، یا تفویضی که «غالی» بر آن اند یا تفویض در فصول و مباحث دیگر، در هر حال نبی اکرم ﷺ حدوثاً و بقائاً، مظهر علم، حکم و زعامت خدای سبحان است، چون سیره آن حضرت در توحید ناب ذوب شده است. از این رو حیات و ممات او برای خدای سبحان است، زیرا مبدا فاعلی هماهنگ است.

موجودی می تواند بگوید تمام اهداف من خدا و تمام کارهای من برای رضای اوست که مبادی فاعلی او به خدای سبحان مستند باشد و نفس یا شیطان، در صدور هیچ کاری از او راه نیابد. بین نظام فاعلی و نظام غایی تلازم وجود دارد، یعنی ممکن نیست نفس یا شیطان در مبدا فاعلی راه نیابد، ولی هدف و مبدا غایی در آن مورد، فقط خدای سبحان باشد. اگر در طول علل فاعلی، جز خدا و فرشتگان و مدبرات امر به (اذن خدا) راه نداشت، در مبدا غایی هم، چیزی جز الله نخواهد بود. خدای سبحان با اصرار، تاکید و تکرار فرمود که به دو چیز باید ایمان بیاورید تا ایمان شما سودمند باشد، خدای متعال و رسول او.

این دو اصل هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و اعتقاد به هر یک از این دو ضروری است و همان طور که سراسر قرآن جز توحید چیز دیگری نیست. سراسر سیره نبی اکرم نیز جز توحید چیز دیگری نیست و اگر دستورات عملی و فروع قرآن به ریشه اعتقادی باز می گردد. بدین ترتیب توحید ناب اگر به صورت کتاب ممثل شود، به صورت قرآن و اگر به صورت انسان تمثیل یابد، در لباس رسول اکرم ﷺ ظاهر می شود.

در فصول گذشته در این باره آیاتی ذکر شد و اکنون برخی دیگر به اختصار بیان می شود: یعنی کسانی رستگارانند که به پیغمبر و نوری که همراه او نازل شده، ایمان بیاورند، پس همانگونه که اعتقاد به آنچه خدا نازل کرد، واجب است، اعتقاد به کسی که خدا فرستاد هم واجب است. خداوند نور را (قرآن را) نازل کرد و پیامبر را فرستاد.

پیامبر سمتی دارد که اگر کسی آن را گرامی نداشت، به پیامبر خیانت کرده است.

خیانت دینی گاهی به خداست که همان عمل نکردن به احکام و به میل خود تفسیر کردن آن است گاهی به پیامبر است که همان نادیده گرفتن راهنمایی‌ها و رهنمودهای آن حضرت و عمل نکردن به دستورهای او و به دلخواه معنا کردن کلام وی و... است. خیانت به پیامبر در کنار خیانت به خدا مطرح شده است، یعنی چون قرآن اصل و امانتی است که باید او را حفظ کرد.

خدای سبحان کارهای خود را که در قرآن کریم به صورت حکم، و کارهای پیغمبر را که به عنوان زمامداری و زعامت مطرح است، به حساب دین آورده، می‌فرماید: با کسانی که به خدا و قیامت اعتقادی ندارند و آنچه خدا و پیغمبر تحریم کرده، حرام نمی‌دانند مقاتله کنید. پس تحریم دو نوع است: تحریم‌های خدای سبحان که فرض الله است و تحریم‌های رسول اکرم که فرض النبی است و همانگونه که حکم الله حجت است، حکم الرسول نیز حجت خواهد بود.

بر این اساس حتی دستورات سیاسی و نظامی آن حضرت نیز حجت حق است. همه شئون او، در لباس اسوه توحید، حجت حق است، چنانکه خدای سبحان در کارهای تحریکی به او می‌فرماید: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» و در کارهای ادراکی هم: «و ما عملت اذ عملت و لکن الله علم» یا «و ما حکمت اذ حکمت و لکن الله حکم» یا «و ما حرمت اذ حرمت و لکن الله علم».

اگر مبدا فاعلی کارهای رسول اکرم خداست، به یقین هدف آن حضرت نیز خداست و طبق تحلیل پیشین، به یقین کار او در تلو کار خدای سبحان یا همان کار خدا در مقام فعل است. از این رو آمده است: تحریم خدا و تحریم رسول خدا هر دو متبع است، آنچه خدا و رسول خدا تحریم کردند، حجت است. اگر حرما و رجس بودن خمر تحریم الهی است، آنچه طبق دستور الهی از رسول اکرم صادر شود نیز تحریم نبوی است. یعنی آنچه پیغمبر از آن نهی کرده بپذیرند.

این هماهنگی و تلازم به صورت‌های دیگر هم ظهور کرده است، چنان که فرمود: «امنوا بالله و رسوله» مومنان کسانی هستند که به خدا و رسول خدا با هم ایمان دارند. یعنی روزی

که چهره‌های آنها در آتش زیر و رو می‌شوند می‌گویند که ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت می‌کردیم.

پیامبر سخنانی هماهنگ با باطن قرآن دارد، گرچه در ظاهر قرآن نیست، مانند جزئیات و فروع دین. در قرآن، اصل نماز، حج، زکات و امثال آنها هست، اما تبیین جزئیات آن، طبق الهام الهی به عهده رسول خداست.

یعنی قرآن و پیغمبر، در موطن غیبی، در حضور سبحان بوده‌اند، قرآن به عنوان ام‌الکتاب و رسول به عنوان تلقی‌کننده علم لدنی، و ذات القدس الهی یکی را به عنوان رسول ارسال، و دیگری را به عنوان کتاب انزال می‌کند، ولی برای تعظیم و تکریم انسان کامل به ما می‌فرماید: به نوری که با پیغمبر نازل کرده‌ام، ایمان بیاورند نه اینکه پیامبر به همراه قرآن آمده است، بلکه قرآن به همراه پیغمبر آمده است. بر این اساس، مشخص می‌شود که ملاک و محور معیت آن دو، انسان کامل است: «و اتبعوا النورالذی النزل معه» یعنی قرآن با انسان کامل است. البته این مسئله به مقتضای این نشئه است؛ ولی در بعضی نشئه‌های دیگر تعبیر آن است که یکی از دیگری بزرگ‌تر است، ولی با بررسی مسائل دیگر، معلوم می‌شود که قرآن از کون جامع، یعنی انسان کامل بزرگ‌تر نیست، زیرا انسان‌های کامل چیزی هستند که در جهان آفرینش خلق شده‌اند که نورشان صادر یا ظاهر اول است و از طرف دیگر، قرآن کریم، هم با صدر اول و ظاهر اول است که در این حال، همتای انسان‌های کامل، یعنی معصومان علیهم‌السلام خواهد بود، یا متاخر است، پس نمی‌توان در آن نشئه، قرآن را اکبر و انسان کامل را اصغر دانست، البته در نشئه دنیا و برزخ و بعضی مراحل قیامت چنین است و جسمشان باید فدای جان قرآن بشود.^۱

ولایت حق

۳۱۴. خدای سبحان بدان جهت پیامبر ﷺ را به این وصف (که بگو خدا مولای ماست) ستوده است که آن حضرت در همه موارد از بینش توحیدی بهره می گرفته است، از این رو خطاب به او فرمود. به مردم بگو اگر خدا اراده کرده که به شما آسیبی برساند، چه کسی شما را حفظ می کند؟ یا اگر خدا اراده کرد که رحمتی را نصیب شما گرداند، چه کسی جلوی رحمت حق را می گیرد؟ پس همه علل و عوامل جهان امکان، مظاهر قدرت خدای سبحان اند و این بینش توحیدی در قلب مقدس پیامبر القا شده است که غیر از خدا نه «ولی» هست که کارها را مستقلاً انجام دهد و آنان مانند مولی علیه خردسالی، همه کارها را به ولی خود واگذارند و نه «ناصر» که مانند دستیار و کمک، بعضی از کارها را انجام دهد، بنابراین غیر او، احدی ولی و نصیر انسان نیست.

پیامبر اکرم ﷺ به دلیل همین بینش توحیدی، در برابر کفر، نفاق و شرک چون بنیانی مرصوص بود. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: در جنگ بدر که نخستین نبرد مسلمانان بود و از هر جهت تازگی داشت، رسول خدا از سر شب تا بامداد، در کنار درختی، سرگرم زمزمه و مناجات با خدا بود گویا اصلاً جنگی نیست. در صورتی که به کار آزموده جنگی بودند و نه ساز و برگی نظامی در اختیارشان داشتند. همه احساس هراس می کردند و تنها رسول اکرم از ترس مصون بود. آن حضرت همچون بنیان مرصوص، از گزند تندباد سوانح سهمگین و غمبار در امان بود.

ناتره جنگ مشتعل می شد، ما به آن حضرت پناه می بردیم، وقتی در میدان جنگ به آن بزرگوار نزدیک می شدیم، چنان احساس امن می کردیم که گویا به سنگر رسیده ایم، در صورتی که آن حضرت ﷺ در میانه میدان بود.

خداوند به پیغمبر با فعل امر، یعنی کلمه «قل» فرمود: بگو چه کسی شب و روز شما را از (عذاب) خدا در پناه می گیرد؟ احدی در جهان، شما را از رنج و عذاب نخواهد رهانیدف مگر خود خدا.

هیچ قانونی بر خدا حاکم نیستف چون قانون اگر عدم یا عدمی باشد که قدرت حکومت ندارد و اگر وجودی باشد، حتماً مخلوق خدای سبحان است و هیچگاه مخلوق بر خالق حاکم نیست: «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون» قانون، متن فعل خداست و از فعل او انتزاع می‌شود و نیز آنچه فرمود: «و ما من دابه الا علی الله رزقها» الزام در مقابل فعل است، نه مقام ذات، و فعل معین، حتماً از خدا صادر می‌شود.

ممکن است فعلی از افعال خدا محکوم فعلی دیگر، یا اسمی از اسمای الهی محکوم اسم دیگر باشد؛ ولی ذات القدس الهی چون قدیر محض است، محکوم هیچ قانونی نیست، و چون بر صراط مستقیم افاضه می‌کند، هرگز خلاف عدل و قسط از او صادر یا ظاهر نمی‌شود. در مقام اسم، وصف و فعل خارج از ذات، ممکن است حاکم و محکوم ترسیم شود ولی در مقام ذات چنین تصور صحیح ندارد.^۱

پیامبر ﷺ و امانت‌داری

۳۱۵. سرّ موفقیت پیامبران الهی، مخصوصاً پیامبر اعظم ﷺ امانت‌داری آنان به نحو اتم بود. معنای امین کامل آن است که در معرفت امانت و عاریت دچار اشتباه نشود و آن را مال رسمی خود نپندارد و یا به غضب آن مبادرت نکند و در کیفیت صرف آن از رهنمود مالک اصیل آن تعدی ننماید. انسان دارای روح که اصل است و بدن که فرع و شئون گونه‌گون زندگی است که فروع بعدی اویند. مالک واقعی همه این امور تکوینی و اعتباری خدای سبحان است، آنچه از جان، بدن، جاه و سمت به انسان داده شد، همگی امانت و از منظری عاریت است.

پیامبر اعظم ﷺ در همه امور امین محض بود و در رساندن پیام الهی، مراحل ابلاغ درست را کاملاً امینانه پیمود، یعنی تمام علوم و حیانی را از خدای سبحان فرا گرفت: «و انک التلقی القرآن من لدن حکیم علیم» و همه آنها را معصومانه نگه داشت: «سنقرتک فلا تنسی» و هر

^۱ پیام رحمت، ص ۲۱۰

کدام آنها ار در فرصت لازم، مصونانه ابلاغ یا املا فرمود: «و ما ينطق عن الهوى* ان هو الا وحى يوحى» سیره و سنت محفوظانه آن حضرت، پشتوانه علمی و عملی رهنمودهای پیامبرانه وی بوده‌اند و با تذکيه عقول جامعه و تزکيه ارواح آنان بعد از تضحیه نفوس مسوله و اماره آنها، رجالی پروراند که «فمنهم من قضی نجه منهم من ينتظر و ما بدلوا تبدیلا». هان ای برادران و خواهران مسلمان! تمام امور به اراده خدای سبحان مقتدری است که با مقداری دود، آفتاب و ماه و نجوم تابناک سپهر نیلگون ساخت.^۱

خاتمیت رسول اکرم ﷺ

۳۱۶. خدای سبحان در مورد خاتمیت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: « ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، اما فرستاده خدا و خاتم واپسین پیامبران است.

«خاتم» یعنی مهر که در پایان نوشته‌ها و نامه‌ها قرار می‌گیرد. نویسنده پس از آنکه آنچه را لازم بود، نوشت و تمام مقاصد خود را بیان کرد، پایان نوشته خود را مهر کرده، ختم آن را اعلام می‌کند انبیا کتاب و کلام حق‌اند، چنان که درباره حضرت عیسی علیه السلام آمده است: «بیشرک بکلمه منه اسمہ المسیح عیسی ابن مریم» خداوند تو را به کلمه‌ای از خویش نوید می‌دهد که نامش مسیح، پسر مریم است. خداوند که از طریق فرستادن پیامبران و وحی با انسان‌ها سخن می‌گوید، پس از طریق فرستادن پیامبران و وحی با انسان‌ها سخن می‌گوید، پس از پایان کلمات و گفتارش، سلسله نبوت و صحیفه رسالت پیامبران را با فرستادن پیامبر اکرم ﷺ مهر کرده است.

مقصود از خاتمیت تنها تاخر و خاتمیت زمانی نیست، بلکه خاتمیت رتبی در قوس صعود نیز هست. بنابراین از آیه مذکور چنین استفاده می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ واجد همه مزایا، فضیلت‌ها و خصوصیات پیامبران گذشته است و تا روز قیامت احدی بهتر و کاملتر از او

^۱ پیامبر رحمت، ص ۲۴

نخواهد آمد، زیرا اگر کامل‌تر از او یافت می‌شود، حتماً او به مقام خاتمیت می‌رسید، نه رسول اکرم ﷺ.

اثبات مطلب، به صورت قیاس استثنایی این است که اگر پیامبری برتر از پیغمبر خاتم، تا روز قیامت ظهور کند، پیامبر اسلام، پیامبر خاتم نیست. زیرا اگر خدای انسانی بیافرید که در علم و عمل، اکمل و افضل از پیامبر اسلام باشد، هرگز آن انسان اکمل و افضل، از این انسان کامل و فاضل پیروی نکرده، از امت او نیست. چون انسانی که کمال برتر را دارد، مطاع و متبوع خواهد بود و دیگران را به مقام خود و آن کمال برتر هدایت می‌کند و او باید، هم خاتم پیامبران و هم شاهد جهانیان و اسوه امت‌ها باشد، در حالی که خدای سبحان پیامبر اسلام را به خاتم پیامبران معرفی کرده و شاهد جهانیان خوانده است: «فکیف اذا جئنا منکل امه بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدان ما در قیامت از هر امتی شاهدی بر اعمال آنها می‌آوریم (که در دنیا حوادث را تحمل کرده، در آخرت شهادت می‌دهد) و تو را به عنوان شاهد همگان می‌آوریم یعنی هر چه امت‌ها در دنیا انجام دادند، تو مشاهده کرده، شهادت خواهی داد، تو بر بینش همه انبیا سیطره داری و گواهی می‌دهی تو نه تنها شهید امت خود، بلکه شهید انبیا و امت‌های آنان هستی»^۱.

شهادت مطلق پیامبر ﷺ

۳۱۷. قرآن کریم درباره احاطه انسان کامل بر جهان امکان، به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدان در قیامت ما از هر امتی شاهدی می‌آوریم که شاهد اعمال، عقاید و اخلاق آنها باشد و تو را شاهد کل، بر انبیا امت‌هایشان می‌آوریم و اولین و آخرین، زیر پوشش شهادت تو به سر می‌برند. پس پیامبر باید در قیامت معصومانه بر همه جزئیاتی که در جهان امکان، در حیطة انسانیت می‌گذرد و

به همه امم مربوط است، شهادت بدهد و همه خلافت‌ها و نبوت‌ها و ولایت‌ها زیر پوشش شهادت گواه گواهان، یعنی وجود مبارک رسول اکرم ﷺ قرار دارد.^۱

وصایای پیامبر ﷺ به ابوذر

۳۱۸. وصیت‌های که رسول خدا به ابوذر (رضوان الله علیه) فرموده‌اند. بخشی از آنها مستقیماً در تجلیل از قرآن است و بخشی دیگر در تکریم حاملان قرآن و قسمتی مربوط به تفسیر آیات و برخی مربوط به تطبیق معانی کلی قرآن بر مصادیق آن. این واقعیات گاهی به صورت آیات قرآنی جلوه‌گر است و زمانی به عنوان حدیث رسول گرامی ﷺ در چهره وصیت و نصیحت بازگو می‌شود.

۱. ادب قرائت: رسول اکرم ﷺ در بخشی از وصایای خود به ابوذر، می‌فرماید: ای ابوذر! شایسته است انسان در برابر قرآن صدای خود را پایین بیاورد تا هر چه بهتر و بیشتر امکان تدبیر در آیات آن، برای خود با دیگران فراهم گردد. چنانکه در هنگام تشییع جنازه شایسته است با صدای آهسته سخن بگویند، زیرا تشییع جنازه جای تفکر است و در هنگام اندیشیدن هر چه انسان آهسته تر سخن بگوید به تفکر و تعقل نزدیکتر است.

۲. حاملان قرآن: در قسمتی دیگر از آن وصیت چنین آمده است. ای ابوذر! یکی از راه‌های تجلیل خداوند سبحان آن است که مسلمان سالمندی که عمر خود را در اسلام گذرانده گرامی بداریم و همچنین به حاملان قرآن که در حقیقت عارفان به احکام و حکم و عاملان به دستورات آن هستند احترام بگذاریم.

حاملان قرآن کسانی هستند که خداوند سبحان، قرآن را بر آنها تحمیل کرده است آنها هم آن را تحمل کرده و به مقصد رسانده اند، زیرا خداوند این امانت را به آسمان‌ها و زمین عرضه کرد و آنها آن را حمل نکردند: « فابین ان یحملنها » اما انسان عالم عادل آن را قبول کرده و هم به مقصد رسانید، در نتیجه خود به هدف عالی نایل آمد.

^۱ پیامبر رحمت، ص ۹۴

پس آن کسی که کتاب آسمانی برای او نازل می‌شود ولی در صدد فهم آن نیست یا نمی‌خواهد به صورت صحیح در آن تفکر و تدبر کند یا بعد از تدبر صحیح بدان عمل نمی‌کند و یا عمل می‌کند ولی حاضر نیست آن را با بیان و قلم منتشر کند، در همه این مراحل کم و بیش به نوبه خود از حمل امانت الهی خودداری کرده است. که در نازلترین مراحل آن درباره کسی است که حاضر به تدبر و عمل کردن در قرآن نباشد و چنین کسی هیچ مطلبی باز مطالب قرآنی را تحمل نکرده است.

۳. برترین آیه: ابوذر در جلسه‌ای خصوصی از پیامبر گرامی ﷺ درباره برترین آیات پرسید. پیامبر فرمودند: «آیه الكرسي». زیرا در آن آیه کریمه، کلمه شریف «حی قیوم» ذکر شده است. همچنین گفته شده که در آن اسم اعظم الهی است، چنانکه در آن سخن از توحید و علم و قدرت مطلقه خداوند و همچنین عرش و کرسی به میان آمده است.

گرچه ممکن است سوره «فاتحه الكتاب» برترین سوره باشد، زیرا خداوند در تکریم آن می‌فرماید: «لقد اتیناک سبعاً من المثنائی و القرآن العظیم» چنانکه آن را عصاره قرآن دانسته‌اند ولی برترین سوره بودن فاتحه الكتاب با برترین آیه بودن آیه الكرسي منافات ندارد، زیرا یکی مربوط به سوره است و دیگری مربوط به آیه؛ یعنی یکی نسبت یابی بین سوره‌هاست و دیگری نسبت سنجی بین آیه‌ها.

۴. تهذیب، ره آورد مشترک انبیا: ابوذر از رسول اکرم ﷺ سوال کردند: آیا مطلبی در قرآن یافت می‌شود که کتاب‌های انبیای گذشته هم آمده باشد؟ آن حضرت فرمود: آری و آن عبارت است از اهمیت و فضیلت خودسازی و تهذیب و تزکیه روح که از بهترین و برجسته ترین مسایل انسانی است. خداوند سبحان، تزکیه روح و یاد حق و نماز را زمینه فلاح و رستگاری می‌داند، کسی که زمین را کند و کاو و آبیاری می‌کند تا بذر را شکوفا ساخته، آن را از پوسیدگی رهایی بخشد، به «فلاح» موسوم است و بر این اساس مفلح کسی است که بذر توحید و فطرت را در مزرعه دل شکوفا کرده، آن را به ثمر می‌رساند.

اداره کل پژوهش‌های آموزشی

آیات مزبور، مانع فلاح و تهذیب نفس را سرگرمی به دنیا می‌داند. از اینجا معلوم می‌شود که تهذیب نفس و یاد حق و نماز گر چه در دنیا سودمند است ولی آثار مهم آن مربوط به آخرت است.

مطلب یاد شده یقیناً در صحایف پیامبرانی هم که بین ابراهیم و موسی و بعد از موسی و قبل از رسول اکرم ﷺ آمده‌اند موجود بوده است، چنانکه درباره انجیل آمده است: « مصداقاً لما بین یدیه» یعنی عیسی آنچه را که در تورات آمده تصدیق کرده است؛ که یکی از مطالب که در تورات است اهمیت خودسازی و تهذیب روح می‌باشد، گذشت از آنکه بسیاری از برنامه‌های عیسوی درباره تزکیه نفس است.

۵. تفاوت فروتنی با ذلت‌پذیری: سپس رسول اکرم ﷺ به ابوذری می‌فرماید: « لا تخف فی الله» در راه خدا و احیای آثار الهی از هیچ چیز مترس. این وصیت پیامبر، از قسمت پایانی این آیه شریفه استفاده شده است. مومنان راستین که محبوب خدایند و محب او و فروتنند و ذلت‌ناپذیر، از ملامت هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسناک نیستند، زیرا آنها همان طور که در رجاء موحدند در خوف نیز موحدند: «یرجون رحمته و یخافون عذابهن و سر توحید خوف و رجای آنها همان عقل عملی است که ناشی از توحید در بینش اعتقادیشان است، از این رو جز از خدا نمی‌هراسند و جز به او امیدوار نیستند.

آیه شریفه مزبور، برخی اوصاف مومنان راستین را بیان می‌کند که تبیین آنها به محل مناسب خود موکول است، لیکن در اینجا به دو نکته اشاره می‌شود:

الف: دستور به تواضع و فروتنی در برابر مسلمانان، به معنای ذلت و فرومایگی و احساس حقارت در مقابل آنان نیست، زیرا این عمل همان گونه که در مقابل کافران مذموم و ممنوع است در برابر مسلمانان نیز ناپسند است. اسلام هرگز به کسی اجازه نمی‌دهد خود را در حضور مسلمانان دیگر ذلیل کند بلکه سرفرازی در اسلام، اصلی است که مسلمانان باید همواره آن را حفظ کنند.

انسان همان گونه که مالک ناموس خود نیست، زیرا ناموس هر کسی حق الله است نه حق شخصی او، و باید از آن دفاع کند همچنین حفظ آبرو از حقوق الله است و جزو حق

شخصی کسی نیست که بتوان مانند مال آن را به دیگری بخشید و یا در صورت تجاوز، رضایت داد. در این باره امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند سبحان کارهای مومن را به خودش واگذار کرده است مگر اینکه خود را به ذلت افکنده، آبروی خود را از دست دهد. زیرا مومن از آن جهت که مومن است از ناحیه ایمان عزت و آبرو یافته است و اگر آبروی مومن برود در حقیقت آبروی ایمان رفته است.

ب: مومنان در برخورد با نظام ستم و کفر، نفوذ نپذیرند و با جلال و شکوه با آن برخورد می‌کنند و کاری که شائبه سازش و تسلیم و ذلت داشته باشد از خود بروز نمی‌دهند، چنانکه خداوند در وصف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت فرمود: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم».

این بخش از آیات، حکم برخی از قوانین بین‌الملل اسلامی را نیز مشخص می‌سازد که مسلمانان باید به گونه‌ای روابط بین‌المللی خود را تنظیم کنند که عزتشان حفظ شود. به عنوان نمونه، نباید کسی را که ضعیف النفس و ذلت پذیر است به عنوان نماینده حکومت اسلامی به کشور کفر فرستاد یا او را مهماندار سران کفر کرد.

باید توجه داشت که اسلام گرچه حکم استواری در برابر کفر و کافران را دارد ولی به مراعات ادب در برخورد با هر انسانی نیز سفارشی‌کند «ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته»

۶. پیامبر، مامور به تسبیح حق: رسول گرامی صلی الله علیه و آله در ادامه می‌فرماید: خداوند مرا به جمع مال امر نکرده است بلکه مرا به تسبیح و تحمید و عبادت دعوت کرده است. از انضمام این دو آیه، چنین بر می‌آید که یقین نتیجه عبادتی است که جامع تسبیح و تحمید و سجده باشد.

۷. علم نافع: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: نشانه عالیمی که از علمش بهره می‌برد آن است که هنگام خواندن قرآن نه تنها در آن تدبر می‌کند، بلکه در پیشگاه خدا ابتهال و تضرع هم دارد، از همین رو دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله این است که: «اللهم ان اعوذبک من علم الاینفع و...» علم با قاصر است و غیر نافع و یا کاملاً است و سودمند، ولی عالم یا قاصر است و یا مقصر. علوم سودمند که شایسته فراگیری است. در روایات به سه قسم تقسیم شده است.

مانما العلم ثالثه آیه محکمه، او فریضه عادله، او سنه قائمه و ما خلاهن فهو فضل» و اگر عالمی با داشتن این علوم نافع، بهره‌ای نبرد از علم خود محروم شده است. و معنای بهره بردن این نیست که تدریس یا سخنرانی یا تالیف داشته باشد. زیرا اینها بهره‌های علم در نشئه طبیعت و اعتبار است، اما بهره راستین از علم نافع آن است که دارنده این علوم متعبد، متخشع، مبتهل، متضرع و متواضع باشد، چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید: «قل امنوا به او لا تومنوا انی الذین اتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان بیکون و یزیدهم خشوعاً» شما مومن بشوید یا نشوید، آنان که از علم الهی برخوردارند با چهره و چانه خود به سجود می‌افتند کنایه از این که آنان اهل خضوع و خشوعند.

نکته در خور ذکر این که عمل صالح که از علم نافع بر می‌خیزد، مایه خرمی و شادابی آن علم خواهد شد و هرگز نمی‌گذارد که آن علم محو گردد. البته عالمی که خود در سایه علم سودمند خویش مهذب شد و فروتنی الهی را بر فرومایگی طبیعی ترجیح داد، توان تربیت و تهذیب دیگران را دارد.

۸. رابطه با خداوند: پیامبر گرامی ﷺ در توصیه به ابوذر آخرین آیه سوره آل عمران را تبیین و مصداقش را مشخص می‌کند. آیه پایانی سوره آل عمران چنین است. ای آیه شریفه گرچه مصادیق فراوانی نظیر مرزبانی و حفظ ثغور دارد ولی بارزترین مصداق آن، رفتن به مراکز مذهبی و انس گرفتن با عبادات دینی است. از این رو رسول اکرم ﷺ فرمود: رابطه آن است که انسان وقتی نماز خواند خوشحال نباشد که از عهده تکلیف بدر آمده است و خود را فارغ بداند بلکه باید شوق به عبادت و لذت ارتباط و مناجات با خداوند در او حالتی ایجاد کند که منتظر نوبت نماز دیگر باشد.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «فرق من با دیگران این است که من چنان تشنه نمازم که هر چه بیشتر نماز می‌خوانم شوقم به نماز بیشتر می‌شود که هر چه بیشتر با خدای خود سخن بگویم اشتیاقم به مناجات با حق افزوده می‌شود.» فرق نعمت‌های مادی با معنوی آن است که نعمت‌های مادی، محکوم تزاحم و امتناع تداخل است، ولی نعمت‌های معنوی که مجرد و الهی است محکوم به عدم تزاحم از این رو هر نعمت مادی، به اندازه

خود از گنجایش ظرف کاسته و مزاحم ورود مظلوف دیگری است، ولی نعمت‌های معنوی، نه تنها از گنجایش ظرف خود نمی‌کاهد؛ بلکه به اندازه تاثیر وجودی خود، مایه وسعت آن گشته، زمینه نزول مظلوف‌های معنوی دیگر را فراهم می‌کند، چنانکه امیرالمومنین علیه السلام درباره علم فرمود. هر ظرفی با آمدن مظلوف از ظرفیتش کاسته می‌شود مگر ظرف علم که با آمدن مظلوف ظرفیت آن بیشتر شود.

شاهد بر مطلب مزبور، مسئله افزون طلبی در علم است، چنانکه در همین وصیت آمده است که ابوذر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: «زدنی یا رسول الله» بیشتر افاضه کن، که این روش افزون طلبی در علوم و معارف از سیره پیامبر آموخته شده، زیرا خداوند سبحان به پیامبرش می‌فرماید: «قل رقب زدنی علماً» یعنی تو از خداوند سبحان علم برتر و بالاتر طلب کن و در مسایل علمی افزون طلب باش.

۹. کشت آخرت: سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! این که خداوند می‌فرماید، منظور از حرث و کشت آخرت، عمل صالح است. اگر کسی از عمل صالح برخوردار بود خداوند سبحان کمبود او را جبران کرده، آنها را از او قبول می‌کند و آنچه انجام نداده توفیق و اشتیاق انجام آن را به او مرحمت می‌کند.

۱۰. محبوبترین و امیدوارترین انسان: ای ابوذر! محبوبترین انسان‌ها نزد خداوند کسی است که بیش از دیگران به یاد حق باشد. که این مطلب را از آیه «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» می‌توان استفاده کرد.

ای ابوذر! آگاه باش کسی در قیامت امید نجاتش بیشتر است که ترس و هراسش از خداوند بیش از دیگران بوده است.

۱۱. ملکه تقوا: عنوان «پرهیزگارترین» که در بعضی از آیات به صورت وصف که نشانه استمرار است آمده است: «ان المتقین فی...» غیر «ان الذین اتقوا...» که با فعل ماضی آمده است می‌باشد، زیرا وصف تقوا برای متصفان به آن، چنان ملکه شده است که از چیزهای که در نظر دیگران ارتکاب آنها بی اهمیت است پرهیز می‌کنند، از این رو رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر! تو به گونه‌ای از خدا بترس و پرهیز کن که دیگران آن چنان پرهیز

نمی‌کنند. پرهیز از مشتهات، لازم چنان تقوایی است، از این رو برای آن که مومنان به چنین تقوایی دست یابند، می‌فرماید: «دع ما یریبک الی ما الا یریبک».

۱۲. تقوای دل: سپس آن حضرت به سینه مبارک خود اشاره کردند و فرمودند: تقوا در دل است. تقوا صفت قلب است که مظاهری دارد و این مظاهر به عنوان مصادیق تقوا ذکر می‌شود. چنانکه خداوند سبحان در تعظیم شعائر الهی می‌فرماید: «ذلک و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» باید تقوا، هم به عنوان حسن فعلی در متن عمل باشد و هم به عنوان حسن فاعلی در قلب عامل جایگزین باشد. یعنی کاری که مطابق شرع نباشد تقوای عملی در آن نیست و همچنین اگر کار مشروع بود، ولی مکلف آن را انجام نداد تقوای فاعلی در او وجود نخواهد داشت.

۱۳. تقوا، مشکل گشاست: ای ابوذر! اگر همه مردم به این آیه عمل کنند برای آنها کافی است: «و من یتق الله یجعل له مخرجاً* و یرزقه من حیث لا یحتسب» زیرا جامعه‌ای که همه مردم آن اهل تقوا باشند، گرفتار ناامنی و نابسامانی نخواهد شد.

انسان پرهیزگار هرگز در فراز و نشیب روزگار نمی‌ماند و از طریقی روزی او می‌رسد که به آن امیدوار نبوده است. اگر کسی به خدا اعتماد کند و او را وکیل خود قرار دهد خدا برای او کافی است. خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است که روزی هیچ کس بدون آن اندازه به او نمی‌رسد، بنابر این انسان باید کارهایش را بر محور تقوا قرار داده و به مدد تقوا و توکل به سوی خروج از مشکلات حرکت کند و انتظار روزی « من حیث لا یحتسب » را داشته باشد.

۱۴. عمل با تقوا، مقبول و کثیر است: ای ابوذر! اگر با تقوا باشید عمل شما مقبول است: « انما یتقبل الله من المتقین » در این حال، عمل شما اندک خواهد بود، زیرا چیزی که مقبول خدا باشد، نباید ناچیز و اندک شمرده شود. نتیجه آن که عمل با تقوا، مقبول و کثیر است.

این بخش از وصیتف نظیر آیه « یا ایها الذین امنوا ذکروا الله ذکر کثیراً » که امیرالمومنین علیه السلام در ذیل آن می‌فرماید: ذکر خالص، ذکر کثیر است. عمل خالصانه را چون خدا می‌پسندد کثیر است، اما ذکر منافقان گرچه در ظاهر کثیر باشد اندک است: « لا یدکرون الله الا قلیلاً »

اینکه خداوند می‌فرماید: منافقان، کم تسبیح حق می‌کنند در حالی که منافق اصلاً به یاد خداوند نیست: « نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ » برای آن است که همین ذکر علنی و آشکار آنها که برای جلب توجه مردم است و ریاکارانه انجام می‌گیرد قلیل است گر چه ظاهراً زیاد باشد، پس کسی که در پنهان و نهان ذکر دارد ذکرش کثیر است، زیرا خالص و مقبول است و عمل مقبول اندک نیست.^۱

وصایای پیامبر ﷺ به ابن مسعود

۳۱۹. در این فصل بخش‌هایی از سفارشات پیامبر گرامی ﷺ به ابن مسعود که شواهدی قرآنی در بردارد، نقل می‌شود:

۱. مستی گناه و راه هوشمندی: رسول اکرم ﷺ در قسمت مهم توصیه‌هایشان به ابن مسعود که مشتمل بر ریشه یابی معاصر است، با استناد به بعضی آیات، منشا همه تباهی‌ها و تبهکاری‌ها را دنیا‌گرایی، جاه‌طلبی و حب نفس معرفی می‌کند. زیرا این امور چشم درونی انسان را می‌بندد. آنگاه چنین انسانی از سود و زیان خود غافل شده، آنچه را ناپایدار است جاودانه می‌انگارد و آنچه را جاودانه است به فراموشی می‌سپارد، از این رو رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابن مسعود! از مستی گناه پرهیز کن: « واحذر سکر الخطیه » گناه، همانند شراب مست‌کننده است و همان گونه که انسان مست چون نیروی ادراکی خود را از دست داده، درست نمی‌بیند، نمی‌شنود و نمی‌اندیشد، انسان معصیت کار هم این چنین است و بین آنچه برای او زیانبار یا سودمند است فرق نمی‌گذارد. آنگاه آن حضرت به این آیه کریمه استدلال کردند: «صم بکم عمی فهم لا يرجعون» یعنی این گونه افراد بر اثر گناه ناشنوا، نابینا می‌شوند و به فطرت اولی خود بر نمی‌گردند، زیرا عامل بازگشت انسان به خویشتن خویش، همان اندیشه ناب است و بر اثر مستی گناه از کار افتاده و معزول شده است.

^۱ سیری در رسول اکرم ﷺ در قرآن، ج ۹، ص ۳۳۷

بازگشت به فطرت و اندیشه اصیل، دو راه دارد: یکی این که انسان از مواعظ درون بهره گیرد و دیگر آنکه از موعظه‌های بیرون استمداد کند و گناه، هر دو راه را می‌بندد و نمی‌گذارد از درون گناهکار فریاد برخیزد یا از بیرون سخن سودمندی به او برسد، در این حال، دیگر نه خواندن کتاب موثر است و نه سخن واعظ. پس به همان اندازه که گناهکار، غرایز خود را ارضا می‌کند به همان اندازه مجاری ادراک صحیح خود را می‌بندد، چون گناه رسوباتی دارد که عامل مسدود شده دل است، چنانکه اطاعت از خدا قلب را شستشو داده، به دل جلا می‌دهد، توبه، آب زلالی است که هم تشنه را سیراب می‌کند و هم تیره را شستشو می‌دهد.

گناهکار که راه‌های دل را به سوء اختیار خود مسدود کرده است، از نصیحت و تذکرات دیگران هم ناراحت می‌شود، از این رو رسول خدا ﷺ به آیه دیگری استشهاد کرده، فرمودند: مانند کسی نباشید که اگر او را به تقوا دعوت کردند ناراحت شود.

بعضی از انسان‌ها عزیز بی‌جهت هستند و با گناه عزیز می‌شوند، از این رو اگر کسی آنها را امر به معروف و نهی از منکر کند ناراحت می‌شوند. از طرفی چون چنین عزتی دروغین است، قهراً ذلت برای او واقعیت داشته، صادق است و در مرکز ذلت که جهنم است به سر می‌برد، از این رو می‌فرماید: جهنم برای او کافی است: « فحسبه جهنم ». آنگاه چنین انسانی که جهنم را برای خود انتخاب کرده است، از دعوت به تقوا گریزان بوده، آماده شنیدن سخن بهشتیان نیست. چون ماخوذ به گناه بوده، تبهکاری او را گرفته است و اگر خود را عزیز می‌پندارد، در حقیقت پنداری گناه آلود است، زیرا گناه، خود باطل بوده و هر گونه پنداری هم که از آن نشئت بگیرد، باطل است.

۲. عذاب عالم بی عمل: سپس به ابن مسعود فرمود: عاقبت عالم بی عمل و فقیه بی تقوا جهنم است و هرگاه بخواهد از خطر جهنم برهد دوباره او را وارد آن می‌کنند. آن حضرت مکرر این آیات را تلاوت کردند. ابن مسعود می‌گوید: من دیدم رسول خدا ﷺ گریه می‌کند، عرض کردم، یا رسول الله ما یبکیک؟ چه چیز باعث گریه شما شده است؟ فرمود: برای شفقت و رحمت نسبت به امت خودم.

۳. تشخیص زبور جان از زینت زمین: رسول گرامی ﷺ در ادامه وصیت خود به ابن مسعود با استشهاد به آیاتی همچون « انا جعلنا ما على الارض زينه لها» می‌فرماید: گنه‌کاران آنچه را که زینت حقیقی آنهاست نمی‌فهمند و آنچه که زینت انسان نیست آن را زینت خود می‌انگارند، آنچه روی زمین است، زیور زمین است نه زیور انسان. انسانی که بر اثر کوردلی فاقد قدرت تشخیص بوده، از ادراک صحیح برخوردار نیست. زینت زمین را زینت خود می‌پندارد، چنین انسان نابخردی چون فرق دو زینت را نمی‌فهمد. عمر خود را صرف تزئین زمین می‌کند و با جان تهی از زینت، رخت بر می‌بندد.

زینت جان انسان چیزی است که جاودانه بود، همواره، چه قبل از مرگ و چه در حال مرگ و بعد از آن، به حال انسان سودمند باشد، اما زینت زمین، انسان را رها می‌کند و باعث وبال او می‌شود. زیور زمین در آینده نزدیک پژمرده می‌شود: «و انا لجاعلون ماعليها صعيدا جزأاً» و به صورت زمین صاف و بی گیاه در می‌آید. پس آن کس که جانش را با علم و تقوا مزین نکند و فقط به فکر خانه و بوستان و مرکب خود باشد زمین را مزین کرده است.

رسول گرامی ﷺ در ادامه برای معرفی زینت غیر واقعی، این آیه را تلاوت فرمود: خداوند سبحان زینت‌های را که از امور شهوانی و مظاهر گوناگون دنیا مادی نشئت گرفته بیان کرده؛ می‌فرماید: بهتر از امور ناپایدار دنیایی، زینت ماندنی و جاودانه آخرت است و آن عبارت است از بهشت جاودانه و همسران پاک و بالاتر از آنها رضوان الهی است، که نمونه آن در دنیا نیست، زیرا اگر در آخرت سخن از «ازواج مطهره» است، در دنیا مسئله زنان مطرح است، همچنین اگر در آخرت «جنات تجرى من تحتها الانهار» است، در دنیا باغ و بوستان است، لیکن در آخرت مقام منیع رضوان و لقای خداوند محقق است که در دنیا اثری از آن نیست.

۴. تدبیر در قرآن: رسول اکرم در ادامه نصایح خود به ابن مسعود می‌فرماید: نه تنها زیاد قرآن بخوان بلکه وقتی به آیاتی مانند آیه امر به معروف و نهی از منکر رسیدی آن را مکرر تلاوت و در آنها تدبیر کن: «رددھا و کرھا» زیرا امرش تو را به صلاح و نیکی دعوت می‌کند و نهییش تو را از زشتی باز می‌دارد، آنگاه این آیه تلاوت فرمود: «ولتجزى كل نفس بما

کسبت و هم لا یظلمون» یعنی هر کس برابر آنچه انجام داده است، پاداش می بیند و هرگز انسان مورد ستم خداوند قرار نمی گیرد.

۵. اشک چرک و خون: آنگاه فرمود: ای فرزند مسعود! گناه را کوچک نشمار، زیرا باطن گناه چنان سهمگین و وحشتناک است که اگر کسی در قیامت آن را ببیند چنان متأثر می شود که از چشمش چرک و خون می ریزد، زیرا گناه سم است.

رسول خدا ﷺ که اولین مبین و مفسر قرآن است آیه مزبور را اینگونه تفسیر می کند که وقتی انسان گناه را در قیامت می بیند چشمش از شدت اندوه خون می ریزد گر چه ظاهر آیه معنای دیگری دارد و آن این که گناهکار وقتی اعمال زشت خود را می بیند علاقه مند است که بین او و اعمال زشتش فاصله زیادی باشد تا از نظر تاریخی به او دسترسی نداشته باشد. ۶. تبدیل پوست و تشدید عذاب: رسول اکرم ﷺ در ادامه، این آیه را تلاوت فرمودند: انسان های تبهکار و کافر هر بار که در جهنم پوست های بدنشان به صورت خاکستر درآید، خداوند سبحان پوست تازه ای به جان آن می رویاند تا عذاب را بچشند، زیرا نیروی لمس گرچه در سراسر بدن موجود است ولی در پوست بیش از جاهای دیگر وجود دارد و لامسه آن قویتر از لامسه سایر اعضاست.

نظیر آنچه درباره تبدیل پوست جهنمیان بیان شد، درباره تشدید حرارت جهنم نیز آمده است: «کما خبت زذناهم سعیراً» یعنی هرگاه آتش جهنم به خاموشی گراید ما آن آتش را فروخته تر می سازیم. سر افروختگی مجدد آن شاید این باشد که گاهی انسان گناهان گوناگونی را مرتکب می شود تا از تنوع گناه لذت ببرد، از این رو در قیامت نیز برابر گناهان متنوع به عذاب های متنوع به عذاب های گوناگونی معذب می شود، همچنین سر افروختگی مجدد آتش شاید این باشد که گاهی انسان تبهکار بر اثر موعظه و نصیحت متنبه می شود و اراده می کند که دست از گناه بردارد ولی دوباره بر اثر دوست بد یا علل دیگری به گناه مشابه یا بدتر از آن مبتلا می شود، آنگاه همین عمل در قیامت به آن صورت ظهور می کند.

۷. زفیر و شهیق جهنم و جهنمیان: رسول اکرم ﷺ سپس این آیه را تلاوت فرمود: انسان در حالت عادی که نفس می کشد، تنفس وی معتدل و متوسط است و هر نفسی که فرو می

رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات. ولی وقتی نفسش بند آمد، تنفس او غیر عادی می شود. بدین صورت که نفس را تا بالاترین درجه بالا می آورد و فرو می برد که این حالت فرو بردن را زفیر می گویند و آن حالت بالا آوردن را شهیق می نامند.

برابر آیه مزبور دوزخیان شهیق و زفیر دارند، چنانکه جهنم دارای زفیر و شهیق است. دوزخیان صدای زفیر و شهیق جهنم را از دور می شنوند، گر چه خروش زفیر و شهیق خود را ادراک نمی کنند، زیرا فریاد جهنم آنقدر زیاد است که مانع شنیدن فریاد خودشان می شود. کسانی که به تباهی گناه تن داده اند در حقیقت به کام جان خود سم ریخته اند، از این رو از درون آنها فریاد و ناله بلند است ولی چون مست گناهند و مجرای ادراکشان بسته شده است و گوش آنها کر و چشمشان کور است، آن فریاد و ناله را نمی شنوند، زیرا دستگاهی که آن صدا را می شنید یا سوء اختیار خود معصیت کار از بین رفته است.

۸. دل غافل، لانه شیطان: آنگاه رسول اکرم ﷺ این هشدار الهی را بازگو می کند که هر کس از یاد من غافل شود، برای او همسایه بد فراهم می کنم. یعنی دوستان بد را که همراه شیطانند مقرون قلب چنین کس می کنم تا پیوسته او را وسوسه کنند. زیرا صحنه قلب انسان، صحنه فطرت است و جای بیگانه نیست ولی وقتی انسان عاصی خدا را فراموش کرد، جا برای بیگانه باز شده، آنگاه وارد خانه دل می شود.

در بیانات نورانی امیر المومنین علیه السلام آمده است که شیطان در سینه و قلب عده ای تخم گذاری می کند. انسان معصیت کار تصور می کند که خود تصمیم گیرنده است در حالی که قانونگذار درون وی شیطان است و او مجری برنامه های شیطان و در این کار بدون آن که معذور باشد، مازور است، زیرا خداوند مکرر به وی مهلت داد ولی او توبه نکرد تا بدین حال درآمد و با سوء اختیار خویش تحت ولایت شیطان قرار گرفت.

۹. ماموران الهی در کمین عالم بی عمل: رسول گرامی ﷺ در ادامه، از آیه «ولو تی اذ فرعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب» مدد جسته و به ابن مسعود فرمود: عالمان بی عمل همان کسانی هستند که خداوند سبحانم اراده کرده است آنها را بگیرد. هیچ کس از نگاه و قیومیت خداوند، دور نیست بلکه هر جا باشد خدای سبحان با اوست: «هو معکم این ما

کتم». برای خداوند سبحان که محیط بر همه چیز است، قرب و بعد نیست. او همان طور که ناله محرومان را می شنود و دعای دعا کننده را جواب می دهد.

۱۰. نگاه که اراده کند به تباهی تبهکار خاتمه دهد و او را بگیرد، به آسانی می گیرد و اگر مهلت توبه و انابه تمام شده باشد و او برنگردد، نه خدا دور است و نه ماموران الهی پس می توانند به آسانی او را به سزایش برسانند.

۱۱. توجه به حضور دائمی خداوند: رسول گرامی ﷺ در بخشی دیگر از وصیت خود به ابن مسعود وی را به حضور دائمی پروردگار و نعمت همیشگی او توجه داده، به او هشدار می دهند که هرگز غفلت تو را فرا نگیرد تا از نعمت حضور بی بهره شوی، و این هشدار است که مبادا کسی بر اثر دل بستگی به بستگان، خود را به گناه آلوده کند، زیرا اینان در قیامت هیچ مشکلی از مشکلات او را رفع نمی کنند و همه در آن روز گرفتار کار خود هستند. از این رو هر کس باید در دنیا به اصلاح خود پرداخته، آنچه را به حال او مفید نیست رها کند و به کاری پردازد که برایش سودمند است.

سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود، آیا پنداشتند که عبث و بیهوده آفریده شده اید و به سوی پروردگار بر نمی گردید. انسان با مرگش به سوی خداوند سبحان هجرت می کند و با جمال یا جلال او دیدار خواهد کرد.

۱۲. تفاوت حب نفس با معرفت نفس: پیامبر گرامی ﷺ پیوسته برخی آیات مربوط به جهنم را قرائت می کردند، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که گناه چون سمی است که مجاری ادراک را می بندد، آنگاه راهی برای درمان نخواهد بود، از این رو نتیجه تلخ تداوم تبهکاری، کفر است، یعنی گناه عادی مستمر، به کفر منتهی می شود و همان گونه که منشا همه معارف، معرفت نفس است و کسی که عارف به خود شد از اندیشه های توحیدی طرفی می بندد: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» منشا هر گناه هم حب جاه است و اگر در بعضی از نصوص حب دنیا مطرح است آن هم به حب نفس بر می گردد. حب جاه که در حقیقت همان دنیای اصیل است، راس همه خطایاست جاه طلبی باعث می شود که انسان نه نور درون خود را ببیند و نه نور موعظت بیرون را نظاره گر باشد.

فوق جاه طلبی و معرفت نفس آن است که در پرتو معرفت نفس، انسان می‌تواند هم درون خویش را ببیند و هم بیرون را، هم به آیات انفسی آشنا شود و هم به آیات آفاقی، تا در بینش توحیدی قوی گردد، ولی جاه طلبی هم جلو دید درون رامی گیرد و هم جلو نگاه بیرون را، به طوری که انسان نه از دشمن درون خود با خبر است نه از دشمن بیرون خویش آگه، از این رو درون و بیرون شخص تبه‌کار هماهنگ می‌شوند و علیه او قیام می‌کنند و خط شیطانی که خداوند درباره او می‌فرماید: «انه یریکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم» دامنگیرش می‌شود.

گرچه معرفت نفس، زمینه معرفت رب یا ظهور معرفت رب است، لیکن اصل همه معارف معرفت الله است، چنانکه اصل همه خطرهای «نیسان الله» است. حب جاه و دنیا طلبی به دنبال نیسان خداوند، ظهور می‌کند.^۱